۱۴۳۸۹

۸۷۷۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

(اجزا ۵)

کتاب ترجمه وفیات الاعیان ابن خلکان

مؤلف قاضی زاده (اکبر بن اویس اللطیفی)

موضوع

شماره قفسه ۹۰۱۲

شماره ثبت کتاب ۷۹۰۹۲

۱۱۷۰۰

بازدید شد

خطی - فهرست شده

۹۰۱۲

ثبت شد
۴۷ - ۳۶

[illegible]

مجلس شورای ملی
کتابخانه
۱۳۰۲

ابتداء کلام واجب الاکرام بحمد پادشاهی سزاوارست که چون تقدیر تکوین
سلطنت صاحب دولتی تعلق کرد عنوان احکامش بطغرای انه من
سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم موشح کرداند وابتداء مدح وثنا باسم
شریف مالک الملک الاعلی اولی است که ارادت هدایت مرتبتش بیقین قوانین
خلافت سعادتمندی سمت انبساط پذیرد تا منزنامه میسر را بمضمون بشارت
مکنون سلیمان نعم العبد انه اواب محلی ومزین سازد وتقدیم مراصد
علیه ومقاصد سنیه بذکر شریف واهب العطایا سلطان مناسب احسنت
کالاحسان فی امتنانی لسان فصاحت بیان مالک انس وجن را بذکر رب هب لی
ملکا لاینبغی لاحد من بعدی ناطق ومتکلم دارد ودرر تحصیلات صلوات
نامیات وغرر تحف تحیات با برکات نثار اقدام رسالت مرام خیر الانام
وایثار بارگاه فلک اشتباه حضرت محمد علیه التحیة والسلام است که بمقال
وحی مآلش در مطاوی کتاب هدایت خطاب از مضمون وحشر لسلیمان
جنوده من الجن والانس خبر رساند اللهم صل علیه صلوة لا ینقطع مددها
ما دامت السموات دائرة ولا ینفصل مددها ما کانت الانفس فی الابدان سائرة

وعلی آله

وعلی آله الاخیار واصحابه الابرار ما تکررت الشهور والاعوام وتجددت
الالویة والاعلام وسلم تسلیما **اما بعد** محرر این حروف مثلاصفه الفقیر
الی الله الغنی کبیر بن اویس اللطیفی عفی الله الشهیر بقاضی زاده خصه الله بکل خیر
اراده چنین بمسامع علیه رساند که چون همای همت عالی نهمت ووفاء نیت
رفیع مرتبت حضرت اعلی صاحبقران گیتی ستانی جنت آشیانی فردوس مکانی
کیوان ایوانی ممهد قواعد مسلمانی مشید ارکان مطالب دو جهانی فرمان
فرمای قیصر اول واسکندر ثانی امیر المؤمنین دافع الوتر الشرع المبین المؤید
بتایید الله الملک المنان ابو المظفر سلیم خان بن بایزید خان بن سلطان محمد
خان انار الله برهانه وعفی عنه سبحانه وسقی الله عهده ونور مضجعه در
فضای مصالح ملت ودین وهوای معالم احقاق حق ویقین لا یزال پرواز میکرد
ونظام احوال عباد وتعمیر ممالک وبلاد را مطمح کیمیا آثار نگرش اینه جلال ذات
شریف را ابدا مصروف میکردانید وبعد از فراغ بال از تعیین قوانین
احوال وبعد از رجعت از کثرت مشاغل قیل وقال بخلاف ملوک وخواقین
رسمی ونقیض اساطین سلاطین منغمس بلذات حسی ومحو مستلذات
وگردن دلبران ملاح ولب لذیذ لعل فام اقداح وچشم از چهره گل رنگ
ساقیان باده وراح برداشته بقیه اوقات شریف را برامعان خیالات و
اکتساف معارف یقینیات ومطالعه علوم تواریخ وخطابیات وتوجه نفوس بعد
عوائد کون خیالیات صرف مینمود وچهره دلکشای مخدرات معانی را منظور
انظار دور بین حسنا دلبران مبانی را مشهور ابصار کرم ... هر لحظه نوعی

از جملهٔ بادکاه فکر و خیال با عروس اقبال و هر لحظه ماه پیکری از سراپردهٔ خلوت
خانهٔ اسرار بعبالهٔ اجلال در میان آورد **نظم** که بر لف بیان التفات فرماید
کسی که کیسوی حور اکشنا نباشد * چرا جفای پری پیکران دهر کشد
کسی که ذرهٔ زجان مستمد او باشد * از آن جملهٔ تاریخ وفیات الاعیان بود
که حورا فتاوی آنرا انیس خلوت و جلیس جلوت ساخته ز مطالعهٔ جمال
نوجوانان معانی آن برهمند و محظوظ بوده و آن کتابیست مشتمل بر جهار
مجلد که جواهر معانی دقیقهٔ آنرا احمد بن خلکان با فصح عبارات و ابلغ
استعارات بلغت تازی و لسان عربی در سلک النیام انتظام داده و
چون هر کس از مطالعهٔ آن کما ینبغی محظوظ نبود و خاطر خطیر همایون نجیم
منافع خیرات و اشاعت مآثر برکات نسبت با طوایف امم مایل و آیل بوده
تسهیلا لمطالعتهم و تحصیلا لنا فعتهم این بندهٔ قلیل البضاعة و این کمترین
بندکان نغز و مایه را بترجمهٔ آن بعبارت فارسی مامور کردانیده و در اثنای
این حال بتقدیر الله تعالی نسخهٔ حیات آنحضرت بمقتضای لکل اجل
کتاب یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب بخاتمهٔ اتمام رسید
و ان حفظهٔ سدهٔ سنیهٔ سموات مضمون این ابیات بکوش هوش رسید **نظم لترجمه**
مو شاه عالم قدسی نزد سد که کنی * طواف منزل آزادکان انجم و ماه
جو قصر منظر افلاک جو در منظر تو است * چرا کنی تو درین خاکدان تیره نکاه
برابر عرصهٔ رضوان که حوریان بهشت * برای وصل تو دارند چشمها در راه
وا زحد و شان حادثهٔ جسم ساکنان عرصهٔ خاک و دیده دوستان انجم

وافلاک و از آتش این مهاجرت جکر مخلصان مستمند و سینهٔ غلامان دردمند
کریان و بریان شد و چون تعاقب اضداد اقتضاء آن میکند که غم و شادی
تعزیت و تهنیت متعاقب و متقارب باشد و بشارهٔ رعنای سرور و
بهجت در سرایت مطالب بعدی بی مقاسات شداید فراق روی نماید
هر اینه بعد از غروب آفتاب وجود سلیم خانی انار الله علیه شآبیب
رحمته الرحمانی بنا شیر صبح سعادت و انوار مهر اقبال و دولت از مطلع
خلافت الولد سر ابیه بر عالم و عالمیان طالع و لامع شد **نظم**
هر شادی که چرخ زما فوت کرده بود * آنها یک کرشمه ادا کرد روزکار
و بیامن این عنایت یزدانی و تاییدات این مواهب سبحانی بادکاه سلطنت
و جهانبانی و پایهٔ سریر رفیع القدر عثمانی بمآثر قدم شریف حضرت
در درد دریای خلافت و جهانداری درّی سپهر امامت و شهریاری مهر
فلک سروری و سرداری سلیمان بارکاه عظمت پناهی آسمان ارتفاع
ستاره سپاهی صاحب حکم و خاتم سلیمانی المؤید بتاییدات الملک المنان
ابو النصر سلیمان خان بن سلیم خان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض
على البرية برّه و احسانه شرف ارتفاع و امتیاز یافت **شعر**
نجوم سماء کلما غاب کوکب * بدا کوکب تأوي اليه کواکب
اضائت لهم احسابهم و وجوههم * دجى الليل حتى نظم الجزع ثاقبه
نظم لمترجمه
شکر خدا که از کرم کردکار * ورفدم شاه جهان شهر باد

عالم شو دین نظامی گرفت ٭ لاله نرسا عز و جامی گرفت
سرو سرافکنده دیگر باره بان ٭ گشت زمین قدمش سرفراز
مژده اقبال بدوران رسید ٭ درد دل دهر بدرمان رسید
آنکه چه او مادر گیتی نزاد ٭
خسرو عادل دل عالی نژاد ٭

راحت ایام و قرار جهان ٭ جان کرامایه و امن و امان
قطب فلک فلک بی قرار ٭ مرکز دایره لیل و نهار
شمع شب افروز زمین و زمن ٭ روشنی دیده هر مرد و زن
غنچه نو باوه شاخ امید ٭ شاخ برومند نهال نوید
در ثمین صدف دون کار ٭ در تمنای شغلت پاسدار
آن در شهوار که از کان بحر ٭ نامه چون او دری دیگر بدهر
از قدمش بهره رخشان شده ٭ سر بسر آفاق درافشان شده
جود و سخا عدل و وفا مو بو ٭ آبرنان لشکر دوستان او
عدل بر آورده بجان علم ٭ ظالم و ظلمش شده یکباره کم
گرگ ز عدلش شده با میش یار ٭ کرده شبانی و را اختیار
عدل چنان گشته که نسبت بآن ٭ ظلم بود عدل انوشیروان
وقت شد اکنون که ز دور زمان ٭ ذکر دعایش کنم آغاز بان
درج در این نامه نامی کنم ٭ ختم بگفتار نظامی کنم
آن سر آفاق سخن تا سخن ٭ نامه ز آغاز با نجام و بن

نامه چون او شه سحر آفرین ٭ بر بخش باد هزار آفرین
چون فلکت طالع و مسعود باد ٭ عاقبت کار تو محمود باد
ساخته و سوخته در راه تو ٭ ساخته من سوخته بدخواه تو
و چون در این وقت دو مجلد از ترجمه کتاب تاریخ مذکور لباس اتمام
پوشیده بود جرأت نموده چون موران ملخ را تحفه بارگاه آسمان اشتباه
و هدیه درگاه ملایک پناه گردانیده شد شعر
أتت سليمان يوم العرض قنبرة ٭ بنصف رجل جراد كان في فيها
ترنمت بفصيح القول واعتذرت ٭ ان الهدايا على مقدار مهديها
رجاء واثق و امل صادق بعنایت الهی آنکه چون فلذات این بضاعت مزجاة
و خزف ریزه این تراکیب و تعبیرات منظور انظار کیمیا آثار همایون
گردد نزداد باب قبول سخن و مقبول افتد انه سمیع و مجیب و ذلک
على الله غیر عجیب و چون سیاق این کتاب و سباق این خطاب بر
اسلوبی آن میکند که کیفیت وفات و شرح فوات حضرت فردوس
منزلت علیین درجت در این محل مذکور گردد این چند کلمه بر سبیل
ایجاز و اختصار ایراد نموده شد شعر فيالها قصة في شرحها طول
آنکه چون اعلی کشورکشائی یوم الاثنین ثانی عشرین شعبان
المعظم سنه ست و عشرین و تسعمائة بر سم قشلامیشی و شتات
از دار الخلافه قسطنطنیه بجانب سریر دار النصر ادرنه شتافت در
خلال این ایام بتقدیر الله العلام بثره چون دانه مروارید بین الکتفین

آن حضرت مایل بجانب این خاکدان شد و عارضه تقویت بدن مبارک او
راه یافت چه راه یافت که ای کاش راه کم کردی و جوهر عضو را نقصان
داده یوماً فیوماً قدم در تزاید و انشاء دوروز جور شروع در انبساط
و امتداد نمود و معالجه حذاق اطباء با تیر سرچ کند در تشخیص و علاج این
مختلف و در انشاء و تحذیر آن متفق بودند اصلاح نیافت و دست
کاری جراحان چابک دست قطعاً نفعی نداد **نظم لمترجمه**

دارو سبب درد شد اینجا چه امید است ◆ از زمره اطبا و زبیدجمی جراح
تدبیر اطبا نکند چاره تقدیر ◆ گردون از ازل طرح چنین ریخته طراح

القصه مدت پنجاه و یک روز مرض مذکور ممتد شد چه بدایت
آن یوم الخمیس ثامن عشر شعبان مذکور و نهایت آن تاسع عشر شوال
سنه مذکوره بود و سحر لیلة السبت که نهایت منزل شب زنده داران
زنده دل و بدایت محل راه روان عرصه آب و گل است ندای والله یدعوا
الی دار السلام و صدای فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی از ساکنان
ملاء اعلی اصغا نموده لبیک زنان عندلیب روح مقدس را از محبس
سکنای بدن و مضیق قفس شکسته تن رهانیده و بر و از کنار
کنگره سدرة المنتهی و شاخسار دخان طوبی را مقصد نشیمن ساخت و در
مسلک ملائکه مقربین فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
ساکن و متمکن گشت **نظم**

شهبار ز روح او چو بر آمد بصعودم ◆ در کام روز کار فرو بست صبح دم

باصد هزار دیده روشن سپهر پیر ◆ بروی همی گریست بصد ناله و ندم
بی پرتو جمال عزیزش عزیز مصر ◆ افتاده همچو یوسف مصری بچاه غم
در پیش طبع روشن او تیره بود و تار ◆ آئینه سکندر و آئین جام جم
سنجق ز بعد بر جم بر کنده طوق موی ◆ گیسو گشاده بیرق و افتاده چون علم
بی سرو ناوهای باد اصد پاره همچو کوس ◆ در ناله شد نفیر و فغان شد دمبدم
بی طبل بروح و چنگ و عود و دف ◆ گویند این حدیث باواز زیر و بم
حیف از سلیم خان عدو بند دلگشا ◆
ناشد از این جهان ز جهان شد حضور کم ◆

و این صورت حضرت مغفرت پناه مشار الیه را در اوغراش بودن که
برحاق وسط استانبول مبارک واد رنه واقع است روی نمود و از
ارباب خبرت مرویست که این منزل لا یزال مسقط رؤس و منزل اقدام
سلاطین ذوی العز والاقبال بوده و از غرایب اتفاقات آنکه چون
موکب همایون از استنبول بدین محل رسید مرض مذکور شروع در
اشتداد نمود و با آنکه شآمت این مقام را نسبت با خود تحقیق معلوم
داشته نزول نمود و با قدرت حرکت و استقلال هر چند محرمان
سرادقات جلال بکنایه و صریح از او استدعای کوچ و ارتحال
نمودند التفات ننمود و لا یزال مضمون این دو بیت ترنم مینمود **نظم**

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم ◆ راحت جان طلبم و ز پی جانان بروم
دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت ◆ رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

وچون وزرای عالی تبار رفیع مقدار از این واقعه هایله خبر یافتند امر
تجهیز وتکفین آن حضرت نموده صورت موت آن مصدر وقضا المؤمن
حتی فی الذین تا طلوع اشرفات موکب فایض الانوار حضرت کامکار
هشت شبانروز در سراپرده خفا وکتمان از ظهور واعلان مستور
وپنهان داشتند والحق این تدبیر صواب تقدیر که از وزرا ادب صادر
شد متضمن خیرات وجهانی وظهور آثار آمال وامانی بود وچون
رکاب شریف همایون ازعنا سیته محل حکومت خودش بپایه سریر
خلافت مصیر قسطنطنیه رابتاریخ یوم الاحد سابع عشر شهر مبارک
شوال سنه ۹۲۶ بجلوس همایون وانکار مبارک میمون رشک جنات و
عیون کردانید وزرا عظام نعش وتابوت مقدس آنحضرت را از منزل
مذکور بیوم الاثنین ثامن عشر شهر مذکور بپایه استقرار سلطنت بحضرت
اعلی کامکاری بمقتضای کریمه ان آیت ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینة
من ربکم وبقیة مما ترک آل موسی وآل هرون تحمله الملائکة باستنبول
نقل نمودند شعر
فکانه تابوت موسی اودعت ❁ فی جانبیه سکینة ووقار
چون بحوالی شهر ودیوار بیت قلعه رسید حضرت اعلی کامکاری
برسم تعزیت وسوکواری محزون وکریان ولآلی اشک بر چهره لاله
کون ریزان باستقبال بیرون آمد ومراسم تعزیت بتقدیم رسانیده در
جامع جدید بزرکوارش صاحبقران زمان سلطان محمد بهادرخان سکنه

فرادیس الجنان باتفاق سادات عظام وعلمای اعلام وقضات اسلام وحفظه
کلام ملت علام وارکان دولت واعوان حضرت وغیر ذلک از خواص
ابرار وعوام احرار سواد صد هزار نفس از روی تخشع وشما در آن حضرت بامامت
سلطان المتبحرین برهان الاتقیاء المتشرعین رافع رایات الریاسة صاحب
کمالات النشاتین حائز مآثر العلم والیقین علاء الحق والحقیقة و
الافادة والافاضة والتقوی والفتوی والدین علی چلبی المفتی الجمالی
ادام الله ظلاله وسلم اخلاقه ورحم اسلافه نماز کذاردند ودر قالب
خاقانی احمد خان بایزید ایشان بمیرزا بیک رحمه الله که حسب الشرع
والدین بحوزه تملک درآورده بود مشهد منور آن حضرت وقف شرعی
کرده بودند بموجب شعر کنج خاکست کنج را مسکن ❁
ماکنت احسب قبل دفنک فی الثری ❁ ان الکواکب فی التراب تغور
دفن نمودند نظم اذ عم دفن تو بسینه خاک ❁ ناله از سیمهای چالك رود
~~ناله از سیمهای چالك رود~~ ❁ تا نشد دفن این نشد معلوم
که کواکب بزیر خاک رود ❁ بعد از آن نواب همایون بطالع سعد
ومیمون باتخاذ قبه آسمان ارتفاع واحداث مسجد وکریاس فلك
اصطناع فرمان واجب الاتباع اصدار فرموده واستادان
مهندس در تعمیق وبناء آن شروع نمودند
کان لم یکن بین الحجون الی الصفا ❁ انیس ولم یسمر بمکة سامر
بلی نحن کنا اهلها فابادنا ❁ صروف اللیالی والجدود العواثر

والحمد لله رب العالمین

ذکر شمه از احوال احمد بن خلکان رحمه الله الملک المنان

وچون مؤلف این نسخه احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان الاربلی
مولداً ومحتداً یکی از امین اعیان زمان وجوهر فردی از بحار حقایق و
عرفان بوده ودر تحقیق علوم شرعیه وعقلیه از اصول وفروع منقول
ومعقول مهارت تمام داشته هر آینه ذکر بعض فضایل ذات ومآثر صفات
آنحضرت در سلک انتظام التیام دادن مناسب حال دید پوشیده نماند
که احمد بن خلکان مذکور شخص عالم فاضل وحبر نحریر کامل بوده ودر مضمار
دانش ودرایت گوی فصاحت وبلاغت بچوگان قلم از ادباب شیم
بچابکی ربوده ودر عنفوان شباب وریعان جوانی ومبلغ نصاب در
اربل اکتساب علوم بر وجه جمیل فرموده بعد از ان بتوسط موصل قاهره
مصر را مقصد تکمیل فنون کمالات ومرصد تتمیم شئون مه آیات کرده چندی
ومدت مدید در انجا باقتباس مشکوة معارف وحقایق خلوت
خاطر را منور ساخته وبعد از انقضای مدتی بصحبت قهرمان زمان
پادشاه ممالک ستان بیبرس بندقداری شرف امتیاز واعتبار تمام یافته
ودر موکب مشار الیه یوم الاحد سابع شهر شوال سنه تسع وخمسین و
ستمائه متوجه دیار شام شده ویوم الاثنین سابع شهر ذیقعده سنه
مذکوره سواد دمشق شام را بنور حضور وسلک سپیده صبح صادق
کردانیده وملک بیبرس مشار الیه آنحضرت را بر انجا قاضی القضاة ومرجع

دوسا وولاة کردانید واز منزه حکم شرع ودین واعتبار ملک ومال من حیث
الحق والیقین بکف کفایت وقبضه اقتدار او داده واو ده سال تمام
در انجا از ابتدای عمر تا نهایت سلیقه قاضی نافذ الحکم بوده واو بغایت
حسن المناظره لطیف المحاوره شیرین کلام فرخنده فرجام بوده ولآلی
کلمات آبدارش بزلال صنایع واستعارات موزون ومشحون بوده وبنظر
پاک مرآت چهره دلبران ماه منظر را آئینه مشاهده جمال اطلاق الهی میکردانیده
وشیوه عشق را شیمه مکارم دانسته لایزال باذیال آن متشبث بوده نظم
عاشق بدنام اگر کشتم دلم باری خوش است ۞ عاشق بدنامی ار دارد دل آگاه خوش است
شعر خطرات ذکرك تستثیر مودتی ۞ فاحس منها فی الفواد دبیبا
لا عضو لی الا وفیه صبابة ۞ فکان اعضائی خلقن قلوبا
گویند شبی بصحبت جوانی که دو زلفها دراز آتش عشق او سوخته وشبها خلوت
خاطر خود را بپرتو خیال شمع شبستان افروز او برافروخته سوفوف کشته سر زلفی
که بهر سر موی آن هزار دل خسته پریشانی درد لعل وحقد در رسید
سلک جمعیت خاطر یافته بعد از اعتذار انکه مصراع
درویش را نباشد برگ سرای سلطان ۞ وظایف ضیافت بتقدیم رسانیده
ونان مغرب وعشا را با آن قیامت حسن وقامت لقامت تغذیه وتازه نموده
که خواب بر نرگس مستانه آن چشم شهلا چون شبیخون خیال زلف
او بر سواد کشور دل شیدا غلبه کرده کام جان را از کلمات عذب وشیرین
شهد شور انگیز شیرین ومعطر کردانید وچون او بر بستر استراحت تکیه

نموده مشار الیه بر خواسته گرد پای حوضی که در خانه داشتند بر می آمد
و این چند بیت تکرار نموده

شعر

کم قد خلوت بمن اهوی فیقنعنی ❊ منه الفکاهة والتحدیث والنظر
وکم ظفرت بمن اهوی فیمنعنی ❊ منه الحیاء وخوف الله والحذر
اهوی الملاح واهوی ان اجالسهم ❊ ولیس لی فی حرام منهم وطر

گویند روزی یکی از خواص مصاحبان و صدیقان خود گفتند که مردم
من در عقب من چه میگویند گفتند بغیر از خیر چیزی نمیگویند بعد از
الحاح و مبالغه بسیار گفتند که ترا بسه امر منسوب میدانند اول محبت
غلمان و توجه بچهره ماه رویان دویم اکل بنگ و ادامت آن سیم
ادعای انتساب بآل برمک و برمکیان جواب گفتند محبت جوانان
و توجه بچهره حسناء غلمان از جهت الصلاح والعرفان مقصد جان
ناتوان است و از آن استنکاف ندارم اما نسبت اکل حشیش بر هیچ
و ادعاء نسب بآل برمک بکذب کذب محض است چه اکون زدن اصحاب سکرات
محو بر جان وجودی هر ایشان … دنگ شراب اشتغال بخاک تا پاک
بنگ ننمودی

نظم

هر که او با شراب شود انگیز ❊ چشم از کحل بنگ خیره کند
همچو باشد که باز لال طهور ❊ او تیمم بخاک تیره کند

و اگر انتساب نسب خود بخاندان بدروغ مرا جایز بودی بی ارتیاب خود را
بخانواده نبوت و امامت حضرت مصطفی و مرتضی صلوات الله و سلامه

علیه

علیه و علیه السلام نسبت دادمی نه بآل برمک که نسب ایشان منتهی و منتهی
بمجوس است القصه فضایل و کمالات آن حضرت از اینها بیش بوده بر این
قدر اختصار نموده شد در تاریخ سنه احدی و ثمانین و ستمایه هجریه بنقابه(?)
مرحلیا [illegible] بخاک مدوح مقدس را بعالم پاک رسانیده رحمة الله
رحمة واسعة

رباعی

آنجا که مجال بی زبانی بود ❊
جز ذکر زبان بی زبانی بود ❊ برنامه جرم من
خط غفران کش ❊ روزی که خط وجود
معانی بود ❊ والسلام والختم
بالصلوة و علی النبی محمد
و آله و صحبه و سلم
و سلم

چنین گوید الفقیر الی الله تعالی احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان که
چون از تقادم ایام بنا بر رغبت و حرصی که با ستعلام احوال ملوک و سلاطین
ذوی الاقتدار و فضلاء و عرفاء حقایق شعار داشتم و در مرور ایام و اعوام
از نفایس و شرایف اخبار و لطایف سرایر اعمال و اسرار بر صحیفه خاطر و بر
صفحه اوراق و طومار برسم سوده مینگاشتم بعد از جریان زمانی
که محاسن تذکر آن معانی بنقاب نسیان محجوب و مخفی گشت الاحتیاج
رجوع بمسودات نمودم و چون کتبت آن ارقام و اطوال اصلی و فرعی بیوندانست
در یافتن مطلوب تصفح اوراق بی ضبط و مشاق بسیار میکشید هر اینه جنب

تحصیل این مطلوب باثار و اخبار مذکوره را بزینت ترتیب و تعیین محل و
مرتب ساخت و چون در وصول مطلوب ترتیب حروف تهجی از ترتیب
سنین اولی و احری بود آنرا اختیار نمود و التزام فرمود اسمی که اول آن همزه
باشد و یا حرفی که بعد و اقرب بود بر غیر آن اسم تقدیم نماید چنانچه اسم
ابراهیم را بر اسم احمد تقدیم نمود چه حرف با بهمزه اقرب است از حرف حا
و بر همین نمط و قاعده این مختصر را بعنایت الله تعالی تکمیل نمود اگرچه این صورت
مفضی و مؤدی بدان شد که تقدیم متاخر و تاخیر متقدم بحسب تاریخ
و ادخال غیر جنس بین المتجانسین نموده شود لیکن چون موصل بضبط
و تنقیح بود تجویز نموده شد و در این مختصر باسم صحابی عظام کامی تعرض
نموده شد که احتیاج باعث تذکار آن شد و از بیان احوال خلفاء راشدین
بیان قلم را باز داشت بنابر آنکه مصنفات کثیره باسم شریف ایشان مشحون است
معارف و مسلم داشته شد اما ببساتین این اوراق را باز هار اذکار جمعی
از ارباب خلافت و سلطنت و زمره از مشایخ طریقت و علماء شریعت
که از ثقات رجال و نقد کتب و رسایل ذوی الصحت و الاجلال مدرکان
معاصرین من و معتقد ما علی زمنی معلوم فرموده بودم و بعضی را برای العین
مشاهده نموده آراسته کتا بعد از من جمعی از فضلاء اخلاف و نقبیر الا بر
اسلاف باحوال ایشان مطلع شوند و این مختصر بذکر طایفه از علما و ملوک
و امرا و وزرا و ارباب سلوک مختص و مخصوص نیست بل جمعی که ایشان
بین الناس بحسب فضایل و خصایل که بشهرت و شیوع است بقدر مبلغ

علم خودم

علم خودم در این مختصر احوال ایشان مشتمل بر تاریخ ولادت و وفات ایشان
بر سبیل اختصار مخافة عن الاطناب والاکثار ایراد نموده شد و الفاظی که در آن
شایبه تصحیف بود تصحیح نموده شد و از محاسن اخلاق و مزایای اطوار هر کس
از استشهاد و لا وین و لطایف شوق انگیز با سالیب مختلفه نوعی که مرغوب
طبایع سلیمه باشد آورده شد و چون استفتاح کتب و رسایل بخطبه که
مشتمل بر تحمید و تصلیه باشد از آداب کریمه مولفین است این مختصر را بخطبه
موشحه مختصره افتتاح نمود و تسمیه این کتاب بوفیات الاعیان و انباء
ابناء الزمان نموده شد تا از عنوان کتاب استدلال بمقاصد آن نمایند
چه مستند این تحریر مشاهده و عیان و یا نقل و سماع از ثقات اعیان است
و با آنکه این فقیر در تصحیح و انتقاد کلام و در تنقیح و ترتیب نظام جهد
المستطاع مبذول داشته و با شواغل عایقه و خواطر مانعه در تحریر و تصدی
آن مجموعه بمسامحه و مساهله نموده اگر ارباب مروت و شان و
مطالعین این کتاب از اصحاب تحقیق و ایقان بعد از تثبت و امعان
عثرات خلل و هفوات زلل آنرا باذیال اطلاع مذیل کردانند بدان
مثاب و ماجور خواهند بود و ترتیب این مختصر از این فقیر بی بضاعت
در تاریخ سنه اربع و خمسین وستمائه بقاهره محروسه مصر اتفاق افتاد
چه نفس قاصره همواره آرزوی آن داشت که بمقتضای لکل عمل رجال با نظر
بضاعت و علم استطاعت خود را در سلک مؤلفین موصوفین بمعارف
یقینیه و کمال منسلک و منخرط کرداند و با صد از من از نحو ذلک و البضاعة

من هذا العالم قد رمز وزور والتشييع بالم بعيط كلابس ثوبي زور والنفاق نموده
شروع نموده عصمنا الله من الردي في مهاوي الغواية وجعل لنا من العرفان
امنع وقاية والحمد لله رب العالمين

ابو عمران

ابراهيم بن يزيد بن الاسود بن عمرو بن ربيعة بن حارثة بن مالك بن سعد
الفقيه الكوفي النخعي وي يكي از مشاهير ائمه تابعين است وبشرف ملازمت
حضرت ام المؤمنين عايشه صديقه مشرف شده وليكن از مسموعات
آن مجلس شريف از آنحضرت تلامذه او در صحايف افاده وسماع چيزي
ثبت نفرموده اند ودر سنه ست وتسعين وقيل خمس وتسعين بجوار
حق پيوسته وعند الوفاة چهل ونه ساله ويا پنجاه وهفت ساله بوده
والاول هو الاصح ودر حين نزع واحتضار حضار مجلس از قلق واضطراب
بسيار مشاهده مينموده اند از كيفيت اضطراب مذكور ازو سؤال كرده اند
در جواب فرموده كه چه اضطراب وخطر اعظم از آن تواند بود كه من در آن
در افتاده ام توقع دارم كه از جانب حضرت عزت عز شانه وتعالي بوعده رسولي
بمن وارد شود مرا بحول جنت يا نار از نايره اين وعد عنوا اضطراب
وهمانند سوگند بخداي عز وجل كه اگر اين وعد فتار من بوده ما مول
زايل نشود ودوست ميدارم كه از اين شب تا صباح روز قيامت بوقع در حلق
من نزد دو متلجلج باشد ومفارقت نكند مادر مشار اليه مليكه بنت يزيد بن
قيس بن نخعي خواهر اسود بن يزيد مذكور بوده ونسبت او بنخع انتساب
او است بجد عالي خود كه نخع مذكور ونخع قبيله كبيره از قبايل مذحج

يمن بوده

يمن بوده واسم نخع جسر بن عمرو بن علة بن خالد بن مالك بن ادد بوده
ووجه تسميه او بنخع آنكه از قوم خود انتجاع يعني مباعدت ومفارقت
نموده واز قبيله نخع خلق كثير از ارباب فضل وكمال برخاسته اند ودر
نسبت او بنخع غير از اين وجه وجوه گفته اند ليكن آنچه صحيح است اين
است كه از جمهرة الانساب ابن الكلبي نقل كرده ام والحمد لله رب العالمين

ابو ثور ابراهيم بن خالد بن ابي اليمان الكلبي الفقيه
البغدادي وي يكي از فقهاء اعلام وثقات ائمه عظام زمان خود بوده
وبشرف صحبت حضرت امام شافعي رضي الله عنه استسعاد نموده مآخذ با فتوي و
اقوال قديمه آن حضرت را نقل ميفرموده واز مصنفات او كتب در احكام
شرع جامع بين السنه والفقه بر صحيفه روزگار مانده ودر بدايت امر مقلد
مذهب امام اعظم ابو حنيفه كوفي وحماد واصحاب راي بوده چون حضرت
امام شافعي بغداد را بنور حضور منور ساخته بصحبت آنحضرت سرافراز
شده واز متابعت اصحاب راي مبرا شده باستقرار گرفته ومقلد
مذهب شافعي رضي الله عنه شده ودر اين مذهب در بيست وهفتم ماه صفر
سنه اربعين ومائتين در بغداد متوفي شده ودر مقبره باب الكناس
مثواي سرور وانتعاش آرام واستراحت پذيرفته از امام احمد حنبل رضي الله عنه
منقول است كه وي در سيرت سفيان ثوري بوده رضي الله عنه وگفته
از مدت پنجاه سال باز او را بمواظبت سنت وحديث ميدانستم والحمد لله
والصلوة

ابو اسحق ابراهيم ابراهيم بن احمد بن اسحق المروزي

الفقیه الشافعی وی در افادهٔ تدریس وافتا ودر انشاء کلمهٔ حق واعلاء آن
فرید عصر و وحید دهر بوده وبمدارست ومهارست فقه از میان ملکات
صحبت ابو العباس بن سریج فرا گرفته واز تصانیف وکتب کثیره لا سیما شرحی
که بر مختصر امام مزنی نوشته میان افاضل علما واماثل فضلا مسند اول
ومسلم داشت مدت مدید در بغداد بافتا وتدریس اشتغال داشته
وجمع کثیر از اصحاب خود را برتبهٔ کمال ونجابت رسانیده ودر حارهٔ ربیع
بدرب مروزی المنسوب الیه ساکن بوده ودر اواخر عمر بقاهرهٔ مصر
ارتحال نموده ودر تاریخ شهر رجب سنه اربعین وثلثمائه نزد برد لیمی
یازدهم ماه رجب سنه مذکوره بعد از آنکه ثلثی از شب گذشته بوده
مرغ جانش بجلادت شهد وصال نشاهٔ اخروی محل گشته واورا در جوار
حضرت امام شافعی رضی الله عنه در قرافهٔ صغری دفن نموده اند وشهرت
امروزی انتساب واسنه بمرو شاهجهان ومرو یکی از چهار کرسی دار
الخلافهٔ خراسان است که آن هرات وبلخ ومرو ونیشابور است ومرو
بناء اسکندر ذی القرنین بوده چون بنی نوع انسانی را بمرو نسبت دهند
بزیادتی زا مروزی گویند وغیر آدمی را چنانکه احمد مروزی وقماش
مروی گویند ومرو شاهجهان را مرو شاهجهان از آن گویند که تا از مرو رود
ممتاز گردد وشاهجهان لفظ عجم است ومعناه روح الملک وتفصیل کلام
درین باب در شرح اسم قاضی ابو حامد احمد بن عامر بن بشر المروزی الفقیه الشافعی
خلد هذا بما شاء الله تعالی الامام ابو اسحق ابراهیم

بن محمد بن

بن محمد بن ابراهیم بن مهران الاسفراینی الملقب رکن الدین الفقیه الشافعی المتکلم الاصولی
وی اعلم علمای زمان خود بوده وبتفرد علوم وتقوی وتوحد دانش وفتوی مسلم فحول
علماء عراق وخراسان بوده از ابو عبد الله الحاکم منقول است که عامهٔ شیوخ
نیشابور در علم کلام واصول از مجلس افادهٔ آن حضرت فرا گرفته اند واز وی تصانیف
جلیله جلیله بر صحایف روزگار مانده از آن جمله کتاب جامع الحلی فی اصول
الدین والرد علی الملحدین است وآنرا در پنج مجلد دیده ومطالعه نموده ام وقاضی
ابو الطیب الطبری از ملازمان مجلس شریف آن حضرت بوده واخذ اصول فقه از
خدمت شریف او نموده وباسفراین بوده وباسم او مدرسهٔ عالی در نیشابور بنا یافته
ابو الحسن عبد الغافر در سیاق تاریخ نیشابور چنین گوید که از علماء متبحرین
کسیکه برتبهٔ اجتهاد رسیده وجامع شرایط امامت وخلافت بوده حضرت
مشار الیه بوده الحق مشار الیه طراز ناصیهٔ شرق بوده وهموار میگفته که آرزوی
آن دارم که در نیشابور بجوار حق پیوندم تا جمیع اهل نیشابور بر من نماز گزارند
بعد ذلک در عاشورا سنهٔ ثمان عشر واربعمائه در نیشابور مضجع راحت
وسرور دستریح گشته بعد از آن اورا باسفراین نقل نموده اند ودر مشهدی
که جهت خود ترتیب نموده بوده دفن کرده اند ابو القاسم قشیری لایزال جهت
استفادهٔ صوری ومعنوی بمجلس شمال آن حضرت تردد مینموده والحافظ
ابو بکر البیهقی رحمه الله در تصانیف خود سخنان بسیار از آن حضرت وغیر او
از مصنفین نقل کرده وآن حضرت در خراسان از ابا بکر اسمعیل ودر عراق
از ابا محمد دعلج بن احمد السجزی واقران او استماع حدیث نموده وتفصیل کلام در شرح

حال اسفراینی در ترجمهٔ شیخ ابی حامد بن محمد بن احمد الاسفراینی خواهد آمد انشاء الله
تعالی **ابو اسحق ابراهیم بن علی** ابن یوسف الشیرازی الفیروزآبادی
الملقب جمال الدین در بغداد متوطن و ساکن بوده و استفادهٔ علوم و کمالات
از اعیان علماء آنجا نموده و با قاضی ابو الطیب الطبری مصاحب و مخالط بوده و
از برکات افادات او انتفاع تمام یافت و در بغداد از جانب شریف او در
حلقهٔ درس نایب و معید بوده و چون مدرسهٔ نظامیه بغداد صورت
اتمام یافته بانی آن نظام الملک التماس تولیت و تدریس آن از حضرت
شیخ نموده باجابت مقرون نشد و بابی نصر بن صباغ صاحب کتاب
الشامل تفویض نموده بعد از انقضای اندک زمانی مسئلت حضرت بانی
حضرت شیخ باجابت مقرون گردانید و تدریس مدرسهٔ مذکوره بدو مفوض
شد و آن حضرت در مدت عمر خود در آن بافادهٔ علوم و حقایق قیام
مینمود تا آنکه بجوار رحمت ایزدی پیوست این نبذه احمد خلکان ابن خلکان
در ترجمهٔ ابی نصر عبد السید ابن صباغ صاحب کتاب الشامل بیان نموده‌ام
از آنجا طلب نماید و از تصنیفات شیخ او مثل مهذب و تنبیه در فقه
شافعی و لمع و شرح آن در اصول فقه و کتاب نکت در علم خلاف و کتاب
معونه در علم جدل باقی مانده و از اشعار لطیفهٔ حسنه بر السنهٔ از منه
و صحایف کتب مذکور و مرسوم است از آن جمله این دو بیت **شعر**

سألت الناس عن خل وفی ✿ فقالوا ما الی هذا سبیل
تمسك ان ظفرت بود حر ✿ فان الحر فی الدنیا قلیل

شیخ

شیخ ابو بکر محمد بن الولید الطرطوشی الاندلسی ذکر کرده که ان شعراء نابغه زمان خود بوده
و در بغداد ساکن میبوده این دو بیت در مدحت آن حضرت فرموده

تراه من الذکاء نحیف جسم ✿ علیه من توقده دلیل
اذا کان الفتی ضخم المعالی ✿ فلیس یضیره الجسم النحیل

و آن حضرت در مراعات امر دینی در غایت ورع و زهد و در نهایت تقوی
بوده و در سنه ثلث و تسعین و ثلثمائة بفیروزآباد متولد شد
سمعانی در کتاب ذیل چنین آورده که در لیلة الاحد حادی عشرین جمادی
الآخر و بروایتی جمادی الاول سنه ست و سبعین و اربعمائه در بغداد فوت
گشته و در مقابر باب ابرز بنوای والد خود حاصل گشته و ابو القاسم عبد
الله بابا این دو بیت در مرثیهٔ آن حضرت گفته **شعر**

اجری المدامع بالدم المهراق ✿ خطب اقام قیامة الآفاق
ما للیالی لا تألف شملها ✿ بعد ابن بجدتها ابی اسحق

و محب الدین بن النجار در تاریخ بغداد در شأن آن حضرت چنین فرموده که وی
امام اصحاب شافعی بوده و آثار فضایل او در آفاق منتشر است و بزهادت
و جودت طبیعت و علو همت و سمو منزلت سرآمد علماء اعلام بوده و اکثر
علمای آن عصر ملازم مجلس شریف او بوده اند و در قریهٔ فیروزآباد از
توابع شیراز متولد شده و در شیراز خدمت ابی عبد الله البیضاوی و ابی
احمد بن عبد الوهاب بن رامین تحصیل فقه نموده و بعد از آن ببصره رسیده
و در مجلس او ده و در درس جوزی تحصیل جودت فضایل و کمالات گشته و در سنه

سنه خمس عشر واربعمائة ببغداد وارد شده وپیش ابی الطیب الطبری تلمذ نموده ودر
سنه ثلث وتسعین واربعمائة متوفی شد ابو عبدالله الحمیدی گوید از
آن حضرت از مولد شریف او سؤال کردم او تاریخ گفت که دلالت بر سنه
ست وتسعین وثلثمائة میکرد وگفت که بطلب علم بتاریخ سنه عشر واربع
مائة بشیراز رفتم وقیل سنه خمس واربعمائة والله اعلم وچون آن حضرت
متوای خاک را بمضجع شریف معنبر ومعطر ساختند اصحاب او در مدرسه نظامیه
جهت آن حضرت مراسم تعزیت قیام نمودند بعد از آن مؤید الملک بن نظام
الملک مرحوم در غیبت والد بزرگوار خود ابا سعید متولی را قایم مقام آن حضرت
بافاده علوم مدرس کردانید چون این خبر بنظام الملک مرحوم رسید در
انکار آن مبالغه نمود وگفت بایستی جهة احترام شان او یکسال مدرسه را
تغلیق باب نمودندی بعد از آن ابا سعید را اعتقاد نموده عزل کرد وشیخ
ابو نصر عبدالسید بن الصباغ را نایب مناب آن حضرت کردانید رحمهم الله
فیروزاباد بکسر فا وسکون یاء مثناة تحتها وضم راء مهمله وبعد از او
زاء معجم وبعد از الف باء موحده وبعد از الف دال مهمله است وآن
قریه ایست بفارس وقیل هی مدینة بجورنابنت که سمعانی در کتاب
الانساب بیان نموده وقال غیره بفتح فاء والحمد لله رب العالمین

ابو اسحق ابراهیم بن المنصور ابن المسلم الفقیه الشافعی المعروف
بالعراقی الخطیب بجامع مصر ویکی از فضلای فقهای روزگار بوده وکتاب
مهذب تصنیف حضرت شیخ ابو اسحق فیروزآبادی را در ده مجلد شرح نموده

وازمصر متوجه بغداد شد وکسب علوم در آنجا نموده وتفقه را در بغداد بر ابی
محمد بن حسین ارموی که از تلامذه واصحاب ابو اسحق شیرازی بوده وبر ابی
الحسن محمد بن المبارک بن الخل البغدادی خوانده ودر بغداد مشهور بمصری
ودر مصر معروف بعراقی بوده وازابو اسحق الخطیب المذکور مرویست که این
ابیات را از استاد خود جناب ابن الخل المذکور در حسن تعبیر ورد است آن نقل نموده

في زخرف القول تزيين لباطله ✿ والحق قد يعتريه سوء تعبير
تقول هذا مجاج النحل تمدحه ✿ وان ذممت تقل قيء الزنابير
مدحا وذما وما جاوزت وصفهما ✿ حسن البيان يري الظلماء كالنور

ودر سنه عشر وخمس مائة در مصر متولد ودر یوم الخمیس حادی عشرین جمادی
الاولی سنه ست وتسعین وخمسمائة در آنجا بجوار حق پیوسته ودر مقابر
سفح المقطم بجانب قرافه بمنزل استراحت مدفون گشته والله اعلم ومسلم
بضم میم وتشدید لام است وازوپسری فاضل نبیل القدر ابو محمد عبد
الحکم نام مانده وبعد از پدر بجامع مصر متولی خطابت شد وانشاء
خطب واشعار لطیفه میفرموده از جمله اشعار اوست که در شان عماد بن
جبرئیل المعروف بابن اخی العلم صاحب دیوان بیت المال در زمانی
که افتاده ودستش شکسته گفته

شعر

ان العماد بن جبرئيل اخي علم ✿ لئن اصبحت منه مومیاً لا شر
تاحز القطع عنها وهي سارقة ✿ فجا انا الكسر تستقضي من الجبر

واو را بغیر از این اشعار نادره لطیفه بسیار است اما این دو بیت را در دیوان

جعفر بن شمس الخلافة الآتی ذکره دیدم والله اعلم بحقیقة الحال و از اشعار
عبد الحکم مذکور است در شأن کسیکه مستحق قتل بوده و مستوجب قصاص
بتری بد واند اخته و بکید او مصاب شده

احرضت من کبد القوس انها نفذت ❁ تبن والاثم قد تحنوا علی الاولاد
وما درت انها لما رمیت به ❁ ما سار من کبد الا الی کبده

و در زمانی که وزیر صفی الدین ابو محمد عبد الله بن علی المعروف بابن شکر وزیر
الملک العادل بن ایوب عبد الحکم المذکور را از خطابت معزول کرده بود
این ابیات را بدو نوشته

شعر

فلا تر باب منبر بابلنا رجع ❁ و باب جود غیر جودک اطمع
شددت علی مسالکه و مذاهبه ❁ الا الیک فدلنی ما اصنع
وکانما الابواب بابک وحده ❁ وکانما انت الخلیفة اجمع

بیت اخیر از این ابیات مأخوذ است از قول سلامی شاعر وهو

فبشرت آمالی بملک هو الوری ❁ و دار هی الدنیا و یوم هو الدهر

و عنقریب ذکر سلامی در ترجمه عضد الدوله بن بویه دیلمی در حرف فا
خواهد آمد ان شاء الله تعالی ولادت مشار الیه یوم الاحد تاسع جمادی الاول
سنه ثلث عشر و ستمائه بوده و صباح روز دیگر در مقابر شیخ المعظم مدفون
گشته اما عمای المذکور فهو ابو عبد الله محمد بن ابی الامانة جبرئیل بن مغیرة
بن سلطان بن نعمه از فضلای عصر خود بوده و به وفور امانت شهرت تمام
داشته و در اعمال سلطانی متصدی خدمات دیوانی از مصر باسکندریه انتقال

نوده

نموده و در سنه ثمان و خمسین و خمسمائه متولد شده و در خامس شعبان سنه
سبع و ثلثین و ستمائه بقاهره محروسه بفریح مغفرت واصل شده ابو
اسحق ابراهیم بن نصر بن عسکر الملقب ظهیر الدین قاضی السلامیه
الفقیه الشافعی الموصلی ابن الذهبی در تاریخ مؤلف خود چنین گفته که ابو
اسحق از اهالی موصل بوده و در موصل علم فقه را از ابی عبد الله بن حسین
بن نصر بن خمیس فرا گرفته و بعد از آن ببغداد در شده و در بغداد
استماع فقه از فضلای الحجاز نموده و چون بموصل عودت شریف نموده
بقضای سلامیه احدی قرای موصل قناعت نموده و در اربل بعض مصنفات
ابی البرکات عبد الرحمن بن محمد الانباری النحوی در مجلس افاده خود بفضلاء
تلامذه خود روایت میکرده انتهی کلامه حضرت مشار الیه از قریه سندیه
عراق بوده و تحصیل فقه و حدیث در مدرسه نظامیه بغداد فرموده
و بعد از آن افاده فقه و حدیث در بغداد میفرموده و بسلامیه موصل قاضی
شده و مدت قضاتش در آنجا تمادی گشته و بر طبع لطیف و نظم غالب بوده
و از او اشعار دلاویز کثیره مروی است از آنجمله این ابیات است

لا تنسبونی یا ثقاتی الی غدر ❁ فلیس الغدر من شیمتی
اقسمت بالذاهب من عیشنا ❁ وبالمسرات التی ولت
انی علی عهدکم لم احل ❁ و عقدة المیثاق ما حلت

ابو البرکات مستوفی در تاریخ اربل ذکر ایشان نموده و محدث بسیار فرموده
و مقاطیع بسیار و اشعار شمار (?) و مضمون کتابی که بینهما واقع شده ایراد نموده

وهمچنین عماد کاتب در کتاب خریده اوصاف ایشان باحسن عبارات یاد نموده
واز شعر او این دو بیت نقل نموده شعر

اقول لصاحبی نیم زنوجهه ٭ کان زادعوه لفعل محرم
فان کان خوف الاثم یکره وصلتی ٭ فمن اعظم الاثام قتلة مسلم

ودر یوم الخمیس ثالث ربیع الآخر سنه عشر وستمائه بسلامیه بضریح نعوت
آسوده واین فقیر احمد خلکان را در محروسه حلب با فرزندان او اتفاق ملاقات
افتاده واو از اشعار خودش شعرها در حروف ابیات رائقه فائقه بر فقیر
خواند الحق شعرهای او در نهایت جودت وحسن عبارت ولطافت
بود هذا سلامیه بفتح سین مهمله وتشدید لام دیهی است بر جانب
شرقی موصل بر کنار شط واقع شده ومسافت فی البین یک روزه که آن
وسلامیه قدیم که ظهیر فاریابی آن بوده خراب شده اکنون بعوض قریه
دیگر بنا کرده اند وسلامیه تسمیه نموده اند والحمد لله رب العالمین

ابو اسحق ابراهیم بن المهدی بن المنصور

ابی جعفر بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب برادر زاده هرون
الرشید واو در حسن غنا وضرب ملاهی ید طولی ومعرفت کامل بوده
وبواسطه آنکه از جاریه حبشیه متولد شده اسمر اللون بوده واسم
والده اش شکله بوده بفتح شین معجمه وسکون کاف وفتح لام وباکبودت
لون قوی هیکل بوده از آن جهت او را تنین میگفته اند وتنین ثعبانرا
گویند واو شخص وافر الفضل کریم الاصل وافی الادب عزیز الحسب سخی النفس

بوده ودر خلفای بنی عباس قبل از او بفضیلت وفصاحت وکرم وسخاوت
ودانش ودرایت او کسی پیدا نشده واز او اشعار لطیفه بر صحایف روزگار
مانده وبا او بعد از انقضای سنه مائتین من الهجرة النبویه صلی الله علیه وسلم
بخلافت بیعت کرده اند وتا آن زمان حضرت مامون کرسی خلافت را
خراسان را بجلوس مبارک از آفات مصون ومحروس کردانیده بود ودر این
قصه مشهور است ومدت دو سال خلافت او مستمر ومتمادی شده
طبری در تاریخ خودش چنین ذکر کرده که ایام خلافت ابراهیم بن مهدی
یک سال ویازده ماه ودوازده روز بوده وسبب خلع مامون از امامت
ومنشا بیعت بخلافت ابراهیم بن مهدی آن بود که حضرت مامون در
خراسان حضرت امام ثامن وهو المجیبین بالخیر ضامن علی بن موسی رضا را
رضی الله عنهم اجمعین را ولی العهد خود تعیین کردانیده چنانکه در حرف عین
خواهد آمد انشاء الله تعالی چون این صورت بنی عباس رسید بغایت
متغیر گشته بتاریخ ذی الحجه سنه احدی ومائتین با وی ببغداد در باطن و
سریرت بیعت نموده اند بعد از زمانی یکسال اهل عراق در اول محرم سنه اثنی
ومائتین با ابراهیم مذکور علی رؤس الاشهاد بیعت نموده اند ودر خامس
محرم مذکور این صورت ظاهر وباهر ساخته اند وحضرت ابراهیم
بر منبر باعلان خلافت خویش تصاعد نموده ودر زمانی که حضرت مامون امام را
قائم مقام خویش کردانیده بوده لباس سواد را که در سویدا قلمرو بنی عباس
رؤس منابر را بدان چون احیان دلیران بکمال مزین میساخته اند برطرف

گردانیده بعوض آن لباس خضر که شعار اهل البیت بوده قرار داده بود و مدت
هفت سال بر این گذشت چون این صورت بر بنی عباس بغایت صعب بوده
در یوم الخمیس سلخ شهر ذی قعده سنه سبع و مائتین لباس خضر را بلباس
سوداء الآن کما کان مبدل گردانیده اند و شرح این صورت و تفصیل آن
طولی دارد که این مختصر را از ایراد و احتمال آن عاجز است تا بیشتر ترا نموده
شد و چون مامون از بیعت اهل عراق بخلافت ابراهیم و خلع خود
واقف شده در یوم السبت سادس عشر شهر صفر سنه اربع و مائتین ببغداد
نزول اجلال نموده بعد از آنکه مقدمات مراحل و منازل طی نموده بوده و ابراهیم
چون قوت مقاومت نبوده استیفاء نفس خود را در استخفاء منحصر دیده
و پنهان شده و در این وقت دعبل الخزاعی الشاعر ابراهیم را بدین ابیات
هجو نموده

و آن اینست

نعر ابن شکلة بالعراق و اهله ۞ فهفا الیه کل اطلس مائق
ان کان ابراهیم مضطلعا بها ۞ فلتصلحن من بعده لمخارق
ولتصلحن من بعد ذاک لزلزل ۞ ولتصلحن من بعده للمارق
انی یکون و لیس ذاک بکائن ۞ یرث الخلافة فاسق عن فاسق

مخارق بضم میم و فتح خاء معجمه و زلزل بضم زاءین معجمتین و مارق این
هر سه از مغنیین متعینین آن زمان بوده اند القصه اخبار ابراهیم و شرح
حال او طول تمام دارد از ابراهیم منقولست که گفته که مجلس مامون
خلیفه داخل شدم مامون گفت خلیفه اسودی که میگفتند توئی گفتم من

آن کم

آن کسم که حضرت خلیفه بعفو بر من منت نهاده و تجدید مؤاخذه از تقصیر
جرات و جسارت من گشاده و این دو بیت مناسب حال خود خواندم

اسعاد عبد بنی العباس قیل له ۞ عند الفخار مقام الاصل و الورق
ان کنت عبدا فنفسی حرة کرما ۞ او اسود اللون انی ابیض الخلق

بعد از آن مامون گفت او عم انچه از من صادر شد بر سبیل مطایبه و هزل بود
شما حمل بر جد نمودید و این دو بیت را برعم مذکور خواندم

لیس یزری السواد بالرجل الشهم ۞ ولا بالفتی الادیب الاریب
ان یکن للسواد فیک نصیب ۞ فبیاض الاخلاق منک نصیب

گویند روزی که معتصم بعد از مامون متولی امر خلافت شده در میمنه خود
عباس بن مامون و در میسره ابراهیم حاضر گردانیده اجلاس نموده در آن مجلس
ابراهیم انگشتری خود را در انگشت تقلیب میفرموده عباس دید و گفت چه
انگشتریست که در دست میگردانی گفت این انگشتری است که در ایام پدرت
مامون برهن نهاده بودم اکنون از میامن عواطف حضرت امیرالمؤمنین از
رهن منفک گردانیدم عباس دید و گفت اگر تو ببقاء حیات خود پدرم را
شکر نگوئی هرگز نعمت انگشتری امیرالمؤمنین را شکر نخواهی گفت ابراهیم
بدین کلام ملزم شد ارباب تواریخ کتب و اوراق بذکر محاسن ابراهیم
و مآثر اخلاق او مشحون ساخته اند خصوصا طبری که استیفاء کلام حسب
المرام در این مقام نموده و چون مامون بر ابراهیم ظفر یافت با احمد بن
خالد الاحول الوزیر در ابقاء و افناء ابراهیم مشورت نمود احمد در جواب گفت

ای امیر المؤمنین اگر او را بکشی نژاد این امر نظیر بسیار هست و خواهد بود
و اگر بکشی ترا مثل و نظیر نخواهد بود اکنون تو حاکمی مشار الیه در غره ذی
قعده سنه اثنین و ستین و مائه متولد و در یوم الجمعه ثالث عشرین
شهر رمضان سنه اربع و عشرین و مائتین بسر من رای متوفی شد و
برادر زاده اش معتصم خلیفه نماز گذارده و در سر من رای شش
لغت است چنانکه جوهری در صحاح اللغه در فصل را بیان آن نموده و
سر من رای مدینه ایست بکنار شط بغداد بنا از ان معتصم خلیفه
در سنه عشرین و مائتین نموده و در انجا سردابیست که شیعه امامیه
انتظار خروج امام محمد مهدی علیه السلام از آن میکشند و ذکر حضرت
امام حجة الحق محمد مهدی در حرف میم در محمد بن حسن خواهد امد انشاء الله تعالی

ابو اسحق ابراهیم الندیم الموصلی بن ماهان و او را میمون بن
بهمن بن نیک التمیمی ولاء الارجانی المعروف بالندیم الموصلی خوانند
ابو الفرج اصفهانی در کتاب الاغانی چنین ذکر کرده که مولد او در موصل
نبوده لیکن در انجا مدتی سکون و اقامت نموده از آن جهت بدانجا منسوب است
و او از خانواده اصیل عجم بوده و والد او ماهان انتقال بکوفه نموده و مدتی
در انجا ساکن شد و در حسن صوت و ملاحت غنا و در اختراع الحان و
لطف صدا بی بدیل زمان خود بوده و از خلفای بنی عباس اول کسی که
استماع اغانی نموده مهدی بن منصور بوده و در هنگامی که منصور معروف
بزلزل الاستاد و تار را با غنای ابراهیم مذکور ساز میکرده ذلک را و اهتزاز

در مجالس مجلس بی قیاده و ابراهیم شوهر خواهر زلزل بوده و مجالس او بین
الناس مشهور است حکایت کنند که هرون الرشید بیکی از حرمان خود را
خود مسماة ماردة تعلق تمام داشته با کرشمه و نازی که بین الخواتین
میباشد چند روز محبت و مواصلت ایشان بمباعدت و مهاجرت
بهجر و صد بدل شده بعد از اطلاع جعفر برمکی بر این صورت عباس بن احنف را
که از فصحاء شعرای مجلس شریف خلافت بوده بانشاء شعری که موجب
ائتلاف و مراجعت باشد امر نموده و او باختراع این دو بیت امتثال امر کرده

راجع احبتك الذين هجرتهم ❊ ان المتيم قلما يتجنب
ان التجنب ان تطاول منكما ❊ دب السلو له فعز المطلب

و بعد از ان ابراهیم موصلی را بانشاد و تغنی آن مامور کرده اند چون خلیفه
این ابیات استماع نموده بصحبت ماردة مبادرت فرموده در اثنا محاورت
ماردة از تقریب رجعت و تجدید الفت سؤال فرموده حضرت خلیفه صورت
حال با نکته ماردة امر فرموده که بهر یک بیت ده هزار درهم بدهند
و از حضرت خلیفه نیز جهت ایشان التماس انعامی نموده حضرت خلیفه بهر یک
بیت بیست هزار درهم احسان کرده هنا حضرت امیر المؤمنین بنابر خطیه
چند روزی ابراهیم ندیم را در مطبق محبوس کرده اند بوده سلم خاسر
ابو العتاهیه هر دو شاعر را از این صورت خبر داده و ابا العتاهیه این ابیات گفته

سلم یا سلم لیس دونک ستر ❊ حبس الموصلی فالعیش مر
ما استطاب اللذات مذ غاب ❊ فی المطبق راس اللذات فی الناس

ترکت الموصلی من خلق الله ✿ جمیعاً وعیشهم مقشعر

حین اللهو والسرور فما ✿ فی الارض شیء یلهی به ویسر

ابراهیم مذکور در کوفه در سنه خمس و عشرین و مائه متولد شده و در
بغداد در سنه ثمان و ثمانین و مائه بعلت قولنج متوفی گشته و قیل سنه
ثلث عشر و مائتین در بغداد متوفی گشته والاول هو الاصح و گویند ابراهیم
موصلی و ابو العتاهیه شاعر و ابو عمرو شیبانی نحوی در سنه ثلث عشر و
مائتین در بغداد در یک روز بجوار حق پیوسته اند و چون پدر ابراهیم متوفی
شد ابراهیم از و صغیر مانده قبیله بنو تمیم ورا تربیت نموده بزرگ
ساختند اما از آن جمله بیان منسوبست و عنقریب ذکر ولد او اسحق
خواهد آمد انشاء الله تعالی ارجان بتشدید راء مهمله است
چنانکه جوهری حکایت کرده والحمد لله رب العالمین

ابراهیم بن العباس بن محمد بن صول تکین الصولی از شعرای مشهور
عصر بوده و از و دیوان شعری در نهایت تنقیح و نجابت مانده و از
جمله اشعار او این دو بیت است

شعر

دنت باناس عن تناء زیارة ✿ وشط بلیلی عن دنو مزارها

وان مقیمات بمنعرج اللوی ✿ لاقرب من لیلی وهاتیک دارها

و از او کتابات منشوره کاللآلی المنظومه بر صحایف خاطر ارباب دانش مرکوز و مرقوم
است و از آن جمله یک مکتوبیست که از جانب امیر المؤمنین ببعض بغاة آن
زمان نوشته اما بعد فان لامیر المؤمنین اناة فان لم تغن عقب بعدها

وعیداً فان لم یغن اغنت عزائمه والسلام این عبارت با وجازت لفظ در غایت
فصاحت و بلاغت است و از این کلام این بیت موزون بیرون می آید

اناة فان لم تغن عقب بعدها ✿ وعیداً فان لم تغن اغنت عزائمه

یعنی امیر المؤمنین را حلم است اگر آن حلم کافی نباشد در عقب آن وعیدست
واگر آن نیز کافی نباشد او را عزایمیست که آن عزایم کافی خواهد بود و صولی
میگوید که من در اختراع کلام و انشاء بدایع مرام مضامین عادی ازکس میلی نکردم
مگر این چند فقره که از جانب خلیفه بتوعید و تهدید بر جمعی نوشته ام
وصار ما یحرزهم یبرزهم وما کان یعقلهم یعتقلهم و در رساله دیگر فانزلوه
من معقل الی عقال و بدلوه آجالا من آمال یعنی آنچه محرز ایشان است مظهر
ایشان خواهد بود و آنچه معقل و پناه ایشانست محل قید و گرفتاری
ایشان خواهد گشت و آمال ایشان بآجال مبدل خواهد شد و ابراهیم
خواهرزاده عباس بن احنف حنفی شاعر مشهور است و منسوبست
بصول و صول یکی از ملوک جرجان بوده و در دست یزید بن مهلب
بشرف اسلام مشرف شده حافظ ابو القاسم حمزه بن یوسف سهمی
در تاریخ جرجان چنین گفته که صولی جرجانی الاصل است و صول
از بعض مواضع جرجان اندیی بوده که اسم آن دیر صول بوده و ابراهیم
بن عباس عم پدر ابی بکر محمد بن یحیی بن عبد الله بن عباس بن صول است
که تالیف کتاب الوزراء و غیره نموده و نسب هر دو بعباس منتهی میشود
و ابو عبد الله محمد بن داود بن جراح در کتاب الورقه چنین گوید که ابراهیم

عباس بن محمد بن صول بغدادی شهیر خراسانی الاصل است وکنیت او
ابو اسحق است واو اشعر امثال واقران زمان خود بوده ودر بلاغت و
فصاحت وانجاز وایجاز کلام مثل نداشته وشعری که از او مانده از
شعر پنجاه زیادت است واو بزرگ الاصل بوده جد صول وفیروز از ملوک
ترک جرجان بوده اند ودین مجوس داشته بفرس نسبت بوده اند وچون
یزید بن ابی صفره بجرجان رسید ایشان را امان داده وبعد از آن صول
ملازم رکاب یزید بن مهلب گشته وبدست او مسلمان شده وبا او
در غزوات رتبه شهادت یافته وابو عمارة بن صول از اجله دعاة بنی
عبد الله بن علی العباسی عم سفاح ومنصور بود در زمانی که از خلافت
منخلع شده ابو عماره را با مقاتل بن حکیم العکی وغیره بقتل آورده وابراهیم
بن العباس وبرادرش عبد الله بفضل بن سهل ذو الریاستین خود را منسوب
ومتصل گردانیده کردار ویرا مقبول نموده اند وابراهیم همواره در اعمال سلطانی
واشغال دیوانی شاغل وعامل بوده ودر بعض اوقات بسر من رای متقلد
دیوان ضیاع ونفقات بوده ودر شعبان سنه ثلث واربعین و
مائتین متوفی شده دعبل بن علی الخزاعی شاعر گفته که اگر ابراهیم بن عباس
صول اکتساب معاش بشعر میکند پس ما شعر کرده بچیزی دیگر مشغول
شویم انتهی آخر اینجا از کتاب الورقه نقل کرده ام واین بنده احمد
خلکان بدیوان او واقف شدم وبعض اشیا از دیوانش نقل نمودم
از آن جمله این دو بیت که در دیوان مسلم بن ولید الانصاری نیز دیدم

لا یبعدنک

لا یبعدنک خفض العیش فی دعة ❊ نزوع نفس الی اهل واوطان
تلقی بکل بلاد ان حللت بها ❊ اهلا باهل وجیرانا بجیران
وگویند هر که اندوهی ویا غمی پیش آید چون این دو بیت مذکور را تکرار نماید
فرح وفرج یابد وگویند که ابراهیم مذکور این ابیات را بمحمد بن عبد الملک
زیات وزیر معتصم خلیفه نوشته بوده
وکنت اخی باخاء الزمان ❊ فلما نبا صرت حربا عوانا
وکنت اذم الیک الزمان ❊ فاصبحت منک اذم الزمانا
وکنت اعدک للنائبات ❊ فها انا اطلب منک الامانا
القصه او را مقاطیع واشعار لطیفه بسیار است اما این مختصر
باختصار او لایق ودیگر برادرزاده اش محمد بن یحیی الصولی در جمع
خواهد آمد ان شاء الله تعالی ابراهیم مذکور در منتصف شعبان سنه
ثلث واربعین ومائتین بسر من رای متوفی شده رحمه الله والحمد لله
رب العالمین ابو عبد الله ابراهیم بن محمد بن عرفة بن سلیمان
بن المغیرة بن حبیب بن مهلب بن ابی صفره الازدی الملقب بنفطویه
النحوی الواسطی ویرا تصانیف رفیعه مفیده در علوم ادبیه وغیر
ذلک میان علمای زمان متداول است واو وحید زمان خود ونزیه
اقران وامثال بوده ودر سنه اربع واربعین وقیل سنه خمسین و
مائتین متولد شده ودر بغداد ساکن بوده ودر سادس صفر سنه ثلث
وعشرین وثلثمائه بعد طلوع الشمس وقیل سنه اربع وعشرین وثلثمائه

بغداد متوفی شده و ابن مجاهد مقری در همین روز نیز از تاریخ متوفی
شده و اسماعیل و دو روز دیگر عقب ابن باب کوفه بیا و این است رحمت به دو نون
گشته ابن خالویه رحمه الله چنین گوید که در زمره مشهورین آن زمان
کسی که اسم او ابراهیم و کنیت او ابو عبد الله باشد سوی نفطویه نبوده
و از جمله اشعار اوست که ابو علی قالی در کتاب امالی نقل نموده
قلبی ارق علیک من خدیکا ❁ وقوای اوهی من قوی جفنیکا
لم لا ترق لمن تعذب نفسه ❁ ظلما ویعطفه هواه علیکا
و ابو عبد الله محمد بن زید بن علی بن الحسین الواسطی المتکلم المشهور صاحب کتاب
الامامة و کتاب اعجاز القرآن الکریم در هجو مشار الیه چنین گوید
من سره ان لا یری فاسقا ❁ فلیجتهد ان لا یری نفطویه
احرقه الله بنصف اسمه ❁ وصیر الباقی صراخا علیه
و ابو عبد الله محمد بن زید مذکور در سنه سبع و قیل سنه ست و
ثلثمائه متوفی شده و نفطویه بکسر نون و فتح آن خوانده اند اما کسر
افصح است ابو منصور ثعالبی در کتاب لطائف المعارف چنین ذکر نموده
که لقب ابراهیم بن محمد بن نفطویه از آنکه او اسمر اللون بوده تشبیها له
بالنفط بدان ملقب شده و این لقب بر مثال سیبویه است زیرا که در
نحو تتبع آن منسوب بدو و ذاهب بر طریقه و نهج او بوده و کتب و
مصنفات او را همیشه افاده مینموده و کلام در ضبط لفظ نفطویه و نظایر
و همچو کلام است در ضبط سیبویه و سیبویه در ترجمه خودش مذکور است

واسم او عمرو است در همین تحقیق نماید والحمد لله رب العالمین ابو
اسحق ابراهیم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج النحوی از اکابر علما
ادب و دین بوده و او را تصنیفات بسیار بین العلما متداولست از آن
جمله کتاب معانی القرآن الکریم و کتاب امالی و کتاب جامع النطق و کتاب
اشتقاق و کتاب عروض و کتاب قوافی و کتاب علل النحو و کتاب خلق الانسان
و کتاب خلق الفرس و کتاب مختصر در نحو و کتاب فعلت و افعلت و کتاب
ما ینصرف و ما لا ینصرف و کتاب شرح ابیات سیبویه و کتاب النوادر
و کتاب الانوار و غیر ذلک است و اخذ علوم ادبیه از مبرد و ثعلب نموده
و در مبادی احوال خرط زجاج مینموده از آن جهة بدان منسوب
بعد از آن ترک نموده و تحصیل علوم و کمالات ادبیه اشتغال نموده و مصاحب
وزیر عبید الله بن سلیمان بن وهب اختصاص ورزیده و ولد او قاسم را
تعلیم علوم مینموده و چون قاسم مذکور بر منصب وزارت رسید مال
جزیل از آن راه ابراهیم زجاج تحصیل نموده حضرت شیخ ابو علی فارسی
نحوی چنین گوید که در ملازمت حضرت شیخ ابو اسحق زجاج بخدمت
قاسم بن عبید الله وزیر رفتیم یکی از خدمه او نزد او در آمد و با او مساره
نموده در وی اثر مسرت و بشاشت ظاهر شد فی الحال برخاست و از مجلس
بیرون شد و بعد از جریان الحمد عودت نمود و در وجنات و آثار قبض
مشهود بود و حضرت شیخ با بر مواصفت فرمود بیر از ترک استکشاف نمود
گفت در بعض اوقات جا دیگر با مغنیات ترددی مینموده را

ذ عیش خود بدان آن شد صاحب بیع راضی نشد بعد از آن یکی گفته شد
که صاحب را نصیحت نموده چنین کند که بر هدیه بنماید و من اضعاف آن
بدو رسانم چون خادم از نسبت این مهم و حضور جاریه بن خبر داد بدان
مسرور و مبتهج شده بر جا اقتضای او بر خواستم چون بدو رسیدم معلوم
شد که او حایضه بوده از آنجهت متغیر برگشتم بعد از آن حضرت شیخ دوات
و قلم طلب نموده این دو بیت را در مجلس به بیت قلمی نمود شعر

فارس ماض بحربته ❁ حاذق بالطعن في الظلم

رام ان يدمي فريسته ❁ فاتقته من دم بدم

ابن خلکان گوید که این دو بیت را در ترجمه بوران بنت حسن بن سهل با
مامون خلیفه در شب زفاف بر نکی دیگر ایراد نموده اند ممکن است بود
که اصل این بیت همان بوده باشد که میان بوران و حضرت مامون
گذشته و ایراد آن در این مقام بر سبیل تمثیل بوده باشد و اسمعیل
و ابراهیم مذکور در یوم الجمعه تاسع عشر جمادی الآخر سنه عشر و قبل
سنه احدی عشر و قبل سنه ست عشر و ثلثمائه ببغداد که موطن بود درگذشت
نموده و زیاده بر هشتاد سال عمر کرده اند و ابو القاسم عبدالرحمن
الزجاجی صاحب الجمل فی النحو از تلامذه مجلس شریف وی بوده و از آن جناب
کسب علوم نموده است والحمد لله رب العالمین ابو القاسم ابراهیم
بن محمد ابن زکریا بن مفرج بن یحیی بن زیاده بن عبدالله بن خالد
بن سعد بن ابی وقاص القرشی الزهری المعروف بالافلیلی از اهل قرطبه

صاحب نحو و لغت بوده و او را وقوف تام در نظم کلام و معرفت اشعار بوده
و دیوان متنبی را شرح نیک نموده و آن مشهور است و از ابی بکر بن محمد بن
الحسن الزبیدی کتاب امالی ابی علی قالی را با اصحاب خود روایت مینموده
و بر اصحاب علوم ادبیه باندلس تصدر و تشرف مینموده و از جانب الحکم
بالله در اندلس متصدی امر وزارت گشته و اشعار و اخبار صریح و امثال
و حکایات بسیار بخاطر داشته و از اخبار و ایام ناس باخبر بوده و از
اشعار اهل قرطبه نزد او شعر بسیار بوده و در انتقاد کلام و صداقت
لهجه و حسن ظن و ادراج و انتظام سخن ید طولی داشته و بوجود کتب کثیره
همچو غریب مصنف و الفاظ و غیر ذلک معتنی بوده و در شوال سنه
اثنین و خمسین و ثلثمائه متولد و در یوم السبت ثالث عشر ذی قعده
سنه احدی و اربعین و اربعمائه متوفی شده و در یوم الاحد در صحن مسجد
حوب بن دباب عامر بقرطبه مدفون گشته رحمه الله افلیلی بکسر همزه و
سکون و کسر لام و سکون یاء مثناة من تحتها دیه است انتساب اصل او به
او از آنجا بوده والحمد لله ابو اسحق ابراهیم ابن هلال بن ابراهیم
بن زهرون بن حیون الحرانی الصابی صاحب رسایل مشهوره و نظم بدیع است
و از جانب عزالدوله بختیار بن بویه در بغداد کاتب دیوان انشا بوده
و در سنه تسع و اربعین و ثلثمائه متقلد دیوان رسایل گشته و در ایام
تقلد دیوان رسایل و انشا از جانب عزالدوله کتابات و مراسلات
به ادبا نسبت به عضد الدوله می نوشته و عضد الدوله آنها را از غیظ خاطر نموده بوده

چون عز الدوله بقتل آمد و عضد الدوله سلطنت و خلافت بغداد او را
بی مانعی و مزاحمی بحوزهٔ تصرف در آورده صابی مشار الیه را مقید ساخته
و عزم جزم نموده که او را در پای پیل چون خاک خوار و ذلیل ساخته
بقتل و پیل مصاب گرداند شفیع جمع از اکابر مجلس قرار یافته و مدت
چند سال در حبس ماند بعد از اطلاق تاریخ سنه احدی و سبعین و ثلثمائه
بتألیف تاریخ آل بویه مامور گشته و او از سر اهتمام و اجتهاد متوجه
تألیف و تنظیم آن گشته و تسمیه آن بکتاب التاجی نموده در اثنای این
تألیف یکی از اصدقا در صابی بر وی وارد شده او را مشغول بتسوید و تبییض
و تعلیق و تضعیف دید از وی پرسید که در چه کاری گفت اباطیل انمقها
و اکاذیب الفقها یعنی کلمات باطله چند است که آنها را ترقیم میکنم و فقرات
دروغ چند است که بهم می بندم چون این صورت بعضد الدوله دیلمی
رسید نایرهٔ غضبش دیگر باره مشتعل شد و همواره صابی از مجلس
عضد الدوله مجتنب و مستبعد بوده و در دین خود بسیار محکم و راسخ
بوده هر چند عز الدوله او را بشرف اسلام دعوت نموده او را هدایت
و توفیق رهبری نموده و از تیه ضلالت بسر حد هدایت نرسید اما از
جهت اقتباس آیات کریمه حفظ قرآن کریم نموده بوده و با مسلمین در صوم
موافقت مینموده و او را غلام سیاه یمن نام بوده و بدو محبت تمام داشته
و از برای او معانی بدیعه انشا نموده از آن جمله انچه ثعالبی کتاب الغلامی
نقل نموده این است شعر

قد قال یمن و هو اسود للذی ٭ ببیاضه استعلی علو الخائن
ما فخر وجهك بالبیاض و هل تری ٭ ان قد افدت به مزید محاسن
ولو ان منی فیه خالا زانه ٭ ولو ان منه فیك خالا شانني
پوشیده نماند که معنی چنانکه سبیل است بقول ابن رومی که در وصف
جاریه سودا گفته شعر و بعض ما فضل السواد به ٭ والحق ذو سلم
و ذو نفق ٭ ان لا تعیب السود حلکته ٭ وقد یعاب البیاض بالبهق ٭ و
همین معنی را ثعالبی خوبتر و جهی در رقعه خود ادا نموده شعر

لك وجه کأن یمنای ٭ خطته بلفظ تملیه آمالی
فیه معنی من البدر ولکن ٭ نفضت صبغها علیه اللیالی
لم یشنك السواد بل زدت حسنا ٭ انما یلبس السواد الموالی
فبنفسی افدیك ان لم تکن لی ٭ وبروحی افدیك ان کنت مالی

و او را نظم دلفریب و نثر عجیب چون لآلی منتظمه خوبان بر زینت و زیب
وی در یوم الاثنین و قیل یوم الخمیس ثانی عشر شوال سنه اربع و ثمانین
و ثلثمائه ببغداد متوفی شد خففه الله بفضله و هفتاد و یک سال عمر کرده تا
بوده ابو الفرج محمد بن اسحق الوراق المعروف بابن ابی یعقوب الندیم
البغدادی در کتاب فهرست چنین گوید که صابی مذکور در سنه عشرین
و ثلثمائه متولد و در سنه ثمانین و ثلثمائه متوفی شده و در شونیزیه مدفون
گشته و حضرت شریف رضی برادر سید علم الهدی او را بقصیده دالیه
مرثیه گفته و این بیت از آن است ٭ أرأیت من حملوا علی الأعواد

ارایت کیف خبا ضیاء النادی ✿ الا براشراف وفضلاء وثب علی الاعادی
شرف مشار الیه این بیت مذکور تغییر وتعبیه نموده اند او در جواب گفته
من فضایل او دار شیر گفته ام ننراورا ودزهرون بفتح زاء معجمه وسکون ها
وضم راء مهمله است وحبون بفتح حاء مهمله وضم باء موحده است
ودر نسبت صابی بزعم فقیر آخره اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که
منسوبست بصابی بن متوشلخ بن ادریس علیه السلام وصابی نزد عرب آنرا
گویند که از دین قوم خود بیرون آمده باشد ولذلک قریش حضرت
رسالت پناهی محمدی را صلوات الله وسلامه علیه صابی میگفته اند
چه از دین قوم خود بیرون آمده بود والحمد لله رب العالمین

ابو اسحق ابراهیم بن علی بن تمیم المعروف بالحصری

القیروانی الشاعر المشهور شخصی فاضل هوشیار بود واز زمره ادباء دانش
واعتبار بوده واز دیوان شعری در نهایت تنقیح ولطافت باقی مانده
وکتاب زهرة الآداب وثمرة الالباب محتوی بر غرایب وظرایف در سه
مجلد وکتاب المصون فی سر المکنون در یک مجلد مشتمل بر آداب واحکام
لطیف میان فصحاء دهر وفضلاء عصر از ومشهور ومتداولست ابن
رشیق در کتاب انموذج ذکر او نموده میگفته که جوانان قیروان نزد او
جمع شده از او استفاده کمالات واستعلام ادب ودرایات مینموده اند
وبعضی از برکت صحبت او خود در مرتبه ریاست رسانیده اند وتالیفات
او در بلاد وامصار در آمده وسایر گشته واز اطراف وجوانب جهات از بلاد

وحکام

وحکام جایزه وصلات باو وارد میشده واز جمله اشعار او این دو بیت نقل نموده

انی احبک حبا لیس یبلغه ✿ فهم ولا ینتهی وصفی الی صفته
اقصی نهایة علمی فیه معرفتی ✿ بالعجز منی عن ادراک معرفته

وابو الحسن علی بن بسام صاحب کتاب الذخیرة فی محاسن اهل الجزیرة دو بیت
از اشعار او در ضمن حکایتی آورده وهما

اورد قلبی الردی ✿ لام عذار بدا
اسود کالکفر فی ✿ ابیض مثل الهدی

وابو الحسن بسام پسر خاله ابو الحسن علی الحصری است ودر جزو او در حرف عین
خواهد آمد ان شاء الله تعالی وابو اسحق ابراهیم مذکور در قیروان در سنه ثلث
عشر واربعمائه متوفی شده ابن بسام در ذخیره گفته ابن جنی رسیده که
او در سنه ثلث وخمسین واربعمائه متوفی شده واول اصح است وقاضی
رشید بن زبیر در جزو اول کتاب الجنان در ترجمه ابو الحسن علی بن عبد
العزیز المعروف بالفکیک چنین آورده که ابراهیم حصری مذکور کتاب
نور الآداب را در سنه خمسین واربعمائه تالیف نموده این نقل بر صحت
اخبار ابن بسام گفته شاهد صادق است والعلم عند الله والحصری بضم
حاء مهمله وراء مکسوره انتساب او است بحصیر زبافتن یا فروختن
وقیروان بفتح قاف وسکون یاء وفتح راء مهمله وبعد از واو الف ونون
ساکنه قصبه ایست بافریقیه موسس آن عقبة بن عامر صحابی رضی الله
عنه بنا نموده ووجه تسمیه افریقیه بافریقیه آنکه افریقین بن قیس

صفی الحمیری فتح آن نموده و ملک آنرا مسمی جرجیر که الیوم ببربر معروفست
بقتل آورده و لهذا قال لهم ما اکثر بربرکم و قیروان در لغت قافله را گویند
و این معرب کاروانست و وجه تسمیه این محل بقیروان آن بوده که همیشه
منزل کاروان بوده آخر بران بناء و مدینه نموده اند ابن قطاع لغوی
چنین گوید که قیروان بفتح قاف جیش است و بضم قافله است والله اعلم

ابو اسحق ابراهیم بن ابی الفتح بن عبدالله بن خفاجه الاندلسی
الشاعر ابن بسام در ذخیره ذکر او نموده و بر او ثناء بسیار نموده و
گفته که او در شرقی اندلس ساکن بوده و هرگز بعرض احتیاج خود بسلاطین
زمان با وجود سخاوت و تسامح ایشان با اهل علم و ادب ننموده
و او را دیوانیست مشتمل بر اشعار غرا و دلاویز و مقاطیع دلفریب شور
انگیز و از جمله اشعار او است

شعر

ما للعذار و کان و صبت قبلته ÷ فخط فیه من الدجی محرابا
و اری الشباب و لیس کان نخاشع ÷ قد خر فیه راکعا و انابا
و لقد علمت یکون نغزله بارقا ÷ ان سوف یزجی للعذار سحابا

ابو اسحق مذکور در جزیره شقر از اعمال بلنسیه در سنه خمس و اربعمائه متولد
شده و هم آنجا در سنه ثلث و ثلثین و خمسمائه در سادس عشر
شوال متوفی شده و شقر بضم شین معجمه و سکون قاف و راء مهمله
قصبه ایست میان شاطبه و بلنسیه بواسطه آنکه آب اطراف و
جوانب او را احاطه نموده بجزیره موسوم گشته و بلنسیه بفتح باء موحده

ولام و سکون نون و کسر سین مهمله است و اندلس بفتح همزه و سکون نون
و فتح دال مهمله و ضم لام جزیره ایست متصل ببر طویل و بر طویل متصل
است بقسطنطنیه کبری و اندلس را جزیره بنابر آن گفته اند که از
سه جانب محفوف و متصل است ببحر و شکل آن قریب بمثلث حقیقی
است و یک ضلعش متصل بکوهیست که آن کوه ممتد است بدیار
افرنج که اگر آن کوه حاجز و مانع نبودی بحر عمان و خلیج اسکندریه بهم
ملاق و متصل میشد و چنین محکی است که بعد از طوفان اول کسی که
آنرا عمارت نموده اندلس بن یافث بن نوح علیه السلم بوده از آن جهت باسم
آن حضرت موسوم شده والحمد لله رب العالمین **ابو اسحق ابراهیم بن**
یحیی بن عثمن بن محمد الکلبی الاشهبی ابن نجار در تاریخ بغداد چنین گفته
که او ابراهیم بن عثمان بن عیاش بن محمد بن عمر بن عبدالله الکلبی الاشهبی
الغزی است وی شاعر محسن غزا بوده حافظ بن عساکر در تاریخ دمشق
چنین ذکر کرده که وی بدمشق رفته و سماع فقه از فقیه ابی نصر مقدسی
در سنه احدی و ثمانین و اربعمائه نموده و از آنجا رحلت ببغداد نموده و در
مدرسه نظامیه سالهای بسیار ساکن شده و مدرسین متفنن و علماء
متشرعین را مدایح گفته و بعض مدرسین را که بجوار حق پیوسته اند
مراثی لطیف جگرسوز یاد نموده و بعد از آن متوجه خراسان شده و
رؤساء قوم را در آنجا بدایع و قصاید متانت ساخته و شعر او در خراسان
شهرت تمام گرفت و حافظ بن عساکر او را مدحت و ثنا گفته انتهی کلام

الحافظ او را دیوان شعر است و از آن جمله بنفس خود اختیار و انتخاب نموده
و در خطبه آن گفته که هزار بیت است عماد کاتب در کتاب خریده او
ذکر نموده و بسی اوصاف و نقل نموده و او را ابیات در جزیل و مدایح
جمیل مذکور ساخته و گفته که وی در عالم مسافرت بسیار کرده و به
سبیل نقل و تحویل بلاد و امصار را تحت نظر در آورده و با اکابر
و رجال صحبت داشته و از برای ایشان مدایح و قصاید گفته و در اقطار
خراسان و کرمان مدت مدید بسر برده و ناصر الدین بن مکرم بن علاء
کرمانی را بقصیده بائیه که این دو بیت از آنست مدح کرده **شعر**

حملنا من الایام ما لا نطیقه ❊ کما حمل العظم الکسیر العصائبا
ولیل رجونا ان یدب عذاره ❊ فما اختط حتی صار بالفجر شائبا

و از جمله شعرهای وحید او این دو بیت است **شعر**

قالوا هجرت الشعر قلت ضرورة ❊ باب الدواعی والبواعث مغلق
خلت الدیار فلا کریم یرتجی ❊ منه النوال ولا ملیح یعشق
ومن العجایب انه لا یشتری ❊ ویخان فیه مع الکساد ویسرق

ومن جملة اشعاره فی مذمة بعض الوزراء **شعر**

من آلة الدست لم یعط الوزیر سوی ❊ تحریک لحیته فی حال الایماء
هو الوزیر ولا ازر یشد به ❊ مثل العروض له بحر بلا ماء

و من شعره فی قساوة قلب الناس

وجف الناس حتی لو بکینا ❊ تعذر ما تبل به الجفون

فاندی

فما تندی لممدحة بنان ❊ ولا تندی لمهجو جبین

و از جمله اشعار او است ابیاتی که در ثنای آل النبی رشته تشریف
کرده اند اشارة منك تکفینا واحسن ما ❊ رد السلام غداة البین بالعنم
حتی اذا الحاح عنها المرط من دهش ❊ وانحل بالضم سلك العقد فی الظلم
تبسمت فاضاء اللیل فالتقطت ❊ حبات منتثر فی ضوء منتظم

و مثل بیت اخیر است قول ابی الطمحان و هو حنظلة
بن الشرقی من فصحاء شعراء الجاهلیة و هو هذا

اضاءت لهم احسابهم و وجوههم ❊ دجی اللیل حتی نظم الجزع ثاقبه
وانی من القوم الذین هم هم ❊ اذا مات منهم سید قام صاحبه
نجوم سماء کلما غاب کوکب ❊ بدا کوکب تاوی الیه کواکبه

گویند بیت آخر امدح بیتی است که در جاهلیت گفته شده و قیل الثانی

وما زال منهم حیث کانوا مسود ❊ تسیر المنایا حیث سارت کتائبه

ابراهیم غزی مذکور در سنه احدی واربعین واربعمائه در غزه متولد شده
و در سنه اربع وعشرین وخمسمائه در میانه مرو و بلخ از بلاد خراسان
متوفی گشته و او را ببلخ نقل نموده اند و در آنجا دفن ساخته اند از وی
منقول است که عند الاحتضار میگفته امیدوارم باینکه حضرت عزت
عز شانه و تعالی برهانه مرا بسه چیز مرحمت و مغفرت نماید یکی آنکه مولد
من و حضرت امام شافعی رضی الله یکجاست دیگر آنکه مردی پیرم دیگر
آنکه غریب بی یار و درماندم رحمه الله و عفی عنه و غزه بفتح غین معجمه و زاء

ونشد بدراء وبعد از آن هاء قضیه معروف غزه ایست بر ساحل بحر شام و
چون جایز است که این کتاب بدست کسی افتد که از دیار اعراب بعید
باشد و خواهد که غزه نزد او بتفصیل معلوم شود از این جهت در تفصیل
و بیان آن شروع مینماید و میگوید که غزه مدینه ایست از اعمال فلسطین
بر شط بحر شامی بقرب عسقلان و آن بدایت بلاد شامیه است مادام
که از مصر متوجه دیار شامیه شوند و نهایت است چون قضیه منعکس
گردد و غزه احد الرحلتین کما اشار فی کتاب الله تعالی رحلة الشتاء
والصیف و باتفاق اهل تفسیر مقرر شده که رحلت شتاء بلاد یمن است
و رحلت صیف بلاد شام چه قریش در فصل صیف تردد بغزه و
شام و در فصل شتاء بیمن مینموده اند و دیار یمن در فصل صیف
بسیار گرم میباشد چنانچه در آن وقت در آنجا تردد ممکن نمیباشد
ابو محمد عبد الملک بن هشام در اوایل سیرة النبی صلوات الله وسلامه علیه
چنین گفته اول کسیکه وضع سنت رحلت شتاء و صیف نموده هاشم
جد حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده بعد از آن
ابن اسحق گفته که هاشم بن عبد مناف در زمانی که تاجر بوده در غزه با رض
شام متوفی شده و مطرود بن کعب الخزاعی چنین گوید که بنی عبد مناف
بموت هاشم گریه میکردند و قصیده میخواندند که این بیت از آن
قصیده است

شعر

وهاشم فی ضریح وسط بلقعة ۵ تسفی الریاح علیه بین غزات

علماء لغت گفته اند که غزه واحد را غزات گفتن روا نیست جوابی گفته اند
که غزات باعتبار آن است که هر قریه از آن غزه ایست پس مجموع غزات باشد
و چون هاشم در آنجا متوفی و مدفون شده از این جهت آنجا بغزه هاشم معروف
گشته اما قبر او حالا در آنجا غیر ظاهر و معلوم است و این بنده احمد خلکان
در زمانی که از غزه میگذشتم از حال قبر هاشم از اهالی در باب معالی آن
دیار استکشاف نمودم کسی بر آن واقف نبود و در زمانی که ابو نواس شاعر
مشهور از بغداد بجانب مصر میرفت انکه خطیب بن عبد الحمید صاحب دیوان
خراج مصر را مدح گوید متوجه بوده و ذکر منازل ما بین نموده این بیت
گفته

شعر

طوالب بالرکبان غزة هاشم ۵ وبالفرما من حاجتین شقور

و در بیت ابو نواس دو لفظ واقع است که محتاج تفسیر است یکی الفرماء
و آن در زمان حضرت ابراهیم نبی علیه السلام مدینه عظیم و کرسی دیار مصر
بوده و از قری و مواضع آن دیار ام العرب بوده که حضرت هاجر مادر
اسمعیل نبی ع م از آنجا بوده و همچنین فرما در بدایت رمل میان سایح و
قضیه معروف است که بر بسیار رفاقه و رکبان است که هر که از مصر متوجه
شام باشند و بر ساحل بحر واقع است و در زمانیکه من آنرا دیدم خراب
بوده و بغیر از آثار عمارت قدیم در او اثر عمارت جدید نبود و از اتفاقات
حسنه آنکه مادر اسمعیل نبی علیه السلام که ابو العرب است از قریه ام العرب
بوده دیگر شقور بضم شین معجمه و قاف و قیل بالفتح والضم اصح شقور

بضم شین معجمه و قاف یعنی جمیع امور مهمه که صعب بقلب است و لحدین
شغراست والله اعلم والحمد لله رب العالمین

ابو اسحق ابراهیم بن یوسف بن ابراهیم بن عبد الله بن بادیس بن القائد
الحمزی المعروف بابن قرقول و وی صاحب کتاب مطلع الانوار است که بر
نمط کتاب مشارق الانوار حضرت قاضی عیاض تالیف نموده و از فضلاء
متبحرین و علماء متدین بوده و همیشه با علماء اندلس مصاحب و ملازم
بوده و چون زیاده برین بر احوال او اطلاع نداشتیم برین قدر اکتفا نمودیم
ولادتش در بعضی از بلاد اندلس در صفر سنه خمس و خمسمائة بوده و
بمدینه فاس یوم الجمعه اول وقت عصر سادس شوال سنه تسع و ستین
و خمسمائة متوفی شده و صورت وفاتش آنکه روز جمعه در جامع
نماز جمعه گذارده مستقبل قبله نشسته بود که آثار احتضار در خود
یافته بسرعت تمام شروع نموده سوره اخلاص و شروع بتکرار کلمه شهادت
خوانده و گفته و بعد سجود سر بسجده نهاده و ودیعت حیات بقابض
الارواح بی کشاکش والحاح سپرده رحمه الله و قرقول بضم قافین و
سکون را مهمله و مری بضم میم و کسر راء مهمله و تشدید یاء مثناة
تحتانیه مدینه کبیره است باندلس بر ساحل بحر قریب بوقته که
است و فاس بسین مهمله مدینه عظیمه ایست از مغرب و نسبت الحمزی
بفتح حاء مهمله و بعد از میم ساکنه نسبت او بحمزه و آن بشین بعد همزه و کسر
سین مثلثه و همزه قریه صغیره ایست با فریقیه مغرب مابین بجایه و قلعه

بنی حماد و همچنین یمن از دیار حضرت و بصادرت آن بلاد در وسیله و آنچه
مذکور در ترجمه ذریعه بن منادالله ذکره خواهد شد ان شاء الله تعالی

الامام ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن
ادریس بن عبد الله بن حیان بن عبد الله بن انس بن عوف بن قاسط بن
مازن بن شیبان بن ذهل بن ثعلبه بن عکابه بن صعب بن علی بن بکر بن
وایل بن قاسط بن هنب بن اقصی بن دعمی بن جدیله بن اسد بن ربیعه بن
نزار بن معد بن عدنان الشیبانی المروزی اصلا و بروایتی دیگر آنکه آن
حضرت از بنی مازن بن شیبان ابن ثعلبه بن عکابه است و این غلط است
زیرا که وی از شیبان بن ذهل است نه از بنی ذهل بن شیبان و ذهل بن
ثعلبه مذکور عم ذهل بن شیبان است والله اعلم و والده آن حضرت در
زمانی که بحمل آن حضرت مشرف بوده متوجه بغداد شده و در بغداد در
ربیع الاول سنه اربع و ستین و مائه متولد شده و بروایتی دیگر آنکه
در مرو متولد گشته و والده اش او را رضیعا ببغداد نقل نموده وی امام
علماء حدیث و سنه و مقدم ارباب مذهب و ملت بوده کتاب مسند او در
حدیث شریف تالیف نموده و آنچه او از جمیع احادیث صحیحه اتفاق افتاده
دیگری را میسر نشده و گویند وی ده بار صد هزار حدیث بخاطر شریف
داشته و از اصحاب و تلامذه حضرت امام شافعی رضی الله عنه بوده
و لایزال در استفاده معارف و کمال ملازم رکاب حقایق و معارف حضرت
امام بوده و حضرت امام بعد از مفارقت از بغداد بمصر فرموده و گفته که از

که از بغداد بیرون آمدیم واثق و علم آن ابن حنبل در اینجا کسی نگذاشتیم او را
در بغداد باعتراف و تلقی خلق قرآن تکلیف نمودند وی قبول نمینمود و چون
اصناع اعتزال نسیفر بود بالاخره او را در تاریخ سنه و مائتین بضرب شدید
و حبس مدید گرفتار نمودند با وجود این حال هیچ حال از منهج حق قدم
و مسلک صدق مستقیم برنگشت گویند که آن حضرت بحسن قیافت و
لطف درایت شهره روزگار بوده و در بعض اوقات محاسن مبارک را
بخضاب حنا رنگین میفرموده مرتبت فانی و علم حدیث را جمعی از علماء کبار
دین و اعالی اصحاب حق و یقین منهم محمد بن اسمعیل البخاری و مسلم بن الحجاج
النیشابوری از او اخذ نموده اند القصه در زمان او ذاتی که متصف
بکمالات صوری و معنوی و متحلی بمکارم ذات و صفات بوده غیر مشار الیه
نبوده وی در ضحوه روز جمعه دوازدهم ماه ربیع الاول و قیل سیزدهم
و قیل هفدهم و قیل ربیع الآخر سنه احدی و اربعین و مائتین ببغداد
متوجه عالم اخری مجمع شد او را در ساختر و بمقبره باب حرب که مشهور
و منسوب است بحرب بن عبدالله که از اعیان دولت ابی جعفر منصور
دوانیقی بوده مدفون گشته و اکنون قبر مشار الیه در آنجا نمایان و مشهور
است و مسلمین بزیارت آن و تبرک جسته بر سر قبرش حاضر میشوند و
منقول است که در روزی که بجنازه آن حضرت نماز کردند هشتصد هزار
مرد و شصت هزار زن بر او نماز گذاردند و اندر دهشت و حومت آن روز
و نا بر فوت اسلام بیست هزار نفر از نصاری و یهود و مجوس بشرف اسلام

مشرف

مشرف شدند از ابراهیم حربی منقول است که بشر بن حارث حافی را بخواب
دیدم در خارج مسجد رصافه ایستاده است در آستین او چیزی هست که حرکت
مینماید گفتم خدای عز و جل با تو چگونه عمل کرد گفت مرا آمرزش و مغفرت
نمود گفتم آنچه در دست داری چیست گفت دوش روح حضرت امام
احمد حنبل را بعالم قدس کشیدند بر وی در و یاقوت بسیار نثار نمودند
من از آنجمله چندی التقاط کردم این از آن دانهاست بعد از آن گفتم حضرت
با یحیی بن معین و احمد بن حنبل چه کرد گفت ایشان را رخصت داد که حضرت
حق را زیارت کردند و بدیشان موائد احسان تقدیم نمود گفتم تو چرا
با ایشان طعام نخوردی گفت مرا باحق نظر بوجه الله مرا مجال طعام
خوردن نشد. هذا از اجداد حضرت امام حیان بفتح حاء مهمله و تشدید باء
مثناة تحتها است و بقیه اجداد او چون مشهور و معروف بودند بضبط
و تحریر محتاج نشد و لکن بخوف الحاله میبود بتحریر و ضبط کل اسامی
اشتغال مینمودم و در تصحیح نسب آنحضرت اختلاف بسیار است اما آنچه صحیح
است اینست که نقل کرده شده و او را دو پسر عالم صالح متقی متورع بوده یکی
امام صالح و دیگری ابو عبدالله اما صالح در شهر مبارک رمضان سنه
ست و ستین و مائتین حال کونه قاضیا باصفهان در اصفهان بتولی رحمت
فایز شده و در سنه ثلث و مائتین متولد شده بود و اما عبدالله تا سنه تسعین
و مائتین باقی بوده و در یوم الاحد بیست و دویم شهر جمادی الاول و قیل جمادی
الآخر متوفی شده و هفتاد و هفت سال عمر کرده است و کنیت او ابو عبدالرحمن

بوده وکذلک گفته‌اند که حضرت امام عبد الرحمن بوده والحمد لله رب العالمین

ابو العباس احمد بن سُریج الفقیه الشافعی ابو اسحق شیرازی در کتاب
الطبقات چنین گوید که وی از عظمای علماء شافعیه وائمه مسلمین و بین
الناس باز اشهب مشهور بوده و در شیراز منصب حکومت قضا و مهمات شرعیه
شده و از فهرست کتب او چنین معلوم می‌شود که او را چهار صد تصنیف
بوده و همواره نصرت مذهب شافعی مینموده و کلام مخالفان را مردود می
ساخته و بر کتب محمد بن حسن تفریعات و سخنان مفید نوشته و او از جمیع
اصحاب شافعی حتی مزنی را نیز افضل بوده هذا حضرت شیخ ابو حامد اسفراینی
گفته که من با ابی العباس در ظاهر فقه مینمودم اما در دقایق فایق است وی
اخذ فقه از ابی القاسم الانماطی و فقهای اسلام از او اخذ نموده اند و مذهب
شافعی را او در عالم منتشر ساخته و با ابا بکر محمد بن داود الظاهری در کشف
مسائل و تحقیق علوم مناظرات مینموده و از حضرت ابا بکر محمد مذکور منقول
است که در اثنای بحث به وی میگفته که تو بمن آن مقدار مهلت ده که من
آب دهان علق فرو برم او در جواب گفته که ترا چندان مهلت دهم که تو
آب دجله را بیاشامی و دیگر روزی گفته مرا ساعتی مهلت ده گفته از این
ساعت تا قیام ساعت ترا مهلت دادم و در زمان او میگفته اند که حضرت
حق عز وعلا در راس هر صد سال بندگان خود را بارسال یکی از اکابر دین
دولت و مواظبین احیاء کتاب و سنت منت نهاده چنانچه در راس مائه
اول از هجرت احیاء سنت واماتت بدعت بارسال عمر بن عبد العزیز فرموده

ودر راس

ودر راس مائتین بوجود شریف امام شافعی و در راس ثلثمائه بوجود ابو العباس
بن سریج و او را نظم حسن و اشعار لطیف بوده و در تاریخ خامس عشرین
جمادی الاول سنه ست وثلثمائه و قبل یوم الاثنین الخامس والعشرون
ن ربیع الاول سنه ست وثلثمائه و قبل یوم الاثنین الخامس والعشرین
ن ربیع الاول ببغداد متوفی شده و در حجره خود در سویقه غالب بجانب
غربی قریب محله کرخ مدفون گشته و عمر او پنجاه و هفت سال و شش ماه بوده
و قبر او در محل مذکور موجود و ظاهر است و مردم بزیارت آن مشرف می
شوند و نزد قبر او دیگر قبر و عمارت نیست و نمانده و جد او سریج
مرد مشهور بصلاح و دین بوده و سُریج بضم سین مهمله و فتح راء
مهمله و سکون یاء مثناه تحتها است و در بعض اجزاء دیده ام که سُریج
مذکور عجمی بوده و اصلاً عربی نبوده است حضرت حق را عز وعلا در خواب
دیده معاتب [illegible] لا اختصاص یافته است بار حضرت بله و گفته ای
سریج از من طلب کن هر چه خواهی در جواب گفته ای بار خدایا سر بسر در
تاریخ بغداد یافتم که صاحب نوم مذکور سریج بن یونس بن ابراهیم بن
الحرب که صاحب کرامت و از عباد و صلحاء ارباب طاعت بوده و
بتاریخ سبع الاول سنه خمس وثلثین ومائتین ببغداد بجوار رحمت پیوسته
این فقیر احمد خلکان صورت عین نوم را در جزء منفرد متصل السماع
بسریج مذکور دیده ام و صورت اول را از بعض مشایخ شنیده ام والعلم
عند الله **ابو العباس احمد بن ابی احمد** المعروف بابن القاضی الطبری

الفقیه الشافعی وی در طبرستان امام وقت بوده و اخذ فقه از ابن سریج مذکور
نموده و کتب کثیره تالیف نموده از آنجمله تلخیص و ادب القاضی و کتاب مواقیت
و کتاب مفتاح و غیره للناس و ابو عبدالله الختن و شیخ ابو علی السنجی
کتاب تلخیص مذکور شرح کرده اند و آن کتاب مختصر مفید است و امام در
چندین محل از نهایه ذکر کرده و همچنین حضرت غزالی او را در تالیفات
خود یاد نموده و جمیع تصنیفات مشار الیه صغیرة الحجم کثیرة الفائده است
و او مسلمین را از حکم و مواعظ محظوظ میساخته در بعضی اوقات استفاد
آن حضرت بعضی طرطوس متمم شده و ایامی متصدی قضاء آنجا گشته
و در مجلسی که جهت افاده مواعظ او منعقد شده بوده از جماعت ذکر الله
و شهامت قد سیر الشاملة در اثناء وعظ رقت و هراس و وحشت بکلی
بر او غلبه کرده بیهوش شده و در این بیهوشی امانت حق را با منادی حق الذی
لایموت سپرده و این صورت در سنه خمس و ثلثین و ثلثمائه و قبل
سنه ست و ثلثین بوده رحمه الله و منشأ شهرت والد بن بکوا ربقا بعض
الکرا خبار و آثار سلف نقل مینموده و طبرستان بفتح طاء مهمله و باء
موحده و ضم راء مهمله و سکون سین و آن اقلیم واسع است در بلاد عجم
در جوار خراسان و کرسی آن مدن آمل و ساری است و این محل بابوده
و امثال عقلاء و تجار مصون و محروس است و طرطوس بفتح طاء و راء
مهملتین و ضم سین مهمله و بعد الواو سین است و آن مدینه است
از ثغور روم قریب بمصیصه آدنه و قبر مأمون بن هرون الرشید در این محل است

وتحقیق

و تحقیق در کتاب مهذب و وسیط در باب وقف ذکر آن کرده اند و
الحمد لله وحده ابو حامد احمد بن عامر بن بشر بن حامد المروزی
الفقیه الشافعی اخذ فقه از ابو اسحق مروزی نموده و کتاب جامع را در اصل
مذهب شافعی تالیف نموده و مختصر امام مزنی را شرح کرده و در اصول فقه
تالیف مفید نموده القضیه و وی امام و صاحب تصانیف بوده که هر چند
سرعان طرق فضایل سعی مینموده اند بگرد سواکب علم و معرفت او نمیرسیده اند
و او بصره را بنزول شریف مشرف ساخته و در آنجا نشر علوم نموده و فقهای
بصره از او اخذ فقه نموده اند ابو حیان توحیدی گفته که از ابو حامد
مروزی شنیده ام که میگفت آدمی را بشرف و خساست بملیح و ذم شوان
نمود و طویل را بطول قامت و قبیح را بقبح صورت و مدح نشاید گفت
وی در سنه اثنین و ثلثین و ثلثمائه رحمه الله متوفی شده نسبت او بمرو
رود بفتح میم و سکون راء مهمله و فتح واو و تشدید راء مهمله مضمومه
است و آن مدینه است که بر شط نهر واقع شده از شهرهای معروف بدن
خراسانست و میان مرو رود و مرو شاهجان چهل فرسخ مسافت است و چون
نهر بلسان عجم رود است مدینه مذکوره بر کنار رود واقع است او را
مرو رود گفته اند و این دو مرو دو شهر معظم اند و ذکر ایشان در اشعار فصحا
بسیار آمده یکی مضاف بشاهجان و منسوب با و را مروزی گویند و یکی مضاف
برود و منسوب با و را مرورودی گویند تا فرق بینهما ظاهر باشد و این
مدینه را در بدایت اسلام احنف بن قیس بنا نموده و او طلایه و مقدمه

الجیش عبد الله بن عامر بوده واطالهٔ کلام درین مقام جهة دفع اشتباه عوام
است بین الدینین المذکورتین   والحمد لله رب العالمین

ابو الحسین احمد بن محمد المعروف بابن القطان البغدادی

ورا کبار ائمه اصحاب شافعی بوده واخذ حدیث وفقه از ابن شریح نموده و
بعد از او از ابو اسحق مروزی ودر بغداد درس عام گفته واز فحول علما متفنن
حکم وعلوم بوده واز وی مصنفات کثیره باقی است وی بعد وفات حضرت
شیخ ابو القاسم دارکی بعراق مرجع ارباب علم ودانش بوده وچون ابو القاسم
درانجا متوفی شد او بریاست علما استقلال یافت حضرت شیخ ابو اسحق
در طبقات ذکر او نموده ونموده که وی در سنه تسع وخمسین وثلثمائه
متوفی شده وذا الخطیب فی جمادی الاولی وگفته که وی از کبراء شافعیه بوده
واز وی مصنفات در اصول وفروع فقه مانده والحمد لله رب العالمین

ابو جعفر احمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملک الازدی الطحاوی الفقیه

الحنفی ریاست اصحاب ابو حنیفه نعمان رضی الله عنه بوی منتهی شده ودر
بدایت حال مقلد مذهب امام شافعی بوده متلمذ حضرت امام مزنی بوده
تا روزی در اثنای مباحثه امام مزنی بدو گفته والله از تو کاری نیاید
ازین سخن بر ابی جعفر غضب مستولی شده واز مجلس او دور آن حضرت مهاجر
بوده وملازم مجلس درس جعفر بن عمران الحنفی گشته واشتغال بجد نموده
وچون مختصر را تالیف نموده گفته که اگر امام مزنی رضی الله در قید حیات بودی
هر آینه یمین خود را کفارت دادی وابو یعلی الخلیلی در کتاب ارشاد در ترجمه

مزنی ذکر کرده که طحاوی بمن گفت که طحاوی ابن اخت مزنی بوده محمد بن احمد شروطی
گفته بحضرت طحاوی گفتم چرا مخالف خال کرده مذهب ابو حنیفه را
اختیار کردی گفت چون من دیدم که خالم همیشه کتب مذهب حضرت امام
اعظم را رضی الله عنه مطالعه میکرد من نیز بدان انتقال نمودم ابو جعفر
تصنیف کتب مفیده کثیره نموده از آنجمله احکام القرآن واختلاف العلماء و
معانی الآثار والشروط والتاریخ الکبیر وغیر ذلک است قضاعی در کتاب
خطط ذکر او کرده وگفته وی مصحوب امام مزنی رسیده هم با ائمه اصحاب و
طبقات او ملاقات نموده ودر علم شروط مهارت تمام یافت ودر اوایل
حال بسیار متصلونی بنا بن مغلوات بوده ابو عبد الله محمد بن عبده
القاضی از کتاب او نموده واو را باعطاء دنیوی از فقر بغنا رسانیده وابو
عبید الله مذکور شخص کریم سماح وجواد کبیر الانشراح بوده ودر قضیه که
میان ابی عبید الله ومنصور فقیه جاری شده بوده ابو عبید طحاوی را
نزد علی بن حسین بن حرب القاضی تعدیل نموده وشهود در شأن عدالت
او ومناقب ومفاخرش نموده اند وگفته اند که او را هنوز ریاست علم
وقبول شهادت حاصل نشده واتفاق شهود جماعتی کرد در قبول شهادت
طحاوی نزاع داشته اند ودر آن سال در مکه معظمه مشرفه مجاور شده بود
ابو عبد الله آن را غنیمت شمرده ابا جعفر مذکور را بشهادت ابو القاسم
المامون نعلب بکر بن سقلاب تعدیل نموده ولادت او در سنه ثمان وثلثین
ومائتین بوده وابو سعید سمعانی گفته که او در سنه تسع وعشرین ومائتین

متولد شده واین صحیح است وبعضی بزیادتی علم گفته اند که یوم الاحد عاشر
شهر ربیع الاول سنه تسع وعشرین ومائتین ادراک عدم عنصره وجود آمده
ودر سنه احدی وعشرین وثلثمائة در لیلة الخمیس مستهل ذی قعده بعصر
متوفی شده ودر قرافه مدفون گشته وقبر او در آنجا مشهور است وذکر
او در ترجمه فقیه منصور بن اسمعیل ضریر خواهد آمد انشاء الله تعالی
وپدرش در سنه اربع وستین ومائتین بجوار رحمت پیوسته وطحا بفتح
طاء وحاء مهملتین وبعدهما الف دهی است بصعید مصر وطحاوی
بدان منسوب است وازد بفتح همزه وسکون زاء معجمه ودال مهمله قبیله
کبیره است از قبایل یمن والسلام **ابو حامد** بن ابی طاهر بن محمد بن
احمد الاسفراینی از عظماء فقهاء شافعیه بوده وریاست دنیا ودین آن
طایفه بوجود شریف او استکمال پذیرفته ومجلس درس او زیاده از سیصد نفر
از فقها جهت استفاده حاضر میشده اند وبر مختصر امام مزنی تعلیقات نوشته
واصحاب او روی زمین را بعلم ودانش احاطه نموده بوده اند واو در اصل
مذهب شافعی کتاب تعلیقه کبری وکتاب بستان در صغر وحجامت
حجم که در وی غرایب اموریست مذکور است تألیف نموده واخذ فقه از ابی الحسن بن
مرزبان واز ابی القاسم دارکی نموده وفضلاء زمان او بتفضیل وتقدیم
وجودت نظر او بی تکلف قایل بوده اند خطیب ابو بکر در تاریخ بغداد
چنین گفته که اباحامد از عبد الله بن عدی وابی بکر اسمعیل وابراهیم بن
محمد بن عبد الله الاسفراینی وغیرهم احادیث کثیره روایت مینموده ومن مرغ

بعد لحوق او ادیبه بتدریس ودر مسجد عبد الله بن مبارک حاضر شده ام
وآن مسجدیست در صدر قطیعة الربیع ببغداد وشنیدم از کسیکه می
گفت بدرس او هفتصد کس از اهل علم حاضر میشده اند ومردم میگفتند
اگر حضرت امام شافعی رضی الله عنه او را میدید بروی او فرح وشادی
میکرد شیخ ابو اسحق در کتاب طبقات چنین حکایت کرده که ابا
الحسین قدوری الحنفی ابو حامد را بغایت تعظیم میفرموده ونام علماء
آن زمان تفضیل مینموده وزیر ابو القاسم علی بن الحسین از ابو الحسین
قدوری حکایت کرده که ابو الحسین میگفت که ابو حامد نزد من افقه و
انظر از شافعی است شیخ ابو اسحق گفت بوزیر گفتم صدور این قول از
قدوری بنا بر حسن ظن واعتقاد او است در شأن ابی حامد واز جهت تعصب
او است بر شافعی پس آنرا منظور نظر التفات نباید ساخت چرا با حامد
وکسیکه اعلم واقدم از او باشد از این رتبه بغایت بعید اند ومثل حضرت
امام شافعی واین جماعت همچو قول شاعر است شعر

نزلوا بمکة فی قبائل نوفل ۞ ونزلت بالبیداء ابعد منزل
حذرا علیها من مقالة کاشح ۞ ذرب اللسان یقول ما لم یفعل

واز ابی حامد مروی است که میگفته من هرگز از مجلس بحث ونظر برخواستم
که نادم بوده باشم که آنچه بودی گفت که چرا نگفتم چرا آنچه بحث ونظر
مقتضای آن میکرد بالتمام ادا ننمودم وهمچنین از وی مرویست که می
فرموده که بعضی فقها در مجلس مناظره بعضی سخنان که نه لایق شأن او

بوده اظهار نموده بوده اند وشب مرا اعتذار ازان میکرده اند واو مناسب
این مقام این دو بیت گفته

نظم

جفاء جری جهرا لدی الناس وانبسط * وعذر اتی سرا فاکد ما فرط
ومن ظن ان یمحو جلی جفائه * خفی اعتذار فهو فی اعظم الغلط

وی در سنه اربع واربعین وثلثمائه متولد شده ودر سنه ثلث وستین
وثلثمائه به بغداد نزول نموده وخطیب گوید که در سنه اربع وستین
واز ابتداء سنه سبعین تا لیلة السبت تاسع عشر شوال سنه ست
واربعمائه که بجوار رحمت الهی پیوسته در آنجا تدریس وافاده
علوم اشتغال مینموده ودر دیگری در خانه که دران ساکن میبوده
دفنش نموده اند وبعد از آن در سنه عشر واربعمائه او را بمقابر
باب حرب نقل نموده اند خطیب گوید در صحرای آن حوالی وادی جسر
ابی الدن برو نماز گذارده ام وامام صلوة جنازه ابا عبد الله المهتدی
خطیب جامع منصور بوده وخلق کثیر جمع شده بودند وآن روز را
بحزن وبکا گذرانیدند وآن حضرت منسوب باسفراین است
واسفراین بکسر همزه وسکون سین مهمله وفتح فا وراء مهمله وکسر
یاء مثناة من تحتها وبعدها نون وآن بلده ایست بخراسان در نواحی
شهر مقدس طوس بعضی میرو نیشابور وبر نصف راه نیشابور بجرجان
واقع است والحمد لله رب العالمین ابو الحسین احمد بن محمد بن
احمد بن القاسم بن اسمعیل بن محمد بن سعید بن ابان الضبی المحاملی

اخذ فقه از شیخ ابی حامد اسفراینی نموده واز مستفیدات صحبت شریف او
بعض فواید تعلیق نموده از آن جمله تعلیقه منسوبست بوی ودر فقه استیلاء
ممارست تمام یافته ودر زمان شیخ خود بن ابی حامد وبعد با فاده علوم
اشتغال مینموده واز محمد بن مظفر وطبقه او استماع حدیث نموده وپدرش
او را فا فقه بکوفه برده ودر آنجا او را استماع حدیث فرموده وی در اصل
مذهب شافعی کتاب کبیر الحجم مسمی بمجموع وکتاب مقنع وکتاب لباب صغیر
حجم وکتاب اوسط تالیف نموده ودر علم خلاف تصنیف بسیار فرموده
ودر بغداد تدریس علوم ونشر کمالات اشتغال نموده هکذا ذکره الخطیب
فی تاریخه ودر سنه ثمان وستین وثلثمائه متولد شده ودر یوم
الاربعاء حادی عشرین شهر ربیع الاول سنه خمس عشر واربعمائه بجوار
حق پیوسته والضبی بفتح ضاد معجمه وتشدید باء موحده نسبت است
بقبیلهٔ کبیره مشهوره ومحاملی بفتح میم وحاء مهمله وکسر میم ثانیه وکلمه
انتساب باینست بمحامل که در اسفار حمل اشیاء براو میکنند
والحمد لله رب العالمین

ابو بکر بن احمد بن حسین بن علی بن عبد الله بن موسی البیهقی
الخسروجردی الفقیه الشافعی الحافظ المشهور وی در فنون فضائل
وحید زمان وفرید اقران بوده ودر علم حدیث شریف از کبار اصحاب
الحاکم ابی عبد الله بن البیع بوده وبعد از آن در انواع علوم بر شیخ خود
دستیاری یافته واخذ فقه از ابی الفتح ناصر بن محمد العمری

مروزی بوده و بر وی علم حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم غالب بوده و
در آن شهر نشو و نما یافته و در طلب حدیث و تحصیل آن بجانب حجاز رفته
و در خراسان از فحول علماء آن عصر و زمان استماع حدیث نموده و بعد از آن
شروع در تصنیف کرده گویند تصنیف او بهزار جزو رسیده بود اول
تالیفی که نموده نصوص حضرت امام شافعی را رضی الله عنه در ده مجلد جمع
کرده و از مشهور مصنفات او سنن کبیر و صغیر و کتاب دلائل النبوة
و کتاب السنن والآثار و کتاب شعب الایمان و کتاب مناقب الشافعی المطلبی
و کتاب مناقب احمد بن حنبل وغیر ذلک است و وی از دنیا بقلیلی قانع بوده
حضرت امام الحرمین رحمه الله گوید هیچ شافعی مذهب نیست که حضرت
شافعی را بر وی منتی نیست مگر احمد بیهقی که او را بر شافعی رضی الله عنه منت
است در انتشار مذهب شافعی بر اقران غالب بوده و او را متولی خلافت
و سلطنت آن عصر جهت نشر علوم و کمالات بنیشابور خوانده و وی اجابت
نموده بآنجا رفته و از آنجا جمع کثیر در آنجا اخذ حدیث نموده اند منهم
زاهر الشحامی و محمد الفراوی و عبد المنعم القشیری وغیرهم و مولد او در
شعبان سنه اربع وثمانین وثلثمایه بوده و در عاشر جمادی الاول سنه
ثمان وخمسین واربعمایه در نیشابور متوفی شده هفتاد و چهار سال
عمر کرده دانند و او را بیهقی نیز نقل نموده اند و بیهقی بفتح با موحده و سکون
یاء مثناة تحتها و بعد از ها مفتوحه قاف دیهی است از نواحی
نیشابور ده بیست و پنج فرسخ و خسروجرد مرکز آن از قری و مواضع نیشابور

وان نقیم خاصه معجزات است والحمد لله رب العالمین

ابو عبد الرحمن احمد بن علی بن شعیب بن علی بن سنان بن

بحر النسائی الحافظ وی در حدیث امام عصر بوده و سنن نسائی از آن اوست
و در مصر ساکن شده و نشر تصانیف و علوم در آنجا نموده و فضلاء آن عصر
اخذ حدیث و علوم از او نموده اند و محمد اسحق اصفهانی گفته که من از
مشایخ طریقت خود بمصر شنیدم که میگفتند ابا عبد الرحمن نسائی در اواخر
عمر از مصر مفارقت نموده بدمشق رفت و بحضور رسید و در دمشق از
حال معاویه و فضائل او از وی سوال کردند گفت معاویه بدان راضی
نیست که سر بسر خلاص شود تا بحث در فضائل او گفته شود و بروایتی دیگر
گفت ما اعرف له فضیلة الا لا اشبع الله بطنه یعنی من از برای او فضیلتی
نمیدانم الا آنکه حضرت حق شکم او را سیر نکرده است و او متشیع و محب
اهل البیت ثابت غیر متصنع بوده از این جهة اهل شام تعصب را مشتها
بر سر و سینه مبارک او زده او را از مسجد بیرون کرده اند و بروایتی دیگر
گویند خصیتین او را گرفتند پای بر سر و پهلوی او میزدند بعد از آن وی را
برمله حمل نمودند و در آنجا از ضرب و جفاء شامیان بجوار رحمت ایزدی
و ظلال رافت سرمدی واصل شد و بروایتی دیگر گویند پای بر خصیتین و
خاصرتین او میزدند و ابو الحسن دارقطنی چنین گفته که چون نسائی را
بدمشق امتحان نمودند گفت مرا بمکه حمل نمائید و او در مکه متوفی شد
و بین الصفا والمروه مدفون گشت و وفات او در شعبان سنه ثلث و

وثلثمائة بوده وحافظ ابو نعیم اصفهانی گفته که چون امام نسائی از دمشق
از ارباب تعصب متغلبان بدنی نقصانی رسید بهمان ضرب والم در آنجا
متوفی شد والعلم عند الله وحافظ گفته وی کتابی در خصایص و فضایل
علی بن ابی طالب علیه السلام واهل بیت وی تالیف کرده بود ودر او از فضایل
وخصایل اهل بیت احادیث بسیار مسند با احمد بن حنبل نقل نموده بود
وگفتند چرا این کتاب در فضایل صحابه تالیف نکرده گفت چون
بدمشق در آمدم فرقه که از جاده مستقیم محبت علی بن ابی طالب علیه السلام
منحرف بودند در آنجا بسیار یافتم این کتاب تالیف نمودم برجاء آنکه
شاید حضرت خدای تعالی بر اعطا العترة مضمون این کتاب بیمن استقامت
مهتدی گرداند و او یک روز صایم و یک روز مفطر بوده و بکثرت جماع
والتیاع آن موصوف بوده حافظ ابو القاسم المعروف بابن عساکر الدمشقی
گفته که او را چهار زوجه وچندین سراری بود و با زوجات مراعات
قسم مینمود و دارقطنی گفته چون امام نسائی را بدمشق امتحان فرمودند
ادراک شهد شهادت نمود و باین معنی کرد در یوم الاثنین ثالث عشر شهر
صفر سنه ثلث وثلثمائة بمکه مشرفه متوفی شد وقیل بالرمله من ارض
فلسطین وابو سعید عبد الرحمن بن احمد بن یونس صاحب تاریخ مصر در
تاریخ خود چنین گوید که ابا عبد الرحمن نسائی چون بمصر قدیم قدوم
شریف ارزانی داشت امام حدیث ودر سایر علوم ثقه متثبت وحافظ
محقق بوده وخروج او از مصر در ذی قعده سنه اثنین وثلثمائة بوده و

درمیان مسودات احمد دمشقی دیدم که ولادت او در حیات بود در سنه خمس عشر
وقیل اربع عشر ومائتین بوده والله اعلم ونسبت او بنسا بفتح نون وسین مهمله
وبعد همزه مدینه ایست بخراسان از وجمعی از اعیان بیرون آمده اند والحمد
لله رب العالمین **ابو الحسین احمد** وهو ابن العباره صح
طیب الله تربته بوده ودر ریاست اهل علمای حنفیه بود ومفتی شهر وحدیث
بواظبت بسیار نموده واز اصحاب اسناد عالیه استماع حدیث کرده وابو بکر
خطیب بغدادی صاحب تاریخ ازو روایت مینموده ودر مذهب امام اعظم مختصر
مشهور را تصنیف نموده و همواره با ابا حامد اسفراینی فقیه شافعی در مسایل
مناظرات مینموده کما سبق ذکره فی شرح حال ابی حامد وی در سنه اثنین و
ستین وثلثمائة متولد شده ودر یوم الاحد خامس رجب سنه ثمان وعشرین
واربعمائة متوفی شد ودر بغداد در خانه خودش در قرب ابو خلف مدفون
گشته وازانجا بیرون کرده در شارع منصور برده در جنب ابی بکر الخوارزمی
الفقیه الحنفی دفن کرده اند ونسبت او بقدوری بضم قاف ودال مهمله
وسکون واو وبعد ها راء مهمله انتساب او است بقدور که جمع قدر
است اما سبب انتساب او را بدان ندانم هکذا ذکره السمعانی فی کتاب
الانساب والله اعلم و **ابو اسحق احمد**
بن محمد بن ابراهیم الثعلبی النیشابوری المفسر المشهور وی در علم تفسیر
اوحد زمان خود بوده ودر علم مذکور تفسیر کبیر را که بوجوه شتی بر تفاسیر
دیگر فایق است تالیف نموده وکتاب عرایس در قصص انبیا علیهم السلام

از تألیفات شریفهٔ اوست هکذا ذکره السمعانی و او را ثعلبی و ثعالبی
گویند و این لقب اوست نه نسبت کما قال بعض العلماء ابو القاسم
قشیری رحمه الله گفته که من حضرت عزت را عز و علا در خواب دیدم که او
با من سخن میکرد و او با من مخاطبه میکرد در اثنای مخاطبه حضرت تعالی شأنه فرمود
اقبل الرجل الصالح یعنی نگاه کن بدین مرد صالح چون نگاه کردم احمد
ثعلبی را دیدم که متوجه حضرت بود و عبد الغافر بن اسمعیل الفارسی در
کتاب سیاق تواریخ نیشابور ذکر او نموده و بر وی ثنای بسیار فرموده
و گفته که وی صحیح النقل است و ابو اسحق مذکور کثیر الشیوخ کثیر الحدیث
بوده و لا یزال از ابی طاهر بن خزیمه و امام ابی بکر بن مهران المقری روایت
مینموده و در سنه سبع و عشرین و اربعمائه و قیل فی المحرم سنه سبع و
ثلثین و اربعمائه متوفی شده و ثعلبی بفتح ثاء مثلثه و سکون عین مهمله
و بعد اللام باء موحده و یاء مثناة من تحتها است و نیشابور بنون مفتوحه
و یاء مثناة تحتها و بعد از شین الف و باء مضمومه و واو و راء ساکنه است
و آن از احسن مدن خراسان است قریب بمشهد مقدس و طوس و او را
نیشابور بجهت آن گویند که چون شاپور ذو الاکتاف احد ملوک فرس
بدانجا رسید آب و هوای و وضع آن کل زمین را پسندید و آن نی
زاری بوده امر بقطع قصبات آن فرموده و بنای شهر بران کرده از آن
جهت آنرا نیشابور گویند هذا ما ذکره السمعانی فی کتاب الانساب

ابو عبد الله احمد والحمد لله رب العالمین ابن ابی دؤاد

فرج

فرج بن جریر بن مالک بن ابی عباد بن سلام بن مالک بن عبد هند بن
لخم بن مالک بن قنص بن منعه بن برجان بن دوس بن الدئل بن امیه بن
حذافه بن زهر بن ایاد بن نزار بن معد بن عدنان الایادی القاضی او
موصوف برفقت و کرم و شهامت و شیم بوده و او را با معتصم خلیفه محاکات
و مهمات کثیره واقع شده و آثار و اخبار آن مشهور است ابو عبد الله
مرزبانی در کتاب مرشد فی اخبار المتکلمین چنین ذکر کرده که اصل ابو عبد
الله بن ابی دؤاد از قنسرین از دیهی بوده پدرش و او در زمانی که بقصد تجارت
بشام میرفت همراه بشام برده وی در آنجا بطلب علم اشتغال فرموده و
علم کلام و فقه مجهود خود مبذول داشته و با هیاج بن علاء سلمی که
از اصحاب واصل بن عطا بوده مصاحبت و معاشرت کرده و بنابر مصاحبت
او میل بمذهب اعتزال نموده ابو العینا گفته که ندیدم افصح و انطق از ابن
ابی دؤاد هرگز ندیده ام و اسحق بن ابراهیم الموصلی چنین گفته که من از ابن
ابی دؤاد شنیدم که گفت در حضور محمد بن عبد الملک الزیات با خلیفه
تکلم میکردم تا او بر اسلوب کلام من با حضرت خلیفه واقف شود و
بعد از آن بدان اسلوب و ادب عامل نگردد گویند اول کسی که انشاء
و ابتداء کلام با خلفا کرده ابن ابی دؤاد بوده چه قبل از آن رسم این
بوده با خلفا کرده ابن ابی دؤاد بوده که ابتداء بکلام خلفا مینموده اند
و حضار مجلس جواب میگفتند ابو العینا گفته که ابن ابی دؤاد مذکور
شاعر مجید فصیح و صاحب نظم بلیغ صحیح بوده و مرزبانی گفته که دعبل بن

علی الخزاعی در کتابی که در آن اسم شعراء کبار جمع کرده ذکر ابن ابی دواد نموده
و از او اشعار حسنه لطیفه روایت فرموده و گفته است طایفه‌اند که
تعظیم و تبجیل ایشان از لوازم فتوت و رعایت قدر و مرتبه ایشان از
مراسم مروت است و آن علماء و ولات عدل و اخوان الصفا اند پس
اگر کسی استخفاف علما و سلاطین عدل و اخوان صدق نماید اهلاک دین
و دنیا و مروت فرموده باشد ابراهیم حسن گفته که در مجلس عضد مامون
خلیفه حاضر بودم که سخن ما بعضی انصار فی لیلة العقبه بیان افتاده
و در باب ایشان در آن اختلاف بسیار نمودند بعد از آن ابی دواد بمجلس
در آمد از او سؤال کردند مشار الیه یک یک را باسما و کنیت و انساب
بر شمرد و اشتباه مباحثین بالکلیه مرتفع شد بعد از آن مامون گفت
اگر کسی مجالست با علما و افاضل کند با مثل احمد بن ابی داود باید کرد
احمد گفت اگر عالمی مجالست با خلیفه کند با مثل تو خلیفه باید کرد که هر چه
گوید فی الحال بحقایق آن رسد و از کلام احمد بن ابی دواد مذکور است که
نیست کامل آن کس که پایه دشمن دوست و دشمن خود را اگر چه دوست
از اسافل ناس و دشمن از اعالی عزیز داند قوی باشد بس بر حکومت دگر
طلب نرساند ابو العینا حیتی گوید که سعی افشین که یکی از عظماء دولت
معتصم خلیفه بوده برابا دلف قاسم بن عیسی العجلی بصعوبت غریب و بمحابات
حسد کرده و در صدد اهلاک او شده و بدو دیعه احتیال عهد او را
منسوب بقتل و خیانت کردانیده و در خیانت و قتل او اقامت شهود دروغ نموده

و جلاد را احضار کرده که او را بقصاص رساند از این صورت ابن ابی دواد واقف
شده فی الحال بمجلس افشین حاضر گشته و گفته که من رسول امیر المؤمنین
خلیفه‌ام و امر خلیفه است آنکه مزاحم قاسم عیسی نشوی و او را بمن سپاری
بعد از آن متوجه عدول که با وی رفیق بوده اند شد و گفته شما گواه باشید
که من تبلیغ حجت و امر خلیفه به او کردم و ایشان گفتند ما گواه شدیم بعد از آن
از مجلس بیرون آمد و افشین بناء علیه جرأت بقتل او نتوانسته کردن
بعد از آن ابن دواد بمجلس خلیفه حاضر شده و گفته یا امیر المؤمنین امروز
ناگفته از جانب شما پیغامی که مقتضی خیر و صلاح بود و بدان تحصیل حجت
جهت خلیفه مامول و مرجو بود تقدیم رسانیده‌ام و حکایت را بالتمام باز
گفته حضرت امیر المؤمنین استصواب رای او نموده و فی الحال باحضار قاسم
بن عیسی فرمان داده و او را خلعت خلاص پوشانیده و افشین مذکور را با حال
و فضیحت توبیخ و منع نموده و نیز معتصم خلیفه روزی بر محمد بن جهیم برمکی غضب
کرده و امر کرده که گردنش بزنند در آن وقت ابن ابی دواد حاضر بوده در
زمانی که سرش برهنه کرده و بر سر نطع آورده بوده اند و سیاف شمشیر برهنه
ساخته مهیاء ضرب شده ابن ابی دواد بخلیفه گفته چون او را میکشی مالش
چون میستانی خلیفه گفته کیست آنکه مانع تصرف من از مال او شود گفته
خدا و رسول خدا و عدل امیر المؤمنین چه بعد از قتل او مال او به ورثه منتقل
بود شما او نمیشود پس اولی آنکه حضرت خلیفه بادی علیه اقامت شهود نماید
و در حین حیوة او را استخلاص مال نماید بعد از آن آنچه خیر باشد بتقدیم

رسانند حضرت خلیفه از این سخن متأثر شده امر بحبس او فرموده بعد از آن
قضیه او بال منصلح شد و او از قتل خلاص شد و حافظ گفت که معتصم
خلیفه بر یکی از اهل جزیره فراتیه غضب کرده و احضار سیف و نطع نموده
او را بما فعلت و ترکت خطاب نموده و امر بضرب رقبه او کرده ابن ابی دواد
گفت یا امیر المؤمنین عدل بر سیف غالب است اینکس مظلوم است اگر حضرت
امیر المؤمنین در قتل او تامل و تانی فرماید بهتر باشد خلیفه را فی الجمله قصد
بسکون مایل شد ابن داود گوید در این وقت مرا بول غلبه نمود تمام شدید
و من بر حبس آن قادر نبودم و میدانستم که اگر از مجلس برخیزم او بقتل می‌آید
بضرورت جامهای خود گرد کرده ادرار بول در آن نمودم و جامهای بول
تر ساختم تا آنکه آن کس را خلاص ساختم چون برخواستم نظر معتصم بر جامها
تر افتاد گفت یا ابا عبد الله در زیر تو آب بوده که جامهای تو بدان تر شده
گفتم نی یا امیر المؤمنین و حکایت را باز گفتم خلیفه از این صورت متعجب و خندان
شد و مرا دعا کرد و استحسان فرمود و یکدست خلعت خاص و صد هزار
درهم نقد عنایت فرمود و احمد بن عبد الرحمن کلبی گفته که ابن ابی داود
از سر تا پا روح مجسم است و هارون بن اسمعیل گفته من هرگز کسی را که
مطیع و منقاد همچو معتصم خلیفه با ابن ابی داود ندیده ام چه غیر او اگر از
خلیفه شیئ بسیری التفات کردندی التفات نمودی و چون ابن ابی داود
بمجلس او حاضر شدی و از جهت اهل ثغور و حرمین شریفین و آفاق اهل
مشرق و مغرب سخن گفتی سخنان او را با حاجات مقرون ساختی روزی یحیی

حق

حق شتری در اقصاء خراسان مبلغ صد با صد هزار درهم از امیر المؤمنین
طلب فرمود خلیفه گفت بر من چه لازم که این مبلغ را از خزانه بآن صرف کنم
در جواب گفت یا امیر المؤمنین چنانچه بر تو رعایت و مراقبت رعایا در دور
دست لازم است و لا یزال در این باب ملایمت مینمود تا مبلغ مذکور را استخلاص
کرد اینکه حسین بن ضحاک که از شعراء مشهور زمان خود بوده میگفته
که ابن ابی داود نزد ما العنبری نیست و نزد شما محسن بعلم کلام و نزد
فقها محسن بعلم فقه و بیع هذا نزد حضرت معتصم بجمیع این کمالات
موصوف است و منشا اتصال ابن ابی داود بصحبت مامون خلیفه آنکه ابو
داود گفته که من روزی بمجلس قاضی یحیی بن اکثم مع الفقها حاضر بودم که
رسولی از جانب امیر المؤمنین وارد شد و گفت امر خلیفه شد که تو با احضار
مجلس خود در این وقت بمجلس خلافت حاضر شوی ابن اکثم نخواست که
من بمجلس خلافت رسم لیکن بر منع نیز قادر نبود القصه باتفاق
اصحاب مشار الیه بشرف صحبت امیر المؤمنین مشرف شدم و چون شروع
در کلام کردم و تمهید مقدمه نمودم حضرت امیر المؤمنین کلام مرا بعد از
استفهام استحسان نمود و در من بنظر عنایت نظر فرمود و گفت چه کسی
نام خود را گفتم و گفتم که از منسوبان آستان خلافتم گفت ترا از مجلس ما
لا الغایه تر که باز داشت نخواستم که حواله به یحیی بن اکثم کنم گفتم حبسنی القدر
مبلوغ الکتاب اجله یعنی تقدیر و انقضاء مدت مرا باز داشته بود بعد از آن
فرمود که من بعد هر گاه ما را مجلس منعقد شود التزام بآن حاضر شوی گفتم

گفتم نعم یا امیر المؤمنین بعد از آن لا یزال بر موجب مذکور عامل بود مر
وگویند چون یحیی بن اکثم از خراسان در زمانی که متولی قضاء بصره بود
از جانب مأمون در آخر سنهٔ اثنین ومأتین وارد شد وجوان بود چه بیست
و زیاده از بیست سال نبود وجمعی از اصحاب علم ودانش وارباب مروت
وبینش با خود مصاحب ساخت از آن جمله ابن ابی دواد بود وبعد از آن
در سنهٔ اربع ومأتین مأمون خلیفه با بزم بر خلافت بغداد در مجلس
مبارک مشرف ساخت یحیی بن اکثم گفت از اصحاب خود اختیار کن
جماعتی را که با من مجالست ومخالطت نمایند بیست کس از ایشان اختیار
فرمود ابن ابی داود یکی از ایشان بود بعد از آن گفت از این جماعت چند کس را
اختیار کن پنج کس اختیار فرمود یکی از ایشان ابن ابی داود بود وچون
ابن ابی داود بدان صحبت رسید خلیفه را بالتمام بجانب خود منجذب
گردانید وامر بدان نوعی شد که حضرت مأمون عند الاحتضار ابو عبد
الله احمد بن داود را ببرادر خود معتصم خلیفه وصیت فرمود وفرمود
که ابن ابی دواد را از خود دور مساز وخود را از شرکت مشورت او را
محروم مگردان که او محل اعتماد است وبعد از من دیگر وزیر نگاه مدار و
چون معتصم متولی خلافت شد ابن ابی دواد را قاضی القضاة گردانید و
یحیی بن اکثم را معزول ساخت واحمد بن ابی داود را بر تیز محرم ومخصوص
خود گردانید که هیچ امر ظاهری وباطنی از او پوشیده وپنهان نمیداشت
ابن داود حضرت امام احمد حنبل را امتحان نموده الزام باعتراف خلق قرآن

قدیم

قدیم نمود وچون معتصم خلیفه متوفی شد وواثق بالله متولی ومتصدی
خلافت وامامت شد رتبهٔ ابن ابی داود نزد او درجهٔ علیا گرفت وچون واثق
بجوار حق پیوست متوکل متولی خلافت وامامت شد فلج بر اعضاء ابن ابی
داود ظاهر شد وشغل این او از کار افتاد ومتوکل ولد او محمد بن احمد را
بجای او قاضی القضاة گردانید بعد از آن در سنهٔ ست وثلثین ومأتین
محمد مذکور را عزل فرمود وابن اکثم را بجای او نصب گردانید هذا
روایت کنند محمد بن عبد الملک زیات وزیر صاحب اعتبار واثق بود
وواثق حکم عام فرموده بود که هر کس محمد وزیر را ببیند جهت او قیام
نماید ابن ابی دواد هر گاه که او را دیدی بر خلاف سنت بنماز مشغول شدی
تا او را تعظیم نماید از این جهت ابن زیات هجو او گفته شعر

صلی الضحی لما استفاد عداوتی ٭ واراه ینسک بعدها ویصوم
لا تعدمن من عداوة مسمومة ٭ ترکتک تقعد تارة وتقوم

واز شعراء عصر وفضلاء دهر که معاصر ابن ابی داود بوده اند او را بلغات
لطیفه مدح نموده اند از آن جمله این دو بیت است که علی آدمی گوید
که ابا تمام طائی را نزد ابن ابی داود دیدم واو تحفه بر قصیده در مدح
او بر او میخواند این دو بیت از آن قصیده است شعر

لقد انست مساوی کل دهر ٭ محاسن احمد بن ابی دواد
وما سافرت فی الآفاق الا ٭ ومن جدواک راحلتی وزادی

ابن ابی داود بر او گفت این معنی خاصهٔ تو است یا از جائی اخذ کرده گفت این معنی

خاصه من است ولیکن قصد کرده ام باین معنی تشبیه بکلام ابونواس وهو

وان جرت الالفاظ منا بمدحة ٭ لغيرك انسانا فانت الذی نعنی

روزی ابوتمام بملازمت ابن ابی داود رفت حجاب او را بر در خانه موقوف کردند وی از این صورت مکدر شد وابن ابی داود را در حضور اصحاب او در بیرون عقاب نمود چون بار یافت ابن ابی داود را گفت پنداشتم که مرا عتاب خواهی کرد ابوتمام گفت یکی کس را عتاب توان کرد تو تمام ناسی ترا چون عتاب توان نمود ابن ابی داود گفت ترا این معنی چگونه دست داده گفت از قول شاعر حاذق ابونواس که در مدیح فضل بن ربیع گفته وهو هذا

شعر

ولیس لله بمستنكر ٭ ان يجمع العالم فی واحد ٭ وچون ابن ابی داود متقلد دیوان مظالم شد ابوتمام قصیده متضمن تظلم حمیر او گفت واین دو بیت از جمله انست وهو هذا

ولو انت ضیعت القریض واهله ٭ فلا عجبا ان ضیعته الاعاجم

ولولا خلال سنها الشعر ما دری ٭ بغاة العلی من این تؤتی المكارم

ومروان بن ابی الجنون ابن ابی داود را بدین ابیات مدح نموده

فقد حازت نزار كل مجد ٭ ومكرمة علی رغم الاعادی

فقل للفاخرين علی نزار ٭ ومنهم خندف وبنو اياد

رسول الله والخلفاء منا ٭ ومنا احمد بن ابی دواد

ولیس كمثلهم فی غیر قومی ٭ يوجود الی یوم التناد

نبی مرسل وولاة عهد ٭ ومصدوق الی الخیرات هادی

وچون این شعر را ابو هفان المهزمی شنید ودر جواب آن گفته

فقل للفاخرين علی نزار ٭ وهم فی الارض سادات العباد

رسول الله والخلفاء منا ٭ ونبرأ من دعی بنی اياد

وما منا ایادا انا قرت ٭ بدعوت احمد بن ابی دواد

بعد ازان ابن دواد گفت رسیده است از هجو احدی بن نجبه از پسر مهزمی بمن رسید اگر نزد من مکروه نبودی او را تنبیه بعقابی کردی که هیچ کس را آن عقاب نشده بودی چه او منقبت مرا پاره پاره کرده است وابن ابی دواد همواره انشاء وانشاد شعر میکرده ولیکن اظهار انتساب آن نمی نمود واز آن جمله است

شعر

ما انت بالسبب الضعيف وانما ٭ نجح الامور بقوة الاسباب

فاليوم حاجتنا اليك وانما ٭ يدعی الطبيب لسورة الاوصاب

وغیر مرزبانی از ابو العینا چنین نقل کرده نموده که معتصم بر خالد بن یزید الشیبانی بواسطه مالی که از وی مطالبه غضب کرده ودر صدد عقوبت او شده واو خود را بشفاعت قاضی احمد بن داود متحصن ساخته وابن ابی دواد او را درخواست نموده خلیفه اجابت نکرده وچون بمجلس خلافت حاضر شده در غیر جای خود نشسته خلیفه گفته چرا در غیر محل خود نشستی گفت بواسطه آنکه زعم ناس اینست که موضع من موضع شفاعت است چون شفاعت من قبول نیست آنجا چرا نشینم خلیفه گفت بر خیز

دعای خود نشین که شفاعت در حضرت تو مقبول است و امر بخلاص
آن کس کرده ابن ابی دواد گفت مادام امیر المؤمنین او را خلعت نپوشاند مردم
نمی دانند که سخط خاطر امیر المؤمنین برضا مبدل گشته او دو خلعت از آن
داشت و گفت یا امیر المؤمنین این کس و اصحاب او مستحق آن هستند که هر
خلیفه روزی شش ماهه بایشان عنایت نماید آن را نیز عنایت فرموده آن
کس از مجلس خلافت دو خلعت یافته مسرور و مبتهج بیرون شد و مردم
در اطراف طرف انتظار واقعه او میکشیدند چون این صورت مشاهده
کردند یکی از ایشان فریاد بر آورده و گفت الحمد لله علی خلاصك یا سید
العرب او گفت ساکت باش که سید عرب احمد بن ابی دواد است و همیشه
میانه وی و ابن زیات وزیر منافات و مناقشات واقع بوده تا آنکه
شخصی که مصاحب قاضی مذکور بوده و در تفحص و تفقد احوال وزیر قاضی
مشار الیه تردد مینموده وزیر مذکور او را منع نموده چون این صورت
بابن ابی دواد رسید نزد وزیر رفته و گفته آمدن من بصحبت تو نه از برای
آنست که حال من از قلت بکثرت و یا از ذلت بعزت گراید لیکن امیر
المؤمنین ترا شرف داده است که بر ما واجب است ملاقات تو این که نزد ملاقات
میکنیم بواسطه رعایت آن مرتبه است و این که تأخیر از صحبت تو مینماییم
بواسطه ذات تو است بعد از آن از مجلس برخاست القصه مکارم و مآثر
قاضی مذکور نهایت ندارد و بعضی از شعرا ابن زیات را بقصیده که عدد آن
هفتاد بیت است هجو نموده اند و چون این خبر بقاضی احمد رسید

این دو بیت

این دو بیت گفته **شعر**

احسن من سبعين بيتاً هجى ۞ جمعك معناهن في بيت

ما احوج الملك الى مطرة ۞ تغسل عنه وضر الزيت

چون این نظم مکروه بابن زیات رسید این شربت را در مذاق او نابرا آنکه
احبای قاضی احمد بن ابی دواد دفع فروش بوده اند گفته **شعر**

يا ذا الذي يطمع في هجونا ۞ عرضت بنفسك للموت

الزيت لا يزري باحسابنا ۞ احسابنا معروفة البيت

قيرت الملك فلم تنقه ۞ حتى غسلنا القار بالزيت

واحمد بن ابی دواد در سادس جمادی الآخر سنه ثلث و ثلثین و مائتین بعد از فوت
وزیر مذکور بصد یوم و زیاده و قیل بخمسین یوم و قیل بسبعه و ذ بعین
یوم مرض فالج عارض شد و بیان تاریخ وفات الوزیر در حرف المیم انشاء الله
تعالی و چون او را مرض فالج عارض شد ولدش ابو الولید محمد را بجای او نصب
کردند طریقه او مرضیه نبود مردم او را مذمت بسیار مینمودند و ابراهیم
بن العباس الصولی او را سابقا باین دو بیت هجو نموده بود

عفت مساو تبدت منك واضحة ۞ على محاسن ابقاها ابوك لكا

فقد تقدمت ابناء الكرام به ۞ كما تقدم ابناء اللئام بكا

و ابو الولید چهار سال بر مسند دیوان مظالم و قضا مستمر حکم کرده و در سنه
سبع و ثلثین و مائتین متوکل خلیفه بر احمد و ولدش متغیر شد و امر کرد که ضیاع
و املاک ایشان از تصرف و حکومت ایشان بدر آورده بعد از آن او را ن

ازتصدی دیوان مظالم اولا منفصل ثانیا معزول گردانید واین صورت در
خامس شهر ربیع سنه مذکوره واقع شد بعد ذلک از ابوالولید مذکور مبلغ
صد وبیست هزار دینار نقد ودانه چند جوهر که بها سوازی چهل هزار دینار
غرامت فرموده ایشانرا از سر من رأی ببغداد فرستاد وتفویض قاضی
القضاتی به یحیی اکثم نمود کما سیأتی ذکره فی حرف الیاء ان شاء الله تعالی
ودر روزی که احمد بن ابی دواد مغضوب شد واملاک وضیاع او مأخوذ
گشت یکی از شهود که از قاضی در زمان تولیت منحرف بود برخاست
وگفت ما را گواه میگیری بر خود بر آنچه در این حجت مذکور است قاضی
گفت لا ولست من اهل شهادت نیستی آنکس منفعل شد بر زمین
نشست واصحاب مجلس از قوت قلب مشار الیه وتثبت او در این امر
استعجاب نمودند بعد از آن جمع دیگر شهود عدول بتملیک املاک در
حق خلیفه گواه گرفت وحجت تمام شد وقاضی احمد مذکور بمرض فالج
در شهر محرم سنه اربع ومائتین متوفی گشت رحمه الله تعالی واز وی
منقولست که گفته من در سنه ستین ومائه ببصره متولد شده ام
وگویند وی از قاضی یحیی بن اکثم به بیست سال مسن بوده واین غلط است
صورتی نیست که من در ترجمه یحیی ذکر کرده ام لیکن من آنچه یافته ام
نوشته ام والله اعلم وابوالولید پیش از پدرش به بیست روز در ذی
الحجه متوفی شد رحمهما الله ومرزبانی در کتاب المذکور در تاریخ
وفات قاضی احمد وابنه محمد اختلاف بسیار نموده وچون دوست

میداشتم

میداشتم که آنها بالتمام مذکور شود بر این موجب ایراد نموده شد گویند
حضرت متوکل خلیفه ابا الولید محمد بن احمد را با پدرش بقضا ودیوان
مظالم نصب فرموده ودر یوم الاربعاء عاشر شهر صفر سنه اربعین ومائتین
عزل فرمود وضیاع واملاک او ووالد بزرگوارش را از تصرف ایشان بدر
آورد بعد از آن معامله ایشانرا به چهار صد هزار دینار مصالحه کرد و
بعد از آن محمد بن احمد در ذی قعده سنه اربعین ومائتین در بغداد
متوفی شد وبعد از وی پدرش قاضی احمد بن ابی دواد به بیست روز بجوار
حق رسید وصولی چنین ذکر کرده که غضب متوکل بر قاضی احمد بن ابی دواد در
سنه سبع وثلثین بوده ومرزبانی چنین ذکر کرده که قاضی احمد در محرم
سنه اربعین متوفی شد وپسرش پیش از وی به بیست روز عالم فانی را
بعالم باقی بدل نموده بوده وگویند پسرش در آخر سنه تسع وثلثین
متوفی شد وایشان هر دو در بغداد بجوار رحمت ایزد رسیده اند
وگویند پسرش در ذی الحجه سنه تسع وثلثین مرده وپدرش روز
السبت ثالث عشر محرم سنه اربعین متوفی شد ومیانه ایشان
بیکماه زیاده نگذشته والله اعلم بحقیقة الحال
وابوبکر بن درید گفته که ابن ابی دواد مرجع ارباب آداب ومرتع اصحاب
ذوی الالباب بوده وناظر فضل وجوانب بلاد افضل واکمل عباد عجبت
از متولف ومستانس بوده اند در روزی که مشار الیه امانت حق بمالک
الودایع بخشاده تحیات باز داد زمن از فضلا که بادی معاشر ومصاحب

بودند بر در خانهٔ او انتظار نعش وی میکشیدند ذاتی که منبع
کرم ومعدن مکارم وشیم بود امروز مدفون خواهد شد اکر با در
سر تیز او چیزی نکوییم محمول بر تقصیر ووهن وعدم تذکر حقوق او
خواهد بود چون سریر جنازهٔ او ظاهر شد یکی از ایشان بر خاست
وپیش آمد وبانشاد این دو بیت تکلم نمود

اليوم مات نظام الملك واللسن * ومات من كان يستعدى على الزمن
واظلمت سبل الآداب اذ حجبت * شمس المكارم في غيم من الكفن

وتقدم الثاني فقال وبعد از آن یکی دیکر پیش آمد وکفت

نزلت المنابر والسرير تواضعا * وله منابر لو يشاء وسرير
ولغيره يجبى الخراج وانما * يجبى اليه محامد واجور

وتقدم الثالث فقال

وليس فتيق المسك ريح حنوطه * ولكنه ذاك الثناء المخلف
وليس صرير النعش ما يسمعونه * ولكنها اصلاب قوم تقصف

ابی بکر جرجلی چنین کفته که از ابا العیناء شنیدم که میکفت هرکز کسی را
در مراعات ادب مثل ابن ابی دواد نیافتم چه هرکز از پیش او برنخواستم که
بجای خود نکفته باشد که همراه او بیرون شوید ودر مدت تردد خدمت
آن حضرت هرکز از این لفظ تخلف نکرد واز غیر او از اکابر این لفظ را نشنیدم
وچون محاسن او بسیار بود این ترجمه بطول کشید ودُواد بضم دال
مهمله وفتح واو وبعد از الف دال مهمله است والایادی بکسر همزه وفتح

یاء ساکنة تحتیها وبعد از الف دال مهمله نسبت او است بایاد بن سعد بن نزار بن
عدنان والحمد لله رب العالمين

الحافظ ابو نعیم احمد الاصبهانی

ابن عبد الله بن احمد بن
اسحق بن موسی بن مهران المشهور بالحافظ وی صاحب کتاب حلیة الاولیاء
واز اکابر علماء احادیث ومعدودین حفاظ کلام شریف است وعلم حدیث
از اکابر علماء زمان خود فرا کرفته وبروایات صحیحه بسنفه بنیر سانید
وکتاب حلیهٔ او که مملو از باء وجوه کمالات است از احلی واجل تالیفات اوست
واو در تاریخ اصفهان کتابی را است در نهایت بلاغت وکمال فصاحت نسبت
او را بوجهی که انجا ذکر کرده ام بهمین صورت آن کتاب مذکور در ترجمهٔ دیکر
عبد الله نقل نموده ام واو کفته که جد پدرش مهران بشرف اسلام استشراف
یافته واو کسی از ایشان که بدولت اسلام فایز ومشرف کشته مهران بوده
مولی عبد الله بن معویة بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بوده رضی الله
عنهم وذکر عبد الله بن معویه در این کتاب در محل خود در خواهد آمد
ان شاء الله تعالی ونیز کفته که پدرش عبد الله بن احمد در سنهٔ ستین وثلثمائه
متوفی شد ونیز جد مادرش مدفون کشته وحافظ مذکور در سنهٔ
ست وثلثین واربعمائه باصفهان متوفی شد واصفهان بکسر همزه وفتحها
وسکون صاد مهمله وفتح باء موحده وبعد الهاء الالف والنون آن از
شهر بلاد جبال است ووجه تسمیه اصبهان باسم مذکور آنکه اصبهان
بلغت عجم سپاهان است وسپه عسکر است وهان جمع عسکر وچون

محل مذکور در ایام حکومت و سلطنت اکاسره مجمع عساکر فارس و کرمان و
اهواز بوده او را سپاهان گفته اند و چون معرب ساخته اند اصفهان
شد و بناء اصفهان اسکندر ذی القرنین نهاده کما ذکره السمعانی والله اعلم

الحافظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بن
ثابت البغدادی المعروف بالخطیب وی صاحب تاریخ بغداد است و او را
سوای تاریخ مذکور مصنفات کثیره مفیده بین العلما متداول و مشهور است
و از زمرهٔ علماء متبحرین و حفاظ معدودین است و تالیفات نافعه او در
فنون علوم و حقایق بین الصغار والکبار از صد جلد متجاوز است
و اگر تالیف و مختصر دیگر به جز تاریخ مذکور نبودی فضیلت او را کافی و کمالات
او را وافی بودی چه اطلاع و معرفت او بر فنون فضایل و کمالات از آن
کالشمس فی رابعة النهار مفهوم و معلوم است و او اخذ فقه از قاضی
ابو الحسین المحاملی و قاضی ابو الطیب الطبری نموده و در بدایت حال فقیه
بوده آخر علم شریف حدیث و علم تاریخ بر او غلبه کرده و در رابع عشرین
جمادی الآخر سنه اثنین و تسعین و ثلثمایه متولد شده و در یوم الاثنین
سابع ذی الحجه سنه ثلث و ستین و اربعمایه در بغداد متوفی شده
رحمه الله و سمعانی گفته که در شهر شوال همان سال متوفی شده و گفت
که شنیدم شیخ ابو اسحق شیرازی یکی از حاملان نعش او بوده چه
همیشه تالیفات و تصنیفات مشار الیه مرجع او بوده و از صحبت
شریفش منتفع میبوده و از غرایب اتفاقات زمان آنکه حافظ ابو بکر

که حافظ

که حافظ مشرق و ابو عمر یوسف ابن عبد البر صاحب کتاب استیعاب حافظ مغرب
در یک سال بجوار رحمت ایزد متعال منتقل و متواصل شده اند کما سیاتی فی حرف
الباء ان شاء الله تعالی محب الدین بن النجار در تاریخ بغداد چنین گفته که ابا البرکات
اسمعیل بن سعد الصوفی گفته که شیخ ابا بکر ابن الزهراء الصوفی جهت نعش خود
قبری در جنب قبر حضرت بشر حافی رضی الله عنه حفر و ترتیب نموده بوده
و در هفته یک نوبت بر سر قبر مذکور میرفته و زمانی در اندرون قبر می
بوده و در آنجا ختم تمام قرآن کریم مینموده و چون شیخ ابا بکر بن احمد رحمه الله
متوفی شده وصیت کرده بوده که او را در جنب قبر بشر حافی بباب حرب دفن
نمایند اصحاب حدیث نزد شیخ ابا بکر ابن زهراء آمده و التماس نموده اند که
شیخ ابو بکر بن احمد را در قبری که ابن زهراء جهت نعش خود مرتب ساخته
دفن نمایند مشار الیه امتناع نموده و گفته این صورت متعذر بوده ارباب حدیث
چون این سخن از وی شنیده اند نزد والد او حاضر شده صورت حال باز
گفته اند وی شیخ ابو بکر را بمجلس خود احضار نموده و به وی گفته ای فرزند من
ترا نمی گویم که قبر خود را بحضرت شیخ ابو بکر احمد ده و لیکن میگویم اگر بشر حافی
رحمه الله زنده بودی و تو در جنب او ساکن میبودی ابو بکر خطیب در آمدی
و در زیر تو نشستی تو بخیز آن معنی توانستی کردن گفت نه بلکه بر خیزم
و او را بجای خود جای میدادم گفت این زمان همچنین کن بعد از آن مشار الیه
بطیب خاطر قبر را به آن حضرت باز گذاشته و در آنجا مدفون شده و او
تمام مال خود را که عبارت بوده از دویست اشرفی در ایام مرض بارباب

حدیث و نقل و تفسیر عمش نموده و جمیع کتب خود را بر مسلمین وقف کرده و او را
فرزندی نمانده و زیاده از شصت کتاب تالیف نموده بوده و وصیت
نموده که جمیع اثواب و رخوت او را تصدق نمایند و حضرت شیخ ابو اسحق
شیرازی یکی از حمله جنازه آن حضرت بوده و گفته اند که وی در سنه
احدی و تسعین و ثلثمائة متوفی شده رحمه الله و ارباب شعور از برای
وی خوابهای خوب دیده اند و گفته اند که علم حدیث و حفظ آن در این
وقت ببغداد الیه منتهی شده است اینها آنچه من از کتاب ابن النجار نقل
نموده ام   والحمد لله رب العالمین

ابو الحسن احمد بن یحیی بن اسحق الراوندی وی از کبار علماء
مشهورین عصر بوده و در علم کلام صاحب قول بوده و از وی صد و چهل
کتاب در فنون علوم مانده از انجمله کتاب فضیحة المعتزلة و کتاب التاج و
کتاب القضیب ممیزة للناست و او را با علماء کلام مجالس و مناظرات مشهوره
است و در مباحث علم کلام علما از وی مذهبی چند که بدان منفرد بوده در کتب
خود نقل کرده اند و در سنه خمس و اربعین و مائتین بر حسب ما ذکره ابن
طولون الثعلبی و قیل ببغداد متوفی شده و تقدیر عمر او چهل سال بوده
و در کتاب بستان مذکور است که وی در سنه خمسین بجوار حق پیوسته
و نسبت او براوند بفتح واو و راء مهمله و بعد از الف واو مفتوحه و نون
ساکنه است و آن دهی است از مواضع قاسان بنواحی اصفهان و نظامی
نیشابور ناحیتی است آنرا نیز راوند گویند و قاسان بسین مهمله غیر

قاسان

قاشان بشین معجمه است که در جوار مدینه قم واقع است و از راوند راوند
است که ابو تمام طائی حکایت او را در کتاب الحماسه در باب مراثی گوید
و آن چنین بوده که دو کس از بنی اسد متوجه اصفهان شده اند و با دهقانی
در موضع راوند و خزاق عقد مواخات کرده اند و لایزال با دهقان در
طریق منادمه و ملاطفت همعنان بوده اند تا یکی از بنی اسد بجوار حق پیوسته
دهقان و رفیقش ملازم قبر شده را لیه شده اند و با قبر او منادمه نموده
دو کاسه شراب خود مینوشیده و یکی بر خاک او میریختند بعد از مدتی
دهقان نیز متوفی شده و اسدی مذکور بر سر قبر هر دو منادمت نموده
بدین شعر ترنم میکرده   وهو هذا

خلیلی هبا طالما قد رقدتما ⁂ اجدکما لا تقضیان کراکما
امن طول نوم لا تجیبان داعیا ⁂ کان الذی یسقی العقار سقاکما
الم تعلما ما لی براوند کلها ⁂ ولا بخزاق من صدیق سواکما
اقیم علی قبریکما لست بارحا ⁂ طوال اللیالی او یجیب صداکما
وابکیکما حتی الممات وما الذی ⁂ یرد علی ذی لوعة ان بکاکما
فلو جعلت نفس لنفس وقایة ⁂ لجدت بنفسی ان تکون فداکما
اصب علی قبریکما من مدامة ⁂ فان لا تذوقاها تروی ثراکما

و خزاق بضم خاء معجمه و بعد از آن زا و بعد از الف قاف ساکنه دهی دیگر است
ملاصق قریه راوند **ابو عبید احمد** بن محمد بن ابی عبید العبدی المودب
الهروی القاشانی صاحب کتاب غریبین است انچه در نسبا و مذکور است

برای وجه است که ذکر کرده شد لیکن انچه پیش کتاب غریبین دیده ام
برای موجب است وهو احمد بن محمد بن عبد الرحمن والله اعلم وی از کبار
علماء زمان خود بوده در استکشاف احوال او از کتاب مذکور تقصیر نکرده
در احوال او سوای انکه مصاحب ابا منصور ازهری بوده و بوی درس خوانده ١
و از صحبت شریفه منتفع گشته چیزی نیافتم و در تالیف کتاب غریبین
سامی جمیله تقدیم رسانیده و بیان تفسیر غریب قرآن کریم و غریب حدیث
شریف جمع نموده و در آفاق مشهور و معروف گشته و آن از کتب نافعه
است وی درویش نهاد لاابالی نژاد بوده و در خلوت بجز اشتغال منقول بوده
و در ظاهر بمعاشرت با ادبا بسط طرب و آداب و ارباب لذت و احباب
مسفر بوده عفی الله عنه باخرزی در دمیة القصر بعض ادباء خراسان چون نام
او در سیر بن علی بلخی نموده وی در سنه احدی و اربعمائه متوفی شده و
هروی بفتح ها و را انتساب او است بدار السلطنه هرات و آن شهر
بزرگی است از بلاد خراسان و آنرا احنف بن قیس صلحا از قبل عبد الله بن
عامر القاسانی فتح نموده و قاشان بفتح قاف و بعد از الف شین معجمه
و بعد از الف ثانیه نون و آن دهی است از قری هرات و عبد الله بن
عامر بدین ده منسوب و باشان بباء موحده نیز گفته اند هکذا
ذکره السمعانی و پیش از این فاشان و قاسان مذکور شد و این هماد
اسم است که در اینها اشتباه واقع است چون برابن وجه که مذکور شد
دانسته شود اشتباه نمی ماند والحمد لله رب العالمین

ابو المظفر

ابن الفتوح احمد بن محمد بن المظفر الخوافی فقیه شافعی مذهب و انظر
اهل زمان خود بوده و بحضرت امام الحرمین جوینی تفقه نموده و اشهر و اوحد
تلامذه آن حضرت بوده و در طوس و حوالی آن قاضی شده و در هنگام مناظره
و مباحثه خصم را باظهار صواب الزام و افحام میفرموده و در اشتغال علوم
و اکتساب کمالات و رسوم رفیق ابی حامد امام محمد غزالی بوده و لیکن
حضرت امام محمد را سعادت کثرت تالیف و تصنیف مشار الیه را سعادت
حسن مناظره روزی شده و در سنه خمسمائه در طوس بجوار رحمت ایزدی واصل
شده و نسبت وی بخواف بفتح خاء معجمه و بعد از واو مفتوحه الف بعد از
فا ناحیه ایست در حوالی نیشابور و بکثرت قری و مواضع از سایر نواحی ممتاز
و در جنب باخرز واقع است والحمد لله رب العالمین

ابن الفتوح احمد بن محمد بن محمد بن احمد بن احمد الطوسی الغزالی
الملقب بمجد الدین برادر ابی حامد محمد بن محمد الغزالی است رحمهما الله وی
از فحول فقهاء و علماء شافعیه بوده و در اظهار حکم و مواعظ ید طولی داشته
بالاخره وعظ او بر فقه غلبه کرده و سخن و مواعظ مشار الیه چون از سر
سوز و درد بوده بسیار موثر واقع می شده و از وی خوارق عادات و کرامات
بسیار ظاهر می شده و طریق تزهد و سلوک اختیار نموده و یکباره پی اختیار
بدان جانب متخذ گشته و در مدرسه نظامیه بنیابت برادر بزرگوار
خود مدرس در زمانی که تدریس را بتزهد ترک نموده بوده منصب مدرس بوده
و احیاء علوم الدین تالیف برادرش را در یک مجلد اختصار نموده و آنرا لباب

الاحیا نام نهاده و کتاب مسمی به خیره در علم بصیره تألیف فرموده و اکثر بلاد
و امصار را سیر و طواف نموده و صوفیه و گوشه نشینان را بنفسه خدمت
میکرده و با انقطاع و عزلت و گوشه نشینی بسیار مایل بوده ابن نجار در
تاریخ بغداد چنین گفته که یکی از حفاظ در حضور آن حضرت تلاوت
این آیهٔ کریمه یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
مشرف شده آن حضرت فرموده که حضرت عزت عباد را بیاء اضافه مضاف بنفس جو
گردانیده و این عنایت کلی است و این دو بیت مناسب این مقام خوانده و هو

وهان علی اللوم فی جنب حبها ٭ وقول الاعادی انه لخلیع

اصم اذا نودیت باسمی واننی ٭ اذا قیل لی یا عبدها لسمیع

ومثل هذا قول بعضهم

لا تدعنی الا بیا عبدها ٭ فانه اشرف اسمائی

و آن حضرت در سنه عشرین و خمسمائه در قزوین متوفی شده و مدفن شریفش
اکنون در آنجا است و طوسی بضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله
نسبت او است بطوس و آن ناحیه‌ایست بخراسان مشتمل بر دو مدینه یکی
طابران بفتح طاء مهمله و بعد از الف باء موحده و بعد از راء مفتوحه الف
و نون ساکنه و دیگری نوقان بفتح نون و سکون قاف و واو و فتح
قاف و بعد از الف نون و این دو موضع زیاده بر هزار ده و ضیعه تابع
است والسلام والحمد لله وحده

و غزالی بفتح غین معجمه و تشدید زاء و بعد از الف لام نسبت

الی الغزال

الی الغزال بر عادت اهل خوارزم و جرجان چه ایشان قصار را قصاری و عطار را
عطاری گویند و بعض بتخفیف زاء خوانند انتسابا بالبلد الغزالة و آن
قریه‌ایست از قرای طوس و این خلاف مشهور است و لیکن سمعانی در
کتاب الانساب موافق این گفته والله اعلم و قزوین بفتح قاف و سکون
زاء و کسر واو و سکون یاء مثناة تحتانیه و بعد ها نون و آن مدینهٔ
کبیره ایست در عجم نزد قلاع ملاحده اسمعیلیه **ابو الفتح احمد** بن علی
بن محمد الوکیل المعروف بابن برهان وی از عظماء فقهای شافعیه بوده
و در اصول و فروع و متفق و مختلف تبحر و مهارت تمام داشته و بر حضرت
ابی حامد محمد غزالی و ابی بکر الشاشی و الکیا ابی الحسن الهراسی تفقه و تلمذ
نموده و بعد از آن امر در تحقیقات علوم و کشف حقایق رسوم ماهر گشته
و کتاب وجیز را در اصول فقه تألیف نموده و در مدرسهٔ نظامیه بغداد
کمتر از یکماه مدرس شده و در سنه عشرین و خمسمائه در بغداد به جوار حق
رسیده و پیوسته **و برهان** بفتح باء موحده و سکون راء مهمله و بعد از الف
نون است والسلم والحمد لله رب العالمین

ابو جعفر احمد بن محمد بن اسمعیل بن یونس المرادی
النحاس النحوی وی از فضلاء روزگار بوده و او را تصانیف کثیره در صحایف
ایام باقیست از آن جمله تفسیر قرآن کریم و کتاب اعراب القرآن و کتاب
ناسخ و منسوخ و کتاب تفاحه در علم نحو و کتاب الاشتقاق و تفسیر ابیات
سیبویه و کتاب ادب الکتاب و کتاب کافی در نحو و کتاب المعانی و تفسیر عشره

دواوین والملاهی وکتاب الاشتقاق وکتاب الوقف والابتداء صغری وکبری
وکتاب فی شرح المعلقات السبع وکتاب طبقات الشعراء وغیر ذلک است
واخذ نحو از ابی الحسن علی بن سلیمان الاخفش النحوی وابی اسحق الزجاج
وابن انباری ونفطویه واعیان ادبای عراق نموده واز عبد الرحمن
النسائی روایت میکرده واز مصر چند اخذ نحو نزد جماعه مذکوره رفته
واو بغایت بخیل وشحیح بوده ودر صرف مال بر خود تقتیر وتقصیر تمام
مینموده اگر با دستاری بخشیده شده آن را بسه پاره میکرده وهر یک
پاره را مدتی در سر می بسته وبدین گونه روزگار بسر می برده واز غایت
بخل مباشرت خدمت خود خود مینموده وشرای حوایج بنفسه میکرده
وبدیگری استعانت نکرده ومع هذا مردم را بدو اعتقاد تمام ودر تحصیل
علوم از و رغبت ما لا کلام بوده واو نیز در افاده وانتفاع تقصیری نکرده
ودر یوم الخمیس خامس شهر ذی الحجه سنه ثمان وثلثین وثلثمائه وقیل سنه سبع
وثلثین بمصر متوفی شده وسبب وفات او آنکه بر مدرج مقیاس در ایام ازدیاد
نیل نشسته بوده وبقوانین عروض تقطیع بعض اشعار مینموده بعض
عوام گفته اند که وی از برای نیل سحر میکند تا زیاده نشود وسر قلم
زیاده شود پای بر او زده اند واورا در نیل انداخته اند **والنحاس**
بفتح نون وحاء مشدده وبعد از الف سین مهمله نسبتی است بصانع اوانی
الات نحاسیه واهل مصر هر کرا که عمل نحاس نماید نحاسی گویند والحمد لله وحده
والختم بالصلوة علی من لا نبی بعده

ابو العباس احمد بن بکر بن بقیه العبدی النحوی وی از فضلاء
باهر وعلماء کامل ماهر بوده وکتاب ایضاح تالیف ابو علی فارسی را شرحی
در غایت توضیح وتنقیح وچون از احوال او زیاده بر این نیافتم که وی بر
ابی سعید السیرافی وابی الحسن رمانی وابی علی فارسی چیزی خوانده ودر سنه
ست واربعمائه در یوم الخمیس عشرین شهر رمضان المبارک بجوار حق
رسیده بر همین اختصار اقتصار نموده شد **والعبدی** بفتح عین مهمله
وسکون باء موحده وبعد از آن دال مهمله نسبت اوست بعبد القیس بن
افصی بن دعمی و آن قبیله کبیره مشهوره است والکل والحمد لله رب العالمین

ابو العباس احمد بن محمد بن عبد الکریم بن سهل الکاتب وی
صاحب کتاب الخراج است ودر سنه سبعین ومائتین متوفی شده وچون
از حال او چیزی نیافتم که ذکر کنم بر همین اختصار کردم وباعث بر ذکر او آنکه
کتاب مذکور او بوده نام مطالعین کتاب او بر زمانه او واقف کردند والحمد لله وحده

ابو العباس احمد

ابن یحیی بن زید بن سیار النحوی الشیبانی ولاء المعروف بثعلب وی مولی معن بن
زائده آتی ذکره است ودر نحو ولغت امام کوفیین بوده ونحو از حضرت
الشیخ العالم ابن الاعرابی اللغوی وزبیر بن بکار فرا گرفته واخفش صغیر وابو
بکر الانباری وابو عمر الزاهد وغیرهم نحو از ابو العباس مذکور روایت
میکرده اند ووی عالم معول علیه وبکثرت حفظ وصدق لهجه ومعرفت علوم
عربیه ودر روایت اشعار قدیم مشهور زمانه بوده وبا حداثت سن وجو

نزد کهول مشایخ و فحول علمای عظام مقدم و محترم بوده حضرت شیخ ابن الانباری
اللغوی را اعتنا و اعتماد تمام بر تحفظات او بوده و در بعض مسایل که در آن
شك داشته از او سؤال میفرموده ابو العباس مذکور گوید که در سنه
ست عشر و مائتین ابتدا بتحصیل علوم خصوصا علم عربیه و لغت نمودم
و جد و جهد فراوان بالتمام مطالعه میفرمودم و الحالة هذه هیجده ساله بودم
و چون به بیست و پنج سالگی رسیدم یك مسئله از مسائل تالیفات
فراء نمانده بوده که محفوظ من نبوده باشد از ابو بکر بن مجاهد المقری منقول
است که گفته ثعلب نحوی مرا گفت یا ابا بکر جمعی از علما بعلوم اشتغال
نموده اند و بمقاصد علیه فائز شدند چنانچه اصحاب قرآن بقرآن و اصحاب
حدیث بحدیث و اصحاب فقه بفقه و من اشتغال نمودم مگر بزید و عمرو
نمیدانم که حال من در آخرت چه خواهد بود چون از او برگشتم شب در
خواب دیدم حضرت رسالت پناه محمد را صلوات الله و سلامه علیه مرا
گفت ابو العباس را از من سلام رسان و بگو انت صاحب العلم المستطیل ابو
عبد الله رودباری چنین گفته که غرض حضرت رسالت پناه ختمی علیه السلم
از علم مستطیل آنکه کلام را بآن کامل و خطاب بدان محمول میگردد و
جمیع علوم بدو محتاج است ابو عمر زاهد معروف بمطرز گفته که من در مجلس
صحبت حضرت ابو العباس مشرف بودم که شخصی مسئله از او سؤال کرد
و گفت نمیدانم سائل گفت تو میگوئی نمیدانم حال آنکه قطع از بلاد بسوی
تو می آید و اکباد ابل باقدام مساعی ارباب شوق و فضائل بوصول درگاه تو

شد و دو مضروب میگردد ابو العباس گفت اگر والده تو بعدد آنچه از مسائل که من
نمیدانم بعر شتر بودی هر آینه تو از آن غنی میشدی و کتاب فصیح از تصانیف
آن حضرت است و آن کتاب صغیر الحجم کثیر الفائده است ابو بکر بن القاسم در
بعض املاءات خود گفته که ابو العباس ثعلب بعض اشعار لطیفه بر من میخواند
نمیدانم که از آن او است و یا غیر او — از آن جمله است

اذا كنت قوت النفس ثم هجرتها ⁂ فلم تلبث النفس التي انت قوتها
ستبقى بقاء الضب في الماء او كما ⁂ يعيش لدى ديمومة البيد حوتها
فلو كان ما بي بالصخور لهدها ⁂ و بالريح ما هبت و طال خفوتها
فصبرا لعل الله يجمع بيننا ⁂ فاشكو هموما منك فيك لقيتها

ابن فرات گفته که وی در سنه مائتین متولد گشته و قیل سنه اربع و مائتین
و قیل احدی و مائتین و آنچه دلالت بر آن میکند که در سنه مائتین متولد
شده باشد آنکه ابن فرات گفته که ابو العباس گفت که چون مامون خلیفه
بتاریخ سنه اربع و مائتین ببغداد آمد و از باب الحدید بجانب رصافه
بیرون میرفت و مردم از دو جانب صف بسته نظاره میکردند پدرم مرا
برداشته بود بمن گفت این کس مامون است و این سال صد و چهارم است
از هجرت و من آنرا حفظ کردم و من در آن وقت چهار ساله بودم نقل برو
در یوم السبت سابع عشر جمادی الاول و قیل فی عاشره سنه احدی و
تسعین و مائتین ببغداد متوفی شده و در مقبره باب الشام مدفون گشته رحمه
و سبب وفاتش آنکه او را صممی قوی عارض شده بوده و روز جمعه بعد از عصر

از جامع بیرون آمد و در دست کتابی داشت که بدان ناظر بوده اسبی در
کنار راه بود و مصادم شد و بسبب آن مصادمه در زمین مغاک افتاده
چون از آنجا نبش بدر آورده اند اختلاطی در عقل او پیدا شد و او را بمنجا
منزل خودش رسانیده اند و او از آن شکوه و متألم گشته و در ثانی
الیوم بجوار مغفرت الهی مجاور و مقارب گشته جناو سیاد بفتح سین
مهمله و سکون یاء مثناة من تحتها و فتح باء و بعد از الف نون نسبت
او است بشیبان و آن قبیله از بکر بن وایل و آن دو شیبان است
یکی شیبان بن ثعلبة بن عکابه و دیگری شیبان بن ذهل بن
ثعلبة بن عکابه است و شیبان اعلی عم شیبان اسفل است و از
تصانیفش کتاب المصون و کتاب اختلاف النحویین و کتاب معانی القرآن
و کتاب ما یلحن العامه و کتاب القراءة و کتاب معانی الشعر و کتاب التصغیر
و کتاب ما ینصرف و ما لا ینصرف و کتاب ما یجری و ما لا یجری و کتاب الشواذ
و کتاب الامثال و کتاب الابیات و کتاب الوقف و الابتداء و کتاب الالفاظ و
کتاب الهجا و کتاب الاوسط و کتاب المسائل و کتاب حد النحو و غیر ذلک است

والحمد لله رب العالمین

ابو الطاهر احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم بن سلفة الاصفهانی
الملقب صدر الدین یکی از مجودین حفاظ مشهور در آفاق است و با اعیان
مشایخ ملاقات و مصاحبت نموده و متقلد مذهب امام شافعی رضی الله عنه
بوده و ببغداد وارد شده و بر کیا ابی الحسن علی هراسی در فقه و بر خطیب ابی

ذکریا

ذکریا یحیی بن علی التبریزی اللغوی در لغت تلمذ و تفقه نموده و از ابی محمد جعفر بن السراج
وغیره من اماثل الائمة والفضلاء روایت حدیث مینموده و قطع بلاد در طوف
عباد و بلاد نموده و از راه بحر از مدینه صور بتاریخ سنه احدی عشر و خمسمائه
بثغر اسکندریه قدوم شریفش ارزانی داشته و مدتی در آنجا ساکن میبوده
و افاضل ناس از اماکن بعیده جهت استفاده علم حدیث و غیره بخدمت او
میرسیده اند و در زمان او مثل وی بزرگی در دور کار نبوده و ابو الحسن
علی بن السلار وزیر ظافر عبیدی جهت او بتاریخ سنه ست و اربعین و خمس
مائه در ثغر اسکندریه مدرسه عالی بنا نموده و آن مدرسه الی الآن بدو
معروف و مشهور است و من جماعتی از اصحاب او را در دیار مصریه و شام
دیدم و از ایشان استماع حدیث شریف نمودم و ایشان مرا بروایت
حدیث اجازت دادند و من از خط شریف وکتبا و فواید کثیره نقل
نمودم چه آن حضرت کثیر الکتابة بوده و از جمله آنچه از خط آن حضرت
نقل کردم این دو بیت است از قصیده که ابی عبد الله محمد بن عبد الجبار
الاندلسی گفته و هما **شعر** لولا اشتغالی بالامیر و مدحه * لاطلت فی
ذات الغزال تغزلی * لکن اوصاف الجلال عذبن لی * فترکت اوصاف الجمال لمعزلی
وهمچنین این دو بیت را نگفته شیخ جلیل از خط شریفش نقل کردم

وان سلوی عن جمیل لساعة * من الدهر ما حانت ولا حان حینها
سواء علینا یا جمیل بن معمر * اذا مت باساء الحیوة ولینها

و هم این بیت را بخوانند

قالوا نفوس لدار سكانها ٭ وانتم عندی نفوس النفوس

چون املاء و تعلیقات ادبیه ما ثابت است فضلا را با اعتضاد او لی دانست
وی در سنه اثنین وسبعین واربعمائه تقریبا در اصفهان متولد شده و در
صبحوه روز جمعه وقیل شب جمعه خامس شهر ربیع الآخر سنه ست وسبعین
وخمسمائه در ثغر اسکندریه بجوار رحمت الهی مجاور شده و در وعله و آن
مقبره ایست داخل سور عند الباب الاخضر مدفون گشته و در آنجا بسیاری
از اکابر صلحا و ارباب تقوی قبل ذلك مدفون بوده اند مثل طرطوسی
وغیره **وعله** بفتح واو وسکون عین مهمله وبعد ها لام وها است گویند
این مقبره منسوبست بعبد الرحمن بن وعلة السبائی المصری که مصاحب
ابن عباس رضی الله عنهما بوده وقیل غیر ذلك واین فقیر ابن خلکان بجمعی
از علماء محدثین بدیار مصر بمشرف شدم از آن جمله حافظ زکی
الدین ابو محمد عبد العظیم بن عبد القوی المنذری المحدث بود و در مولد
حافظ سلفی بحث از این موجب که ذکر شد میکفتند و در کتاب زهر
الریاض الفصیح عن المقاصد والاغراض تالیف شیخ جمال الدین ابی القاسم عبد
الرحمن بن ابی الفضل عبد المجید بن اسمعیل بن حفص الصفراوی الاسکندری
چنین دیدم که حافظ ابا طاهر السلفی المذکور میکفته که مولد من بالتخمین لا
بالیقین سنه ثمان وسبعین بوده پس مبلغ عمر بنا بر این هذا النقد
نود و هشت سال بوده باشد هذا آخر کلام الصفراوی المذکور و در
تاریخ حافظ محب الدین محمد بن محمود المعروف بابن النجار بغداد دیدم که

آنچه

آنچه دلالت بر صحت ما قال الصفراوی میکند چه میگوید که عبد الغنی مقدسی
گفت از مولد شریف حافظ سلفی از او سؤال کردیم گفت من قتل نظام
الملك را در سنه خمس وثمانین واربعمائه بخاطر دارم و در آن وقت من ده
ساله بودم تقریبا فعلی هذا اگر مولد شریفش در سنه اثنین وسبعین
میبود چنانکه اهل مصر گفته اند این سخن که من قتل نظام الملك را
متذکرم موجه نبود چه بر این تقدیر از عمر او سیزده سال یا چهارده
سال گذشته بوده و سیزده ساله را مناسب نیست که گوید که فلان
قضیه را در سیزده سالگی بخاطر دارم این سخن از کسی مناسبست که
استاد تذکر چهار سالگی و پنج سالگی خود نماید بنا علیه هر آینه قول
صفراوی بصحت اقرب خواهد بود و با آنکه صفراوی از تلامذه آن حضرت
بوده و قول او از ثبات وارتیاب مصون بوده و عقل نیز بر این شاهد
صادق است چه در عرض سیصد سال کسی که بصد سال تحقیق رسیده
باشد ندیده ونشنیده ایم فضلا عن الزیاده علیه مگر قاضی ابو الطیب
طاهر بن عبد الله الطبری که او صد و دو سال در قید حین بوده و نسبت او
بسلفه انتسابست بجد جد خود ابراهیم سلفه بکسر سین مهمله و
فتح لام وفا و در آخرها ها و آن لفظ عجمیست یعنی سه لب و معنای آن
بوده که لب شفاه است چه مر لب او مشقوق بوده و بجهت تعرب با را
بفا تبدیل نموده سلفه گفته اند والله اعلم والحمد لله رب العالمین
ابو الفضل احمد ابن الشیخ العلامه کمال الدین ابو الفتح موسی بن شیخ

رضی الدین ابی الفضل بن یونس بن محمد بن منعة بن مالك بن محمد بن اسعد
سعید بن عاصم بن عاید بن کعب بن قیس بن ابراهیم الاربلی صلاوی از
رؤسای اکابر ارباب فضل و دانش آنجا بوده و شافعی المذهب و بشرف
الدین ملقب بوده و بتوحد امامت و فضیلت و حسن معاشرت و دیانت
عقل و فطنت مشهور زمان خود بوده و کتاب تنبیه فقه را شرح
مبسوط لطیف نموده و احیاء علوم الدین حضرت ابی حامد امام محمد غزالی را
دو بار اختصار فرموده و همواره در اثناء تدریس احیاء علوم را از صفحه
خاطر بدرس میگفته و بکثرت محفوظات و بسیاری ماده بین الاقران
معروف بوده و از دست علم و دانش ناشر شده بوده چنانچه احوال
پدر و جد و عم نیز ذکر رفته در مواضع خود خواهد آمد و او در فقه علوم
بر سنت سنیه والد ماجد خود سالك و ذاهب بود و در مدرسه الملك
المعظم مظفر الدین بن زین الدین صاحب اربل در اربل بعد از وفات
پدر مرحوم بتاریخ اوایل شوال سنه عشر و ستمائه بعد از پنجاه روز
تعیینا بجای پدر مرحوم رحمه الله مدرس شد و من بنده ابن خلکان در صغر سن
بمجلس درس او حاضر شده ام بعد از آن ندیدم کسی را که القاء درس و تعلیم
علوم بدان ترتیب و نظام نماید که او مینمود و همواره بر این مسلك سالك
بود تا آنکه از زیارت حج عود فرموده بعد از توقف اندك زمانی
بتاریخ سنه سبع عشر و ستمائه انتقال بموصل نمود و تدریس بمدرسه
قاهریه در آنجا به او مفوض شد و لازال بافاده علوم اشتغال میفرمود تا

تا آنکه

تا آنکه نداء ارجعی الی ربك را بجان اقبال نموده بتاریخ یوم الاثنین رابع عشر
ربیع الآخر سنه اثنین و عشرین و ستمائه نقش لطیفه قدسیه اش
بسرادقات جبروت واصل شد و ولادت او در موصل بتاریخ سنه خمس
و سبعین و خمسمائه بوده و مدت عمر او چهل و هفت سال بوده و من
بنده هرگاه که وفات او را متذکر میشدم دنیا بچشم من تیره و تار
میگشت و از غرایب اتفاقات یکی که همیشه در آن تفکر میکردم آنکه مدت
عمر شریف او با مدت خلافت امام الناصر لدین الله ابی العباس احمد متساوی
بود چه ابو العباس در سنه خمس و سبعین و خمسمائه متولی خلافت
گشته و در سنه اثنین و عشرین و ستمائه متوفی شد و
آن حضرت ابتدای بشرح تنبیه و تالیف آن در اربل نموده بود و از
من نسخه تنبیه را که بر آنجا حواشی مفیده بخط بعض افاضل بود چندی
مطالعه استعاره نمود بعد از آن دیدم که آن حواشی را با جمعها در شرح
خود نقل نموده بود و فاضلی که اصل نسخه تنبیه و حواشی آن بخط شریف
او موشح بود شیخ رضی الدین ابو داود سلیمان بن مظفر بن غانم بن عبد
الکریم الجیلی الشافعی المفتی بالمدرسه النظامیه ببغداد بود و او از اکابر
فضلاء عصر بود و کتابی در فقه در پانزده مجلد تالیف نموده بود
و روزی منصب تنبیه علیه عرض کردند قبول نکرد چه بغایت متدین
و متقی بود و در یوم الاربعاء ثالث شهر ربیع الاول سنه احدی و ثلثین
و ستمائه بجوار رحمت الهی مجاور شد و در شونیزیه مدفون گشت و سن او

زیاده از شصت سال بود ودر سنه ثمانین وخمسمائه جهة استفاده تحصیل
کمال ببغداد در آمد شد هذا وشرف الدین ابو الفضل علوم را در
موصل در خدمت والد بزرگوار خود تحصیل نموده بود و مذلت
غربت وکربت هجرت مطلقا اختیار نفرموده بود از این جهت علماء دوران کبار
وفضلاء امصار از توفر کمال وجامعیت افضال او در غربت وتنعم
ودر کمال رفاهیت وتوطن تعجب مینمودند وچون شرح کمالات و
بسط فضائل وافادات او مؤدای باطاله کلام میشد بدین مختصر
اختصار نمود   والحمد لله رب العالمین

ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه بن حبیب بن حدیر بن
سالم القرطبی مولی هشام بن عبد الرحمن بن معویة بن هشام بن عبد
الملك بن مروان بن الحکم الاموی وی از علماء مشهور بکثرت حفظ و
معرفت اخبار ناس بوده وکتاب عقد را که محتوی بر محاسن سخن است
تالیف نموده واز دیوان شعری در غایت جودت وفصاحت
مانده واز حلیهٔ اشعار او است

یا ذا الذی خط العذار بوجهه ۞ خطین هاجا لوعة وبلابلا
ما صح عندی ان لحظك صارم ۞ حتی لبست بعارضیك حمائلا

ولنفی هذا المعنی وبعضی گفتند از آن ابی طاهر کاتب وابی
الفضل عبد الواحد بغدادی است

ومعذر نقش الجمال بمسکه ۞ خداً لریم القلوب مضرجا

لما یتقن ان عضب جفونه ۞ من نرجس جعل النجاد بنفسجا

وله ایضا رحمه الله

ودعتنی بزفرة واعتناق ۞ ثم قالت متی یکون التلاقی
وبدت لی فاشرق الصبح منها ۞ بین تلك الجیوب والاطواق
یا سقیم الجفون من غیر سقم ۞ بین عینیك مصرع العشاق
ان یوم الفراق افظع یوم ۞ لیتنی مت قبل یوم الفراق

وهم از آن او است از جمله قصیده طویلی که در مدح منذر بن محمد بن عبد الرحمن
بن الحکم بن هشام بن عبد الرحمن بن معویة بن هشام بن عبد الملك بن مروان الحکمی
احد ملوك اندلس گفته   وهو هذا

بالمنذر بن محمد شرفت بلاد الاندلس ۞ فالطیر فیها ساکن والوحش فیها قد انس

ووزیر بن مغربی در کتاب ادب الخواص چنین ذکر کرده که چون این قصیده
مشهور شد سبب عتم معد العزیز بالله شان آمد واطراء وتوقیر واعزا
اساءت ولوم نمود وابو الحسن علی بن محمد الایادی التونسی که بدان نعت ابی تمیم
اختصاص داشت بقصیده که اول آن این بیت است او را معارضه نمود

وهو   ربع لزینب قد درس ۞ واعتاض من نطق خرس

وقرطبی مذکور را غیر از این معانی ملیحه بسیار است وولادت مشار الیه در
عاشر شهر رمضان سنه ست واربعین ومائتین ووفات او در یوم الاحد
ثامن عشر شهر جمادی الاولی سنه ثمان وعشرین وثلثمائه بوده ومدت عمر او
هشتاد ودو سال رسیده ودر یوم الاثنین [illegible] در مقبره بنی العباس بقرطبه

بدفون کشتند و او قبل ذلك بدتی بمرض فالج عارض شده بوده والقرطبی
بضم قاف وسکون راء مهمله وضم طاء مهمله وفی آخرها باء موحده و
قرطبی انتساب بقرطبه است و آن مدینه کبیره و کرسی مملکت اندلس است
وحمدیس یکی از اجداد اوست بضم حاء مهمله وفتح دال مهمله وسکون
یاء مثناه تحتها والراء آخر الحروف والله اعلم

والحمد لله رب العالمین

ابو العلا احمد بن عبد الله بن سلیمان بن محمد بن سلیمان بن
احمد بن سلیمان ابن داود بن مطهر بن زیاد بن ربیعه بن حارث بن ربیعه
بن انور بن اسحم بن ارقم بن نعمان بن عدی بن غطفان بن عمرو بن بریح بن
جذیمه بن تیم الله بن اسد بن وبره بن تغلب بن حلوان بن عمران بن
الحاف بن قضاعه التنوخی المعری الشاعر وی در فنون آداب ماهر و در فنون
فضائل بر اقران باهر بوده و نحو و لغت را بر والد خود بمعره و بر محمد بن عبد الله
ابن اسعد النحوی بحلب خوانده او را تصانیف کثیره مشهوره و تالیف
و رسائل ماثوره بین الفضلا متداول گشته است و از نظم او لزوم ما لا
یلزم است و آن در پنج مجلد است و کتاب سقط الزند و شرح آن مسمی
بضوء السقط از تصانیف اوست و بمن چنین رسیده که او را کتابی
است مسمی بالایک والغصون المعروف بالهمزه والردف مشتمل بر صد
جزء است تقریبا و موضوع آن علم ادب است و شخصی که بر مجلد اول
کتاب الهمزه والردف که مشتمل بود چنین حکایت کرد که کسی این کتاب را

در علم ادب مطالعه نماید محتاج بچیزی دیگر در آن علم نشود و او علامه
عصر و روزگار بوده و ابو القاسم علی بن المحسن التنوخی والخطیب ابو
زکریا التبریزی وغیرهما اخذ علوم از و نموده اند ولادتش یوم الجمعه
نزد غروب شمس سابع عشرین ربیع الاول سنه ثلث وستین وثلثمایه
بمعره بوده و در اول سنه سبع وستین او را آبله حادث عارض شده چشم
راستش بآبله ماوف و چشم چپش کور شده حافظ سلفی چنین گوید
که ابو محمد عبد الله بن ولید ابن غریب الایادی گفت که با عم خود بزیارت
ابو العلاء المعری رفتم او را دیدم بر سجاده نمدی نشسته و سخت پیر شده
او مرا دعا کرد و دست بر سر من مالید گویا که در وی نظر میکنم یك چشمش
بآبله منقلب و یکی ماوف شده بود و در مغاک افتاده و در وی او از آن
آبله نشانها داشت و بغایت نحیف الجسم بوده گویند چون معری از تالیف
تالیف کتاب لامع العزیزی در شرح شعر متنبی فارغ شده بوده ارباب دانش در
وصف و ثنای آن شروع نموده اند ابو العلا گفته که متنبی مرحوم گویا بنظر
غیب حال مرا مشاهده کرده بوده که گفته وهو

انا الذی نظر الاعمی الی ادبی * واسمعت کلماتی من به صمم

و دیوان ابو تمام را موجز مختصر کرده و بر او شرحی مسمی بذکری حبیب
تالیف نموده و دیوان بحتری را شرحی مسمی بعبث الولید و دیوان متنبی را
شرحی مسمی بمعجز احمد قلمی نموده و بر غرایب اشعار و معانی آنها و اعجاز ... اخذ
کرده بوده اند سخنان گفته و تغوبینه و نصرت ایشان نموده و تنقید ذنوب

کلام ایشان فرموده ودر سنه ثمان وتسعین وثلثمائه نیز یکبار ببغداد ودر
سنه تسع وتسعین وثلثمائه نیز بار دیگر رسیده ودر کوه اخیر یکسال وهفت ماه
ساکن شده بعد از آن عودت بمعره نموده ودر منزل خود ساکن شده ولا
یزال بمطالعه اشتغال مینموده وشروع در تالیف وتصنیف نموده
ومردم از او اخذ علوم وکمالات مینموده اند واز اطراف وجوانب آفاق
ارباب دانش علی الاطلاق بجانب وی تردد مینموده اند وفحول علماء
اسلاف ووزراء ذوی الاقتدار والانصاف بدو کتابات میفرستاده اند
وی خود را رهن المحبسین نام نهاده بوده از جهت ادامت اقامت منزل و
پوشیده گی دیده از دیدن آب وگل ومدت چهل وپنج سال تقریبا گوشت
نخورده چه دیده که حکماء سلف اکل لحم بنابر تعذیب ذبح حیوان
ننموده اند ونیز ترک کرده ودر یازده سالگی شعر میگفته از جمله اشعار او ست

لا تطلبن بآلة لك رتبة ✿ قلم البليغ بغير جد مغزل

سكن السماكان السماء كلاهما ✿ هذا له رمح وهذا اعزل

وبتاریخ لیلة الجمعة ثالث وقیل ثانی شهر ربیع الاول وقیل ثالث عشر
منه سنه تسع واربعین واربعمائه در معره متوفی شده ونیز شنیده ام که وی
وصیت نموده بوده که بر سر مزار او این بیت کتابت فرمایند

هذا جناه ابی علی ✿ وما جنیت علی احد

از مضمون این بیت آن فهم میشود که او در عدم ایلاد اولاد تابع اعتقاد
قدماء حکما بوده چه نزد ایشان ایلاد اولاد واثبات جنایت بر اولاد است

وی سه روز

وی سه روز مریض شده ودر یوم چهارم مرغ روحش از قفس جلباب بدن
وشراک بلا ومحن بمعارج عالم قدس پرواز نموده ودر این وقت نزد او بغیر از
بنی اعمام او کسی نبوده بدیشان گفته بنویسید انچه من میگویم چون گفته
او را املا نموده اند نامربوط وغیر صواب بوده ترک کرده اند وقاضی ابو
عبدالله محمد التنوخی که یکی از بنی اعمام او بوده الحاله هذه سایر بنی اعمام را
باحسن الله عزاکم مراسم تعزیت قائم نموده چه این حال را حال احتضار دانسته
روز دیگر وی متوفی شده واز تلامذه او علی بن همام او را بدین ابیات
رثیه گفته

وله

ان كنت لم ترق الدماء زهادة ✿ فلقد اراقت اليوم من جفنی دما

سيرت ذكرك فی البلاد كانه ✿ مسك فسامعة يضمخ او فما

وادی الحجيج الی ارادوا ليلة ✿ ذكراك اخرج فدية من احرما

در بیت اول اشارت کرده بآنچه مشار الیه از عدم اراقه دماء بنا بر اعتزال
نموده وقبر او در محوطه خانه خودش بوده وآن محل بحقره غیر معموره بوده
جد او وابن وانی بانتظام امر دنیا وقوام دعائم دین او ودین واثق بالتیام امر
او شده والتنوخی بفتح تاء مثناة فوقیه وضم نون مخففه وبعد از
واو خاء معجمه انتساب او است بتنوخ وآن اسم قبیله چند است که بحرین
اقامت مینموده اند وبا یکدیگر در محاربات تناصر وتوافق مینموده اند
واین قبیله بکر است از سه قبیله نصاری عرب وهی بهرا وتنوخ
وتغلب والمعری بفتح میم وعین مهمله وتشدید راء نسبت معره

النعمان ذات قریه بر صغیره است میانه حلب و حماه و منزل آن منسوب است بنعمان
بن بشیر الانصاری رضی الله عنه چه منزل بنای مشار الیه بوده و آنرا افرنج
خذلهم الله از ایدی تسلط مسلمین در محرم سنه اثنین وتسعین و
اربعمائه بتصرف آورده اند و مدت مدید در تصرف ایشان بوده امیر عماد
الدین زنکی بن آق سنقر آتی ذکره ان شاء الله تعالی در سنه تسع وعشرین و
خمسمائه فتح نموده و مراد باب املاک انجا باعطاء املاک منت نهاد

والحمد لله رب العالمین

ابو عامر احمد بن ابی مروان عبد الملک بن مروان بن ذی الوزارتین
الاعلی احمد بن عبد الملک بن عمر بن محمد بن عیسی بن شهید الاشجعی
الاندلسی القرطبی او ولد وضاح بن رزاح است که با ضحاک بن قیس
الفهری در مرج راهط شام محاربه نموده این صورت را بتمام در کتاب
ذخیره تالیف خود بیان نموده و ثنای بسیار او فرموده و از براعت و نظم
و نثر او رسایل و وقایع ایراد نموده و وی از علمای متفننین اندلس بود و در فضایل
و کمالات ممتاز بوده و میان او و ابن حزم الظاهری مکاتبات و ممازحات
بسیار جاری بوده و از وی تصانیف بدیعه غیر یسیر مثل کشف الدک و
ایضاح الشک در علم شعر وقتل التوابع والزوابع و حانوت العطار
و غیر ذلک مانده و او بافضایل مذکوره بکرم مفرط متصف بوده و اورا
در این باب حکایت و نوادر بسیار است و این چند بیت از
محاسن شعر اوست وهی

وتندی

وتندی سباع الطیران کما تنز ※ اذا لقیت صید الکماة سباع
تطیر جیاعا فوقه وتردها ※ ظباه الی الاوکار وهی شباع

اگرچه این معنی را گفته اند و ذکره را با بن معنی قدماء جاهلیه و اسلام نسانی خسته اند
لیکن مشار الیه باحسن عبارت و نیکوتر اسلوبی بیان فرموده

ومن رقیق شعره وظریفه

ولما تملاه من سکره ※ ونام ونامت عیون الحرس
دنوت الیه علی بعده ※ دنو رفیق دری ما التمس
ادب الیه دبیب الکری ※ واسمو الیه سمو النفس
وبت به لیلتی ناعما ※ الی ان تبسم ثغر الغلس
اقبل منه بیاض الطلا ※ وارشف منه سواد اللعس

واین معنی را جماعتی از شعرا تعرض نموده اند لیکن اصل سخن در اینجا قول امرئ القیس است

سموت الیها بعد ما نام اهلها ※ سمو حباب الماء حالا علی حال

ومعظم اشعار او غزل و فانیات است و نزد ارباب ادب معتبر و مقبول هست
وی بتاریخ سنه اثنین وثمانین وثلثمائه متولد و در صحوه نهار جمعه سلخ جمادی
الاولی سنه ست وعشرین واربعمائه بقرطبه متوفی شده و روز دیگر او را در
مقبره ام سلمه بنوی مسرت و راحت برده انتعاله ماجد او عبد الملک در کتاب
الصله مذکور است **وشُهَید** بضم شین مثلثه وفتح ها و سکون یا مثناه
من تحتها و دال مهمله است **والاَشجعی** بفتح همزه و سکون شین مثلثه و فتح
جیم وبعد ها عین مهمله نسبت او است باشجع ابن ریث بن غطفان و آن

نبلهٔ کبیره است والحمد لله رب العالمین **ابو الحسین احمد بن فارس**
بن زکریا بن محمد بن حبیب الرازی اللغوی در امام و مقدم ارباب علم و دانش
بوده و مهارت تمام در علوم خصوصاً در علم نحو داشته و کتاب مجمل را در لغت
با حسن نظام تالیف نموده و با وجازت و اختصار عبارت بر معانی کثیره محتوی
گردانیده و کتاب حلیة الفقهاء را در مبانی اتقان ترتیب فرموده و از وی رسایل
نیفه که با نا عیا و امتحان فقها و ادبا بر منش مشهور بوده باقی مانده حریری صاحب
مقامات اسلوب سخن را از سخن و اقتباس و اخذ فرموده و صد نسلی فقیه را
در مقامات طبیبه از دعوی شریعت و حکمت وضع نموده وی همیشه در همدان
ساکن بوده و بدیع الزمان همدانی صاحب المقامات الآتی ذکره انشاء الله
از وی استفاده علوم و معارف مینموده و او را اشعار جیده بسیار است
از آن جمله این ابیات است

شعر

اسمع مقالة ناصح ؛ جمع النصیحة والمقة
ایاک واحذر ان تبیت ؛ من الثقات علی ثقة

وله رحمه الله

اذا کنت فی حاجة مرسلا ؛ وانت بها کلف مغرم
فارسل حکیماً ولا توصه ؛ وذاک الحکیم هو الدرهم

وله روح الله روحه

سقی همدان الغیث لست بقائل ؛ سوی ذا وفی الاحشاء نار تضرم
وما لی لا اصفو الدعاء لبلدة ؛ اوفدت بها نسیان ما کنت اعلم

نسیت

نسیت الذی احسنته غیر انّنی ؛ مدین وما فی جوف بیتی درهم

و از جمله اشعار لطیفهٔ اوست که در شکایت روزگار گفته و هو

وقالوا کیف حالک قلت خیر ؛ تقضی حاجة وتفوت حاج
اذا ازدحمت هموم الصدر قلنا ؛ عسی یوماً یکون لها انفراج
ندیمی هرتی وانیس نفسی ؛ دفاتر لی ومعشوقی السراج

و او را اشعار حسنه کثیره بسیار است در سنه تسعین وثلثمائه در ری
متوفی شده و در مقابل مشهد قاضی علی عبد العزیز الجرجانی مدفون گشته
و بعضی گفته اند در صفر سنه خمس وتسعین وثلثمائه در ری متوفی شده و اول
اشهر است **والرازی** بفتح را و بعد از الف زا نسبت است بری و ری
راز است و از مشاهیر بلاد دیلم است و زا زائده است چنانکه بجیم در مروزی
در انتساب بمرو شاهجهان والحمد لله رب العالمین

ابو الطیب احمد بن الحسین بن الحسن بن عبد الصمد الجعفی الکندی الکوفی
المعروف بالمتنبی الشاعر المشهور و گفته اند که وی احمد بن الحسین مرة بن
عبد الجبار است والله اعلم اصل وی از کوفه بوده و در اوان صبا بشام
رسیده و اطراف و اقطار و ولایات را طوف نموده و به فنون ادب و کمالات
اشتغال کما ینبغی نموده و در آن ماهر و کامل گشته و بکثرت نقل لغت و
اطلاع بر غرایب و غوامض آن شهرت تمام داشته هرگز از وی سؤالی نکرده اند
که وی در جواب آن استشهاد بکلام فصحاء عرب از نظم و نثر ننماید چنین گفته اند
که حضرت شیخ ابا علی الفارسی صاحب الایضاح والتکمله از وی پرسیده که ما از برودن

فحل چند جمع است فی الحال گفتند حجلی و ظربی و شیخ ابو علی گفته که من بعد
از آنکه سه شبانروز تصفح کتب لغت کردم که شاید جمع ثالث بیابم نیافتم
و این رتبه از فضائل بس است آنکس را که حضرت ابو علی در حق او چنین
گوید **و حجلی** جمع حجل است و آن مرغی است که او را قبج گویند یعنی کبک
و ظربی جمع ظربان است بمثال قطران و آن جانوری است منتن الریح
شعر آن حضرت در غایت فصاحت و نهایت ملاحت است و چون اشتهار آن
بحصر است باز در آن تعرض نمیرساند **اما** شیخ تاج الدین الکندی رحمه الله
از وی چند روایت میکند که آن در دیوان او نیست **اما** روایت آن مختصر
نبیین مذکور متن را باسناد صحیح متصل و ثابت است پس بنابر غرابت
دوست داشتم که آنرا ذکر کنم

ابعین مفتقر الیک نظرتنی ۞ فاهنتنی وقذفتنی من حالق
لست الملوم انا الملوم لانني ۞ انزلت آمالی بغیر الخالق

و چون متنبی بمصر رسید و یکی از اصدقای او را بیماری رسیده بود چون
بصحت و عافیت مقرون شده از وی مفارقت نموده فکتب الیه وصلتنی
وصلك الله معتلا وقطعتني مبلا فان رایت ان لا تحبب العلة الی ولا
تکدر الصحة علی فعلت و مردم را در شعر او اختلاف بسیار است بعضی
بر آنند که شعر او از شعر ابی تمام و من بعده ارجح است و بعضی بر آنکه شعر ابی
تمام انا و احسن و الطف است ابو العباس احمد بن محمد النامی الشاعر الا انی
ذکره عقیب هذا انشاء الله تعالی گفته که از شعر او سه بیت نبود متنبی آنرا

بد خول

بد خول تکمیل نمود و من آرزو دادم که سبقت کنم بر وی بدو معنی که کسی با این معنی
برو سبقت نکرده باشد و از آن دو معنی یکی اینست

رمانی الدهر بالارزاء حتی ۞ فؤادی فی غشاء من نبال
فصرت اذا اصابتنی سهام ۞ تکسرت النصال علی النصال

و الآخر فی هذا

فی جحفل ستر العیون غباره ۞ فکانما یبصرن بالآذان

و فحول علما را اعتنا و اهتمام تام بدیوان او بوده و آنرا شرحها نوشته اند یکی
از مشایخ عظام که من بنده از مجلس شریف او مستفید میبودم گفت که من
واقفم زیاده بر چهل شرح ما بین المختصر و المطول افاضل ارباب علم و دانش
بر دیوان او نوشته اند و بدیوان غیر او التفات نکرده اند و مخفی نماند
اشتباه که مشار الیه شخص مسعود و مقبول بوده و او را متنبی بنابر آن گفته اند
که در دیار بنی سماوه و آن موضعی است بین الکوفة و الشام دعوی
نبوت کرده و جمعی کثیر از قبیله بنی کلب و غیرهم او را متابعت و مطاوعت
نموده اند بعد از آن لؤلؤ حاکم حمص نایب اخشید بمحاربه او قیام نموده
او را منهزم ساخته و اصحاب او را متفرق گردانیده و او را زجر شدید
و حبس مدید فرموده و بعد از استتابه او را اطلاق و تسریح گردانیده
و بعضی غیر این گویند اما این اصح است و بتاریخ سنه سبع و ثلثین و
ثلثمائه بخدمت امیر سیف الدوله ابن حمدان واصل شده و در سنه ست
و اربعین از وی مفارقت نموده بمصر در آمده و خود را بملازمت کافور اخشیدی

وابو جود بن الاخشید رسانیده و ابیات از مدح گفته و همیشه بین یدی کافور
با موزه و کمر و شمشیر می ایستاده و با حجاب و ممالیک محلی بصوف و
منطقه سوار می شده و چون کافور او را ارضا و کما ینبغی ننموده او را هجو کرده
و در شب عید اضحی سنه خمسین و ثلثمائه از او بطریق فرار مفارقت
نموده و کافور از عقب او بجهات شتی غلامان فرستاده بدو نرسیده اند
و منشأ این فرار آنکه حضرت کافور او را با عطاء آمال و امانی و تفویض
اعمال و اشغال سلطانی موعود گردانیده بوده و چون تقاعد و تقاعس
او را در شعر و ارتفاع نفس او را در نخوت و کبر مشاهده نموده از وعده هم تخالفت
کرده و اصحاب کافور او را ببعض سخنان عتاب فرموده و گفته اند کسی
که بعد از خاتم رسالت صلی الله علیه و سلم دعوی نبوت تواند کرد هر
آینه دعوی شرکت در مملکت با کافور تواند نمود ابو الفتح بن جنی النحوی
گفته که من دیوان ابو الطیب را بر او قرائت میکردم رسیدم بقصیده
که در مدح کافور گفته بود و اول این قصیده اینست **شعر**

اغالب فیک الشوق والشوق اغلب ؛ واعجب من ذا الهجر والوصل اعجب
الا لیت شعری هل اقول قصیدة ؛ ولا اشتکی فیها ولا اتعتب
وبی ما یذود الشعر عنی اقله ؛ ولکن قلبی یا ابنة القوم قلب

گفتم چگونه روا باشد که این چنین شعری از برای غیر سیف الدوله ممدوح
گفته شود گفت من سیف الدوله را بدین سخن انذار و تحذیر نمودم و نظم
و نثر سخنان فرمودم نفع نداد و او سوی تدبیر و غفلت تیز مرا بکافور داد

نزاین

نزاین بیت در این باب گفته است **شعر** انما الجود اعط الناس ما انت
مالک ؛ ولا تعطین الناس ما انا قائل ؛ سیف الدوله هر شب علما را بمجلس
خود احضار میفرموده و ایشان با یکدیگر در غوامض علوم و حقایق معارف
مباحثات مینموده اند و در اثنای آن میانه متنبی و ابن خالویه نحوی سخن
واقع شده ابن خالویه بر سر متنبی جسته و روی او را بضرب مفتاح خسته
و خون بر جامه روان شده و از این صورت متنبی خشم کرده و متوجه
بلاد فارس شده و عضد الدوله ابن بویه دیلمی را مدایح گفته و بدایع جزیله
و احسان جمیل از وی فایز گشته و چون بقصد بغداد و کوفه ثانیا از وی
عدول نموده متوجه بغداد شده و در اثنای طریق فاتک بن ابی جهل الاسدی
با اصحاب خود بمعارضه او شده و متنبی با اصحاب خود بمدافعه او قیام
نموده و در این محاربه متنبی و پسر او محمد و غلام او مفلح در موضع صافیه
یا جبال صافیه قریب بنعمانیه از جانب غربی بغداد نزدیک دیر عاقول بمسافت
دو میل هر سه کشته شده اند رحمهم الله ابن رشیق در کتاب العمده
در منافع شعر و مضار آن چنین گفته که چون ابا الطیب المتنبی غلبه خصم را
ملاحظه نمود فرار بر قرار اختیار فرموده مفلح غلام مر او را گفت مردم را بفرار
خود سخن مگردان که تو خود گفته فالخیل واللیل والبیداء
تعرفنی والحرب والضرب والقرطاس والقلم متنبی چون این سخن را
از غلام استماع نموده حمیت ناموس ورا دامن گیر شده فی الحال بمراجعت قتال
اقبال نموده و چندان محاربه فرموده که شهید شده و سبب قتل او این

این بیت شده واین صورت در یوم الاربعاء رابع عشرین رمضان سنه اربع و
خمسین وثلثمائه واقع شده وبعضی گفته اند در یوم الاثنین ثانی عشرین
رمضان من السنة المذکوره ومولد او سنه ثلث وثلثمائه بکوفه در محله
کنده بوده واو جعفی القبیله است نه کندی القبیله کما زعم البعض وجعفی
بضم جیم وسکون عین مهمله وبعدها فا، واو جعفی بن سعد العشیرة بن
مذحج است واسم او مالک بن اود بن زید بن یشجب بن یعرب بن کهلان است
واو را سعد العشیره بواسطه آن میگفته اند که چون سوار می شده سیصد کس
از ولد وولد ولد او با او سوار می شده اند وچون از وی پرسیده اند که اینها
کیانند احترازا للعین میگفته که اینها عشیرت منند وگفته اند که پدر متنبی
در کوفه سقا بوده واز اینجا بنام اشتغال نموده ومتنبی در شام نشو ونما نموده
از این جهت است بعضی شعرا در هجو متنبی بدان تعریض نموده اند نظم

ای فضل لشاعر یطلب الفضل ✤ من الناس بکرة وعشیا
عاش حینا یبیع فی الکوفة الماء ✤ وحینا یبیع ماء المحیا

ودر حروف حاء نظیر وشبیه این معنی در شعر ابن المعذل که از برای ابی تمام
حبیب بن اوس الشاعر گفته خواهد آمد ان شاء الله تعالی چون متنبی مقتول شد
ابو القاسم مظفر بن علی الطبسی وی را بدین ابیات مرثیه گفته وهی هذا

لا رعی الله سرب هذا الزمان ✤ اذ دهانا فی مثل ذاک اللسان
ما رأی الناس ثانی المتنبی ✤ ای ثان یری لبکر الزمان
کان فی نفسه الکبیرة فی جیش ✤ وفی کبریاء ذو سلطان

هو فی شعره نبی ولکن ✤ ظهرت معجزاته فی المعانی

طبسی بفتح طاء مهمله وباء موحده مفتوحه وسین مهمله انتساب اوست
بمدینه طبس وآن در بریه میانه نیشابور وکرمان واصفهان است وگویند
معتمد بن عباد اللخمی صاحب قرطبه واشبیلیه روزی در مجلس خود این
بیت متنبی مکرر میخواند واستحسان مینمود وهو من قصیده له مشهوره

اذا ظفرت منک العیون بنظرة ✤ اثاب بها معیی المطی ورازمه

ابو محمد عبد الجلیل بن وهبون در آن مجلس حاضر بوده این دو بیت انشاد نمود

لئن جاد شعر ابن الحسین فانما ✤ تجید العطایا واللهی تفتح اللهی
تنبأ عجبا بالقریض ولو دری ✤ بانک تروی شعره لتألها

اقلیلی شاعر چنین ذکر کرده که متنبی در میدان بر سیف الدوله این قصیده که
اول او این بیت است انشاد نمود بیت

لکل امرئ من دهره ما تعودا ✤ وعادة سیف الدولة الطعن فی العدا

وچون سیف الدوله بمنزل خود عودت نمود باعاده انشاد قصیده متنبی را
اشارت فرمود در شاد البیرقی عدا آغاز قصیده خواندن کرد یکی از حضار مجلس
گفت که ابا الطیب میخواهد که انشاد قصیده فی نماید تا بگوش محمد سد
وغرضش از قیام اهانت متنبی بود ابا الطیب گفت مگر نشنیدی اول این
قصیده نشنیدی لکل امرئ من دهره ما تعودا القصه چون علو نفس و
سمو همت ابو الطیب المتنبی زیاده بر آن بود که تحریر اقلام تفصیل
آن توان کرد بر این مقدار اختصار نمود اسم والد او محمد بضم میم وفتح حاء مهمله

دشمن شد و بعدها دال مهمله است والحمد لله رب العالمین

ابو العباس احمد بن محمد الداری المصیصی المعروف بالنامی وی از فحول شعرای عصر بوده و از خواص مادحین سیف الدوله بن حمدان و موفور عنایت ممتاز بوده و نزد مشار الیه رتبه ابا الطیب المتنبی بوده او فاضل ادیب و عارف عامل حبیب بوده و کتاب آمالی را در حلب املا نموده و وی انجا روایات از ابی الحسن علی بن سلیمان الاخفش و ابن درستویه و ابی عبد الله الکرمانی و ابی بکر الصولی و ابراهیم بن عبد الرحمن العروضی و ابن محمد المصیصی فرموده و از وی ابو القاسم بن حسین بن علی از ابناء الحلبی و لغوی ابو الحسین و احمد و ابو الفرج الببغا و ابو الخطاب ابن العون الحریری و ابو بکر الخالدی و القاضی ابو طاهر صالح بن جعفر الهاشمی روایت نموده اند و این چند بیت از محاسن شعر او است در قصیده که جهت سیف الدوله گفته

شعر

امیر العلی ان العوالی کواسب ❊ علاءك فی الدنیا و فی جنة الخلد
یمر علیك الحول سیفك فی الطلی ❊ و طرفك ما بین الشکیمة و اللبد
و یمضی علیك الدهر فعلك للعلی ❊ و قولك للتقوی و کفك للرفد

و او را با ابی الطیب المتنبی وقایع و مناظرات بسیار واقع شده ابو الخطاب بن عون الحریری الشاعر النحوی چنین حکایت کند که روزی بخانه ابو العباس نامی رسیدم دیدم نشسته و سر او همچو کف دهان شتر سفید شده مگر یک موی که در آن میان سیاه مانده گفتم یا سیدی در سر شما یک موی سیاه

باقی است گفت بلی آن بقیه شباب و جوانیست و من بدان مسرورم و مرا در آن باب شعریست فانشد

شعر

رأیت فی الرأس شعرة بقیت ❊ سوداء تهوی العیون رؤیتها
فقلت للبیض اذ تروعها ❊ بالله الا رحمت غربتها
فقل لبث السوداء فی وطن ❊ تکون فیه البیضاء ضرتها

بعد از آن گفت یا ابا الخطاب بلی موی سفید هزار موی سیاه را بیم و خوف میدهد فکیف حال یک موی سیاه در میان هزار موی سفید و از جمله شعرها او است که بوزیر محمد المهلبی اسناد میکنند و آن اسناد خلاف واقع و صدق است

شعر

اتانی فی قمیص اللاذ یسعی ❊ عدو لی یلقب بالحبیب
وقد عبث الشراب بمقلتیه ❊ فصیر خده کسنا اللهیب
فقلت له بما استحسنت هذا ❊ لقد اقبلت فی زی عجیب
احمرة وجنتیك کستك هذا ❊ ام انت صبغته بدم القلوب
فقال الراح اهدت لی قمیصا ❊ قریب اللون من شفق المغیب
فثوبی والمدام ولون خدی ❊ قریب من قریب من قریب

وی در تاریخ سنه تسع و تسعین و ثلثمائه و قیل سنه سبعین و احدی سبعین بحلب متوفی شده و نود سال عمر کرده بوده و الداری بفتح دال مهمله و بعد از الف راء مکسوره بعد از آن میم نسبت او است بدارم بن مالک و ابن حنظله تمیم من کبرای و المصیصی بکسر میم و صاد مهمله مشدده و مکسوره

وسکون باء مثناة من تحتها وبعدها صاد مهملة ثانیه نسبت اوست بدینه
که بر ساحل بحر روم مجاور سیس وطرسوس واقع است واین نواحی را صالح
بن علی عم ابی جعفر المنصور در سنه اربعین ومائه بامر منصور بنا نموده
والحمد لله رب العالمین **ابو الفضل احمد** بن حسین بن یحیی بن سعید
الهمدانی الحافظ المعروف وی صاحب رسایل رایقه ومقامات فایقه است
وحریری رحمه الله بر منوال وطریقه او ترتیب مقامات نموده وبر مسالک ومنهج
او سالک گشته واز آن تجاوز ننموده واقتدا واقتفا بطریقه گزیده وآن را
تنویه او نموده ودر خطبه مقامات بفضایل وعلو مرتبت آن حضرت اعتراف
نموده **القصه** وی از فضلاء فصحا وفصحاء فضلاء روزگار بوده
ودر افادات علوم از حسین بن احمد بن فارس صاحب المجمل فی اللغة روایت
میفرموده واو را رسایل بدیعه ونظم لطیفه است وبدیع در دار السلطنه
هرات متمکن بوده از جمله رسایل اوست ع الماء اذا طال مکثه ظهر
خبثه واذا سکن متنه تحرک نتنه وکذلک الضیف یسمج لقاؤه اذا طال
ثواه ویثقل ظله اذا انتهی محله والسلم **ومن رسایله ایضا** حضرت التی هی کعبة
المحتاج لا کعبة الحجاج ومشعر الکرم لا مشعر الحرم ومنی الضیف لا منی الخیف
وقبلة الصلات لا قبلة الصلوة **ومن نثره** الموت خطب قد عظم
حتی هان ومس خشن حتی لان والدنیا قد تنکرت حتی صار الموت
اخف خطوبها وجنت حتی صار اصغر ذنوبها فلتنظر یمنه هل تری
الا محنة ثم انظر یسره هل تری الا حسرة

ومن جملة اشعاره

وکاد یحکیک صوب الغیث منسکبا ✽ لو کان طلق المحیا یمطر الذهبا
والدهر لو لم یخن والشمس لو نطقت ✽ واللیث لو لم یصد والبحر لو عذبا

واز جمله اشعار او است که در مذمت همدان گفته اما یافتم که بابی العلاء محمد بن حسول
منسوب ومتعلق بوده **وهو هذا**

همدان لی بلد اقول بفضله ✽ لکنه من اقبح البلدان
صبیانه فی القبح مثل شیوخه ✽ وشیوخه فی العقل کالصبیان

واو را معانی بدیعه از نظم ونثر بسیار است ووفات او در هرات بتسمیم اعدا
در سنه ثمان وتسعین وثلثمائه بوده ودر آخر رسایل او که حاکم ابو سعید عبد
الرحمن بن محمد بن دوست جمع نموده یافتم که این آخر رسایل او است فانه
وی رحمه الله تعالی در چهاردهم شهر جمادی الآخر سنه ثمان وتسعین و
ثلثمائه بمرض سکته متوفی شده واو را سریعا بقبر برده دفن نموده اند ودر
در قبر افاقت حاصل شده وبانگ زده وبانگ او را کسانی که مجاور آن
قبر نشسته اند چون قبر او را نبش کرده اند دیده اند محاسن خود را از هول
قبر گرفته دست از دنیای فانی باز داشته است **ابو القاسم احمد**
بن محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن طباطبا بن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن
بن حسین بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهم الرسی المصری وی نقیب النقبا
فرقه طالبیین مصر واکابر وفسای آن قوم بوده واو در زهد وغزل
اشعار ملیحه لطیفه دارد ابو منصور ثعالبی در کتاب یتیمه ذکر او کرده

و شعر اشعار او ایراد نموده از آن جمله است **شعر**

خلیلیّ انّی للثریّا لحاسد ٭ وانی علی ریب الزمان لواجد

ایبقی جمیعاً شملها وهی ستّة ٭ وافقد من احببته وهو واحد

امیر مختار المعروف بالمسبحی در تاریخ مصر چنین گوید که وی در سنه خمس و
اربعین وثلثمائه متوفی شده و بعضی بزیادت فی یوم ثلثا خامس عشر من شعبان
المعظم سنه مذکوره گفته‌اند و در مقبره منسوبه بدیشان در خلف مصلی
جدید مصر مدفون گشته و مدت شصت و چهار سال عمر کرده است
و طباطبا بفتح طادین مهملتین و بادین موحدتین لقب جد او ابراهیم است
و او را طباطبا بواسطه آن میگفته‌اند که وی الثغ بوده حا و قاف طا
میگفته روزی جامهای خود را از غلام طلب مینموده غلام در عرض آورده
او گفته من طباطبا یعنی قباقبا میخواهم این اسم بر او باقی مانده و شهرت
کرده **والرسی** بفتح راء و سین مشدده مهمله است ابن سمعانی گفته
که انتساب است ببطن سادات علویه والحمد لله رب العالمین
٣ **ابو حامد احمد** بن محمد الانطاکی المشهور بابی الرقعمق الشاعر ثعالبی
وی را در یتیمة الدهر ذکر فرموده که وی نادره زمان و جمله احسان و فرید
شعراء مجیدین و وحید مادحین محسنین است و او در اقسام شعر از جد
و هزل قصب السبق فصاحت و فضل از همکنان ربوده و او در شام همچو ابن
حجاج است در عراق و از غرر محامد او شعر او است که ابو الفرج یعقوب
بن کلس وزیر عزیز بن المعز العبیدی صاحب مصر را بدان مدح نموده و این

دو بیت از آن است **شعر**

قد سمعنا مقاله واعتذاره ٭ واقلناه ذنبه وعثاره

والمعانی لمن عنیت ولکن ٭ بک عرضت فاسمعی یا جاره

اکثر شعر او منقح و پاکیزه و بر اسلوب شعر صریع الدلاء القصار البصری موجز
و برگزیده است وی مدتی مدید بمصر اقامت نموده و ملوک و رؤسای آنجا را
بمدایح شتی مدح نموده خصوصاً المعز ابا تمیم معد بن المنصور بن القائم بن
المهدی عبید الله و ولد او عزیز و الحاکم و قاید جوهر و وزیر او ابا الفرج بن
کلس و غیرهم من اعیان مصر و ذکر ممدوحین مذکورین بنوعی در ترجمه
اسامی ایشان محل بمحل خواهد آمد انشاء الله تعالی امیر مختار مسبحی در تاریخ
مصر ابن رقعمق را ذکر نموده و گفته که وی در سنه تسع و تسعین وثلثمائه
متوفی شده و بعضی بزیادت یوم الجمعه ثانی عشرین رمضان و قیل سابع
الآخر من السنه المذکوره گفته‌اند هذا و ظن این فقیر آنکه وی بمصر متوفی
شده **والانطاکی** بفتح همزه و سکون نون و فتح طاء مهمله و بعد از الف
کاف نسبت او است بانطاکیه و آن مدینه ایست از اقلیم شام قریب بحلب
والرقعمق بفتح را و قاف و سکون عین مهمله و فتح میم و بعد ها قاف
لقب او است والحمد لله رب العالمین **ابو الحسن احمد** بن جعفر بن موسی
بن یحیی بن خالد بن برمک المعروف بجحظة البرمکی الندیم وی فاضل صاحب فنون
و از علم تواریخ و اخبار نجوم و تعبیر منامات و معرفت مقامات خبیر و با معرفت
بوده ابو نصر مرزبان اخبار و اشعار او را جمع نموده و وی از ظرفاء عصر و نادره

دهر بوده و از آل برامکه با شعار را بقره احباد شاعر ممتاز و مختار بود

از جملهٔ اشعار اوست

انا ابن اناس موّل الناس جودهم * فاضحوا حدیثا للنوال المشهر

فلم یخل من احسانهم لفظ مخبر * ولم یخل من تقریظهم بطن دفتر

وله رحمه الله تعالی

نقلت لها بخلت علی یقظتی * فجودی فی المنام لمستهام

فقالت لی وصرت تنام ایضاً * وتطمع ان ازورک فی المنام

وی در سنه ست وعشرین وثلثمائه و قیل اربع وعشرین بواسط فوت شد و تابوت او را از واسط به بغداد نقل نموده اند **جحظه** بفتح جیم وسکون حاء مهمله وفتح ظاء معجمه و بعد از ان هاء لقب اوست و عبد الله بن معتز او را بدین لقب ملقب گردانید و خطیب بغدادی رحمه الله چنین گفته که ولادت او در شعبان سنه اربع وعشرین ومأتین بوده واحوال او در تاریخ بغداد و کتاب الاغانی تصنیف ابو الفرج اصفهانی بتفصیل مذکور است والحمد لله رب العالمین **ابو عمر احمد** بن محمد العاصی بن احمد بن سلیمان بن عیسی بن درّاج الاندلسی القسطلی الشاعر و کاتب منصور بن ابی عامر صاحب اندلس و شاعر او بوده و در اندلس از جملهٔ علماء متقدمین و شعراء مفلقین بوده ابو منصور ثعالبی او را در یتیمة الدهر یاد کرده و گفته وی بولایت اندلس همچون متنبی است بولایت شام و او یکی از فحول شعراست و در تنقیح و تجوید اشعار

بی نظیر روزگار است هذا حسن بن بسام در کتاب ذخیره احوال او مذکور ساخته و بعضی از رسائل و ظرائف کلام او را ایراد نموده منصور بن ابی عامر قسطلی را امر کرده که قصیدهٔ ابونواس حکمی را که در مدح خصیب بن عبد الحمید صاحب الخراج مصر گفته معارضه نماید و من این قصیده را از دیوان قسطلی که قریب بدو مجلد است نقل نمودم **و آن قصیده اینست**

الم تعلمی ان الثواء هو النوی * وان بیوت العاجزین قبور

تخوفنی طول السفار وانه * لتقبیل کف العامری سفیر

دعینی اردّ ماء المفاوز آجنا * الی حیث ماء المکرمات نمیر

فان خطیرات المهالک ضمّن * لراکبها ان الجزاء خطیر

چون این قصیده بسیار طویل بود از ایراد آن تمامه بدین مقدار قناعت نمود و بدین تقریب بیتی چند از قصیدهٔ ابونواس که بعد التوجه بمصر در برای خصیب مذکور گفته بود ذکر نموده شد **شعر**

اجارة بیتینا ابوک غیور * ومیسور ما یرجی لدیک عسیر

تقول التی من بیتها خف محملی * عزیز علینا ان نراک تسیر

اما دون مصر للغنی متطلب * بلی ان اسباب الغنی لکثیر

فقلت لها واستعجلتها بوادر * جرت فجری من جریهن عبیر

اذا لم تزر ارض الخصیب رکابنا * فای فتی بعد الخصیب تزور

گویند چون ابونواس از مصر به بغداد مراجعت نمود و خلیفه را مدح کرده بمجلس خلافت حاضر شد و در صدد دانشمندان گشت حضرت خلیفه بدو گفت تو

که بعض نواب ما را بدین بیت اذا لم یزر ارض الخصیب رکابنا مدح کرده.
باشی ما را بعد چنین مدح خواهی کرد ابو نواس از این سخن متأثر و متأمل
شد و سر در پیش انداخت بعد از آن ساقی سر بر آورده این دو بیت
از اشعار خود بر خلیفه خواند **بیت** اذا نحن اثنینا علیک بصالح ❊
فانت کما نثنی و فوق الذی نثنی ❊ وان جرت الالفاظ منا بمدحة
لغیرک انسانا فانت الذی نعنی ❊ ولادت او در محرم سنه سبع و اربعین
و ثلثمائه و در لیلة الاحد سادس عشر جمادی الآخر سنه احدی و
عشرین و اربعمائه رحمه الله متوفی شده دراج بفتح دال و راء مهمله
و بعد از الف جیم است جد او است **والقسطلی** بفتح قاف و سکون
سین مهمله و تشدید لام نسبت او است بقسطله و آن مدینه ایست
باندلس یقال لها قسطلة الدراج والله اعلم والحمد لله رب العالمین

ابو الولید احمد بن عبد الله بن احمد بن غالب بن زیدون
المخزومی الاندلسی القرطبی الشاعر المشهور ابن بسام صاحب ذخیره
در شان ابو الولید چنین گوید که وی صاحب علم کلام منثور و منظوم
و خاتمه شعراء و فصحاء بنی مخزوم است عموم فرد بیت که امواج بحار
ایام او را بساحل ظهور انداخته بحر ادبیست که موج او و اشعار لآلی
نفیسه و بدر قریست که اشراقات او تلألؤ دید معتبر است وی از
ابناء افاضل فقهاء قرطبه بوده و در جودت شعر و نظم کلام همچو سحر
بی بدیل زمان و سرآمد اقران و ابنای زمان بوده و از قرطبه بخدمت المعتضد بن

عباد صاحب اشبیلیه بتاریخ سنه احدی و اربعین و اربعمائه انتقال نموده
و بواسطه حسن معاشرت و کمال ذکا و فطنت محرم اسرار او و انیس خلوات و مسند
او شده و در جلائل امور و مهمات مشار الیه و گشته **القصه** در عهد
او صورت وزیر و دبیر مملکت بر آورده و بنام او رسائل نظم و نثر ترتیب
نموده و از جمله شعر او است **شعر**

بینی و بینک ما لو شئت لم یضع ❊ سر اذا ذاعت الاسرار لم یذع
یا بایعا حظه منی و لو بذلت ❊ لی الحیاة بحظی منه لم ابع
ته احتمل و استطل اصبر و عز اهن ❊ و ول اقبل و قل اسمع و مر اطع
یکفیک انک ان حملت قلبی ما ❊ لا تستطیع قلوب الناس یستطع

و او را قصاید طنانه و اشعار شاهد بسیار است اگرنه خوف اطاله
و املال و توهم ملال و کلال بودی صحیفه بیاض را سواد دلفریب آن چون
صفحه روی یار بزلف عنبر افشان زیب و زینت میدادم وی در عشر اول
رجب سنه ثلث و ستین و اربعمائه بشهر اشبیلیه متوفی شده و در آنجا
مدفون گشته ابن بشکوال در کتاب الصله او را ذکر کرده و محمد شاه فرموده
و فرموده که کنیه او ابا بکر بوده و در بیره در سنه خمس و اربعمائه متوفی
شده و او را بقرطبه حمل نموده و در آنجا بخاک سپرده اند و ولادت او در سنه
اربع و خمسین و ثلثمائه بوده همواره محاسن خود را بخضاب سیاه می ساختی
و برادر پسری بوده ابابکر میگفته اند او متولی وزارت المعتمد بن عباد شده
و در دولت که یوسف بن تاشفین قرطبه را از معتمد بن عباد المذکور گرفته

دین مملکت و مستولی شده کما سیأتی ذکره فی ترجمة المعتمد و ترجمهٔ یوسف
بن تاشفین المذکور در یوم الاربعاء ثانی شهر صفر سنهٔ اربع و ثلثین و اربع
مائة مقتول گشته **ذیدمر** بفتح ذال و سکون یاء مثناة من تحتها و
ضم دال مهمله و بعد ها واو و نون **اما قرطبی** کلام در ضبط آن
در ترجمهٔ اسم احمد بن عبد ربه گذشت و او مصنف کتاب عقد است
و قرطبه را افرنج خذلهم الله از تسلط ملوک اسلامیه در شوال سنهٔ ثلث
و ثلثین و ستمائة تربه در آورده اند والحمد لله رب العالمین

ابو جعفر احمد بن محمد الخولانی الاندلسی الاشبیلی المعروف
بابن الابار الشاعر وی از شعراء معتضد عباد بن محمد اللخمی صاحب اشبیلیه
بوده و از فصحای فضلاء و صاحب فنون ادب بوده و او را در
صناعت نظم ید طولی بوده

بیت

لم تدر ما خلدت عیناک فی خلدی ۞ من الغرام ولا ما کابدت کبدی
افدیک من زائر رام الدنو فلم ۞ یسطعه من غرق فی الدمع منعقد

و او را ازین اسلوب اشعار و مقاطیع بسیار است و دیوان شعر او مشهور
است ابن بسام در ذخیره ذکر او نموده وی در سنهٔ ثلث و ثلثین و اربع
مائة متوفی شده **والابار** بفتح همزه و تشدید باء موحده و بعد از الف
راء **والخولانی** بفتح خاء معجمه و سکون واو و بعد از لام الف و نون
نسبت او است بخولان بن عمرو و آن قبیلهٔ کبیره است که بشام نزول
نموده اند **والاشبیلی** نسبت است باشبیلیه بکسر همزه و سکون شین

و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة من تحتها و کسر لام و فتح یاء و بعد از آن هاء
و آن از اعظم بلاد اندلس است والحمد لله رب العالمین

ابو نصر احمد بن یوسف السلیکی المناذری الکاتب وی از اعیان فضلاء
و اماثل شعراء و وزیر ابی نصر احمد بن مروان الکردی صاحب میافارقین و
دیار بکر بوده کما سیأتی انشاء الله تعالی و از فنون فضایل بهره وافی داشته و در
ضبط و کفایت مال بی بدیل بوده و بتکرار برسم رسالت بقسطنطنیه
روم نزد قیصر بوده و کتب کثیره در فنون علوم جمع نموده و آنها را بر جامع
میافارقین و آمد محروسه وقف نموده و آنها الی الآن در خزاین اوقاف
جامعین مذکورین موجود و کتب مناذری معروف و مشهور است
وی با ابی العلاء معری بمعرة النعمان ملاقات نموده ابو العلاء از حال خود
در نزد او شکایت کرده بانکه از ناس انقطاع و اعتزال گزیده ام مردم
دست از من باز نمیدارند و مرا تشویش و اذا میرسانند مناذری بوی
گفته مردم با تو چه دارند که تو دنیا و آخرت را بدیشان باز گذاشته
ابو العلاء را این سخن از وی خوش نیامده و گفته و الآخرة ایضا و الآخرة ایضا
و بعد از آن ابو العلاء سر در پیش افگنده و دیگر سخن نگفته تا بعد از لمحه لطیفه
مناذری برخواسته و در بعض اوقات بوادی بزاعا قریب بحلب گذشته
او را از آب و هوا و لطافت بناء آن خوش آمده **این ابیات را گفته**

وقینا لفحة الرمضاء واد ۞ سقاه مضاعف الغیث العمیم
نزلنا دوحه فحنا علینا ۞ حنو المرضعات علی الفطیم

وارشفنا علی ظمأ زلالا ⁂ ارق من المدام للندیم

یصد الشمس انی واجهتنا ⁂ فیحجبها ویأذن للنسیم

تروع حصاها حالیة العذاری ⁂ فتلمس جانب العقد النظیم

ابو المعالی الحصیری در کتاب زینة الدهر اوصاف او را ذکر کرده و از اشعار او بعضی ایراد نموده دیوان او عزیز الوجود است لیکن بعض مقاطیع و اشعار او در دست ابناء زمان میتوان یافت چنین نقل رسیده که قاضی فاضل رحمه الله مسافران بلاد و امصار را به تحصیل دیوان منازی وصیت و سفارش فرموده بوده و ایشان بعد از تفتیش بر وجدان آن قادر نشده اند و در اعتذار آن بیتی چند نوشته فرستاده اند از آنجمله این مصرع است

ع واقفر من شعر المنازی المنازل

وفاتش در سنه سبع و ثلثین و اربعمائة بوده رحمه الله و منازی بفتح میم و نون و بعد از الف زاء معجمه نسبت او است بمنازجرد و آن مدینه ایست نزدیک بخرت برت و ابن عنو منا ذکر [illegible] اعمال الخلاط است و ذکر آن در ترجمه تقی الدین عمر صاحب حماة خواهد آمد ان شاء الله تعالی و خرت برت حصنی زیاده مشهور است بزاعا بضم باء موحده و فتح زاء و بعد از الف عین مهمله و الف دیهی نزدیک است میانه حلب و منبج بر نصف طریق والحمد لله رب العالمین

ابو عبدالله احمد بن محمد بن علی بن یحیی بن صدقة التغلبی المعروف بابن الخیاط الدمشقی الکاتب وی از فصحای شعراست اکثر بلاد را باقدام سعی طوف نموده و بعضی را هجو گفته و در آن دیار اکابر را مدح نموده و چون با ابو الفتیان

جیوس شاعر در حلب ملاقات نموده و بر وی از اشعار خود چیزی عرض فرموده ابو الفتیان گفته این جوان با هنر مرا خبر مرگ رساند چه هرگاه جوانی در امور ماهر و کامل گردد و در روزگار دیر و دار کنج خمول بمجلس قبول آورند پیری که از ابناء جنس او بوده خواهی نخواهی از عرصه ظهور در زاویه خفی موت رجعت خواهد نمود گویند که ابن خیاط در وقتی از اوقات بحلب محروسه رسیده چیزی که هزینه سفر و مدد معیشت او شود نداشته این دو بیت را با بن حیوس مذکور نوشته و از وی چیزی طلب نموده و هو

لم یبق عندی ما یباع بحبة ⁂ وکفاک منی منظری عن مخبری

الا بقیة ماء وجه صنتها ⁂ عن ان تباع واین این المشتری

چون ابن حیوس بر آن واقف شد گفت اگر میگفت وانت نعم المشتری بهتر بودی و چون شعر منازی را البته و اوصاف از آن است که بکثرت ایراد محتاج باشد بدان شروع نمود و اکثر از اشعار زیاده بر این قصیده شعری دیگر نبودی فضیلت و فصاحت او را کافی بودی و مطلع آن قصیده این است

خذا من صبا نجد امانا لقلبه ⁂ فقد کاد ریاها یطیر بلبه

و از جمله اشعار او است که در اعتذار مفارقت و شکایت زنده‌ها دیگر نوشته

یا من یجمع الشطین ان عصفت ⁂ بکم ریاح فقد فقد اعذاری

لا تنکرن رحیلی عن دیارکم ⁂ لیس الکریم علی ضیم بصبار

و از اشعار او این دو بیت از جمله قصیده که در نهایت رقت و لطافت

گفته در وصف مدام از آنجمله ایراد نموده شد

وبالجزع منى كلما عن ذكرهم * اماتَ الهوى منى فؤادا واحياه
تمنيتهم بالرقمتين ودارهم * بوادى الغضا يا بعد ما اتمناه

وى در سنه خمسين واربعمائه بدمشق متولد ودر حادى عشر رمضان سنه سبع عشر وخمسمائه ودر قيل فى سابع عشر والاول هو الاصح بدمشق متوفى شد رحمه الله **ابو الفضل احمد** بن محمد بن ابراهيم الميدانى النيشابورى وى اديب فاضل وعالم عامل بوده ودر علم لغت گوى معرفت از همگنان ربوده وصحبت شريف ابو الحسن الواحدى صاحب تفسير شرف توقير يافته در عين او تحصيل علوم نموده ودر فن عربيه خصوصا علم لغت وامثال عرب مهارت تمام پيدا كرده واو دراين باب تصانيف مفيده داده وازآن جمله كتاب الاسامى است كه بدو منسوب است پيش از او كسى پيش ازاين وبعد ازاين تاليفى دراين باب ننموده وهمچنين كتاب السامى در اسامى تاليف اوست ودرآن نيز داد سخن داده واستماع حديث از اكابر علما نموده وهميشه روايت حديث ميفرموده ولا يزال اين دو بيت را در خلوات خود ميخوانده

شعر

تنفس صبح الشيب فى ليل عارضى * فقلت عساه يكتفى بعذارى
فلما فشا عاتبته فاجابنى * الا هل ترى صبحا بغير نهار

وى در يوم الاربعاء خامس عشر شهر رمضان سنه ثمان عشر وخمسمائه متوفى شد **ابو الفضل احمد** بن محمد بن الفضل بن عبد الخالق الوقف بابن الخازن الكاتب الشاعر المشهور اصلا البغدادى مولدا ووفاة وى از

فضلاى

از فضلاى روزگار وخط او نادره هر روزگار بوده واو پدر ابى الفتح نصر الله كاتب المشهور است واو مقامات حريرى بخط شريف خود بسيار قلمى نموده وآنها تا الآن در دست مردم موجود است ودر جمع اشعار پدر خود اهتمام واعتناء تمام فرموده وديوان او را ترتيب داده الحق شعر او شعرى پاكيزه وكثير وجميل المقاصد پسنديده است از آن جمله است

شعر

من يستقم يحرم مناه ومن يزغ * يختص بالاسعاف والتمكين
انظر الى الالف استقام ففاته * عجم وفاز به اعوجاج النون

حكيم ابو القاسم اهوازى روزى او را در خانه خود ضيافت نموده ودر بستان وحمام خانه او تنزه وتطهير نموده بدين مناسبت اين سه بيت گفته

وافيت منزله فلم ار حاجبا * الا تلقانى بسن ضاحك
والبشر فى وجه الغلام امارة * لمقدمات حياء وجه المالك
فدخلت جنته وزرت جحيمه * فشكرت رضوانا ورأفة مالك

اما اين فقير ابيات مذكوره را باسم حكيم ابو القاسم هبة الله بن حسين بن على الاهوازى الطبيب الاصبهانى در خريده عماد كاتب يافتم ويافتم كه عماد نوشته بود كه وفات وى در سنه خمسين وخمسمائه بوده القصه جل اشعار او مشتمل بر معانى حسنه مقبول ونكات مستحسنه مرغوب است وفاتش در سنه ثمان عشر وخمسمائه بوده وعمر او چهل وهفت سال بود حافظ ابن جوزى در كتاب منتظم چنين گفته كه وى در سنه خمس وسبعين وخمسمائه در بغداد حيات بوده تاريخ وفات او معلوم نشد والله اعلم والحمد

لله رب العالمین **ابو بکر احمد** بن محمد بن الحسین الارجانی الملقب
ناصح الدین در قاضی تستر و عسکر مکرم بوده و از فحول شعرا بود در غرایب
حسن بین الناس مشهور است عماد کاتب اصفهانی در کتاب خریده چنین
ذکر نموده که ارجانی در عنفوان شباب و ریعان شباب در مدرسه
اصفهان بطالعه علوم قیام مینموده و در اواخر عهد نظام الملک وزیر رحمه
الله متوجه گفتن شعر شده و لایزال در عسکر مکرم نایب قاضی بوده و او شخص
ذی شان رفیع المکان بوده و از اشعار او آنچه جمع شده عشر آن نیست که
وی گفته و چون من بنده عماد کاتب در سنه سبع و اربعین و خمسمائه
بعسکر مکرم نزول نمودم او مجد رئیس الدین ملاقات نموده وی چگونگی آن
دیوان اشعار پدر بزرگوار مرحوم خود بما دیر نشان داد و من از آن بسیاد
منتفع و مستفاد شدم سقط راس او ارجان و موطن عیال و اطفال او تستر و
عسکر مکرم از خوزستان بوده اگرچه مولد او عجم اما محتد و موطن او عرب
بوده و اجداد قدیم او انصاری بوده اند انتهی کلام عماد و این فقیر احمد
خلکان از دیوان او نقل کردم که وی از جانب ناصر الدین ابی محمد عبد
القاهر بن محمد مستوفی عماد الدین ابو العلاء ارجانی گاهی در تستر و گاهی
بعسکر مکرم نایب قضا بوده و از جمله اشعار او است در این باب **بیت**

ومن النوائب اننی فی مثل هذا الشغل نایب ٭ ومن العجائب ان لی صبر اعلی هذی النوائب

وله رحمه الله تعالی

احببت ظاهره جمیل ٭ لصاحبه و باطنه سلیم

مودت ندوم بکل هول ٭ و هل کل مودته تدوم

و این یک بیت که معکوس خوانده می‌شود در دیوان قرشی مذکور دیده شد
والله اعلم مولد او در سنه ستین و اربعمائه و وفات او در شهر ربیع
الاول سنه اربع و اربعین و خمسمائه بتستر بوده و گویند بعسکر
مکرم و ارجانی بفتح همزه و تشدید راء و فتح جیم و بعد از الف نون
نسبت او بارجان است و آن مدینه از کوره اهواز و بلاد خوزستان
است و اکثر مردم برآنند که راء او مخففه است و همچنین متنبی در شعر خود
آنرا بتخفیف ایراد نموده **شعر**

ارجان ایتها الجیاد فانه ٭ عزمی الذی یذر الوشیج مکسرا

و جوهری در صحاح اللغه و خوارزمی در کتاب مسمی بالمتفق من لفظه
والمفترق مسماه بتشدید راء ایراد نموده **و تستر** بضم تاء مثناة فوقانیه
و سکون سین مهمله و فتح تاء ثانیه و بعد از آن راء مدینه مشهوره ایست
بخوزستان و عامه ناس آنرا ششتر گویند و در **عسکر** مکرم اختلاف
کرده اند که مکرم مراد مظفر بن سیدان بن علیقه است و مکرم مذکور
معروف بکرم باهلی حالوی است و گویند که مکرم یکی از بنی جعونه عامری
بوده و گویند که مکرم مولی حجاج بن یوسف ثقفی بوده **و خوزستان**
بضم خاء معجمه و بعد از واو زاء و سین مهمله اقلیم واسع است میانه بصره
و فارس والحمد لله رب العالمین **ابو الحسین احمد بن منیر** بن احمد
بن مفلح الطرابلسی الملقب مهذب الملک مین الزمان الشاعر او را دیوان

شعر او است در نهایت لطافت و بیت را و اکثر اوقات در اسواق طرابلس شغل
میخانه و طواف مینموده اما ابو الحسن بن کور حفظ قرآن کرده و تعلم لغت
و ادب فرموده و انشاء شعر میکرده و بدمشق در آمده بنشستن در آنجا ساکن شده
وی رافضی کثیر الهجا خبیث اللسان بوده و چون از وی تا در سب و رفض
و مبالغات صادر میشد بوری بن اتابک طغتکین صاحب دمشق بحبس
و قید او فرمان داده بعد از آن بقطع لسان او امر کرده بعد از شفاعت بنفی
او از مملکت قرار داده و میان او و ابی عبد الله محمد بن نصر بن صغیر معروف
با بن قیسرانی مکاتبات و محاورات و مهاجات بسیار جاری میشد و
ایشان هر دو بحلب متنافس و در صناعت شعر متماثل بوده اند و از جمله
اشعار او است از قصیده کبیره **نظم**

و اذا الکریم رای الخمول نزیله ✿ فی منزل فالحزم ان یترحلا
کالبدر لما ان تضاءل جد فی ✿ طلب الکمال فحازه متنقلا
سفها لحلمک ان رضیت بمشرب ✿ رنق و رزق الله قد ملا الملا

ابن خلکان رحمه الله گوید که از خط حافظ محدث شیخ زکی الدین بن عبد
العظیم بن عبد القوی المصری نقل نموده ام که ابو المجد قاضی حموی میگفتند
که در شام دو شاعر بودند یکی ابن منیر و دیگری ابن قیسرانی و ابن منیر
همیشه ابن قیسرانی را بکعوب و نکبت منسوب میداشت و وی گفت که وی
با کسی مصاحب نکرد که بدان کس نکبتی نرسید اتفاقا اتابک عماد الدین زنگی
صاحب شام شفتی را بغنا امر فرمود در زمانی که قلعه جعبر را محاصره نموده بود

و او این دو بیت را انشاد نمود **بیت**

و یلی من المعرض الغضبان اذ نقل ✿ الواشی الیه حدیثا کله زور
سلمت فازور یزوی قوس حاجبه ✿ کانّنی کاس خمر و هو مخمور

زنگی را این دو بیت بسیار مستحسن افتاد گفت این از آن کیست گفتند از آن
ابن منیر است که در حلب میباشد بو الی حلب بابلاغ او بپایه تعلیق خود
انفاذ حکم نمود و بعد آن شب که ابن منیر با دو بن اتابک زنگی رسید شفتی
الیه کشته شد شرح این حال در ترجمه اتابک زنگی خواهد آمد انشاء الله تعالی
بعد از آن اسد الدین شیرکوه صاحب حمص که با عماد الدین زنگی صاحب شام همراه
بود نور الدین محمود زنگی را با عسکر شام بر داشته بحلب عودت کرده و
زین الدین علی پدر مظفر الدین صاحب اربل عساکر موصل را بر داشته نزد سیف
الدین غازی بن زنگی بموصل رجعت نموده و موصل را تملک فرمود و چون
ابن منیر با عساکر بحلب در آمد ابن القیسرانی بد و گفت آنچه از کعوب من
نسبت میدادی تا اینجا آمد و این دو بیت از انشاد ابن قیسرانی است که در شأن ابن منیر گفته

ابن منیر هجوت منی ✿ ماقد افاد الوری صوابه
و لم تضیق بذاک صدری ✿ فان لی اسوة الصحابه

ولادت او در سنه ثلث و سبعین و اربعمائه بطرابلس بوده و در جمادی
الآخر سنه ثمان و اربعین و خمسمائه در حلب بجوار رحمت الهی پیوسته
و در جبل جوشن در مشهدی که در آنجا مشهور است مدفون شده و این قبر
زیادت قبر او نمود بر قبر او این دو بیت مکتوب بود **بیت**

من ذا دفینی فلیکن موقنا ۞ ان الذی القاه یلقاه

فی رحم الله امرأ زار نی ۞ وقال لی یرحمک الله

حضرت حافظ ابن عساکر در تاریخ دمشق ذکر او کرده و گفته که خطیب سدید ابو محمد عبد القاهر بن عبد العزیز خطیب حماه گفته که ابا الحسین بن منیر شاعر را در خواب دیدم و الحال الترهة من در محل مرتفع از بستان نشسته بودم بد و گفتم نزد من بر آی گفت نمیتوانم که از بتن رایحه بد بجا آیم گفتم مگر شراب خورده گفت چیزی که از شراب بدتر است گفت ای خطیب هیچ میدانی که بواسطه قصایدی که در مثالب ناس گفته ام بر من چه گذشته گفتم نی گفت زبان من بغایت دراز و بر من دراز گشته هر گاه که من از قصاید مذکور چیزی میخوانم هر یک از آن ابیات قلاده میگردد و بر زبان من میچسبد و او را پای برهنه با جامهای کهنه دیدم و شنیدم که قاری بر بالای سر او میخواند که لهم من فوقهم ظلل من النار ومن تحتهم ظلل بعد از آن ترسان از خواب بیدار شدم و در دیوان ابی الحکم عبید الله لا اعلم ذکره دیدم که ابن منیر بدمشق در سنه سبع و اربعین مائة متوفی شده و او را بدین چند بیت مرثیه گفته اند و از این مرثیه هم تمام میشود که وفات او بشام بوده رحمه الله

اتوبه خوف اعواد شیرین ۞ وغسلوا شطی نهر قلوط

واستخوا الماء وقد درم مصه ۞ واشغلوا لمحنة عیدان بلوط

بدین نقد بر جمع من الکلامین محتاج ببیان و تحقیق است جایز است که در دمشق مرده باشد و جثه اش نقل نموده در انجا دفن کرده باشند والله اعلم منیر بفتح میم

بفتح میم و کسر نون و سکون یا مثناة من تحتها و بعد از آن راء است و مفلح بضم میم و سکون فا و کسر لام و بعد از آن حاء مهمله و طرابلس بفتح طاء مهمله و راء مهمله و بعد از الف با موحده مضموم و لام و سین است و آن دو شهر است بساحل شام قریب به بعلبک و گاهی همزه در اول آن اضافه نموده اند و اطرابلس میگویند و فرنج خذلهم الله آن را بعد از محاصره هفت سال از حوزه اسلام بیرون آورده و صاحب آن الیوم ابو علی عمار بن محمد ابن عمار بوده است و شرح آن موجب اطالت کلام میگردد و جوشن بفتح جیم و سکون واو و فتح شین مثلثه و بعد ها نون است و آن کوهی است که در جانب غربی حلب واقع است والحمد لله رب العالمین

القاضی الرشید ابو الحسین احمد

ابن القاضی الرشید ابی اسحق ابراهیم بن محمد بن الحسین بن زبیر الغسانی الاسوانی وی بقول ارباب فضل و نباهت از افاضل ارباب دانش و دولت بوده کتاب الجنان و ریاض الاذهان که محتوی بر ذکر جماعتی از فضلاء است تالیف او است و او را دیوان شعری و برادرش القاضی مهذب ابی محمد حسن را دیوان شعری در نهایت فصاحت و ملاحت موجود است و از جمله اشعار قاضی مهذب است

شعر

وتری المجرة والنجوم کانما ۞ تسقی الریاض بجدول ملآن

لو لم تکن نهرا لما عامت بها ۞ ابدا نجوم الحوت والسرطان

و او را معانی حسنه در شعر بسیار است و اول شعری که گفته در سنه ست و عشرین و خمسمائة بوده عماد کاتب در کتاب السیل و الذیل چنین ذکر کرده

که او شعر از رشید و رشید از وی در سایر علوم اعلم بوده و در قاهره مصر در ماه
رجب قاضی محمد تب بسار الیه فی سنة احدی وستین وخمسمائة متوفی گشته و
حافظ ابو طاهر سلفی رحمه الله در بعض تعالیق خود چنین ذکر کرده که قاضی
رشید را بد و اوین سلاطین ثغر اسکندریه رفع اخبار و مراجعت و بتاریخ
سنة تسع وخمسین وخمسمائة متوفی امور و ناظم مصالح جمهور ساختند و در
آنجا بظلم و ناحق کشته شد و همچنین عماد مذکور در کتاب السیل والذیل که ضمیمه
را بدان مذیل ساخته چنین گفته که الخضم الزاخر والبحر العباب یعنی قاضی
رشید مذکور را امیر شاور بواسطه میلی که با رشیه مذکور اسد الدین شیرکوه
داشته عمداً و بتاریخ سنة ثلث وستین وخمسمائة بقتل آورده و او شخص
سبز پوست بوده و در علم هندسه و ریاضیات و سایر علوم شرعیات
و شعریات ماهر بوده و آنچه از شعر او امیر عضد الدوله ابو الفوارس مرهف بن
اسامة بن منقذ برمن خوانده و گفته که از وی شنیدم ام ابیت **بیت**

جلت على الرزايا بل جلت همی ♦ وهل يضر جلاء الصارم الذكر
لا تغترون بأطماري وقيمتها ♦ فانما هي اصداف على الدرر
ولا تظن خفاء النجم من صغر ♦ فالذنب في ذاك محمول على البصر
مري بعبرة من حسن شيمته ♦ صرف الزمان وما يأتي من الغير
لو كانت النار للياقوت محرقة ♦ لكان يشتبه الياقوت بالحجر

وعماد کاتب رحمه الله گفته که محمد بن موسی یمنی در بغداد فی سنة احدی وخمسین
وخمسمائة این ابیات را برمن خواند و گفت که قاضی رشید در این بیت از برای نفس

خود بیکی از اکابر رجال انشاد نمود **شعر**

لئن خاب ظنی فی رجائك بعد ما ♦ ظننت بأنی قد ظفرت بمنصف
فانك قد قلدتنی كل منة ♦ ملكت بها شكری لدی كل موقف
لانك قد حذرتنی كل صاحب ♦ واعلمتنی ان ليس فی الارض من يفی

وگویند رشید قاضی برسم رسالت بیمن رفته و در آنجا ملوک و اکابر را قصاید و
اشعار مدح نموده از آنجمله علی بن حاتم همدانی بوده که بدین ابیات او را ستوده

لئن اجدبت ارض الصعيد واقحطوا ♦ فلست ابالي القحط في ارض قحطان
ومذ كفلت لي مأرب بمآربي ♦ فلست على اسوان يوماً باسوان
وان جهلت حقي زعانف خندف ♦ فقد عرفت حقي غطارف همدان

داعی یمن را این ابیات حسد برده و ابیات مذکوره را نوشته بصاحب مصر
فرستاده و این صورت سبب هیجان غضب او شده و او را گرفته و موجود
اموال او را از دست خلاص ساخته و مقیداً مجرد او را بدین عاده فرموده و مدتی
مدید در دین ساکن شد و بعد از آن عودت بقاهره مصر نموده چون بدانجا
رسیده امیر شاور مذکور او را بقتل آورده رحمه الله **والغانی** بفتح غین
معجمه و سین مهمله و بعد از الف نون نسبت او است بغسان و آن قبیله
کبیره است از بنی ازد **والاسوانی** بضم همزه و سکون سین مهمله و فتح
واو و بعد از الف نون نسبت او است باسوان و آن بلده ایست بصعید
و سمعانی گفته که آن بفتح همزه است و الصحیح الضم و همچنین حافظ زکی الدین
ابو محمد عبد العظیم المنذری من بواقی این مذکور حکایت کرده

والحمد لله رب العالمین **ابو العباس احمد** بن ابی القاسم عبد الغنی بن
احمد بن عبد الرحمن بن جلب بن مسلم اللخمی القطرسی المنعوت بالنفیس
وی از ادبای زمان خویش بوده واورا دیوان شعری است در نهایت جودت
وصفا ومن از دیوان او قصیده که در مدح الامیر شجاع الدین جلدک التقوی
المعروف بوالی دمیاط گفته نقل نموده ام ونفیس مذکور بلاد وامصار را
طوف نموده واکابر ناس را مدیح گفته وهمیشه در صدد تحصیل جایزه شعر
خود بوده عماد اورا در خریده ذکر نموده وگفته که وی بر مذهب حضرت
امام مالک مذهب بوده واورا در علوم اوایل وعلم آداب ید طولی بوده
واز جمله شعر اوست **شعر**

بشر بالعید اقوام لهم سعة ۞ من الثراء واما المقترون فلا
هل سرنی وثیابی فیه قوم سبا ۞ او راقنی وعلی راسی به ازجلا

یعنی شاد میشوند بقدوم عید جمعی که بسیار مال وغنا انصاف داده اند نه زمره
که از تفسیر مال دون کار ربعا فقر وفقر میکند داشته اند ومرا آمدن عید چگونه
شاد کرده اند که جامه من همچو قوم اهل سبا پاره پاره وسر من چون ازجلا
برهنه است وعماد مذکور در سیل وذیل چنین ذکر کرده که وی از فقهای مصر
بوده ونا صرفی صلی را دیدم که با او ثنا میکرد ودیدم قصیده که از مصر بوی
کتابت نموده بود ومن از دیوان او رحمه الله چنان قصیده را نقل نمودم

ومنها هذان البیتان

یا راحلا وجمیل الصبر یتبعه ۞ هل من سبیل الی لقیاک یتفق

ما انصفتك

ما انصفتك جفونی وهی دامیة ۞ ولا وفی لك قلبی وهو محترق

وحیات او را قطرس گفته اند در رابع عشرین شهر ربیع الاول سنه ثلث وستمائه
نفیس مذکور عالم باقی را از عرصه فانی بدل ساخته ومدت هفتاد سال
عمر کرده اند **واللخمی** بفتح لام وسکون خاء معجمه وبعد ها میم نسبت او است
بلخم بن عدی ولخم مالک است برادر جذام است واسم جذام عمرو بن عدی
است روزی میان جذام ومالک نزاعی شده جذام یعنی عمرو بن عدی طپانچه
بر روی مالک زده ومالک کاردی بر جذام زده ودست او را قطع کرده
وچون جذام قطع ولطم لخم است از این جهت مالک را لخم وعمرو را جذام تسمیه
کرده اند **والقطرسی** بضم قاف وسکون طاء مهمله وضم را وبعد از سین
مهمله این نسبت را هر چند کشف وتحقیق کردم چیزی نیافتم بغیر از آنکه وی
از مصر بوده بعد از آن بها الدین زهیر بن محمد الکاتب الشاعر الآتی ذکره
گفت که این نسبت بجد او است قطرس واو صاحب قطرس بوده وبعض
اشعار او نقل نموده وجلدک ابو المظفر عتیق تقی الدین عمر صاحب حمات است
واو شخص فاضل دیندار وصاحب دولت ذوی الاقتدار بوده ودر تاسع
عشرین شعبان سنه ثمان وعشرین وستمائه بقاهره مصر متوفی گشته و
مدت هشتاد سال عمر کرده اند واورا اشعار نفیسه بوده واز حضرت حافظ
سلفی وغیره روایات مینموده واز جمله انجمن بها الدین زهیر از و روایت میکرد
در شان غلامی که تحصیل علم هیات وهندسه مینموده این **بیت**

وذو هیئة یزهی بوجه مهندس ۞ اموت به فی کل یوم وابعث

ان اخرها دیرو یبنی بن ابیات را به ابی جعفر العلوی المصری نسبت دهند والله اعلم

والحمد لله رب العالمین

ابو العباس احمد بن هارون الرشید بن محمد المهدی بن منصور
الهاشمی المعروف بالسبتی از مصالح تارکان دنیا ولا یزال در صدد انقطاع از
امور عقبی بوده و در زمان خلافت و تصدی سلطنت والد مذکورش ترک
سلطنت فقر و طاعت را اختیار فرموده و در بروی خلق بسته ملازم
باب الله بوده و او را سبتی بواسطه آن میگفته اند که وی در یوم السبت
بدست خود کسب معیشت مینموده و تا آخر اسبوع بدان قناعت میفرموده
و اوقات را بطاعت میگذرانیده و همیشه بر این نمط بسر میبرده تا آنکه
بجوار حق رسید در سنه اربع و ثمانین و مائه قبل از موت والد مذکورش
بمجمع بقا استراحت نموده و چون اخبار او مشهور است احتیاج تطویل آن نیست
و ابن جوزی در رشد در العقود و در صفوة الصفوة احوال او را بتفصیل بیان نموده

والحمد لله رب العالمین

ابو العباس احمد بن محمد بن موسی بن عطاء الله الصنهاجی الاندلسی
المری المعروف بابن العریف وی از کبار صالحین و اولیا و مشهور است
و مناقب او مشهور است و کتاب محاسن المجالس و غیره از کتب متعلقه بطریقه صوفیه
از وی بین الناس متداول است و میان او و قاضی عیاض بن موسی الیحصبی مکاتبات
حسنه جاری شده و او را شاگردان و مداخلت تمام در فنون علوم خصوصا
قرائت و جمیع روایات بوده و همیشه عبادت ورزیده و او را بأس مروت و فتوت را

بد و مراجعت و با او طریقه مخالطت بوده و او را محدثین ثنا مینموده اند از
بعض مشایخ محققین محکی است که احمد مذکور بفضل در حق شیخ ابی محمد علی بن احمد المعروف
بابن حزم الظاهری الاندلسی نوشته که زبان ابن حزم مذکور و شمشیر حجاج بن
یوسف الثقفی برادر اند چه ابن حزم در مقالات و تحقیقات تشنیع بر
تعرضات بسیار نموده چنانچه یکی از ایشان بی تعرض مشار الیه خلاص نشده
و مولد او یوم الاحد بعد طلوع فجر ثانی فی شهر جمادی الاولی سنه احدی و ثمانین
و اربعمائه بوده و ابن عریف مذکور در سنه ست و ثلثین و خمسمائه بمراکش
اول شب جمعه ثالث عشرین صفر متوفی شده و سبب حضور او بمراکش آنکه جمعی
او را بصاحب مراکش یوسف تاشفین سعایت نموده اند بنابر آن صاحب
مشار الیه باحضار او فرمان داده و او در اثنای سفر النفس را تن جامه
روح مقدس خود ساخته و در روز دفن او جمع کثیر از علما و صلحا و طبقات
ناس بجنازه او حاضر شده کرامات چند از و مشاهده نموده اند و صاحب مراکش
چون احوال و مشاهده نموده از استحضار او استدعای و پشیمان گشته
ومری نسبت است بمریه و آن بفتح میم و کسر را و تشدید یاء مثناة من
تحتها و بعد از آن ها و آن شهر عظیم است باندلس والحمد لله رب العالمین

ابو العباس احمد بن عبد الله بن احمد بن هشام بن طیبه اللخمی
الفاسی وی از مشاهیر صلحا و اعیان اتقیا بوده و او را آثار صلاح و تقوی
فضایل و معارف بسیار بوده و در علم قرائت و تجوید رئیس آن طایفه
کریم بوده و بخط شریف خود کتب ادب و غیره استنساخ نموده چه مشار الیه جید

الخط حسن الضبط وکتب وسهل القرائت بوده و از کتب او آنچه بخط شریف او
تمام شده بود نزد هر کس مرغوب و مطلوب بوده وکتاب بیان را تفصیل آن
للتنزیل والضبط مثل تمام بوده و بتاریخ یوم الجمعه سابع عشر جمادی الآخر سنه
ثمان وسبعین واربعمائه در مدینهٔ فاس فوت شده قدوم از اصلاب آبا و ارحام
امهات منور ساخته و بعد از مضی زمانی بدیار مصر انتقال نموده و
اهالی دیار مصر نیز را به او اعتقاد تمام بوده و از آنجا بشرف زیارت حج
استشراف یافته و بعد از آن بشام رسیده و از آنجا معاودت بمصر نموده
و در خارج مصر در جامع راشده ساکن میبوده و از هیچ آفریده چیزی قبول
نکرده و بر قدم توکل ثابت و قایم بوده و افادهٔ علوم و تعلیم قرائت بطلبه
و حفظه میفرموده و از تعلیم قرائت از کسی چیزی نگرفته اتفاقا در آن
ایام در مصر قحط و گرسنگی ظاهر شده اکابر مصر ازو التماس نموده اند
که اندک قوتی که سبب رفاهیت معیشت آنحضرت و اطفال و عیال او
شود امتناع نموده بعد از آن رای ایشان بر آن قرار گرفته که خطابت
او نمایند فضل بن یحیی بن طویل نیز در این دولت مساعدت نموده دختر
دختر آنحضرت را خواستاری کرده بعد از تحقق ان ورع و ثبوت محرمیت
مصاهرت سؤال کرده اند که مادر دختر نزد دختر باشد آنحضرت قبول
کرده و خود تنها مانده و بکتابت اشتغال مینموده و از اجرت آن معیشت
خود میگذرانیده وی در اواخر محرم سنه ستین و خمسمائه مبدا اصلی را
مقصد رحلت ساخته و اذیال اعتزال را از غبار هستی مجاز افشانده و بمستقر

حقیقی

حقیقی واصل شده و در قرافهٔ صغری بدر نخاکین را بخاک پاک سپرده اند و قبر مبارک
او الیوم در آنجا ظاهر است و ارباب صلاح و تقوی بزیارت آن مشرف شده
از همه علما او استمداد مینموده اند از آنحضرت منقول است که میگفته اسلام
در ایام خلافت حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه یوما فیوما متزاید و متعالی
بوده بعد از آن در تزلزل و اضطراب افتاده دیگرنا بدول منقطعه در ترجمهٔ
ابی المیمون عبد المجید صاحب مصر مذکور است که در سنه ثلث و ثلثین و
خمسمائه ثم ماه مصر بی قاضی ماند چه منصب تولیت و تفویض قضا کسیرا احق و
اولی از ابو العباس حطیه نیافتند او را اختیار نمودند و او بشرط آنکه بمذهب
مقلد خود حکم نماید و بمذهب عبید نیز ذاهب نباشد تلقی اقبال نمی د
قوم راضی نشدند دیگری را قاضی کردند ساختند **الحطیه** بضم حاء مهمله
و فتح طاء مهمله و سکون یاء مثناه من تحتها و بعد از هر دو ها **والفاسی** بفتح فاء
و بعد از الف سین مهمله و آن منبر کبیره است قریب بمدینه سبته و لا
یزال از آنجا علماء عامل و فضلای کامل بیرون آمده اند والحمد لله رب العالمین

ابو العباس احمد بن ابی الحسن علی بن ابی العباس المعروف بابن الرفاعی
وی شخص صالح فقیر و صاحب حالات و مقامات منیره بوده و از فقهای
شافعیه بوده بذات ذی ممتاز بوده اصل او از عرب لیکن در بطایح جزایر
بقریهٔ ام عبیده ساکن بوده خلق عظیم از فقرا و صلحا او را تابع و مرید بوده
اند و طایفه معروفه بطایحیه و رفاعیه و منسوبند و از این طایفه
امور عجیبه از خوردن مار و اکل نجم و نار و دخول در تنور تفتیده مشتعلا چگونه

و اطفاء آن و درکوب آن بر شیر از سباع و در بلاد خوزستان صادر شده وی
شود و در ایام وفات ایشان خلق کثیر و جم غفیر نزد مشایخ و خلفاء ایشان
جمع میشوند و خلفای ایشان از انقدر قدرت رعایت و کفایت مؤنت
مینمایند گویند آنحضرت را فرزند و عقب نمانده اما برادر و برادرزاده کان نسل
عقب بوده و اکنون مشیخه و تولیت مزار و جهات متعلقه بدان حضرت
بدیشان مفوض است و چون امور صادره از ایشان مشهور زمانست
در تفصیل آن احتیاج بتطویل نیست از حضرت شیخ مشار الیه با آنکه
جل اوقات شریفه بطاعت و مواظبت عبادت مصروف بوده شعری
چند منقولست و این از آن جمله است **بیت**

اذا جن لیلی هام قلبی بذکرکم ٭ انوح کما ناح الحمام المطوق
وفوقی سحاب تمطر الهم والاسی ٭ وتحتی بحار بالهوی تتدفق

و آنحضرت همیشه اوقات شریف را بر موجب صرف طاعات و عبادات
مینموده تا آنکه بتاریخ یوم الخمیس ثانی عشرین جمادی الاولی سنه ثمان و
سبعین و خمسمائة بام عبیده در عشر سبعین طایر روح مقدسش
کنگرهٔ سموات را نشیمن رجعت ساخته **رفاعی** بکسر راء مهمله و فتح فا
و بعد از الف عین مهمله نسبت او است بشخصی از عرب که او را رفاعه می
گفته‌اند هکذا نقلته من خط اهل بیته **ام عبیده** بفتح عین مهمله و کسر
باء موحده و سکون یاء مثناة من تحتها و بعد از الف دال مهمله مفتوحه
بطائحی بفتح باء موحده و طاء مهمله و بعد از الف یاء مثناة من تحتها و حاء

مهمله است

مهمله است و این قریه مجتمعهٔ چند است در وسط جزایر بصره و او مشهور بعزوبه

والحمد لله رب العالمین

ابو العباس احمد از جانب معتز بالله بر دیار مصر به نیابت حکومت
و ریاست بود بعد از مضی اندک زمانی بر دمشق و شام و انطاکیه و ثغور آن
بلاد و امصار صولت و استیلا یافت و در مدت اشتغال الموفق ابی احمد طلحة
بن متوکل بمحاربه صاحب الزنج امر ابن طولون استقلال و استقرار پذیرفت
و در ان ولایت حاکم مطلق العنان شد و ابی احمد طلحه مذکور بنیابت برادر خود
المعتمد علی الله پدر المعتضد بالله بمحاربه مذکور اشتغال مینمود و احمد طولون
شخص عادل جواد و شجیع متواضع صاحب سداد بود و او سیرت نیکو و
حسن اخلاق و خوش شهرت تمام داشت و در مباشرت امور و فصل قضایا
و تعمیر بلاد و رعایت عباد از اقران و امثال فایق بود و با اهل علم و درایت
صحبت بی نهایت داشت و بر مایدهٔ همه روزهٔ او همه روزه خواص و عوام حاضر شده
استیفا حظ نفس خود از آن مینموده اند و هر ماه هزار دینار سرخ تصدق
مینمود روزی وکیل تصدق او بمجلس عمارت حاضر شده و گفته عورتی آمده
و از من نزد تصدق میخواهد حال آنکه ازار جدید پوشیده و انگشتری
طلا در دست دارد بدو چیزی بدهم یا نه امیر فرموده که هر کس که نزد تو
دست دراز میکند بدو چیزی بده با وجود این احوال مشار الیه سفاک
بوده قضاه گفته‌اند که میگویند جمعی کثیر به شمشیر ابن طولون و حبس او
مرده اند عند الاحصاء و التحقیق هجده هزار آدمی بوده المدوی حافظ قرآن

کریم وصاحب حسن صورت وتجوید عظیم بوده مسجد عامه در میانه مصر
وقاهره بتاریخ سنه تسع وخمسین ومائتین بنا نموده قضاعی در کتاب خطط
چنین ذکر کرده که وی در سنه اربع وستین ومائتین از عمارت آن فارغ
گشته ودر عمارت آن مبلغ صد وبیست هزار دینار صرف نموده علی ما حکاه
احمد بن یوسف مؤلف تاریخه پدر او غلامی بوده که نوح بن سامان
حاکم بخارا با جمع از غلامان وسایر هدایا وتحف برسم سلام بحضرت
مامون خلیفه بتاریخ مائتین روانه ساخته بود وطولون مشار الیه
در سنه اربعین ومائتین بجوار حق منتقل گشته وولادت احمد مشار الیه
در ثالث عشرین شهر رمضان سنه عشرین ومائتین بوده وگویند طولون
احمد را بپسری برداشته بوده نه آنکه فرزند حقیقی صلبی او بوده باشد
وبتاریخ ثلث عشرین رمضان سنه اربع وخمسین ومائتین وقیل یوم
الاثنین خامس عشرین منه احمد طولون مصر در آمد ودر لیلة الاحد عشرین
شهر ذی القعده سنه سبعین ومائتین وقال الفرغانی فی شهر عاشر عشرین
بعلة الاسهال بجوار حق پیوسته ابن قفیه احمد خلکان قبر او را زیارت کرده
وآن در تربت عتیقه قریب بباب قلعه بردامن که متصل بقرافه صغری است
تحت مقطم ومقطم جبل است که نزد قرافه واقع است **طولون**
بضم طاء مهمله وسکون واو وضم لام وسکون واو وبعد از آن نون لفظ
ترکی است **وسامان** بفتح سین مهمله وبعد از الف میم مفتوحه وبعد از
الف ثانیه نون نسبت بسامان واحد ملوک سامانیه است ماوراء النهر

وخراسان **سامرا** بفتح سین مهمله وبعد از الف میم مفتوحه وبعد از آن راء
مشدده وبعد از آن الف مدینه است که معتصم خلیفه در سنه عشرین و
مائتین بعراق فوق بغداد بنا نموده جوهری در صحاح اللغه در تصحیح وتنقیح سامرا
شش لغت بیان کرده اینجا محل ذکر آنها نیست ومع هذا در ترجمه ابراهیم مهدی ذکر

والحمد لله رب العالمین

ابو الحسین احمد بن ابی شجاع بویه بن فنا خسرو وتمام نسب او این
شیرذیل الاصغر بن شیرکوه بن شیرذیل الاکبر بن شیرانشاه ابن شیرو بن
بن شهنشاه بن نیش بن سرور سناد بن بهرام جور الملک بن یزدجرد بن
هرمز بن کرمانشاهان بن شاپور الملک بن شاپور ذی الاکتاف وبعضی
نسب او میان ملوک بن سامان معروف است وابو الحسین مذکور ملقب بمعز
الدوله بوده وایشان سه برادر بوده اند وعنقریب ذکر ایشان خواهد آمد
انشاء الله تعالی واو عم عضد الدوله دیلمی است که صاحب عراق واهواز بوده
واو را اقطع میگفته اند چه دست چپ او بالتمام وبعض اصابع دست راست او
مقطوع بود وسبب قطع آنکه معز الدوله در ابتدای دولت برادران عماد الدوله و
رکن الدوله در صبا نشو ونما وبدایت ترعرع داشت متوجه کرمان شده وچون
بکرمان رسیده صاحب کرمان بعد از اطلاع بنا بر عدم استطاعت مقاومت
کرمان را بقتال وجدال مشار الیه باز گذاشته بجانب سیستان رفته
ومعز الدوله لشکر کرمان را بتشویش محاربه بی نهایت معارضه متعرض شد
ودر اعمال کرمان طایفه از اکراد بوده که هر سال بحاکم کرمان برسم سلام

و پیشکش بجهری داده اند و من بعد با ایشان طریقه مصادقت و متابعت تقدیم
میرسانیده اند و در این اوقات که کرمان بتواب بلاد زمان معز الدوله قرار
گرفته بدرگاه مشار الیه حاضر شده اند بعد از انقضاء اندک زمانی از عهد
و پیمان معز الدوله باغوای کاتب دیوان خود نقض عهد نموده علی الغفلة
بر سر خانهای ایشان ایلغار برده تا ذخایر و اموال و جهات ایشان بدست نهب
و غارت بر عساکر خود متفرق گرداند و در شب سواد شده چون طرق محالها کوده
صعب و ضیق بوده و قبیل مذکور را از این صورت خبر شده بوده سر راههای
تنگ را بر عساکر او سد و در ساخته اند چون بدانجا رسیده ایشان از اطراف
و جوانب برو و عسکر او ریخته بسیاری از ایشان بقتل آورده اند چنانچه
سرانجام قلیلی از ایشان خلاص شده و معز الدوله در این مقاتله زخم بسیار
خورده دست چپ و بعضی انامل دست راستش در اصابت کرده نیده اند خورد
در میان قتلی در باب شمشیر متواری ساخته و خلاص شده و شرح این صورت
چون موجب تطویل کلام است از آن اعراض نموده و چون در علم الله ریاست
و سلطنت معز الدوله و اولاد و من آل بویه مقرر بوده مهمات صعب جهت مشار الیه
سهولت و آسانی صورت می پذیرفت در اثنای این احوال معز الدوله از راه
اهواز و خوزستان بتاریخ یوم السبت حادی عشرین جمادی الاولی سنه اربع
و ثلثین و ثلثمائه در زمان خلافت مستکفی بالله دار الخلافه بغداد را بلا کلفت
و مشقت بحیطه تصرف و تملک در آورد و ابن الجوزی در کتاب شذور العقود
چنین گوید که معز الدوله در بدایت امر هیمه بر سر گرفته و میفروخته الا انه

دبلادرانش

دبلادرانش بدانجا رسید که رسید و معز الدوله از برادران دیگر کوچک بود
و بتاریخ یوم الاثنین سابع عشر ربیع الآخر سنه ست و خمسین و ثلثمائه به
بغداد متوفی شده و در اوایل حال در خانه خودش مدفون بود بعد از آن نعشش
بمشهدی که در مقابر قریش بنا نموده بود دفن کردند و عند الاحتضار
و عند الاحتضار تمام غلمان و ممالیک را آزاد کرده اند و اکثر مال خود را
تصدق فرموده و بسیاری از مظالم رد کرده • ابو الحسین احمد العلوی حنفی
گوید که من در خانه بر سر دجله مشرع القصب در شبی که برق و باران عظیم
واقع بود نشسته بودم آواز هاتفی شنیدم **شعر**

لما بلغت ابا الحسين * مراد نفسك في الطلب
وامنت من حدث الليالي * واحتجبت عن النوب
مدت اليك يد الردى * واخذت من بيت الذهب

و معز الدوله در همین شب متوفی شده و چون اورا دیانت و سعادت اخروی
بر خلافت و سلطنت دنیوی اختیار نمود پسرش عز الدوله ابو منصور بختیار
بجای پدر متولی ملک و خلافت شده و بیان ذکره انشاء الله تعالی **بویه**
بضم باء موحده و فتح واو و سکون یاء مثناة من تحتها و بعدها هاء ساکنه
فنا خسرو بفتح فا و تشدید نون و بعد از خا الف معجمه مضموم
و سین مهمله ساکنه و را مفتوحه و بعدها واو **و تمام** بفتح تاء مثناة
من فوقها و بعدها میم مخففه مفتوحه و بعد از الف میم اگر تطویل و ملال
نبودی تهجیه آبا و اجداد او را ضبط مینمودم و انچه بر نوشته ام بخط خود ضبط

نموده ام اگر از انجا انکه نوشتندم نقل نمایند صحیح است وذکر هر دو برادرش
عماد الدوله و رکن الدوله خواهد آمد ان شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین

ابو نصر احمد بن مروان بن دوستک الکردی الحمیدی الملقب بنصر الدوله
صاحب میافارقین و دیار بکر بعد از آنکه برادرش ابو سعید منصور بن
مروان در قلعه ساج لیلة الخمیس خامس جمادی الاول سنه احدی و اربعمائه
مقتول شد او مالک قلمرو برادر شد الحق ابو نصر مذکور مختص عالی همت
صافی نیت مسعود العاقبة محمود الطایفة بود و در اصابت عزم و
امضاء عزم بی نظیر روزگار بود و در استیفاء لذات و بلوغ بمدارج
شهوات بی مثل خود بود ابن الازرق در تاریخ خود چنین حکایت کرده که
نصر الدوله مرحوم در ایام حکومت خود هرگز بجریمه مصادره ننمود
مگر بشخص واحد و حکایت او را بتفصیل یاد نموده احتیاج بنقل آن نیست
و او هرگز صلوة صبح را فوت نکرده با آنکه در لذات جسمانی منهمک و
منغمس بوده او سیصد و شصت جاریه بوده هر شب یکی را بمجلس زفاف
خود احضار مینموده و اوقات خود را قسمت فرموده بود بعضی را
بمصالح مسلمین و نظام لشکر و بعضی را باستیفاء لذات از محبوبان دلبر
صرف مینموده و از او اولاد بسیار بازمانده و چون کریم و عیاش بوده شعراء
عصر و فضلاء دهر از حد و بلاد درگاه او را قبله تحصیل مطالب خود
می ساخته اند و او را مدایح گفته در دواوین خود ثبت مینموده اند و از نفع

شان و سعادت مکان او آنکه دو کس وزیر او شدند که هر دو وزیر دو خلیفه
روزگار بوده اند یکی از ایشان ابی القاسم حسین بن علی المعروف بابن المغربی که
صاحب دیوان شعر و رسایل و تصانیف مشهوره بوده و دو نوبت نزد او
بوزارت قیام نموده و دیگری فخر الدین ابو نصر بن جهیر که مدتی نزد آن حضرت
وزیر بود آخر بوزارت بغداد انتقال یافته و سیأتی ذکرهما ان شاء الله تعالی
ابو نصر مذکور لایزال اوقات را بتنعم و حضور و جمعیت خاطر و سروری
گذرانیده تا آنکه در تاسع عشرین شوال سنه ثلث و خمسین و اربعمائه روح
و ریحان را از حوادی و نسوان بدل ساخته و لذات روحانی را بملایمات
مشتهیات نفسانی فانی اختیار نموده و در جامع محدثه مجدده و قبل در
قصر واقع بسدلی دفن یافته بعد از آن نعش بقبته که ملاصق جامع محدثه بوده
و بعد نشان معروف و مشهور نبوده دفن نموده اند و هفتاد و هفت سال
عمر گذرانیده و پنجاه و دو سال بخلافت و مصالح نظام مملکت قیام نموده بود
و میافارقین مشهور است احتیاج بضبط آن نیست **والمحدثه** بضم میم
و سکون حاء مهمله و فتح دال مهمله و ثاء مثلثه رباطیست بظاهر میافارقین
و سدلی بکسر سین مهمله و دال مهمله و بعد ها لام مکسوره مشدده
قریه است در قصر و از پشت ستون مبنی است و بعد از و
مملکت و حکومت او را پسر او نظام الدین ابو القاسم نصر متصرف شد

والحمد لله رب العالمین

ابو القاسم احمد الملقب بالمستعلی بن المستنصر بن الظاهر بن الحاکم

بن العزیز بن المعز بن المنصور بن القائم بن المهدی عبدالله وسیاق تمام
النسب عند ذکر المهدی فی حرف العین رود و بعد از پدرش مستنصر مذکور
متولی امر خلافت شد و به صغر زمان پدرش دیار مصر بیر و شامیر را
بحوزه حکومت خود قرار داد اما در ایام حکومت مشار الیه دولت ایشان در
تنزل و ضعف آورده و اکثر بلاد شامیه میان ترکان فتاک و افرنج منقسم شد
و افرنج جد مهم السعی بتاریخ ذی قعده سنه تسعین و اربعمائه در شام دخل
نموده بانطاکیه نزول کردند و قلعه انطاکیه را حصار فرمودند و در سادس
عشر رجب سنه احدی و تسعین قلعه بدیشان مسلم شد و ایشان معزم [illegible]
و قدس مقدس را بتاریخ سنه اثنین و تسعین و اربعمائه از حوزه اسلام
انتزاع نمودند و افرنج در آن ایام در دیار مذکوره انواع مفسدت بجا آوردند
و خطه قدس مقدس و محال دیگر را بخون شهیدان لعل فام کردانیده و مدت
یک اسبوع بر این موجب عامل بودند **الغصه** در مدت مذکوره دیده
ستمگران ناپاکان از اهراق دماء سعداء شهداء خون میبارید و در
مسجد اقصی زیاده بر هفتاد هزار آدم کشته شد و اوانی ذهبیه و فضیه
و قنادیل و مشاعل را از صخره برداشتند و مسلمانان از این صورت در
هر دیار و امصار متضرر و شکسته خاطر بودند چنانکه ذکر این صورت
در ترجمه افضل بن امیر الجیوش در حرف شین خواهد آمد و افضل مذکور
قدس را از سکان بن آرتق در خامس عشرین رمضان المبارک سنه احدی
و تسعین و قبل شعبان سنه تسع و ثمانین و اربعمائه باز گرفت و یکی را

از جانب

دیگر را از جانب خود باستحفاظ آن باز داشت و او طاقت مقاومت فرنج
نبود بدیشان تسلیم نمود اگرچنانکه در دست دیگر بودی هر آینه مسلمانان را
اصلح و اولی بودی و فرنج بر آن غالب نشدی بعد از آن فرنج بر کثیر از بلاد
شام متولی و مستعلی گشتند و در شوال سنه ثلث و اربعمائه خلیفه [illegible]
شد و در سنه اربع و تسعین قصر بهر را تصرف نمودند و حکم مستعلی
افضل مذکور نافذ و مستعلی نبوده و در این ایام نزار که برادر بزرگ جد اصحاب دعوت
بقلعه الموت بوده باسکندریه فرار نموده و شرح آن بسطی دارد هذا
ولادت مستعلی در عشرین محرم سنه سبع و ستین و اربعمائه بقاهره مصر
بوده و در یوم الخمیس ثامن عشر شهر ذی القعده سنه سبع و ثمانین و اربع
مائه بیعت کردند و در یوم الثلث سابع عشر صفر سنه خمس و تسعین
و اربعمائه بجوار حق پیوست والحمد لله رب العالمین

ابو العباس احمد ابن الامیر سیف الدین ابی الحسن علی بن احمد
ابن الهیجا بن عبدالله ابن ابی الخلیل بن مرزبان الهکاری المعروف بابن
المشطوب الملقب عماد الدین و مشطوب لقب پدر او است و او را
مشطوب بواسطه آن میگفتند که بر روی او خطی بوده و او امیر کبیر
وافر الحرمت کثیر [illegible] و از ملوک در عداد یکی از ایشان بوده و بعلو
همت و سمو منزلت و کثرت جود و شجاعت مشهور و معروف و مشهود
زمان بوده و او بین یکی خود مستبی و ملوک زمان از مهابت او محترز و
خایف بودند و صورت خروج او بر ملوک مصر مشهور است این مختصر

افضا ایادان نیکند و او از امرای دولت صلاحیه بوده چون پدرش
رحمه الله متوفی شد نابلس اقطاع او بوده ثلث آنرا جهت صالح بیت المقدس
و ثلثان با قطاع عماد الدین المذکور مقرر داشته و جد او ابو الهیجا صاحب
عمادیه و سایر قلاع مکاریه بوده و لا یزال بر منزلت و حرمت خود باقی
بوده تا آنکه در سنه دمیاط صورت فتح از فرنگ ظاهر شد چنانکه مشهور
است و من آنرا در ترجمه الملک الکامل شرح نموده ام و عماد الدین بواسطه
بعضی اشیاء که در محل خود مذکور است از دیار مصر بانفصال و
مفارقت نمود و امراء بدان مایل و راجع شد که در داخل بعضی بقلعه
کمیات موصل و سنجار است محصور گشت و حاصرا و امیر بدر الدین
لؤلؤ اتابک صاحب موصل بود لؤلؤ مشار الیه بتدبیر و خدعه و
تسویلات فریب داده بر اسلات کثیره مطمئن گردانید تا آنکه عماد الدین
فریب او را اذعان نمود و بر سر انقیاد و اطاعت آمد و امیر بدر الدین لؤلؤ
جهت او سوگند خورد بعد از آن نزد امیر بدر الدین مذکور حاضر شد بعد از
انقضای اندک زمانی بدر الدین مذکور او را بتاریخ سنه سبع عشر و
ستمائه حبس نمود و ملک الاشرف مظفر الدین بن الملک العادل بواسطه آنکه
چه مشار الیه در این کرت بر ملک الاشرف مذکور خروج نموده بود و
ملک مشار الیه او را در قلعه حران محبوس و مقید ساخت و قید ثقیل
بر دست و پای او نهاد و او را بذلت و مشقت تمام نگاه میداشت تا آنکه
در سنه دیگر مشار الیه سیمای نزول مکون شد کما قیل و من دواوین

صبادان او وفات این حکایت را می شنیدم و بمن چنین رسید که بعضی از مردم
که ایشان را رابطه خدمت و محبتی با ابن مستطوب بوده این دو بیت را نوشته
بخدمت ملک الاشرف فرستاده اند **شعر**

یا من یدوم سعده دام فلک * ما انت من الملوک بل انت ملک
مملوکک ابن المستطوب فی السجن هلک * اطلقه فان الامر لله و لک

و بر این حال مشار الیه در حبس و قید گرفتار بود تا آنکه در شهر ربیع الآخر سنه
تسع عشر و ستمائه در حبس متوفی شد رحمه الله و دفن شد جهت او قبری و ظاهر
مدینه راس العین بنا نمود و او را بعد از آن بآنجا نقل فرمود و این فقیر قبر او در
آنجا دیده ام و در زمانی که مشار الیه در حبس بوده او را به وفات این دو بیت
تسلیه او برای او نوشته اند **شعر**

یا احمد ما زلت عماد الدین * یا انجب من اسلک رعامین
لا باس اذا حللت فی سجنهم * ها یوسف قد اقام فی السجن سنین

و این معنی را از قول بحتری اخذ نموده **شعر**

۲ اما فی رسول الله یوسف اسوة * لمثلک محبوسا علی الظلم و الافک
اقام جمیل الصبر فی السجن برهة * فآل به الصبر الجمیل الی الملک

و ولادت امیر عماد الدین مذکور در سنه خمس و سبعین و خمسمائه بوده نقل
و در بعضی رسایل قاضی فاضل دیده ام که امیر سیف الدین ابا الحسن علی بن
احمد الهکاری المعروف بالمشطوب کتاب بملک الناصر صلاح الدین رحمه الله
باخبار ولادت عماد الدین ابو العباس احمد نوشته و نوشته که فرزند کریم

حاملنا است و منتظر ملاقات قاضی فاضل در جواب آن نوشته

وصل كتاب الامير الاجل الاخ بالولد بن الحال على التوفيق
والسائر كتب الله سلامته في الطريق فسرينا بالعزة
الطالعة في لسانهما وتوقعنا المسرة بالثمرة الباقية في كلامهما

چون این عبارت منثور مانند عقد جوهر منظوم در نهایت لطف و
انتظام بود این نبذه در کتاب کبیر کتبه القصیر نقل است که آنوان سلطان خود به
اندازه و بعبادت شیخ منبر شیخ خود تغییر و تغیر نیابد بر همان قرار داد پوشیده
نماند که سلطان صلاح الدین سیف الدین مشطوب و قراقوش آق ذکره را
در ثغر عکا در ساحل دریا جهت محافظت و صیانت آنجا از تسلط دشمنان افرنج
خذلهم الله گذاشته بود و ایشان همیشه در آنجا می بودند تا آنکه نصاری
فرنج ایشان را محاصره کرده قلعه را از ایشان گرفتند چون سیف الدین از ایشان
خلاص شد بتاریخ یوم الخمیس مستهل جمادی الآخر سنه ثمان وثمانین وخمسمائه
خود را در قدس مقدس بسلطان صلاح الدین نغمه رسانید ابن شداد
گوید که بودم در سلطان صلاح الدین ملک العادل در آن مجلس حاضر بود چون
امیر سیف الدین در آمد سلطان برخاست و با او معانقه کرد و بر وی تا او
اظهار بشاشت و مسرت بسیار فرمود و سیف الدین مذکور در شوال سنه
ثمان وثمانین وخمسمائه ساکن تو فی شد هکذا ذکره عماد الکاتب فی الخریدة
و بهاء الدین بن شداد در تاریخ مصر سیرة صلاح الدین چنین ذکر کرده
که وی در یوم الاحد ثالث عشرین شوال سنه مذکوره در قدس مقدس

بجواد رحمت الهی مجاور گشته و بعد از آنکه در مسجد اقصی بر وی نماز گذارده اند
او را در خانه خود دفن نموده اند والله اعلم و در دولت صلاحیه اصلح
و اعظم از وی کسی نبوده و از اعیان امرا کسی بعلو درجت و سمو منزلت او
نرسیده و او را امیر کبیر میگفته اند و بواسطه کثرت استعمال علم او شده
و کسی دیگر در این باب شریک او نبوده و بخط قاضی فاضل رحمه الله دیدم
که وفات او در یوم الاحد ثالث عشرین شوال سنه مذکوره در قدس مقدس
بوده و موجب انقطاع او در دو وفات از بالمس و مبلغ سبعه عشر الف
دینار بود و عیانتر اسر و عورت او گشته از صد روز گذشت فسبحان الحی
الذی لا یموت فنشدهم بر بنیان قوم والدهر فاض ماعلیه یوم ابن عقبی
گوید که این نثر حیثیت کتاب حماسه است که لاله تمام ایراد نموده شعر

فما كان قيس هلكه هلك واحد ۞ ولكنه بنيان قوم تهدما

و این بیت از جمله ابیات مرثیه ایست که عبدة بن الطبیب الخ در باب قیس بن
عاصم تمیمی گفته و قیس مذکور با قوم بنی تمیم در سنه تسع عشر من الهجرة النبوية
از بادیه بخدمت حضرت رسالت پناه محمد صلوات الله وسلامه علیه
رسیده و بشرف اسلام مشرف گشته حضرت رسالت پناه ختمی علیه السلام
در شأن او گفته هذا سید اهل الوبر و او شخص عاقل مشهور بعلم و
وسودد بوده و این بیت نیز از آن جمله است شعر

علیك سلام الله قیس بن عاصم ۞ ورحمته ما شاء ان یترحما

و این قیس آن قیس است که دختران خود را چند چندان زنده در خاک دفن

سپرده اند و مردم او را در این امر متابعت مینموده اند تا آنکه بیان
اسلام این صورت بر طرف شد اما امیر بدر الدین لؤلؤ در یوم الجمعه
ثالث شعبان سنه سبع وخمسين وستمائه بقلعه موصل متوفی و مدفون گشته
و عمر او هشتاد سال بوده تقریباً والحمد لله رب العالمين

ابو العباس احمد بن عبد السيد بن شعبان بن محمد بن جابر بن
قحطان الاربلي الملقب صلاح الدين و او از خانواده بزرگان اربل است و نزد
الملك المعظم مظفر الدين بن زين الدين صاحب اربل حاجب بوده و مدت
در قید و حبس او مقید بوده و چون از وی خلاص شد بتاریخ سنه ثلث و
ستمائه شام را مقصد ساخته و بصحبت الملك القاهر بهاء الدين ايوب
بن الملك العادل فایز گشته و از انجا انتقال بملازمت و خدمت المغيث
بن الملك العادل نموده و بنابر سبق معرفتی که ملك مغيث را از اربل با او بوده
نزد او اعتبار تمام یافته و صورت حالش حسن انتظام پذیرفته و چون ملك
مغيث متوفی شد صلاح الدين مذكور اشتغال بمصر نموده و بخدمت الملك
الكامل سرافراز شده و نزد او منزلت عظیمی یافته و خلعات پسندیده رتبه
او بجایی رسید که دیگری از مقربان آن سر نشده و همدم اسرار و خلوات
او گشته و او را منصب امارت داده و صلاح الدين مذكور صاحب فضایل و کمالات
و عارف بجمیع مقاصد و مهمات بوده بمرتبه رسیده که خلاصه امام
محمد غزالی را در فقه رحمه الله حفظ نموده بوده و او را اشعار رائقه و ابیات
فایقه بسیار است و بدانها نزد ملوك تقرب و تقدم می جسته بعد از آن الملك

الكامل

الكامل بر وی متغیر گشته و او را بتاریخ محرم سنه ثمان عشر وستمائه در قلعه
قاهره محبوس گردانید و او مدت در قید و عقال روزگار بمضایقه
گذرانیده تا در شهر ربیع الآخر سنه ثلث وعشرين وستمائه دو بیت از
دو بیتی گفته خود بیکی از مغنیان مجلس حضرت ملك می نوشته و معنی آنرا
در هنگام انشراح بر ملك میخواند و ملك استحسان آن نموده از صاحب آن
سؤال میفرماید مغنی میگوید که از آن صلاح الدين محبوس است حضرت ملك
با طلاق او فرمان میدهد و دو بیت اینست

ما امر تجنبك على الصب خفي ✤ افنيت زماني بالاسى والاسف
ماذا غضب بقدر ذنبي ولعل ✤ بالغت وما اردت الا تلفي

و چون صلاح الدين بیرون آمد و بمکان و مکانت خود رسیده در آن ایام
ملك بر یکی از برادران خودش سابق الدين ابراهيم بن الملك العادل متغیر
گشته بود سابق الدين نزد صلاح الدين در ملازمت التماس میکند که امر او را
با برادرش الملك الكامل باصلاح و نجاح مقرون و متصل گرداند بعد از آن
صلاح مذکور عرض عجزی برای دو بیت بخدمت الملك
الكامل عرض مینماید وهو هذا

وشرط صاحب مصر ان يكون كما ✤ قد كان يوسف في الحسنى لاخوته
اسوا فقابلهم بالعفو وافتقروا ✤ فبرهم وتولاهم برحمته

گویند نزد وصول آن بروز افرنج صاحب عکه بساحل شام الملك الكامل
صلاح مشار الیه را بتاریخ سنه ست وعشرين وستمائه نزد ایشان برسم

رسالت مواطن میکردند و چون صلاح مشار الیه انچه صلاح ملک و دین
میباشد با ایشان قرار میدهد و عهود و مواثیق بایمان مؤکد میکردند
شرح حال را بامضمون این دو بیت بنزدیک ملک مشار الیه
روانه کردانید **شعر**

زعم الزعیم لانه بنزو بانه ∴ سلم یدوم لنا علی اقواله
شرب الیمین فان تعرض ماکنا ∴ فلیا کلن لذا التحم شماله

صاحب قصد بتا این فقیر عفیف الدین ابو الحسن علی بن عدلان النحوی المترجم
الموصلی باین فقیر چنین حکایت کرد که شرف الدین بن عنین الشاعر کتابی
از دمشق بر دست این فقیر بدست صلاح مذکور انفاذ نمود در عنوان
آن این دو بیت قلمی نموده بود **شعر**

ابثك ما لقیت من اللیالی ∴ فقد قصصن من ایما جناحی
وکیف یفیق من غشا الرزایا ∴ مریض ما یری وجه الصلاح

و دیوان شعر و دیوان دو بیت صلاح مذکور در در باب فصاحت معتبر و
مقبول متداول و مشهور است و لاین مشار الیه نزد ملک مذکور و
سایر ملوک در نهایت حرمت و عزت روزگار میگذرانید و چون الملک الکامل
قصد روم نموده صلاح الدین مشار الیه برفاقت موکب او همراه بوده قرب
قریب بسوید او را مرضی طاری میشود او را برهای محروسه نقل مینمایند
وی قبل از آنکه برها رسد از این عالم فانی بعالم باقی میرسد و او را در
ظاهر رها دفن مینمایند و کان ذلک فی خامس عشر من ذی الحجه سنة احدی

وثلثین

وثلثین وستمایه و قیل یوم السبت عشرین ذی الحجه بعد از آن پسر او را
از انجا بقاهره مصر نقل میفرمایند و قبر او انجا است در تربت قرافه صغری در
آخر شعبان سنه سبع وثلثین وستمایه دفن میفرمایند و این فقیر احمد خلکان
در آن روز در قاهره بودم و عمر او نقد بر شصت سال اعتبار میتوان نمود بعد
بر تاریخ ولادت او در شهر ربیع الاول سنه اثنین وسبعین وخمسمایه
باربل واقف شدم **واربل** مدینه کبیره است بقرب موصل از نواحی
شرق والحمد لله رب العالمین

ابو نصر احمد بن حامد بن محمد بن عبد الله بن علی بن محمود بن
هبة الله بن آله الاصبهانی الملقب عزیز الدین المستوفی عم عماد الکاتب
الاصبهانی و سیاتی ذکره انشاء الله تعالی وی شخص رفیع القدر منیع المرتبه
بوده و مناصب عالیه را در ایام دولت سلجوقیه مباشر و متولی گشته و لا
یزال مقدم ابنا جنس خود بوده و ارباب مطالب و حاجات از اطراف و
جوانب ولایت آستان او را مقصد مطالب و مرادات میساختند و
او را بقصاید و اشعار مدح مینموده اند و او ایشان را بجایزهای فاخره مخصوص
میگردانیده و در مدح او ابو محمد حسن بن احمد حکینا البغدادی الشاعر المشهور
قصیده غرا که این بیت از آن است گفته **بیت**

فلو انا بلغنا الرزق کاسکم ∴ لنال من مال العزیز بضاعه

و همچنین قاضی ابابکر احمد بن محمد الارجانی المقدم ذکره چند او را مدایح و اشعار
غرا بقصد تهنیه و غیره گفته چنانکه در دیوان ارجانی مذکور است و مراد

وبرادرزاده اش عماد کاتب بود و مفتخر بوده مذکر او در اکثر تالیفات خود
نموده عزیز الدین مذکور در اواخر متولی خزانه سلطان محمود بن محمد بن
محمد شاه الب ارسلان سلجوقی گشته و سلطان بنت عم خود را دختر
سلطان سنجر بن ملکشاه را بنکاح شرعی بحباله خود در آورده و نزد
وی متوفی شده و بعض جواهر نفیسه و جمادات کثیره و تحف و تبرکات نفیسه
که ببخش خود داده بوده از سلطان میطلبیده و سلطان در ادای آن
جحود و انکار مینموده و چون از جواهر مذکوره که مساوی خراج ممالک
بوده عزیز الدین خازن کما هو حقه باخبر بوده خوفا لاظهاره اورا
مقید کردانیده و بقلعه تکریت فرستاده و بعد ازانش بتاریخ سنه خمس
وعشرین وخمسمائه بقتل آورده عماد کاتب مذکور در کتاب خریده
چنین ذکر کرده که مولد شریفش در سنه اثنین واربعین واربعمائه باصفهان
بوده وقیل سنه ست وعشرین وخمسمائه بتکریت عماد مذکور گوید
که چون حکم سلطان بقتل عزیز الدین صادر شد نجم الدین ایوب پدر
سلطان صلاح الدین و برادرش اسد الدین شیرکوه که در قلعه مذکوره
متولی امور بودند هر چند در منع و دفع آن ساعی و اهتمام نمودند نفعی
نداد **واله** بفتح همزه وضم لام و سکون ها لفظ عجمی است لغت آن بمعنی
عقاب است و چون قبل ازین در ضبط اصفهان سمرکند شده بود حالا عاده آن
متعرض نشد
والحمد لله رب العالمین

ارتق بن اکسب جد ملوک ارتقیه و یکی از ترکانان شجاع بوده

در حلوان و بلاد جبلیه آن نواحی دست تغلب یافته و از فخر الدوله محمد بن
جهیر بواسطه خوف و ترس سلطان محمد ملکشاه در سنه ثمانین واربع و
اربعین واربعمائه بتوفا رفت و بمحاربت نموده وقدس مقدس را بنیابت
تاج الدوله تتش سلجوقی الاتی ذکره مالک ومتصرف گشته و چون ارتق
در قدس مقدس بجوار رحمت الهی مقرون گشته دو پسر او سکمان وایل
غازی بجای وی متولی امور شده اند وایشان هر دو همیشه در انجا سری
بوده اند تا آنکه افضل شاهنشاه امیر الجیوش الاتی ذکره باعساکر مصر
قصد ایشان کرده وقدس مقدس را در شوال سنه احدی وتسعین واربع
مائه وقیل شعبان سنه اثنین وتسعین واربعمائه از ایشان باز
گرفته وایشان متوجه بلاد فراتیه گشته اند و دیار بکر را متصرف در
آورده اند ونجم الدین ایل غازی ماردین را مالک شده واکنون جمعی که
در قلعه ماردین حاکمند از اولاد ایشانند وقبل ذلک سلطان محمد ملک
شاه حکومت و شحنگی بغداد را بایل غازی شاد الب عنایت فرموده بوده
وسکمان بن ارتق در راه عزم مبارزه طرابلوس وقدس بمرض خناق متوفی
شده وارتق شخص باشهامت وسعادت واجتهاد و در مذهب بوده و در سنه
اربع وثمانین واربعمائه متوفی گشته **وارتق** بضم همزه و سکون را وضم تاء
فوقانیه است **واکسب** بفتح همزه و سکون کاف و فتح سین مهمله و باء موحده است
وقیل اکسک والله اعلم
والحمد لله رب العالمین

ابو الحارث ارسلان بن عبد الله البساسیری الترکی وی

دی مقدم اتراك بغداد بوده وگویند که او مملوك بهاء الدولة بن عضد الدولة دیلمی
بوده والله اعلم واو است که بر امام القایم بامر الله اورا بجمیع اتراك مقدم ساخت
و اورا متقلد عظایم امور و احکام گردانیده و بر منابر عراق و خوزستان هم
خطبه بالقاب او خوانده اند لذلك اثر او روز بروز فیوما فیوما در عظمت و استیلا
افزوده و ملوك حدود و جوانب را از و مهابت و مخافت بسیار بوده
وچون امام القایم بامر الله را از بغداد اخراج نموده خطبه را بنام مستنصر
عبیدی صاحب مصر خوانده بعد از آن الامام القایم بامیر عرب محی الدین
ابی الحرث مهارش بن المجلی العقیلی صاحب عانه و حدیثه استغاثه نموده و
مدت یکسال بتحقیق نزد او اقامت نموده تا آنکه طغرلبك سلجوقی با بساسیری
مقاتله نموده و اورا بقتل آورده پس از آن الامام القایم بامر الله عودت
ببغداد نموده و از غرایب اتفاقات آنکه روزی که امام از بغداد بیرون رفته
سال دیگر همان روز بعینه ببغداد در آمده و بساسیری هم بدست لشکر
طغرلبك سلجوقی بتاریخ یوم الخمیس خامس عشر ذی الحجة وبقول ابن
العطی یوم الثلثا حادی عشر ذی الحجة سنة احدی وخمسین واربعمائة کشته
شده و سر اورا در بغداد گردانیده در مقابله باب نوبی صلب نموده اند
و بساسیری بفتح باء موحده وسین مهمله وبعد از الف سین مهمله مکسوره
بعد از آن یاء مثناة تحتانی و بعد از آن راست و این نسبت او است بقریه
از قری فارس که آنرا بساسیر گویند و حضرت شیخ ابو علی فارسی نحوی
از همین موضع است واورا فسوی بان اعتبار میگویند واهل فارس

دوانشاب بساسیر بساسیری گویند و این نسبت شاذ و بر خلاف اصل است
وچون سید معولی ارسلان مذکور از بساسیر بوده وی را بآن منسوب
ساخته اند هذا کما نقله السمعانی عن ابی العباس احمد بن علی بن بابه القاشی
وامیر مهارش بن المجلی در صفر سنه تسع وتسعین واربعمائة متوفی شده
و سن او بهشتاد سال رسیده بوده واو مهارش بن المجلی بن عکیش بن قبان
بن شبیب بن المقلد بن جعفر بن عمرو بن المهنا است و بقیه نسب او در ترجمه
مقلد بن مسیب خواهد آمد ان شاء الله تعالی والحمد لله رب العالمین

ابو الحرث ارسلانشاه بن عز الدین مسعود بن قطب الدین
مودود بن عماد الدین زنکی بن آقسنقر صاحب موصل المعروف باتابك
الملقب الملك العادل نور الدین و عنقریب ذکر جماعتی اهل بیت او هریك
در محل خودش خواهد آمد ان شاء الله تعالی نور الدین ارسلان شاه بعد از وفات
پدر مرحومش مالك موصل شد الحق ملکی با حشمت و شهامت و صاحب
علو همت و سمو منزلت بود و بمذهب حضرت امام شافعی رضی الله عنه
انتقال نموده مدرسه در نهایت حسن و کمال جهت علما و مدرسین شافعیه
در موصل بنا نموده و در لیلة الاحد تاسع عشرین رجب سنه سبع و
ستمائة در شباره کنار شط بر ظاهر موصل رخت وجود بخلوتخانه عدم
کشید و شباره نزد اهل موصل عبارتست از مرکب سلطان و موت
او تا دخول دار الحکومة موصل پنهان داشتند و بعد از آن اورا در تربه
که در جنب مدرسه بنا نموده بود دفن نمودند و از وی پسر الملك القاهر

عز الدین مسعود والملک المنصور عماد الدین زنگی باقی ماند و شرح حال هر دو در ترجمهٔ جد ایشان عز الدین مسعود ابن مودود مذکور شده از آنجا طلب نمایند و بعد از نور الدین نور الله روحه ولد او الملک القاهر برسم خلافت بجای پدر قیام نمود چنانکه شرح حال در مقام خودش مذکور شده و الملک القاهر هم بمرد و مولی امیر بدر الدین لؤلؤ است که بر موصل تغلب نموده مالک آن شد و این صورت در سنهٔ ثلثین و ستمائه در اواخر رمضان سانح شد و بدر الدین لؤلؤ پیش از آن از جانب الملک القاهر در آنجا نایب بود و بعد از آن مستقل شد و این صورت در ترجمهٔ عماد الدین ابن المشطوب مذکور شد

والحمد لله رب العالمین

ابو بکر ازهر بن السمان الباهلی ولاءً البصری اصلاً وی روایت حدیث از حمید طویل نموده و اهل عراق از او و او مصاحب ابو جعفر منصور بوده و چون منصور متولی امور شد بدر خانهٔ حضرت خلیفه بتهنیت آمده حاجب او را بار نداده بعد از آن او منتظر روز دیوان عام شد و چون دیوان و موکب عام صورت پذیرفت و بار عام داده‌اند بمجلس خلافت حاضر شده و بحضرت خلیفه سلام داده خلیفه گفته ترا که طلب کرد گفت من بتهنیت آمده‌ام بحضرت منصور گفته بده هزار دینار بدهید و بگویید که وظیفهٔ تهنیت بتقدیم رسید بعد از انقضای یکسال دیگر بدرگاه حاضر شد حاجب او را از ملاقات منع فرمود دیگر انتظار دربار عام کشیده خود را بمجلس خلافت رسانید خلیفه پرسید و گفت ترا که طلب نموده

گفت

ی گفت شنیدم که تو بیماری بعیادت آمدم گفت هزار دینار بدهید و بگویید که مراسم عیادت بجای رسید و دیگر بعیادت نیاید که من قلیل المرض و همچنین در مجلس دیگر آمده حضرت گفته بچه کار آمده گفته دعا از شما شنیده‌ام میخواهم آنرا بیاموزم خلیفه گفته دعای من مستجاب نیست چه من هر سال دعا میکنم که دیگر تو نیایی مستجاب نمیشود و تو همیشه میرسی و سید هی و او را حکایات و لطائف مشهوره بسیار است ولادت او در سنهٔ احدی عشر و مائة و وفات او در سنهٔ ثلث و مائتین و قیل سبع و مائتین بوده

ازهر بفتح همزه و سکون زا و فتح ها و بعد ها را و آن اسم علم است **سمان** بفتح سین مهمله و تشدید میم و بعد از الف نون نسبت او است ببیع سمن و حمل آن **بصری** بفتح با موحده و کسر ها و سکون صاد مهمله و بعد از آن را نسبت او است به بصره و آن اشهر مدن عراق است و آن در بدایت اسلام در ایام خلافت حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه باهتمام و سعی عتبة بن غزوان صحابی رضی الله عنه بتاریخ رابع عشر از هجرت بنا یافته ابن قتیبه در کتاب ادب الکتاب در باب ما تغیر من اسماء البلاد گفته که بصره حجاره رخوه است چون ها را از او بیندازند بصر بکسر با خوانند و بصر بفتح با بیمن اعتبارش خوانند بصر بفتح با ام حجاره رخوه است قاله فی الصحاح

والحمد لله رب العالمین

ابو المظفر اسامة بن مرشد بن علی بن مقلد بن نصر بن منقذ الکنانی الکلبی الشیزری الملقب مؤید الدوله مجد الدین وی از اکابر

بنی منقذ و اصحاب قلعهٔ شیزر و علما و شجعان آنجا است و او را تصانیف بسیار
در علم ادب و غیره بوده و نکارا استاد ابو البرکات مستوفی در تاریخ اربل ذکر او و
کرده و او را ثنا بسیار فرموده و او را در ذمرهٔ جماعتی از فضلا که بر او وارد شده
اند منخرط کرده است و بعض اشعار و مقاطیع او نقل نموده و عماد کاتب
در خریده یاد او نموده و بعد از ثنا بر او گفته که وی در دمشق ساکن بوده
و در آنجا نشو و نما نموده بعد از آن انتقال بمصر نموده و در مصر مشار الیه و معظم
و مومی الیه بنکر همی گشته و این حال تا ایام صالح بن رزیک او را مستمر بوده
پس از آن عودت بشام نموده و مدتی دیگر در دمشق ساکن شده و بعد از آن
تصانیف و نکارا و را بعضی کیفیات اختر و در آنجا تا زمانی که سلطان
صلاح الدین مالک دمشق شده مقیم بوده پس از آن باستدعاء سلطان صلاح
الدین عودت بدمشق نموده و در این هنگام سن او از هشتاد تجاوز نموده
بوده و غیر عماد گفته که قدوم او بمصر در ایام ظافر بن الحافظ العبیدی
بوده و وزیر در آن روزگار عادل بن السلار بوده و انعام و احسان بسیار
باو نموده اما اسامه سلوک طریق مکافات احسان بوی اساءت نموده و باعث
بقتل او شده چنانکه در ترجمهٔ عادل خواهد آمد ان شاء الله تعالی ابن
ابن خلکان می گوید بخط اسامه مشهد گور که جنه رشید بن زبیر نوشته بر
کتاب الجنان رسانیده بوده دیدم در آنجا نوشته بوده که من این تاریخ
سنة احدی و اربعین و خمسمائه نوشته ام بنابراین معلوم می شود که
دخول او بمصر در ایام عادل مذکور بوده و در آنجا چندان اقامت نموده

که عادل مذکور بقتل آمد چه هیچ خلاف در آن نیست که وی بعد قتل عادل
مذکور آنجا حاضر بوده و او را دیوان شعری است در غایت فصاحت و
بلاغت و من آن را در دو مجلد دیده ام و در ایدی ناس متداول و مشهور است

و این دو بیت را از آنجا نقل کرده ام

لا تستعر جلدا علی هجرانهم ۞ فقواک تضعف عن صدود دائم
واعلم بانک ان رجعت الیهم ۞ طوعا و الا عدت عودة راغم

و همچنین از دیوان او این دو بیت که در شان ابن طلیب در زمانی که خانه اش
سوخته بوده گفته **وهما**

انظر الی الایام کیف تسوقنا ۞ قسرا الی الاقرار بالاقدار
ما اوقد ابن طلیب قط بداره ۞ نارا و کان خرابها بالنار

و همچنین این دو بیت از اشعار اوست در هجو شمس الملک ابو الحسن علی بن مفرج المعروف
ابن المنجم المعری الاصل المصری الدار و وفاة در باره سوختن خانه
و حبیب بن صورت مصری دلال کتب گفته و آن این است

وله

اقول نذعا ابن دار بن صورة ۞ وللنار فیها مارج تضطرم
کذا کل مال اصله من مهاوش ۞ فعما قلیل فی نهابر یعدم
وما هو الا کافر طال عمره ۞ فجاءته لما استبطاته جهنم

و بیت ثانی ماخوذ است از قول حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و سلم
من اصاب مالا من مهاوش اذهبه الله تعالی فی نهابر مهاوش حرام و نهابر

بما لک است و وجیه مذکور ابو الفتح ناصر الدین بن ابی الحسن علی بن خلف
الانصاری معروف بابن موزه است و او در قاهرهٔ مصر سماع کتب
بوده و در دهلیز خانه خود می نشسته و نزد او یوم الاحد و یوم الاثنین
اعیان رؤسا و فضلا جمع می شده اند و او کتب مسموعه را بدیشان عرض
میکرده و لایزال نزد وی بوده اند تا آنکه بازار آخر می شده و چون حضرت سلطان
رحمه الله تعالی متوفی شد جمیع کتب را از مصر باسکندریه برد و دفتر وی در [illegible] گشته
سادس عشر شهر ربیع الآخر سنه سبع و ستمائه بمصر متوفی شد و بقرافه دفن نموده

از این اشعار معقد که در شکایت ضعف خود میگوید

فاعجب لضعف یدی عن حملها قلما ✽ من بعد حطم القنا فی لبة الاسد

و از خط ابو المظفر اسامة بن منقذ مذکور این دو بیت که از گذشتن دهلا خود
در زمانی که در ظاهر خلاط نازل بوده گفته نقل نموده ام شعر

و صاحب لا امل الدهر صحبته ✽ یسعی لنفعی و یسعی سعی مجتهد
لم القه مذ تصاحبنا فحین بدا ✽ لناظری افترقنا فرقة الابد

عماد کاتب گفته که من همواره آرزو آن داشتم که بملاقات او سرافراز شوم
و از لوامع اشراقات صحبت شریفش تنگنای خاطر فاتر را روشن و مستنیر
گردانم تا آنکه در ماه صفر سنه احدی و سبعین با او مرا مصاحبت اتفاق
افتاد از مولد شریفش سؤال کردم گفت یوم الاحد سابع عشرین جمادی
الآخره سنه ثمان و ثمانین و اربعمائه بقلعه شیزر بوده و مرحوم در روز
الثلثاء ثالث عشرین شهر رمضان سنه اربع و ثمانین و خمسمائه بمحروسه

دمشق متوفی شد و در جبل قاسیون مدفون گشته و نود و شش سال
عمر کرده بوده و این فقیر چند نوبت زیارت تربت او دریافتم در رجب ثمانی
نهریست که یزید بن معویه حفر نموده اند که نزدیک آن بقرائت قیام
نمودم و او را برحمت بدعا یاد کردم و برادرم پدر شیخ ابو اسامه مرشد در
سنه احدی و ثلثین و خمسمائه متوفی گشته و شیزر بفتح شین معجمه
و سکون یاء تحتانی و فتح زاء بعدها راء مهمله قلعه ایست بقرب حمی
و این قلعه بدیشان معروفست و سیأتی ذکرها فی حرف العین عند
ذکر جد علی بن منقذ انشاء الله تعالی   والحمد لله رب العالمین

ابو یعقوب اسحق بن ابی الحسن ابراهیم بن مخلد بن عبد الله بن
ابراهیم بن عبد الله بن مطر بن عبید الله بن غالب بن وارث بن عبید
الله بن عطیة بن مرة بن کعب بن همام بن بکر بن اسد بن مرة بن عمرو بن
حنظلة بن مالک بن زید مناة بن تمیم بن مرة الحنظلی المروزی المعروف
بابن راهویه وی جامع فقه و حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم و از
مشاهیر ائمهٔ اسلام بوده دارقطنی او را در زمرهٔ کسانی که از شافعی
رضی الله عنه نقل حدیث نموده منخرط ساخته و بیهقی او را از اصحاب
شافعی شمرده و در حوالی سبع و در مکه با حضرت شافعی معارضه نموده
و حضرت امام فخر رازی صورت معارضه او که با شافعی رضی الله عنه
نموده با تمام تفصیل استیفا نموده و در تالیف خود که در مناقب الشافعی
قید فرموده و چون حضرت اسحق راهویه بر فضایل و کمالات حضرت

شافعی رضی الله عنه اطلاع یافته تمام بر لغات او و آنکه در مصر وغیر ذلک
یافته استنساخ نموده امام احمد حنبل رضی الله عنه چنین گفته که
اسحق نزد ما یکی از کبار ائمه است و از جمیع علما فقه و علم از وی
کسی نگذشته و اسحق مذکور میگفته که من هفتاد هزار حدیث بر ذکر
دارم و من هیچ چیز نشنیده ام که آنرا حفظ نفرموده باشم و هیچ چیز
حفظ نکرده ام که آنرا فراموش کرده باشم و او در حدیث صاحب
عالی است مجاز و عراق و شام و یمن در تصانیف ذمن جمیع ائمه
علوم رسیده و حدیث شریف را از سفیان بن عیینه و من فی طبقته
شنیده و حضرت بخاری و مسلم و ترمذی استماع حدیث از او نموده اند
ولادتش در سنه احدی وستین وقیل ثلث وستین وقیل ست وستین
ومائة بوده و در آخر عمر خود نسیان بود ساکن شده و در لیلة الخمیس
منتصف شعبان وقیل لیلة الاحد وقیل لیلة السبت سنة ثمان و
قیل سنة سبع وثلثین ومائتین وقیل سنة ثلث ومائتین متوفی شده
و راهویه بفتح را و بعد از الف هاء ساکنه بعد از آن واو مفتوحه
و بعد از آن یاء مثناة من تحتها ساکنه و بعد از آن هاء ساکنه است
لقب پدر او ابو الحسن ابراهیم است و سبب لقب پدرش بدین لفظ آنکه
در طریق مکه متولد شده و بفارسی طریق را راه گویند وویه را وجد
نکانه در راه یافته **و مخلد** بفتح میم وسکون خاء معجمه وفتح لام
و بعد از آن دال مهمله **والحنظلی** بفتح حاء مهمله وسکون نون وفتح ظاء

معجمه

معجمه و بعد از آن لام این نسبت بحنظلة بن مالک است و قول دیگر درونکی
قبل از این گذشت والسلم والحمد لله رب العالمین
ابو عمرو اسحق الشیبانی النحوی اللغوی اصل او از کوفه بوده
و نزول ببغداد نموده و او از موالی اعلام و کبار علمای اسلام است و مدتی
نزد شیبان للتادیب مجاورت و ملازمت نموده از این جهة بدو
منسوب است و او در لغت و شعر مشهور زمان خود بوده و بکثرت حفظ
حدیث و سماع آن از ثقات علما از خواص مشهور است اما از دعوی
علما نقصی و شرب نبیذ اشتهار داشته و از جمع از اکابر ائمه و علمای
زمان اخذ حدیث نموده اند منهم امام احمد حنبل رحمه الله و ابو عبید الله
قاسم بن سلام و یعقوب بن سکیت صاحب اصلاح المنطق و صاحب
مذکور در حق او گفته که وی صد و هیجده سال عمر کرد اند و همیشه بدست
خود کتابت مینمود و گاهی استعاده کتب از من میفرمود و من در آن ایام
کودک بودم از و کتب میگرفتم و کتابت میکردم و ابن کامل گفته که
اسحق بن مرار در روزی که ابو العتاهیه و ابراهیم ندیم موصلی در بغداد
بتاریخ سنة ثلث عشر ومائتین متوفی شده بودند بجوار رحق پیوسته
و غیر او چنین گوید که در سنه ست ومائتین در عمر او یکصد و ده سال بوده
و این اصح است و از تصانیف او کتاب خیل و کتاب اللغات معروف
بجیم و آن کتاب حروف است و کتاب نوادر الکبیر و ثلث نسخ و کتاب
غریب الحدیث و کتاب النحله و کتاب الابل و کتاب خلق الانسان است و او

اکثر دواوین عرب را مرور و نظر نموده و حفظ غرایب اشعار و راجز کلام
ایشان فرموده پسر او عمرو چنین گوید که والد من اشعار عرب زیاده از
هشتاد قبیله عرب را جمع نموده بود و هر گاه اشعار و نوادر یک قبیله را
تمام کردی مصحفی بخط خود نوشتی و در مسجد کوفه نهادی تا آنکه زیاده
از هشتاد مصحف کتابت فرموده و مراد بکسر میم و فتحه را آن بینهما
الف والنباغی قد تقدم القول فیه و گویند وی رحمه الله در یوم
الشعانین یعنی عید نصاری بجوار رحمت الهی مجاور شد والله اعلم

والحمد لله وحده

ابو محمد اسحق بن ابراهیم بن ماهان بن بهمن بن نسک التمیمی ولاء الهم
الارجانی اصلا المعروف بابن الندیم الموصلی احوال ابراهیم پدر اسحق و کلام
در نسب و نسبت او بالتمام پیش از آن گذشت احتیاج باعاده آن نیست وی
از ندماء خلفاء بنی عباس بود و بظرایف و لطایف کلام و حسن صورت
و معرفت شعب مقام مشهور ایام بوده و مع هذا از علمای عارف بلغت و
اشعار و صاحب معرفت اخبار و آثار بوده و مصعب بن عبد الله الزبیری
و زبیر بن بکار و غیرهما از روات منبع وی بوده اند و او را در معرفت حدیث
و فقه و علم کلام ید طولی بوده محمد بن عطیه العطوی الشاعر چنین
گوید که من در مجلس قاضی یحیی بن اکثم با اسحق بن ابراهیم موصلی رسیدم
و او در آن مجلس با اصحاب علم کلام مباحثه نمود بر ایشان فایق شد
بعد از آن شروع در بسط مسائل فقه کرد و تحقیق مسائل نیکو نمود

که مسلم

که مسلم فقهای آن مجلس شد و در شعر و لغت بر امثال خود تفوق یافت بعد از آن
رو بیحیی بن اکثم کرد و گفت اعزک الله سخن که در مباحث علمی در این
مجلس گذشت از نقص و طعن خالی و معرا بود یا نه گفت بلی و چون
من این فنون را همچو اصحاب این فنون بی تکلف میدانم سبب چیست
که منسوب بفن واحد شده ام و مردم دانش مرا در آن منحصر میدانند
عطوی گوید که حضرت قاضی یحیی متوجه نشد و گفت جواب این
سخن بر تست و من متوجه اسحق ندیم شده گفتم یا ابا محمد تو نحو را برابر
فراء و اخفش میدانی گفت نی گفتم تو لغت و معرفت شعر برابر اصمعی و
ابو عبیده میدانی گفت نی گفتم علم کلام را همچو ابو الهذیل علاف
و نظام بلخی عارف هستی گفت نی گفتم در فقه همچو ابن قاضی یحیی
بن اکثم ماهر هستی گفت نی گفتم در انشاء اشعار همچو ابو العتاهیه و ابو
نواس گفت نی بعد از آن گفتم از این جهت تو بغنی منسوب شده که
در این هنر کسی از این طبقه که بیرون غیر هم شریک و نظیر نداری و آن
غنا است پس او خندان شد و حضرت قاضی یحیی بن اکثم را استحسان
فرمود و گفت جواب این بود که گفتی لیکن بر وفق الحکمه ظلمی تعیین کردی
با آنکه اظهار نکردی که در زمان ما بجا معینی و که کم است ما دام الله بن
ابو المجد اسمعیل بن ابا الحسن الموصلی در کتاب مسمی بالتنبیه والمفضل
چنین ذکر کرده که اسحق بن ابراهیم ندیم شخص طیب المحاوره ظریف
المحاوره بوده و نادره زمان و عمر بن دو دان بوده و اخذ حدیث از

از سفیان بن عیینه و مالک بن انس و هشیم بن بشیر و لغت معویه ضریر
نموده بود و استیفاء ادب از اصمعی و لغت عبیده فرموده و در علم غنا
یکتای بی همتا بود و لا یزال خلفای عظام در تعظیم و احترام او و رسم الطاف
و اعطاف اقامت مینموده اند از حضرت مامون خلیفه منقولست
اگر ابو اسحق را شهرت بین الناس بغنا نبودی او را استحقاق آن بوده
که متولی قضا و حکومات شرعیه کرده چرا و از این قضاة اعف و
اصدق و اکثر دینا و امانت است لیکن غنا ستر کمالات او نموده است
و او را در این فن و کمال مثل و نظیر نیست اما نزد او این کمال
اصغر و احقر کمالات است و او را نظم جید و دیوان شعری
است در غایت فصاحت و از جمله اشعار اوست که بهرون الرشید نوشته

و آن اینست

وآمرة بالبخل قلت لها اقصري ✽ فليس الى ما تامرين سبيل
ارى الناس خلان الجواد ولا ارى ✽ بخيلا له في العالمين خليل
وكيف اخاف الفقر او احرم الغنى ✽ وراى امير المؤمنين جميل

و او را کتب بسیار بوده ابو العباس ثعلب گفته که من در کتابخانه اسحق موصلی
هزار مجلد کتاب در لغت عرب دیدم و مجموع آن سماع او بوده و من
کتب لغت در منزل احدی از فضلاء وقت آن مقدار که در منزل وی
و ابن اعرابی دیدم جای دیگر ندیده ام و همچنین ابو العباس گوید که اسحق
موصلی گفت شخصی در همسایگی ما بیمار شد یکی از همسایگان ما ابو حفص

مشهور

مشهور بلوطی بعیادت او رفت و به بالین او نشست و گفت مرا میدانی
مریض باواز ضعیف گفت چون میدانم تو ابو حفص لوطی یعنی ابو حفص
بد و گفت تجاوز از حد نمودی لا دفع الله جنبک و از معتصم
خلیفه منقولست که میگفت اسحق بن ابراهیم موصلی هرگز از برای من تغنی
ننمود که مرا بخیال آن نبود که ملک من زیاده زیاده میکند یعنی
مسرت و بهجتی که مرا از زیادتی ملک حاصل شدی از تغنی او حاصل شدی
اخبار او بسیار است در اواخر عمر قبل از وفات به سنتین او را عمی
عارض شد مولدها سنه خمسین و مائه و این سالی است که حضرت
شافعی رضی الله عنه در این سال متولد شده و در شهر رمضان سنه خمس
و ثلثین و مائتین و قیل فی شوال سنه ست و ثلثین متوفی شده رحمه الله

و از اصحاب او او را بدین ابیات مرثیه گفته

اصبح اللهو تحت عفر التراب ✽ ثاويا في محلة الاحباب
اذ مضى الموصلي وانقرض الكاس ✽ وعفت شاهد الاطراب
وبكت آلة المجالس حتى ✽ رحم العود عولة المضراب

و گویند این مرثیه را ابراهیم از برای پدر خود گفته بوده و الصحیح الاول والحمد لله رب العالمین

ابو یعقوب اسحق بن حنین العبادی الطبیب وی در علم طب وحید
زمان بوده و در معرفت لغات و افصاح آن و در نقل کلام از حال
خود با پدر بلغ کمالات پدر رسیده و کتب حکمت را که بلغت یونانی مدون
بوده به سریانی و عربی ترجمه فرموده اما ترجمه او کتب حکمت طبیعی را

از کلام ارسطو وغیره آکنده واشهر است از جمیع کتب طب واو در خدمت
وملازمت خلفاء کرام سیما معتضد که بی رمز حروفش سلوک میکرده بهمان
منوال سالک بوده آخر بقاسم بن عبید الله وزیر معتضد خلیفه
اختصاص پیدا کرد تا آنکه محرم اسرار وعالم استاد او شده واو جمیع
مقاصد خود را سر وعلانیة از او مکتوم نمیداشت واو را به دست
مصنفات کثیره مفیده در طب است وسیاتی ذکر ابیه ان شاء الله تعالی
واو در آخر عمر فلج عارض شده ووفاتش در شهر ربیع الآخر سنه
ثمان وتسعین ومأتین بوده وعبادی بکسر عین مهمله وفتح با موحده
وبعد از الف دال مهمله نسبت است بعباد حیره وایشان چند
بطن اند از قبایل شتی که مجتمع شده اند در حیره وایشان نصرانی بوده اند
خلق کثیر بدیشان نسبت میداده اند منهم عدی بن زید الشاعر
المشهور وغیره ثعلبی در تفسیر خودش در سوره مؤمنون فی قوله تعالی فقالوا
انؤمن لبشرین مثلنا وقومهما لنا عابدون ای مطیعون مستذللون
وعرب کسی که بملوک تقرب وتذلل جوید وشرایط انقیاد بجای
آورد عابد گویند لذلک اهل حیره را عباد گفته اند چه ایشان نسبت
بملوک عجم در غایت طاعت وانقیاد بوده اند وحیره بکسر حاء مهمله
وسکون یاء مثناه من تحتها وفتح راء وبعد از آن ها مدینه قدیمه ایست
منذر ومن تقدمهم من ملوک العرب بوده مثل عمرو بن عدی اللخمی واو
جد بنی المنذر ومن بعده من ابنایش است وآن پیش از عمرو مذکور از خال

جذیمه

جذیمة الابرش الازدی صاحب الزبا بوده وحیره خراب شده کوفه در جنب
ق لبکاه آن بنا نموده اند وآن در سنه سبع عشر از هجرت
نبویه بوده صلی الله علیه وسلم وبانی آن عمر بن الخطاب باهتمام
سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهما بوده والحمد لله رب العالمین

ابو الفتح اسعد

بن ابی نصر بن ابی الفضل المیهنی الفقیه الشافعی الملقب مجد الدین در تمام
عالم علل وفقیه صاحب رای کامل بوده واو در فقه وخلافیات فواید
نافعه وتعلیق نموده ابتداء تفقه او در مرو بوده بعد از آن بغزنه رفته
در آنجا کسب فضایل نموده وکمالات وی باکناف واطراف عالم منتشر
ومشتهر گشته وغزوی مذکور سابقا او را مدح گفته وچون به بغداد نزول
نموده تدریس مدرسه نظامیه بوی مفوض گشته او دو نوبت نظامیه
مدرس شده یک نوبت بتاریخ سنه سبع وخمسمائه وبتاریخ ثانی
عشر شعبان سنه ثلث عشره وخمسمائه معزول شده ونوبت دیگر
بتاریخ سنه سبع عشره وخمسمائه ودر همین سال بعسکر منصوره
خارج شده غیر بجای او مدرسی ساختند ابو سعید سمعانی در
ذیل چنین گوید که اسعد مذکور از جانب سلطان محمود سلجوقی برسم
رسالت بمرو وارد شد وهمچنین از جانب بغداد برسالت بهمدان
رفت ودر آنجا تغمده الله تعالی بتاریخ سنه سبع وعشرین وخمسمائه
بجوار حق پیوست وهمچنین سمعانی در ذیل بیان نموده که از ابا بکر

محمد بن علی بن محمد بن عمر الخطیب شنیدم که گفت یکی از فقهاء قزوین گفت در آخر
عمر حضرت امام اسعد را خدمت میکردیم با آن حضرت در جانه بودیم چون
وقت احتضار آن حضرت رسید مرا اشارت کرد که بیرون روم نیز حسب
الاشاره بیرون شدم و بر در حجره توقف کردم و گوش بودم بدانم شنیدم که
حضرت اسعد طپانچه بر روی خود میزد و میگفت یا حسرتی علی ما فرطت
فی جنب الله و همچنین لا یزال گریه میکرد و این آیه کریمه را تکرار میفرمود
تا آنکه نقد حیوة را بصیرفی قابض ارواح تسلیم نمود و ابا بکر محمد مذکور
گوید که این صورت را فقیه مذکور بهمین عبارت و با نحوی این عبارت
نقل نمود و من این صورت را از حفظ خود نوشتم **میهنی** بکسر میم و
سکون یاء مثناة من تحتها و فتح ها و نون نسبت او است بمیهنه و آن قریه
از قری خاوران و آن ناحیست از نواحی سرخس و ابیورد از اقلیم خراسان

والحمد لله رب العالمین

ابو الفتوح اسعد بن ابی الفضائل محمود بن خلف بن احمد بن محمد العجلی
الاصبهانی الملقب بمنتجب الدین الفقیه الشافعی الحافظ وی یکی از فقهاء
فضلاء موصوفین بعلم و زهد بوده و همواره بعبادت و قناعت و توجه
و طاعت روزگار میگذرانید و مأکول و مکسوب که بین و عرق جبین او
بوده و از اجرت کتابت و نفس آن معیشت میکرده و سماع حدیث از مادر
ابراهیم فاطمه بنت عبدالله الجوزدانیه و الحافظ ابی القاسم اسمعیل بن
محمد بن الفضل و ابو الوفا غانم بن احمد بن الحسن الجلودی و ابی الفضل عبدالرحیم

احمد بن

احمد بن محمد البغدادی و ابی المطهر قاسم بن الفضل بن عبد الواحد الصیدلانی
و غیرهم نموده بوده و چون ببغداد قدوم شریف آورده سماع حدیث از
ابی الفتح محمد بن عبد الباقی بن سلیمان المعروف بابن البطی بتاریخ سنه سبع
و خمسمائه کرده و مطالب اجازه روایت حدیث شریف سند خود را بابو القاسم
زاهد بن طاهر الشحامی و ابو الفتح اسمعیل بن الفضل الاخشیدی و ابی
المبارک عبدالعزیز بن محمد الازدی و غیرهم درست و متصل ساخته و
چون از بغداد باصفهان مراجعت نموده در فنون علم متبحر و ماهر گشته
و صیت کمالات او در بلاد و امصار ظاهر و باهر شده و در اقسام علوم
تألیفات مفیده نموده از آن جمله شرح مشکلات وسیط و وجیز حضرت
امام محمد غزالی است که مواضع مشکله آنرا حل نموده و از کتب بسوط
و آن سخنان نقل نموده و کتاب کفایة التنزیل بعد متوالیست که
اعتماد و اعتنا فقهاء اصفهان بر آنست مولد شریف او احد اربعین سنه
خمس او ستة اربع عشر و خمسمائه باصفهان بوده و در لیلة الخمیس
ثانی عشر شهر صفر سنه ستمائه در اصفهان بمصاحبت و معاشرت
حور و غلمان واصل شده **والعجلی** بکسر عین مهمله و سکون جیم و بعدها
لام نسبت او است بعجل بن لجیم و آن قبیله کبیره مشهوره است از بنی
ربیعة الفرس **ولجیم** بضم لام و فتح جیم و سکون یاء مثناة من تحتها
و بعدها میم است و او عجل بن لجیم بن صعب بن علی بن وائل است ابو
عبید گفته که عجل بن لجیم بن العرب از احمقان معدود بوده چرا که

اسبی بوده در غایت جودت بد و گفته‌اند هر اسب جواد را نامی است این
اسب جواد توجیه نام دارد گفت تا غایت او را نام ننهاده ام گفته‌اند نام
هندوی بلند چشم او را کور ساخته بعد از انش اعور نام نهاده بعض
از شعرا در این باب گفته‌اند

بیت

رمتنی بنو عجل بداء ابیهم ⁂ وهل احد فی الناس احمق من عجل

الیس ابوهم عار عین جواده ⁂ فسارت به الامثال فی الناس بالجهل

یقال اعار العین بالعین المهملة اذا فقاها والحمد لله رب العالمین

القاضی اسعد ابو المکارم اسعد بن الخطیر ابی سعید مهذب
بن مینا بن زکریا بن ابی قدامة بن ابی ملیح مماتی المصری الکاتب الشاعر
وی بدیار مصر مدتی ناظر دیوان بوده و بفضایل عدیده و کمالات عدیده
از اقران و امثال ممتاز بوده و تاریخ سلطان صلاح الدین نظم کرده و کتاب
ترتیب یافته بوده و کلیله و دمنه را در غایت جودت و فصاحت از نثر
به نظم نظیم خود تبدیل نموده بود و دیوان شعر او را بخط ولد او دیده ام و بعض
مقاطیع و اشعار از آن نقل نموده ام از آن جمله است

شعر

تعاتبنی وتنهی عن امور ⁂ سبیل الناس ان ینهوک عنها

اتقدر ان تکون کمثل عینی ⁂ وحقک ما علی اضر منها

و از اشعار او شریف الدین جعفر علی بن نزار المنجی در حرف یا مذکور است
کما سیاتی و از اشعار و اشیاء حسنه عماد اصفهانی در کتاب خریده
ایراد نموده و مقاطیع چند از آن نقل فرموده بعد از ان ذکر بیدا و

خطیر نموده و از اشعار او اشیاء کثیره نقل نموده از آن جمله است آنچه
در عبارة کتمان سر میگوید

بیت

واکتم السر حتی عن اعادته ⁂ الی المسر به من غیر نسیان

وذاک ان لسانی لیس یعلمه ⁂ سمعی بسر الذی قد کان ما کانا

و عماد کاتب چنین گوید که من با اسعد مماتی بقاهره مصر وقتی که متوطن
دیوان جیش الملک الناصر بود ملاقات نموده‌ام او و جماعتی که بیت او بودند
نصاری بودند آخر بالکلیه در بدایت دولت صلاحی بصلاح و شرف
اسلام مشرف شدند حافظ ابو الخطاب بن دحیه معروف بذی
النسبین نزد وصول به بلده اربل چون اهتمام سلطان اربل الملک المعظم
مظفر الدین بن زین الدین بعمل مولد حضرت رسالت پناه محمدی صلی
الله علیه و سلم مشاهده نموده چنانکه شرح و تفصیل آن نزد ترجمه اسم
ملک مشار الیه مشروحا مذکور است کتابی باسم ملک مشار الیه در نشر
بعض مآثر حضرت رسالت پناه ختمی صلی الله علیه و سلم تالیف نموده و در آخر کتاب
قصیده طویله از انشای خود باسم ملک مشار الیه اتمام فرمود که اوله

لولا الوشاة وهم ⁂ اعداؤنا ما وهموا

و کتاب و قصیده را خواند و کذا رایته این فقیر ابن خلکان کتاب مذکور
با قصیده در مجلس مظفر الدین بتاریخ شعبان سنه ست و عشرین و ستمائه
شنیدم بعد ذلک قصیده مذکوره را بعینها در مجموعه دیدم که منسوب
باسعد بن مماتی المذکور بود و با خود گفتم که شاید ناقل غلط کرده باشد

بعد از آن در دیوان اسعد آنرا بکمالها دیدم که بمدح السلطان الملك الكامل
مدح نموده بود ظن من بترجیح این جانب قوی شد بعد از آن دیدم که
ابو البرکات بن المستوفی این قصیده را در تاریخ اربل نزد ذکر ابن
دحیه ذکر نموده بود و گفته که از ابن دحیه معنی این قول پرسیدم

وهو   تغدیتم من عطاجا   ذی کفه المحرم

او در جواب توقف نمود من گفتم شاید مثل قول بعضی از شعرا مراد این باشد بیت

وهو   تسمّی باسماء الشهور فکفه   جمادی وما ضمّت علیه المحرم

و گفت او تبسم کرده گفت این معنی میخواهم چون بر این معنی واقف شدم نزد
من مبین و محقق شد که قصیده مذکوره از آن اسعد مماتی بوده چرا که
از آن ابن الخطاب بودی در جواب توقف نمی نمودی و نیز انشاء قصیده
از برای صاحب اربل در سنه ست و ستمائه واقع شده و اسعد مذکور در
همین سال متوفی گشته کما سیاتی و بالجمله الله اعلم لمن هی منهما و اسعد
مذکور بواسطه خوف نفس و عرض خویش از وزیر صفی الدین بن شکر از
مصر مستخفیا گریخته و استظهار و اعتناء بجناب السلطان الملك الظاهر بحلب
آمده و در حلب اقامت نموده و بتاریخ سلخ جمادی الاول سنه ست و ستمائه
بجوار رحمت ایزدی واصل گشته والحالة هذه از عمر او شصت و دو سال
گذشته بود و در مقبره معروفه بمقام بجانب طاهره قریب بمشهد حضرت شیخ
علی الهروی مدفون گشته و پدر شیخ ظهیر مذکور در یوم الاربعاء سادس
عشر رمضان سنه سبع و سبعین و خمسمائه متوفی شده و مینا بکسر میم

وسکون

وسکون یاء مثناة من تحتها و فتح نون و بعد از آن الف و مماتی بفتح میمین
و میم ثانی مشدده و بعد از الف تاء مثناة من فوقها مکسوره و بعد از آن
یاء و این لقب ملیح المذکور است و او نصرانی بوده و او را مماتی بواسطه
آن میگفته‌اند که در غلاء عظیمی که واقع شده او کثیر الصدقه کثیر الانعام
بوده خصوصا بصغار مسلمین و هرگاه فقرا او را دیدندی گفتندی
مماتی از این جهت بدین مشهور شده شیخ حافظ زکی الدین ابو محمد عبد
العظیم المنذری بموجب مذکور با تقریر نموده بعد از آن این دو بیت را
در مرثیه او خواند و گفت ظن من این است که بیتین مذکورین از ابو طاهر بن
مکنسه مغربی است پس از آن من استکشاف حقیقت بیتین نمودم
محقق شد که از آن او بوده و بیتین این است   بیت

طویت سماء المکرمات * وکورت شمس المدیح * من ذا اؤمل او ارجی
بعد موت ابن الملیح   والحمد لله رب العالمین

ابو السعادات اسعد بن یحیی بن موسی بن منصور بن عبد العزیز
بن وهب بن هبان بن سوار بن عبد الله بن رفیع بن ربیعه بن هبان
السلمی السنجاری الفقیه الشافعی المنعوت بالبهاء وی از فقها و فضلاء
روزگار بوده و در علم خلاف و کلام تحقیقات نیک فرموده لیکن
شعر بر وی غلبه کرده و شعر کمالات او نموده اما شعر را خوب و پاکیزه میگفته
و بدان اشتهار یافته و از این جهت تقرب بملوك کرده و از ایشان
جائزهای لائق میگرفته و اکثر بلاد را طوف نموده و اکابر اعصار را مدایح

میگفته اشعار او در ایدی ناس متداول و مشهور است اما شنیده ام که
او دیوان مدون داشته باشد تا آنکه در خزانه تربت الاشرفیه بدمشق دیوان او
در مجلد کبیر یافته شد و از جمله اشعار او قصیده که بدان قاضی کمال الدین
شهرزوری را مدح نموده این چند بیت است که نقل نموده شد

شعر

وسلوك ما خطر السلو بباله ✿ ولانت اعلم في الغرام بحاله
ومتى وشى واش اليك بانه ✿ سال هواك فذاك من عذاله
اوليس للكلف المعنى شاهد ✿ من حاله يغنيك عن تساله

ابن خلکان رحمه الله المنان گوید که شیخ جمال الدین ابو المظفر عبد الرحمن
بن محمد المعروف بابن الشنیره الواسطی در بلاد ما بتاریخ سنه ثلث و
عشرین وستمایه باربل وارد شد و او از اعیان شعراء زمان و فصحای عصر
و اوان بوده و زمانی در شهر مظفریه توطن نموده و طوف بلاد و صحبت
و اختلاط با اکابر هر دیار نموده بوده و بخدمت ملوک و حکام رسیده ایشان را
مدح و مصاحبت نموده جایزهای سنیه از ایشان گرفته بود و چون ارباب
ادب و دانش از قدوم او خبر یافتند او در روز دیگر مجلس و ثنا فرستند
میان او و محاضرات و مذاکرات لطیفه میگذشت و درس او طرح میکردند
حسبا آنکه سر چند هر و خرافت رسیده بوده گفت روزی بهاء سنجاری
در هنگامی که از سنجار براس العین و یا عکس میرفتیم همراه و رفیق ما شد
در اثناء راه جائی نزول نمودیم و او را غلامی بود ابراهیم نام و بود در غایت

مستانس بود غلام از وی دور تا پیدا شد و او برخاسته طلب غلام شد
و یا ابراهیم یا ابراهیم گویان او را میطلبید او لبعد مسافت جواب نمی گفت
و این موضع موضع صدا و دامن کوهی بود هر چند بآواز یا ابراهیم میکرد
همین لفظ یا ابراهیم جواب میشنید ساعتی بر زمین می نشست و این دو بیت
بر حضار انشاد نمود شعر

نفسي حبيب جائر وهو مجاور ✿ بعيد عن الابصار وهو قريب
يجيب صدى الوادي اذا ما دعوته ✿ على انه صخر وليس يجيب

وگویند بهاء سنجاری را مصاحبی بوده که میان ایشان محبت کیده و روابط
دوستی محکم بوده بعد از جریان عتاب و خطائی که میان دوستان سانح شد
صدیق مذکور از او انقطاع و مهاجرت گزیده و بهاء مذکور او را بانقطاع
عتاب نموده و در جواب آن این دو بیت را که حریری در مقامه
پانزدهم ذکر نموده بدو نوشته وهما

لا تزر من تحب في كل شهر ✿ غير يوم ولا تزده عليه
فاجتلاء الهلال في الشهر يوم ✿ ثم لا تنظر العيون اليه

بهاء مذکور در جواب آن نظم خود این دو بیت نوشته بیت

اذا حققت من خل ودادا ✿ فزره ولا تخف منه ملالا
وكن كالشمس تطلع كل يوم ✿ ولا تك في زيارته هلالا

و بهاء مذکور را اشعار حسنه بسیار است برای قصد اختصار افتاد
ولادت او در سنه ثلث و ثلثین و خمسمائه و وفات او در سنه اثنین

وعشرین وستمائه بغداد بوده
والحمد لله رب العالمین

ابو ابراهیم اسمعیل بن یحیی بن اسمعیل بن عمرو بن اسحق بن
المزنی صاحب الامام الشافعی آن حضرت از اهالی مصر است واو عالم زاهد
ومتورع متشرع بوده وبرتبه اجتهاد رسیده لآلی معانی دقیقه مسایل
از بحار تحقیقات استخراج مینموده ودر سلک انتظام وعقد التیام ترتیب
میداده وامام ومقتدای اصحاب شافعیه واعرف واعلم طایفه مذکوره
بوده کتب کثیره در مذهب حضرت امام شافعی تالیف نموده از انجمله
جامع کبیر وصغیر ومختصر المختصر والمنثور والمسایل المعتبرة
والترغیب فی العلم وکتاب الوثایق وغیر ذلک است وحضرت
امام شافعی در حق او گفته المزنی ناصر مذهبی گویند که هرگاه حضرت
امام مزنی از تحقیق وتدوین مسئله فارغ شدی وآنرا در کتاب مختصر
بودیعت نهادی برخاستی وبشکرانه نعمت وموهبت دو رکعت
نماز شکر گذاردی ابو العباس ابن سریج گفته که مختصر حضرت امام مزنی
بدنیا بکر آمد وبکر بدر رفت وکسی از فحول علما اقتضاض آن نتوانست
نمود وآن اصل کتب مصنفه در مذهب امام شافعی است رضی الله عنه
وآنرا بر مسایل تالیفات حضرت امام ترتیب داده وکلام مجمل واحکام
مبهم آن حضرت را تفسیر وتوضیح نموده چون بکار بن قتیبه الذی ذکره
از بغداد بمصر آمده ومتولی قضا وحکومات شرعیه آنجا شده واو حنفی
المذهب بوده وهمیشه آرزوی آن داشته که با حضرت امام مزنی خلطه

والاجتماع

والاجتماع نماید میسر نمیشده تا آنکه روزی در صلوة جنازه شخصی میانه
ایشان اجتماع اتفاق افتاده بکار بن قتیبه یکی از اصحاب خود اشارت
کرده که مسئله از حضرت امام مزنی سوال کن تا باعث مباحثه شود
آن شخص از حضرت امام سوال کرده یا ابا ابراهیم در حدیث شریف
تحلیل نبیذ وتحریم آن آمده است سبب چیست که تحریم را بر تحلیل
تقدیم نموده اند حضرت امام گفته هیچکس از علماء اسلام بر آن رفته اند
که نبیذ در زمان جاهلیت حرام بوده بعد از آن حلال شده بل آنچه
متفق علیه است آنست که سابقا حلال بوده آخر حرام شده هر آینه این
معنی تقویت وتقدیم تحریم بر تحلیل نموده ابن بکار این معنی را استحسان
نموده وهذا من الادلة القاطعة وآن حضرت در رعایت ورع ونهایت
تقوی وزهد بوده واز کمال احتیاط او آنکه در جمیع فصول سنه آب
از ظرف نحاس نیاشامیده واز کوزه فخاری آب نخورده از وجه منشأ
این صورت پرسیده اند گفته بمن چنین رسیده که فخارین در طبخ کوزه
سرگین بکار میبرند وآتش آنرا تطهیر نمیکند ونیز از او منقولست که
اگر یک نماز فرض را از جماعت در گذرانیدی بیست وپنج نماز فرض
گذاردی تا از عهده فضیلت جماعت خارج شده باشد چه حضرت
رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وسلم فرموده صلوة الجماعة افضل
من صلوة احدکم وحده بخمس وعشرین درجة وآن حضرت مستجاب
الدعوة بوده وطریقه زهد وتقوی را علی مرتبه رعایت میکرده هیچکس

از فضلاء محققین شافعیه بزعم خود خود را بر آن حضرت تقدیم می‌نموده
و چون حضرت امام شافعی عالم علوی سموات را بر خاکدان غبار گزید
و طایر روح مقدسش معارج ملکوت را از حضیض ملک اختیار فرموده
حضرت امام مزنی مباشر غسل حضرت امام شده و گویند در این دولت
سلیمان بن ربیع با آن حضرت شریک بوده ابن یونس در تاریخ خود
ذکر آن حضرت نموده و اسم شریف آن حضرت یاد کرده و اجداد شریف
آن حضرت را عد نموده اما بجای اسحق از اجداد او مسلم ذکر نموده
و گفته که او مصاحب حضرت امام شافعی رضی الله عنه بوده و تاریخ
وفات او را کما تقدم ذکر نموده و در حدیث ثقه و معمول علیه بوده
واحدی از فضلاء محدثین بعد از وفات آن حضرت در امر حدیث
قایم مقام او بوده و او از جمله خیر خلق الله بوده و در رابع عشر من
شهر مبارک رمضان سنه اربع وستین ومائتین عمر بجوار رحمت
الهی بجا و گذاشته و بقرب تربت حضرت امام شافعی رضی الله عنه
بقرافه صغری بسفح مقطم مدفون شده و این فقیر ابن خلکان قبر او را
در محل مذکور زیارت کرده‌ام و ابن زولاق در تاریخ کوچک
خودش چنین گفته که امام مزنی هشتاد و نه سال عمر کرده و اینک بوده
و ربیع بن سلیمان المؤذن المرادی بر او نماز گذارده **والمزنی** بضم
میم و فتح زا و بعدها نون نسبه است به مزینه بنت کلب و آن
قبیله بزرگ است — والحمد لله رب العالمین

ابو اسحق اسمعیل بن القاسم بن سوید بن کیسان العنزی بالولاء
العینی المعروف بابی العتاهیه الشاعر المشهور مولد او عین التمر و آن
قصبه ایست بحجاز قریب مدینه مشرفه و بعضی گفته‌اند از اعمال
سقی فرات است و یاقوت حموی در کتاب مشترک تألیف خودش گفته
که موضعی است بقرب انبار و لکنه علی واو نشو و نما بکوفه نموده و در
بغداد ساکن می‌بوده و بیع جرار می‌نموده از آنجهه او را جرار می‌گفته‌اند
و مشهور بمحبت و عشق عتبه جاریه خلیفه مهدی بوده و اکثر
تشبیبات که در شعر خود اظهار نموده نسبت با اوست یکبار در قصر حضرت
مهدی خلیفه مشتمل بر کتابه بر طبقها یه منقش این دو بیت نوشته بوده

نفسی بشیء من الدنیا معلقة ✿ الله والقائم المهدی یکفیها
انی لآیس منها ثم یطمعنی ✿ فیها احتقارک للدنیا وما فیها

ابو العباس مبرد در کتاب الکامل گفته که ابا العتاهیه از حضرت امیر
المؤمنین استیذان نموده که تحفه بامیر المؤمنین در این روز مهرجان
بگذراند بعد از آن ثوبی در غایت رقت و لطافت و نهایت نظیف
و طهارت تطیب داده ترتیب داده در حواشی آن دو بیت مذکور فوق را
نوشته در برنیه صینی نهاده بخدمت حضرت خلیفه روانه کرده
خلیفه قصد کرد که عتبه را بدو دهد عتبه مشارالیها اضطراب بسیار
نموده گفته یا امیر المؤمنین حرمت و خدمت قدیم من منتهی بآن شده که
مخلوقی مرا بشخص قبیح المنظر کوزه فروشی که معیشت روزگار خود از

از شعر اکتساب نماید بدهی خلیفه بنا بر این او را از بخشیدن اعفا کرده و
بعد از آن حضرت خلیفه امر کرده که ظرفها از مال مملو ساخته بدو باز
فرستند کتاب دیوان خازن را بتسلیم ظرف مملو من الدراهم مأمور
ساخته‌اند ابو العتاهیه دراهم قبول نکرده و میگفته که امر حضرت
بدنانیر شده و کتاب تجویز آن نمیکرده‌اند نزاع بینهم بیت مال
متمادی شده بعد از آن عتبه گفته اگر عاشق بودی یکسال بر سر تمیز دنانیر
و دراهم نزاع نفرمودی وقد اعرض عنه ذکری صفحا **شعر**

انی امنت من الزمان وصرفه ✿ لما علقت من الامیر حبالا
ان المطایا تشتکیک لانها ✿ قطعت الیک سباسبا ورمالا
فاذا وردن بنا وردن خفائفا ✿ واذا صدرن بنا صدرن ثقالا

گویند این ابیات حضرت عمر بن علا گفته بوده و عمر جایزه آن هفتاد هزار
درهم و خلعت فاخر بدو رسانیده شعرا ملازم عتبه او را این صورت
ناخوش آمده بر او حسد برده‌اند و در مقام تعرض او شده‌اند بعد از
وقوف حضرت عمر بن علا شعرا را جمع نموده و گفته از شما اشد حسداً و
نسبت بابکر طائفه ندیده‌ام از شما یکی مرا قصیده که مشتمل بر ابیات
باشد مدح مینماید بچهار بیت آن تشبیب مصادف میکند بعد باسم
من وقتی میرسد که شعر را مزه و لذتی نمانده ابو العتاهیه مرا با بیات
بسیره مناسب مدح زیبا کرده شما بدو چرا تعرض و حسد مینمائید
انتهی سلم شاعر مشهور چنین گوید که مهدی خلیفه مردم را بدخول مجلس

خلافت

خلافت اذن داده من نیز بنزد خلیفه رفته سرافراز شدم مرا امر بجلوس فرمود
چون نشستم بشار بن برد در آمد و در جنب من نشست بعد از آن
حضرت خلیفه ساکت شد و جمیع ما فی المجلس همه ساکت شدند در
این اثنا ابو العتاهیه بمجلس در آمد بشار ادراک آمدن او کرده از صاحب
آن سؤال کرد چه بشار اعمی بود گفتم ابو العتاهیه است گفت هیچ تواند
بود که وی از اشعار خود چیزی در این مجلس بخواند گفتم تواند بود
حضرت مهدی او را امر کرد که از اشعار خود چیزی بخواند و او
این قصیده را انشا نمود **شعر**

الا ما لسیدتی ما لها ✿ ادلت فاحمل ادلالها

چون بشار این بیت شنید مرفق خود مرا جنبش داد کرد و گفت چه بیجا
کسی است که در چنین مجلسی چنان شعر دون بخواند چون
بدین ابیات رسید ساکت و متحیر شد

و ابیات مذکوره اینست

اتته الخلافة منقادة ✿ الیه تجرر اذیالها
فلم تک تصلح الا له ✿ ولم یک یصلح الا لها
ولو رامها احد غیره ✿ لزلزلت الارض زلزالها
ولو لم یطعه بنات القلوب ✿ لما قبل الله اعمالها

بعد از آن بشار بمن گفت نظر کن که حضرت خلیفه از لذت این شعر از
جای خود پرواز در آمده انتهی گویند که از آن مجلس با جائزه بغیر از

ابو العتاهیه اند ما کسی دیگر بیرون نیامد واو در زهد اشعار نفیسه
خوب دارد واز مولدین و مخضرمین در طبقه ابو نواس و بشار منخرط
است و شعر او بسیار است و این قدر اختصار افتاد وی در سنه
ثلثین ومائه متولد شده ودر یوم الاثنین ثامن جمادی الآخر سنه
احدی وعشرة ومائتین ببغداد برحمت ورافت رب العباد واصل
شده واو را بر نهر عیسی مقابل قنطره زیاتین دفن نمودند وچون وفات
او نزدیک رسیده گفته آرزو بر آن دارم که مخارق بیاید و لحظه بر
سر من نغمه نماید واین دو بیت از جمله ابیات او مناسب این
مقام است

بیت

اذا ما انقضت عنی من الدهر مدتی ❊ فان عزاء الباکیات قلیل
سیعرض عن ذکری وتنسی مودتی ❊ ویحدث بعدی للخلیل خلیل

حکایت کنند که ابو العتاهیه روزی با ابو نواس شاعر ملاقی شد گفت
در روزی چند بیت میگوئی گفتم یک بیت یا دو بیت ابو العتاهیه
گفت من در روزی صد بیت ودویست بیت میگویم ابو نواس
گفت از این جهت است که این چنین میگوئی بیت یا عتب مالک لی
یا لیتنی لم ارک ❊ ابو نواس گفت اگر من خواستمی که شعر چنین گویم در
روزی هزار بیت ودو هزار بیت گفتمی صاعد لغوی در کتاب
الفصوص چنین ذکر کرده که روزی ابو العتاهیه نزد بشار بن برد آمد
بعد از ادره کلام والقاء سخن در شعر بحر نظام بشار با ابو العتاهیه

گفت

گفت شعری که در اعتذار گفته بسیار خوب گفته و من آن را
استحسان کرده ام

وهو

کم من صدیق لی اسا ❊ رقته البکاء من الحیا
فاذا تفطن لامنی ❊ فاقول ما بی من بکا
لکن ذهبت لارتدی ❊ فطرفت عینی بالردا

بشار بعد از گفتن این بیت گفت آری این کلام که از زلال بحار معارف تو برون آمده

و آن اینست

وقالوا قد بکیت فقلت کلا ❊ وهل یبکی من الجزع الجلید
ولکنی اصاب سواد عینی ❊ عوید قذی له طرف حدید
فقالوا ما لدمعهما سواء ❊ اکلتا مقلتیک اصاب عود

گویند ابو العتاهیه بر آن شده که دیگر شعر نگوید و تقرب سلاطین از این
طریق نجوید چون حضرت مهدی خلیفه بر آن مطلع شده او را بگفتن
شعر مامور گردانیده واو امتناع مینموده تا که بحبس او فرمان داده او را
بحبس جرایم برده اند ابو العتاهیه گوید چون بحبس در آمدم دهشتی
ومضایقی از که وقت آن محال و گرفتاری جمع پریشان حال مرا پیش آمد
موضعی جستم که آنجا نشینم پیری دیدم با جامهای پاکیزه و قیافت
حسن پسندیده پیش او رفتم تا آنکه بر وی سلام کنم بر زمین نشستم چه
مرا چندان حیرت وجزع غلبه کرده بوده که مجال سلام نداشتم چون
ساعتی از نشستن من بر آمد آن پیر این دو بیت انشاد نمود

تعوّدت مسّ الضرّ حتی ألفته ٭ وأسلمني حسن العزاء إلی الصبر

وصیّرني یأسي من الناس واثقاً ٭ بحسن صنیع الله من حیث لا أدري

چون این دو بیت را بسیار مناسب خواند استحسان نمودم و بدان یمن
و تبرّك جستم و از دهشت و اضطراب بهوش آمده بود و گفتم اعزّك الله
تفضّل علی باعادتهما بعد از آن او گفت ای اسمعیل و یحك کسی از
تو با ادب تر و با مروّت تر ندیده ایم نزد من در آمدی سلام که از مسلم
بر مسلم واجب است ایشان نمودی و پرسش که وارد را از مقیم سنّت
است اقدام نکردی و چون این دو بیت را از من شنیدی بی
مخالطت و موالفت سابقه از دعوی جسارت مرا باعادهٔ بیتین بی ادبانه
امر فرمودی و از ترك ادب سابق اعتذار ننمودی من از این سخن خجل بر
آمدم و از در نیاز مندی و عذر خواهی در آمدم و گفتم باعث بر جرأت
و جسارت اضطراب حبس بود چون اعتذار من منزلت قبول یافت شرح
حال خود از امتناع گفتن شعر و ترتّب این صورت بر آن بعرض او رسانیدم
گفت باعث بر ترك تو چیست و حال آنکه منشأ جاه و قربت تو نزد
سلاطین شعر است شعر بگو و از حبس خلاص شو بعد از آن گفت صورت
حال من آنکه بواسطهٔ مطالبت عیسی بن زید بن رسول الله محبوسم
اگر اعدا او را بدو راه نمائی میکنم از راه مستقیم آخرت منحرف شده ام
چون او عند الله و عند رسول الکریم صلی الله علیه وسلم مواخذ خواهم
شد و اگر دلالت ارباب ضلالت بان معنی نکنم مخنوق کشته میشوم پس

من بحیرت

من بحیرت اولی باشم از تو و حال آنکه تو صبر و سکینه مرا می بینی بعد از آن
بیتین را مرارا اعاده نمود و من آنرا حفظ نمودم در اثناء این حال مردان آن
حضرت را بآستان مهدی خلیفه حاضر ساختند و بدخول مجلس خلافت
مرخص گردانیدند چون بمجلس در آمد بین یدی خلیفه حاضر ساختند و
بدخول مجلس خلافت مرخص گردانیدند چون بمجلس در آمد بین یدی
خلیفه توقف نمودیم از صاحب رفیق من سؤال کرد که عیسی بن
زید کجا است بمن بنما گفت من چه دانم ابن زید عیسی از تو گریخته در
خبر او چگونه یابم گفت بگو که او چگونه متواری شده و آخر عهد
و ملاقات تو با او در چه مقام بوده وقتی که با او ملاقات کردی گفت
از روزی که و متواری شده او را ندیده ام و خبر او ندانم خلیفه گفت
والله اگر او را بمن ننمائی همین ساعت گردنت زده خواهد شد گفتم
آنچه از تو میآید بجای رسان والله من ترا بر ابن رسول الله مشرف
نخواهم ساخت و خود را بدم معصوم او عند الله و عند رسوله المطاع
صلی الله علیه وسلم گرفتار نخواهم گردانید و ارباب ضلالت را بر
اصحاب هدایت مستولی نخواهم ساخت اگر چه میان من جان و جسد بدن
من باشد بعد از آن امر بضرب عنق او فرمود و در مجلس او و صبر نطع را
از خون معصوم او و شمشیر زمردی گلگون گردانیدند بعد ذلك
مرا طلب فرمود گفت شعر میگوئی و الا ترا نیز بدین شخص ملحق گردانم
گفتم شعر میگویم و منّت نیز میدارم فی الحال باطلاق من فرمان داده و قاضی

ابو علی التنوخی بزیادتی بیت ثالث بر بیتین مذکورین روایت نموده **وهو**

اذا انا لم اقنع من الدهر بالذی ٭ تکرهت منه طال عتبی علی الدهر

حکایات شیرین ملیح ابو العتاهیه بسیار است بر این قدر اختصار نمود —
العنزی بفتح عین مهمله و نون و بعد ها زاء نسبت است بعنزة بن اسد بن
ربیعه **والعینی** بفتح عین مهمله و سکون یاء مثناة من تحتها و بعد از آن
نون نسبت است بعین التمر و هی البلدة المذکورة فی الاول

والحمد لله رب العالمین

ابو علی اسمعیل بن القاسم بن عیذون ابن هرون بن عیسی بن
محمد بن سلمان القالی اللغوی جد وی سلمان مولی عبد الملک بن مروان
الاموی است وی احفظ ارباب لغت و شعر بوده و اخذ علوم ادبیه در
طریق بصره از ابی بکر بن درید الازدی و ابی بکر بن الانباری
و نفطویه و ابن درستویه و غیرهم نموده و ابو بکر محمد بن الحسن
الزبیدی الاندلسی صاحب مختصر العین اخذ ادب از ابو علی قالی مذکور
نموده و او را تصانیف مفیده ملاح بر صحایف روزگار میان ارباب
نجاح متداول و مشهور است منها کتاب الامالی و کتاب البارع فی
اللغة که بناء آن بر حروف معجم نهاده و آن مشتمل بر پنجهزار ورق است
و کتاب المقصور و الممدود و کتاب الابل و نتاجها و کتاب فی حلی
الانسان و الخیل و الوانها و کتاب فعلت و افعلت و کتاب مقاتل الفرسان
و کتاب شرح معلقات السبع و له غیر ذلک و او طوف بلاد و امصار

نموده و در سنه خمس و ثلثمائه به بغداد وارد شده و از آنجا بموصل رفته و در
موصل از جهت سماع حدیث از ابی یعلی الموصلی مدتی اقامت نموده بعد از آن
ببغداد عودت نموده و تا سنه ثمان و عشرین و ثلثمائه در آنجا اقامت نموده
و کتابت حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم میکرده پس از آن از بغداد
بقصد اندلس مغرب بیرون آمد و بقرطبه اندلس در سنه ثلث و ثلثین
و ثلثمائه نزول نموده و در آنجا متوطن گشته و کتاب امالی را در آنجا املا
نموده بل اکثر کتاب در آنجا تالیف کرده و همیشه بافاده اشتغال می
نموده و یوسف بن هرون رمادی را که در حرف یا از این کتاب مذکور
خواهد شد بقصیده بدیعه غرا مدح نموده و قالی مرحوم در شهر ربیع
الآخر و قیل جمادی الاولی سنه ست و خمسین و ثلثمائه در لیلة السبت
سادس شهر مذکور متوفی شده و ابو عبد الله الحبری نماز گذارده و در
مقابر متعه بظاهر قرطبه مدفون شده مولد او جمادی الآخر سنه ثمان و
ثمانین و مائتین بمنازجرد دیار بکر بوده چنانچه پیش از این در ترجمه
احمد بن یوسف مناذی بیان اشارت رفت و او را قالی بواسطه آن
میگفتند که وی با اهل قالی قلا مسافرت بغداد اختیار نموده بوده
وعیذون بفتح عین مهمله و سکون یاء مثناة من تحتها و ضم ذال معجمه
و بعد از آن واو و نون است **وقالی** نسبت است بسوی قالی قلا بفتح
قاف و بعد از الف لام مکسوره و یاء مثناة من تحتها بعد از آن قاف
مفتوحه و لام الف و آن موضعی است از اعمال دیار بکر کذا قال السمعانی

وابن فقیر در تاریخ آل سلجوق تالیف عماد الدین کاتب اصفهانی دیدم
که قالی قلا ارزن روم است و اسماعیل و بلاذری در کتاب البلدان
چنین ذکر کرده که جمیع فتوح اسلام در ضمن فتح ارمنیه مندرج است و
او را مثال نیست و چون در بعضی از منه احوال روم متغیر شد و حکام آنجا
همچو ملوک طوایف هر کس بخود سر حاکم بوده از ایشان شخصی از میافارقین
بر غیر غلبه کرده و روم را بتحت تملک در آورده و چون متوفی شد زن
او بجای او روم را بدستور مالک گشته و اسم آن عورت قالی بوده
و او مدینه بنا نموده و اسم آن قالی قله نهاده و معنی آن احسان قالی است
و صورت خود را بر دری از درهای آن مدینه تصویر فرموده بعد از آن
عرب در آن تصرف کرده آنرا قالی قلا گفته و بکثرت استعمال قالی
قلا شده فالحمد لله رب العالمین

ابوالقاسم اسمعیل بن ابی الحسن عباد بن العباس بن عباد بن
احمد بن ادریس طالقانی وی نادره دهر و فرید عصر و اعجوبه زمان
و برگزیده دوران بوده اخذ علوم ادبیه از ابی الحسن احمد بن فارس
اللغوی صاحب کتاب المجمل فی اللغة و از ابو الفضل بن عمید و غیرهما
نموده ابو منصور ثعالبی در کتاب یتیمة الدهر چنین ذکر کرده که سخن
را اختراع عبارت فصیحی که مفصح و مبین از علو مکانت و سمو رتبت
و پایه علم و مبلغ دانش و درایت او باشد قادر نیستم چه تفرد او
در جمیع کمالات علم و عاشر ادب و وصول او باقصی مآرب و منتهی طلب

زیاده

زیاده بر آنست که قول و قلم من کاشف و مبین آن تواند شد ابو بکر
خوارزمی در شان او چنین گفته که بنیاد کار صاحب بن عباد در مهد وزارت
ناشی شده و همای دولتش از آشیانه وزارت در ساحت دولت
پرواز نموده و آنکه ایام وزارت در منبع لبان گشته چنانکه ابو سعید
رستمی در شان او گفته **شعر**

ورث الوزارة کابراً عن کابر * موصولة الاسناد بالاسناد
یروی عن العباس عباد وزا * رته و اسمعیل عن عباد

و اول کسی از وزرا که بصاحب ملقب شد آن حضرت است چه او مصاحب
ابو الفضل عمید بوده مردم او را صاحب بن العمید میگفته اند چون بدین
اشتها ریافت این لفظ لقبا بر و قرار گرفت و چون متصدی وزارت شد
بر و علما باقی مانده و صابی منشی در کتاب تاجی که محتوی است بر تاریخ
عضد الدوله دیلمی چنین ذکر کرده که او را صاحب بواسطه آن میگفته اند
که او از ایام صبا مصاحب مؤید الدوله بوده و مؤید الدوله او را تسمیه
بصاحب نموده و این لقب بر او مستمر شده و بدین لقب مشهور گشته بعد از آن
هر کس که متولی وزارت میشد او را تسمیه بصاحب مینموده اند و صاحب
بن عباد اول وزیر مؤید الدوله ابی منصور بویه بن رکن الدین بن بویه
دیلمی بوده و چون مؤید الدوله در شعبان سنه ثلث و سبعین و ثلثمائه
بجرجان متوفی شد بر مملکت او برادرش فخر الدوله مستولی و مستقل گشت
و او صاحب بن عباد را بوزارت عزیز الآن کما کان ابقا نموده و پایه منزلت

حضرت صاحب نزد فخر الدوله ولیته یوما فیوما ارتفاع یافته و روز بروز کار در
مساعدت تعظیم و تبجیل و امضاء اوامر و انفاذ احکام او دقیقه نامرعی
نگذاشته و ابوالقاسم زعفرانی در مدیح او بقصیده نونیه اتیان نموده که از
جمله اینست

شعر

ایا من عطایاه تهدی الغنا ٭ الی راحتی من نأی او دنا
کسوت المقیمین والزائرین ٭ کسا لم یخل مثلها ممکنا
وحاشیة الدار یمشون فی ٭ صنوف من الخز الا انا

صاحب گوید که در اخبار معن بن زائدة الشیبانی دیده ام که شخصی از حضرت
معن التماس نموده که بدو الاغی دهد که او را بردارد حضرت معن بکیاد
بدو ناقه و اسب و اشتر و دراز گوش و جاریه شفقت فرموده و گفته
اگر دانستمی که الله سبحانه و تعالی مرکوبی دیگر غیر از این مذکورات خلق کرده است
ترا بر آن سوار کردمی و بعد از آن یکدست رخت از جبه و پیراهن
و دستار و دراعه و ازار و مندیل و رداء و جوراب و کیس و سراویل به
ابوالقاسم زعفرانی شفقت فرموده و گفته اگر غیر از این لباسی میدانستمی
بتو میدادم و همواره شعرا و ندماء مجلس او حاضر شده و او را مدایح گفته
از جزیل انعام و اکرام او بهره مند میگشته اند و او بسیار حاضر جواب
و پسندیده مقال بوده و رقعه و مکاتبات را باحسن و اخصر عبارات
جواب می نوشته روزی عمال دارالضرب رقعه مشتمل بر استدعای تخفیف
مقاطعه خود بر آن حضرت نوشته بوده اند در جواب نوشته که شما

آهن سرد میکوبید و همچنین شخصی رقعه بر آن حضرت بعبارات منقح
نوشته بوده و آن عبارات را از رسایل ایشان التقاط فرموده بوده
در جواب نوشته هذه بضاعتنا ردت الینا و نیز بعضی عمال را در محل
ضیقی در جوار خود حبس فرموده بوده و در اثنا آن حضرت چون آفتاب
بر سطح خانه و بام طالع شده چون یکی از محبوسین او را دیده باعلی صوت
ندا فرموده گفته فاطلع فرآه فی سواء الجحیم صاحب فی الحال در جواب گفته
اخسئوا فیها ولا تکلمون القصه بوادر اخلاق و اطوار او بسیار بوده و وی
در لغت کتابی مسماة بمحیط در هفت مجلد ترتیب نموده و آن بر کثرت
الفاظ و قلت شواهد منطوی و کتاب کافی در رسایل و کتاب الاعیاد
و فضایل النیروز و کتاب الامامة متضمن فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام
و کتاب الوزراء و کتاب الکشف عن مساوی شعر المتنبی و کتاب اسماء الله تعالی
و صفاته تألیف نموده و او را رسایل بدیعه و اشعار دلپذیر بسیار عند الفضلاء
مشهور و معروفست

شعر

رق الزجاج ورقت الخمر ٭ وتشابها فتشاکل الامر
فکأنما خمر ولا قدح ٭ وکأنما قدح ولا خمر

ابوالحسین محمد بن الحسین النحوی چنین گوید که نوح بن منصور
سامانی کتابتی در سر بصاحب بن عباد نوشته او را بدرگاه خویش
دعوت نموده تا وزارت خود بدو تفویض نماید و او را مدبر ملک و مال
خویش گرداند او در قبول و اجابت آن صورت توقف کرده بهر گونه

تحفان اعتذار او بعدم رواح آنکه چهار صد شتر تخمینا از برای حمل کتاب
خانه ضرور است وقس علی هذا سایر تجملاته تذکر این مقدار بعظم شان
و رفعت مکان او کافی است مولد او سابع عشر ماه ذی القعده سنه
ست وعشرین وثلثمائه بطالقان اصطخر وقیل بالطالقان طبرستان
بوده و در لیله الجمعه رابع عشرین شهر صفر سنه خمس وثمانین وثلثمائه
بری مرغ روحش از شاخسار بدن بمعارج کنگره سموات طیران نموده
و از آنجا او را بعد نیز اصفهان نقل نموده اند و در قبه که در محله مشهور
بباب دریه بوده دفن کرده اند و آن الی الآن معمور بوده و سپرزادگان
صاحب مرحوم آنرا تعمیر و تبییض نموده تعهد میکرده اند ابو القاسم بن
علاء اصفهانی گفته در خواب دیدم قایلی که میگفت چرا صاحب بن
عباد را با وجود فضایل قدر رتبت شعر مرثیه نمیگویی گفتم کثرت محاسن
و کمالات او مرا لجم ساخته نمیدانم که از اینها ابتدا بکدام کنم و نمیتوانم از عهده
اداء تعداد کمالات او متبرسم قایل گفت انچه من میگویم تو بمجازات آن
بگو گفتم چنین باشد پس او گفت

شعر

ثوی الجود والکافی معا فی حفرة ❊ گفتم لیأنس کل منهما باخیه

او گفت هما اصطحبا حیین ثم تعانقا ❊ گفتم ضجیعین فی لحد بباب دریه

او گفت اذا ارتحل الثاوون عن مستقرهم ❊ گفتم اقاما الی یوم القیمة فیه

این صورت را باسی در کتاب حماسه ذکر کرده ام ابن قصیر یعنی ابن
خلکان در اخبار او دیدم که صاحب کس را بعد از وفات بنوعی رعایت و مساعدت

نکند که در حین جوش عمر صاحب بن عباد چه دردونی که آنحضرت بجوار رحمت
الهی ملاصق شد اسواق مدینه ری را تماما بستند و تمام اکابر و اشراف چون
قصورشان الیه حاضر شده انتظار خروج جنازه مشار الیه کشیدند و مخدوم او
فخر الدوله با تمام امراء اعیان و لشکریان حکام تغییر لباس کرده حاضر شدند
و چون جنازه بیرون آمد تمام مردم بیکبار فریاد و فغان کردند و تقبیل
ارض نمودند و فخر الدوله در پیش جنازه با اکابر علما و صلحا و ارباب دولت و دیگر
پیاده تا مدفن رفت و بعد از دفن چند روز مراسم عزا اقامت نمودند و ابو سعید
رستمی او را بدین قول مرثیه گفت

مرثیه

ابعد ابن عباد یهش الی السری ❊ اخو امل ویستماح جواد

ابی الله الا ان یموتا بموته ❊ فما لهما حتی المعاد معاد

و والد او ابو الحسن عباد بن العباس در سنه اربع او خمس وثلثین و
ثلثمائه متوفی شده و او وزیر رکن الدوله بن بویه پدر فخر الدوله مذکور
و عضد الدوله فناخسرو ممدوح متنبی بوده و فخر الدوله مشار الیه در
شعبان سنه سبع وثمانین وثلثمائه متوفی شده و مولد او در سنه احدی و
اربعین وثلثمائه بوده و **طالقان** بفتح طاء مهمله و بعد از آن لام مفتوحه
و قاف و بعد از الف ثانیه نون این نسبت است بسوی طالقان و
طالقان اسم دو موضع است یکی بخراسان و دیگر از اعمال قزوین و صاحب
مذکور از طالقان قزوین است نه طالقان خراسان والله اعلم
مترجم این حروف مثلا صفه کبیر کثیر التقصیر عفی الله عنه چنین گوید که این

طالقان در کوهستان شرقی قزوین واقع است و قلعه الموت متصل و
بلطافت آب و هوا متصف است و قشکل دره که در دامن آن واقع است
و در بساتین مشتمل بر انواع فواکه و ثمار از توابع آنست و آن همیشه داخل
حوزه حکومت سلاطین دار السلطنه تبریز و عراق عجم بوده تا زمانی که
پادشاه صاحبقران امیر تیمور گورکان از کش دلکش سمرقند بجانب تبریز و
آذربیجان بطالقان نزول اجلال نموده و باستحضار ملک الاعجام سید علی
کیائی حسینی حکمی متضمن استغنا و عظمت و محتوی بر آثار تمنا و جلالت
بدو ابلاغ و انفاذ نموده سید مشار الیه از تعجب و استکبار و استعفا و
استنکار نموده باستظهار استحکام مکان و محل و صعوبت جبال و جنگل
از حضور عتبه او امتناع فرموده و جواب رسالت از روی جسارت و
جرات قلمی نموده روانه گردانید این فقیر حقیر در زمانی که برسم رسالت
بلاد رشت حضرت کار کیا میرزا علی بن سلطان محمد بن سید علی کیا بن
ناصر کیا آن ذکره بتاریخ سنه احدی عشر و تسعمائه مشرف شده صورت
عرضه و مکتوبات در مسودات منشی دیوان حضرت میرزا علی مذکور مولانا
نجم الدین خافی مشاهده نموده بعد از عودت صاحبقران مذکور و نزول
بحوالی قزوین ناصر کیا که بدانش و فضایل و کمالات موصوف بوده جد
وفات والد مرحوم مذکورش سید علی کیا باستقبال موکب صاحبقران
مشار الیه خود را بحوالی قزوین رسانید و انچه مقدور و مقدرت و
فراخور وسع نیت و همت او بوده پیشکش و سلامانه گذرانید و چون

مجلس همایون رسید بعد از رسم سلام اول سخنی که صاحبقران مشار الیه
از وی پرسید این بوده که چون پدرت را بیالغ طلبیدم نیامد و ترا
نطلبیده آمدی جواب گفته بواسطه آنکه آخر دولت پدرم بوده و اول
دولت منست والحمد لله تعالی که این دولت مراد و روی داده امیر صاحبقران
این سخن از وی مستحسن افتاده و طالقان و قشکل دره را از عراق افراد
نموده باقطاع او و فرزندان او بلغت تمغا مقرر گردانید و حال آن سیصد
تومان تبریزی است که عبارتست از پانزده هزار دینار ذهب خالص
اما سلاطین تبریز همواره گیلانیان را بواسطه آن تشویش میدهند
و بر این احوالات مینمایند و لکن گیلانیان بترکمانان مدارا و مواسا
مینمایند چنانکه گفته اند **نظم** اگر مارا غم مشکل نبودی ۞ جواب
ترکان مشکل نبودی ۞ والحمد لله رب العالمین

ابوطاهر اسمعیل بن خلف بن سعید بن عمران الانصاری المقری
النحوی الاندلسی السرقسطی وی در علوم ادبیه امام و صاحب قول است
و در علوم قرائت متقن و صاحب رای و کتاب عنوان در قرائت تالیف
اوست و جمعی از ناس در اشتغال قرائت بدان مواظب و مطالع اند و
کتاب الحجة ابو علی فارسی را مختصر گردانید ابو القاسم بن بشکوال در کتاب
صله ذکر او کرده و بر وی ثناء بسیار نموده و فضایل وی را تعداد کرده
و آن حضرت لا یزال بمطالعه علوم و افاده و انتفاع آن مشتغل بوده و در
یوم الاحد مستهل محرم الحرام سنه خمس و خمسین و اربعمائة از دار فنا

بعالم بقا ارتحال نموده **والسرقسطی** بفتح سین و راء مهمله وضم قاف و
سکون سین ثانیه وبعد ازان طاء مهمله نسبت اوست بمدینهٔ که در
شرق اندلس واقع است یقال لها سرقسطه وآن احسن بلاد اندلس است
وازانجا جمع از علماء عامل و فضلاء کامل بیرون آمده اند وآنرا افرنج
خذلهم الله بتاریخ سنهٔ اثنی عشر وخمسمائة از تصرف اهل اسلام بیرون
آورده اند والحمد لله رب العالمین

ابو الطاهر اسمعیل الملقب منصور بن القایم ابن المهدی صاحب
افریقیه ومغرب بعد ازذکر بقیهٔ نسب او نیز در جد او مهدی در حرف عین
خواهد آمد ان شاء الله تعالی و پیش ازین ذکر مستعلی که از احفاد او بود در
گذشت و در روز وفات پدرش جمهور عساکر واعیان مملکت
بمنصور بیعت کردند علی ما سیاتی ذکره فی ترجمته ان شاء الله و وی
بغایت فصیح و بلیغ بود و انشاء خطب بدیهه مینموده ابو جعفر محمد بن
محمد المروروذی چنین گوید که با منصور در روزی که بعزم ابا یزید خارجی
بسیر بیرون رفتیم در دست منصور دو نیزه بود یک نیزه ازان
مکرر بر زمین افتاد من آنرا از زمین برداشتم و از گرد و خاک
پاک ساخته بدست او باز دادم و بدان تفأل حسن نموده
این دو بیت بر او خواندم **بیت**

فالقت عصاها واستقر بها النوی ✱ کما قر عینا بالایاب المسافر
منصور گفت چرا نگفتی آنچه اصدق و اولی و احسن و اسنی ازین بود

وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ
وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ گفتم یا
مولانا تو فرزند رسول خدایی صلی الله علیه وسلم آنچه از حقایق علوم
ترا حاصل است دست دانش من بدان نمیرسد بعد ازان گفتم چه منا
این مقام است آنچه نبی در تاریخ حجاج گفته که عبد الملک مروان فرموده
که بابی از ابواب بیت المقدس باسم او بسازند واسم او را بر حاشیه
آن کتابت نمایند بعد ازان حجاج نیز استدعا نمود که دری دیگر باسم
او بسازند چون هر دو باب صورت اتمام پذیرفت بابی که باسم
عبد الملک تمام شده بود در محل خود تعلیق و تلفیق یافت و صاعقه برو
واقع شد احتراق پذیرفت ازاین صورت خاطر عبد الملک مروان متغیر
و متألم شد حجاج در اعتذار آن نوشت که چنین مسموع افتاده که آتشی
از آسمان فرود آمده و باب مقبول حضرت خلیفه را احتراق فرموده
و بابی که بمن بنده حجاج بن یوسف متعلق است و منسوب بحاله
باقی است صورت حال ما و شما درین باب مثل است مثل ابنی آدم
إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ خلیفه
ازاین صورت بسیار مسرور شد درخبر است که پدر منصور را
مجادله با ابو یزید که بروی خروج نموده بود مقرر ساخت و ابو یزید
مخلد بن کیداد شخصی از قبیله اباضیه بود و در مراسم زهد و تقوی
مبالغه تمام داشت و هرگز بیرون از دراز گوش سوار نمی شد و بعضی از جماعت

صوف لباسی دیگر نمی پوشید اما از قهر و غضب حضرت آله بر مخلوق بود
و او را با قایم پدر منصور مکاوحات و محاربات کثیره واقع شده بود و
جمیع مدن و بلاد قیروان را تملک نموده بود و از برای قایم بغیر از مهدیه
نمانده بود و آن را نیز محاصره نموده بود چون قایم در حصار بجوار حق
پیوست منصور بجای پدر متولی امر خلافت شد و موت پدر را اخفا
نموده بر محاربت مصابرت می نمود تا آنکه ابو یزید از حصار مهدیه برخواست
و بر سوسه نزول نمود و سوسه را حصار کرد منصور از مهدیه بیرون آمد و
در ظاهر سوسه تلاقی صفین صورت گرفت بعد از محاربه عظیم ابو یزید
مذکور منهزم شد بعد از انهزام در پی او تاختند در یوم الاحد خامس
عشرین ماه محرم سنه ست و ثلثین و ثلثمائه او را ماسور گردانید بعد از
جراحتی که در محاربه بر بدن رسیده بود متوفی شد منصور امر فرموده که
جلد بدن او را مسلخ ساختند از تبن پر ساختند و صلب نمودند و موضع
محاربه را مدینه ساختند و منصوریه مسمی گردانیدند و منصور شجاع
مرابط و سپهسالار دانا و مراسم حزم و شرایط بود و در شهر رمضان سنه
احدی و اربعین و ثلثمائه متوجه مدینه جلولا شد و جاریه که بدو
مفتون بود مسماة قضیب همراه داشت در این ایام بارندگی عظیم
دست داد و بادهای شدید عاصف وزیدن گرفت و سرمای سخت حادث
شد منصور از مدینه جلولا متوجه منصوریه شد و برودت بر
مزاج او غلبه کرده ضعف و فتور تمام در وی پیدا شد و جمعی که همراه او بودند

اکثر

اکثر وفات یافتند و منصور مریضا بمنصوریه رسید و در آنجا مرض بر و
مستولی شد و در یوم الجمعه آخر شوال سنه احدی و اربعین و ثلثمائه متوفی
شد سبب وفات او آنکه چون بمنصوریه مریضا واصل شد داعیه [illegible]
حمام نمود اسحق بن سلیمان اسرائیلی که طبیب آستانه و ملازم مطبخ او بود
او را از حمام منع نمود او ممنوع نشده بحمام رفت بواسطه حرارت حمام
حرارت غریزی او بسیار کم شد و سهر و بیخوابی بر او بسیار غالب شد
اسحق هر چند معالجه میکرد نافع نبود و سهر علی حاله باقی بود منصور
بخدم و حواشی گفت آیا در قیروان حکیمی بغیر ازین نیست که مرا علاج کند گفتند
اینجا جوانیست ابراهیم نام بفضایل طبی نشو و نما نموده او را حاضر
گردانیدند منصور شکایت مرض خود باتمام بدو باز گفت و او را
از حال خود باخبر گردانید ابراهیم مشار الیه اشیاء منومه را جمع نموده در
شیشه کرده بر روی آتش گذاشت و حضرت منصور را تکلیف باستشمام
و استنشاق بخار و رایحه آن نمود چون اندک زمانی از استنشاق گذشت
خواب بر او غلبه کرد و خواب روی نمود و ابراهیم مسرور از پیش منصور
بیرون آمد بعد از آن اسحق آمد که پیش رود بایشان گفتند که خلیفه
در خواب است اسحق گفت اگر ابراهیم طبیب منومات بکار برده باشد و او
بواسطه آن خواب کرده باشد او مرده است چون محرمان استکشاف
حال نمودند او را مرده یافتند خواستند که ابراهیم را بقتل آورند اسحق
مانع شد و گفت او را گناهی نیست و اصل علاج موافق ما ذکره الاطبا

غایت ما فی الباب آنکه از تشخیص اصل مرض غافل شده وشما او را بر اصل مرض
واقف وعارف نکردانیده اید علاج من متضمن تقویت حرارت غریزی بر
بود بخواستم بتقویت آن ایجاب نوم کنم وچون او بچیزی که مطفی
حرارت غریزی بود علاج یافت دیافت آنچه یافت ومن بنا علیه حکم
بموت او کردم مولد او بقیروان در سنه اثنین وقیل احدی وثلثمایه
واقع بوده ومدت سلطنت وهفت سال وشش روز بود **افریقیه**
بکسر همزه وسکون فاء وکسر راء وسکون یاء مثناة من تحتها وکسر قاف وفتح
بعدها یاء ها وآن اقلیم عظیم است از بلاد مغرب وآن در زمان خلافت
عثمان بن عفان رضی الله عنه مفتوح شده وکرسی آن قیروان بوده اما
اکنون کرسی آنجا تونس است   والحمد لله رب العالمین

ابو منصور اسمعیل الملقب الظافر بن الحافظ ابن محمد بن
المستنصر بن الظاهر بن الحاکم بن العزیز بن المعز بن المنصور بن القائم بن
المهدی پیش ازین متصل بدو ذکر جدش منصور مذکور گذشت
وی اصغر اولاد حافظ مشار الیه بوده وبوصیت والد مذکورش صاحب
دولت وعساکر نصرت با او بیعت نموده اند واو کثیر اللهو واللعب و
مصاحبت جواری ومعاشرت غلمان واستماع اغانی میل تمام داشته و
با پسر وزیر خود نصر بن عباس که در نهایت حسن وکمال جمال بوده و
انبساط واختلاط تمام میفرموده نصر بن عباس شبی او را بخانه پدر
خود دعوت نموده وآن خانه اکنون مدرسه حنفیه معروف بسیوفیه است

ومقرر داشته که کسی از خدام وحشم همراه نباشد چون ظافر سیف زاده
بوده متابعت رضاء او لازم دانسته وبخفیه بخانه او حاضر شده ونصر او را
براده للتهمة والعار بارشاد پدر بقتل آورده این صورت در محل خود
مشروحا مذکور است وذلک فی منتصف محرم سنه تسع واربعین و
خمسمائه وقیل لیلة الخمیس سلخ محرم سنه تسع واربعین بوده و
مولد او بقاهره یوم الاحد منتصف شهر ربیع الاول سنه سبع وعشرین
وخمسمائه بوده وچون نصر ظافر را بقتل آورده عباس پدرش
ازین صورت بی خبر کردانیده چه پدرش بقتل او امر کرده بوده بنا بر آن
مردم او را بپسر او نصر متهم می ساختند عباس صبیحه لیلة القتل بدر
قصر ظافر حاضر شده واز جمله کفایت اشغال استیجانه در آمدن کرده خدم
ومحارم سرا دقات حرم عادت ببینا ودرآمدن اند او را در جای خود
نیافته اند وگفته اند نمیدانیم او در کجا است عباس از مرکوب بزیر
آمده وبا جمعی از خواص موثوق به خود بقصر در آمده بعد از آن بخدام
گفته که برادران ظافر را پیش من بیرون آورید چون جبریل ویوسف
اخوین مشار الیه نزد او حاضر شده اند از ایشان سؤال کرده ایشان
گفته اند از پسرت سؤال کن که او بحال ظافر اعلم است بعد از آن
عباس گفته شما ظافر را بقتل آورده اید وهر دو را امر فرموده که گردن
هر دو برادر زده اند خلاصه این قضیه اما من بنه ابن خلکان
بسط کلام در ترجمه الفائز بن عیسی بن ظافر کرده ام والله اعلم بحالهم

قطا قری داخل باب زویله مصر منسوب بقطا قر مقتول است واو محل
مذکور را تعمیر نموده ومواضع ولقطات بسیار بران وقف نموده

ابو عمرو اشهب بن عبد العزیز بن داود بن ابراهیم القیسی ثم
الجعدی الفقیه المالکی المصری وی تفقه بر حضرت امام مالک رضی الله عنه
بعد از ان بر طالعقبان از دیار مصر فقه مدینه ومصر نموده از حضرت
امام شافعی رضی الله عنه منقولست که میگفته من افقه از اشهب کسی
ندیده ام اگر چنانچه در وی طیش وخفت نبودی ومیان او وابن القاسم
حیثیه منافسه ومنافره بوده وریاست فقهای مالکیه بعد از ابن قاسم
با اشهب منتهی شده ولادت او بمصر سنه خمسین ومائه وابو جعفر بن الجزار
گفته سنه اربعین ومائه بوده ودر سنه اربعین ومائتین بمصر بعد از
حضرت امام شافعی بیکماه وقیل بهیجده روز متوفی شده ووفات حضرت
شافعی در سلخ رجب سنه مذکوره بوده واو را در قرافه صغری دفن
فرموده اند ومن بنده احمد خلکان زیارت قبر او نموده ام وقبر او در
جنب ابن قاسم مذکور است وگفته اند که اسم او مسکین بوده واشهب
لقب او است ولا اول اصح واو در اینجا از حضرت امام رضی الله عنه نقل نموده
ثقه ومعمول علیه بوده ابو عبد الله القضاعی در کتاب خطط مصر چنین
نقل نموده که اشهب بین الناس ریاست جلیل ومال جزیل بوده واو
انظر اصحاب حضرت امام مالک بوده وحضرت امام شافعی رضی الله عنه
فرموده که من ندیدم از مصریین کسی را برابر او اگر او را طیش نبودی والله اعلم

وحضرت

وحضرت امام شافعی رضی الله عنه عصر از اصحاب مالک سوی اشهب وابن
عبد الملک کسی ندیده وابن عبد الحکم مذکور گفته که از اشهب شنیدم که
حضرت امام شافعی را دعاء بد میکرد واین صورت نزد حضرت امام شافعی
مذکور شد فقال متمثلا **شعر**

تمنی رجال ان اموت وان امت ✿ فتلک سبیل لست فیها باوحد
فقل للذی یبغی خلاف الذی مضی ✿ تزود لاخری غیرها وکان قد

ابن عبد الحکم مذکور گفته که چون حضرت امام شافعی رضی الله عنه متوفی
شد اشهب از ترکه او غلامی اشتری نمود وچون اشهب متوفی شد من
آن غلام را از ترکه اشهب خریدم ابن یونس در تاریخ خود نسب اشهب را
ذکر کرده وگفته که اشهب قیسی ثم العامری از قبیله بنی جعده است و
کنیه او ابا عمرو است واو از فقهای مصر است وبر ذات رای معدود است
ودر سنه اربعین ومائه متولد شده ودر یوم السبت اثنی وعشرین
من شعبان سنه اربع ومائتین متوفی گشته رحمه الله واو عنفقه محاسن
خود را خضاب میکرده ومنقولست که ابن زین برادر محمد
بن عاصم معافری گوید در خواب دیدم کانه قائلی بمن میگوید
یا محمد جواب دادم گفت **شعر**

ذهب الذی یقال عند فراقهم ✿ لیت البلاد باهلها یتصدع

وگفت در این ایام اشهب بیمار بود ومن از این سخن از مردن او
ترسیدم اخر مسار الیه از هین مرض انتقال بدار اقبال آخرت نموده ایا

إنا لله وإنا إليه راجعون   والحمد لله رب العالمين

ابو عبد الله اصبغ بن الفرج بن سعید بن نافع الفقیه المالکی
المصری وی استفاده فقه از علی بن قاسم و ابن وهب و اشهب نموده
عبد الملک بن الماجشون در حق وی گفته که از مصر بیرون مثل ابو
عبد الله اصبغ و ابن ابو القاسم کسی خارج نشده و ابن اصبغ کسی خارج
نشده و ابن اصبغ مذکور کاتب ابن وهب بوده و جد او نافع مذکور
عتیق عبد العزیز بن مروان بن الحکم الاموی بوده که بر مصر متولی بوده
و اصبغ مذکور بروز الاحد سادس عشرین شوال سنه خمس و عشرین
و مائتین و قیل سنه ست و عشرین و قیل سنه ست عشرین و قیل
سنه عشرین متوفی شده **و اصبغ** بفتح همزه و سکون صاد مهمله و فتح
باء موحده و بعدها غین معجمه است **ابو سعید** بن عبد الله الملقب
قسیم الدوله المعروف بالحاجب و هو جد اتابکیان موصل است و پدر
عماد الدین زنکی بن آقسنقر آتی ذکره است و او و برنان صاحب رها
مملوک سلطان ملک شاه بن الب ارسلان السلجوقی بوده اند و چون
تاج الدوله تتش بن الب ارسلان السلجوقی مدینه حلب مالک شده
آقسنقر مذکور را در آنجا بنیابت خویش گذاشته و بر او اعتماد تمام نموده
چه وی مملوک برادرش سلطان ملک شاه مشار الیه بوده بعد از انقضاء
اندک زمان بر تاج الدوله عاصی و یاغی گشته و تاج الدوله که صاحب
دمشق بوده بقصد قتال او متوجه حلب شده و میانه ایشان مصاف و محاربه

شدید

شدید روی نموده بعد از آن غبار فتنه بار آقسنقر خون آقسنقر و عسکر او
فرو نشسته و این صورت در جمادی الاول سنه سبع و ثمانین و اربعمائه
بوده و در مدرسه معروفه زجاجیه داخل حلب مدفون گشته رحمه الله
و این فقیر احمد خلکان دیدم که هر روز جمعه جمع کثیر بر سر قبر او حاضر
می شدند و تلاوت کلام الله قیام مینمودند و بدیشان خبر میدادند
و میگفتند که ایشان را بر اینجا وقف عظیمی هست اما صاحب آن را نمیدانستم
که چه کس بوده بعد از آن یافتم که ولد ولد او نور الدین محمود الآتی
ذکره انشاء الله تعالی وقف کرده بوده و در ترجمه تاج الدوله تتش
مذکور بر خلاف آنچه ذکر شد خواهد آمد انشاء الله تعالی والله اعلم بالصواب
و مدرسه زجاجیه را ابو الربیع بن عبد الجبار ابن ارتق صاحب حلب
بنا نموده بوده و آقسنقر اولا مدفون بقریه قرنبیا بوده چون عماد الدین
زنکی مالک حلب شد او را از قریه مسطوره نقل بداخل حلب نموده و از
بارو حصار بالا کشیده و در مدرسه مذکوره دفن نمودند

والحمد لله رب العالمین

ابو سعید آقسنقر البرسقی الغازی الملقب قسیم الدوله
سیف الدین صاحب الموصل والرحبه و تلک النواحی وی بمحال مذکوره را
بعد از سپهسالار مودود مالک شده و مودود از جانب سلطان محمد بن
ملکشاه سلجوقی الآتی ذکره انشاء الله تعالی بر محال مذکوره و بلاد شام امیر حاکم
مطلق العنان بوده و در یوم الجمعه ثانی عشر شهر ربیع الاخر سنه سبع و خمسمائه

بسعی جماعة باطنیه بجامع دمشق مقتول شد و در این ایام آقسنقر مذکور
از جانب سلطان محمد ملکشاه به بغداد شحنه بود و عزم بوده چون سلطان
محمد مذکور آقسنقر مزبور را بعد از فوت برادرش برکیارق وفات و استقلال
سلطنت بر خودش در سنه ثمان وتسعین واربعمائه شحنگی بغداد
باز داشته بوده و در سنه تسع وتسعین واربعمائه سلطان محمد آقسنقر
بر سر کیقباد بن هزاردست الدیلمی المنسوب الی الباطنیه بر سر قلعه تکریت
فرستاده چون آقسنقر مذکور بدانجا رسید قلعه مذکور را از رجب
سنه خمسمائه محصور گردانید و چون نزدیک شد که قلعه را بازن
گیرد صدقه سیف الدین نیز عصا بقلعه مذکوره بدر رسید چون
کیقباد را دیگر مجال مقاومت نمانده بوده با اموال و جهات خود نزد
سیف الدوله آمد و قلعه را تسلیم او نموده و در صحبت و مصاحب او بر
سر برد شد و چون بحله رسید بعالم آخرت رسید و چون خبر قتل
مودود بسلطان رسید آق سنقر را کس فرستاده و امر نموده که بموصل
رود و مستعد و متوجه قتال الفرنج که در آن ایام بر دیار شامیه تغلب
نموده بوده اند شود و آق سنقر حسب الامر المطاع متوجه موصل شده
و موصل را تحت حکومت در آورده و از انجا متوجه حلب شد و با فرنج
که قلعه حلب محصور ساخته مسلمانان را بتنگ آورده بودند محاربه
نموده و ایشان را منهزم گردانید از آن دیار دفع کرده بعد از آن بموصل
مراجعت نموده و در انجا اقامت نموده تا آنکه کشته شد رحمه الله و او

از کبار

و او از کبار امراء دولت سلجوقیه بوده و در میانه ایشان شهرت و آوازه
بزرگ داشته او را باطنیه بجامع موصل بتاریخ یوم الجمعه تاسع ذی
القعده سنه عشرین وخمسمائه بقتل آورده اند ابن الجوزی در تاریخ
خود چنین گوید که او را باطنیه در مقصوره جامع موصل سنه تسع عشره
وخمسمائه بقتل آورده اند عماد کاتب چنین گفته که وی در سنه عشرین
بقتل آمد و کیفیت آن این بوده که طایفه از باطنیه بقصد قتل او در
جامع موصل ملبس بلباس صوفیه نشسته اند و چون آقسنقر از نماز
فارغ شد پیش او در رفته اند و او دو سه نفر را مجروح و مقتول
گردانیده اند منشاء این قتل آنکه آقسنقر که میخواسته که عرق حیوة باطنیه
از کالبد عالم بالکلیه قطع نماید و بنیان وجود ایشان مستاصل کرده
الحق تتبع ایشان نموده از ایشان فرقه کبیر بقتل آورده بوده و چون
مشار الیه شهید شد ولد او عزالدین مسعود قایم مقام او گشته وی
در یوم الثلثا ثانی عشرین جمادی الآخره سنه احدی وعشرین وخمسمائه
بجوار رحمت الهی مفارقت شد و بعد از آن عماد الدین زنگی ابن آقسنقر
الذکور قبله کما سیاتی فی حرف الزای ان شاء الله تعالی مالک دیار مذکوره
شد **والبرسقی** بضم باء موحده و سکون را و ضم سین مهمله و
بعده ها قاف نسبت بدانم که این نسبت بجهة چیست و سمعانی رحمه الله
هم ذکر نکرده و بعد از آن یافتم که نسبت است ببرسق و برسق یکی از
ممالیک السلطان طغرلبک ابی طالب محمد الآتی ذکره بوده ان شاء الله

و در دولت سلجوقیه تقدم و ارتفاع یافته و از امرا و کبار او وسائر البته بعظمت بوده و از اعیان آن دولت معدود بوده

والحمد لله رب العالمین

ابو الصلت امیه بن عبد العزیز بن ابی الصلت الاندلسی الدانی وی از فضلاء روزگار بوده و در معرفت علوم ادبیه ید طولی داشته کتابی مسمی بحدیقه باسلوب یتیمة الدهر ثعالبی تالیف نموده و در فن حکمت عالم ماهر بوده از اینجهة او را ادیب الحکیم میگفته اند و از علوم اوایل خبرت تمام و معرفت مالاکلام داشته از اندلس انتقال باسکندریه نموده و در آنجا ساکن شده عماد کاتب او را در خریده ذکر کرده و ثنای بسیار از نموده و بعضی از اشعار او را ایراد نموده و این از آن جمله است

اذا کان اصلی من تراب فکلها ∗ بلادی وکل العالمین اقاربی
ولا بد لی ان اسأل العیس حاجة ∗ تشق علی شم الذری والغوارب

شعر او بسیار است در آخر وقت بمهدیه انتقال نموده و در آنجا یوم الاثنین مستهل محرم سنه تسع و عشرین و خمسمائه متوفی شده و قیل فی عاشر محرم سنه ثمان و عشرین و عماد در خریده گفته که قاضی فاضل کتاب حدیقه مذکوره را بمن داد در آخر آن مکتوب بود که در یوم الاثنین ثانی عشر محرم الحرام سنه ست و اربعین و خمسمائه متوفی گشته والصحیح هو الاول چه اکثر ناس بر آن رفته اند و صورت تاریخ اول است که رشید بن زبیر در جنان ذکر فرموده و گفته که وی در مهدیه وفات نموده و

وبمستنیر مدفون گشته و بیاتی ذکرها فی ترجمة شیخ هبة الله البوصیری ان شاء الله تعالی و در حین احتضار بیتی چند نظم کرده و وصیت نموده که بر سر قبر او در آنرا بنویسند

از آن جمله است

سکنتک یا دار الفناء مصدقا ∗ بانی الی دار البقاء اصیر
واعظم ما فی الامر انی صائر ∗ الی عادل فی الحکم لیس یجور
فیا لیت شعری کیف القاه عندها ∗ وزادی قلیل والذنوب کثیر

ابن خلکان گوید در مجموعه بعض بغادبه یافتم که ابا الصلت مذکور در دانیه و آن مدینه ایست از بلاد اندلس در قران سنه ستین و اربعمائه متولد گشته و در اندلس از جماعتی از فضلا مثل ابی الولید الوقشی قاضی دانیه و غیره اخذ علوم نموده و با مادر خود در روز عید اضحی سنه تسع و ثمانین و اربعمائه باسکندریه واقع شده و شاهنشاه افضل او را فی سنه خمس و خمسمائه از مصر نفی نموده وی باسکندریه رفته و در اسکندریه مستتر بوده تا آنکه در سنه ست و خمسمائه اختیار سفر فرموده و بمهدیه رحل رکاب نموده و نزد صاحب مهدیه علی بن یحیی بن تمیم بن المعز بن بادیس منزلت جلیله یافته و عبد العزیز ولد وی در آنجا متولد گشته و عبد العزیز شاعر ماهر و او را در صناعت شطرنج ید بیضا بوده و در بجایه در سنه ست و اربعین و خمسمائه متوفی گشته این فقیر ابن خلکان گوید منشا غلط عماد کاتب در آنچه از قاضی فاضل نقل کرده این تواند بود که تاریخ وفات پسر را باسم پدر نوشته و اعتقاد کرده که این تاریخ وفات

اوست وامیر دیقمانی که در بند وعقال الفضل شاهنشاه مذکور بوده
رسالهٔ در عمل اسطرلاب وکتاب الوجیز در علم هیئة وکتاب الادویة
المفرده وکتاب فی المنطق سماه تقویم الذهن وکتاب سماه الانتصار فی الرد
علی علی بن رضوان فیما رده علی حنین بن اسحق فی مسائله تالیف نموده و
چون وجیز را باسم افضل تمام کرده افضل آنرا بمنجم خود ابن عبد الله الحلبی
عرض کرده چون بر آن مطلع شد گفت این کتابیست که مبتدی از این
منتفع نیست ومنتهی از این مستغنی است   وله من ابیات

کیف لا تبلی غلائله ٭ وهو بدر وهی کتان

در مرض او استسقا بوده رحمه الله   والحمد لله رب العالمین

ابو واثلة ایاس بن معویة بن قرة بن ابان بن هلال بن رباب
ابن عبید بن سواة بن ساریة بن ذبیان بن ثعلبة بن سلیم بن اوس بن
مزینة المزنی او بغایت فصیح ادیب و بنهایت المعی مصیب بوده واز
اقران وامثال بذکا وفطنت وبفصاحت وبلاغت ممتاز ومستغنی
بوده ودر تدبیر امور صادق الظن صائب الفکر بوده وذکاء وفطنت
او ضرب المثل فضلاء عصر بوده وبرهان الفصحاء فی العالم حریری رحمه الله
ثناه در مقامهٔ سابعه از مقامات بقوله الالمعیة ابن عباس و
فراسة ایاس ایاس مذکور داخل سنه عمر بن عبد العزیز رحمه الله
اورا در بصره قاضی نافذ الحکم کرد اینک وجد پدر ایاس مذکور بصحبت
شریف حضرت رسالت پناه محمدی صلوات الله وسلامه علیه مشرف

مشرفت

مشرفت یافته یکی از بند را ایاس معویة بن قره پرسید که پسر تو چگونه
پسریست گفت بسیار پسر خوبست امر دنیاء مرا بتمام کفایت نموده ومرا
جهت تحصیل امر اخروی از مشاغل دنیوی مستغنی کرد اینک از دانش و
دها وفراست وذکاء ایاس آنکه در محلی که بواسطه حادثه از حوادث
روزگار خوف وترس در میان مردم پیدا شده سه نفر عورت اجنبیه
بسبیل اتفاق با او همراه شده اند ایاس مذکور چون ایشانرا دید گفت این
عورت حامله وآن دیگر مرضعه وآن دیگر باکره است چون استکشاف
امر فرموده اند چنین بوده که او گفته منشأ علم از او پرسیده اند گفته
در حین خوف انسان آنچه اعز واشرفست صیانت مینماید دیدم
که عورت اولین دست بر شکم خود نهاد دانستم که حامله است وعورت
ثانی دست بر پستان نهاد دانستم که مرضعه است وعورت
ثالث دست بر فرج خود نهاد دانستم که باکره است چنین روایت
کنند که ایاس معویه از یهودی شنید که میگفت که مسلمانان چه احمق
طایفه اند که میگویند اهل جنت طعام میخورند وحدث نمیکنند
ایاس بدو گفت ای یهودی هر کس آن مقدار که از طعام میخورد همان
مقدار بحدث دفع میکند گفت نی چه بعضی بغذا بدن مصروف
میگردد گفت پس جایز است که ماکول اهل جنت تمام غذا شود این
معنی را انکار نباید کرد یهودی ساکت ومنفعل شد ونیز گویند که
روزی ایاس در آخر رمضان [ازانا] از رحبات واسط بسیار می نگریست هلال

هلال

بعد از آن گفت در تحت این آجر جانوری است چون آجر را کندند در تحت
آن ماری حلقه زده بود از وی پرسیدند که این معنی از چه دانستی که
گفت از آنکه میان این دو آجر نداوت دیدم دانستم که این نداوت از
نفس جانوری خواهد بود و نیز گویند که ایاس روزی از محلی میگذشت
آواز سگها شنید گفت در این میانه از سگ بیگانه بوی میشنوم چون
کشف کردند سگ بیگانه در آنجا بسته بودند و سگهای دیگر وی را فریاد
میکردند گفتند چون دانستی گفت بواسطه خضوع بانگ سگ
غریب و نباح شدید کلاب دیگر و نیز گویند که روزی میگذشت
قطعه زمینی را شکافته دید گفت در تحت این شکاف جانوری است
چون تفحص کردند چنین بود از وی پرسیدند گفت هرگاه شکاف با
حرکت باشد معلوم میشود که در او دابه است و اگر بی حرکت باشد
معلوم میشود که از گیاه و کاه است و او را در فراست و تفرس اشیاء
امور غریبه عجیبه هست اگر نه خوف اطاله بودی هر آینه بسط قول
آن نمودی گویند عمر بن عبد العزیز در ایام خلافت خود بنایب خود عدی
بن ارطاة که در عراق عرب متصدی اعمال الخلافه بود امر نمود که
ایاس بن معویه و قاسم بن ربیعه الجرشی را در یک محل جمع نما و هر
کدام از ایشان که اکمل حکماء و احسن علما باشد تولیت قضاء بصره بدو
تفویض نما فرمان عدی بن ارطاة حسب الحکم ایشان را بمجلس واحد جمع کردند
ایاس بن معویه بعدی ارطاة گفت تو از حال من و از حال قاسم از فقیه

مصر حسن بصری و محمد بن سیرین سؤال فرمائی و غرض ایاس آنکه قضاء مذکور
قاسم را تعیین خواهند نمود چه قاسم بر ایشان تلمذ و تردد نموده بود و
ایاس ننموده بود و چون قاسم دانست که اگر سؤال کند او را تعیین خواهند
کرد گفت از ایشان از حال من و او سؤال مکنید که والله الذی لا اله الا هو
که ایاس بن معویه از من افقه و اعلم است اگر من در این سوگند کاذبم
کاذب استحقاق قضا ندارد و اگر صادقم تولیت قضا او را لازمست شرعاً
بعد از آن ایاس بعدی بن ارطاة گفت تو مردی را آورده در لب جهنم
داشتی او سوگند دروغی خورد از این ورطه خلاص کرد و اما اثم آن
خود را باستغفار خلاص میسازد عدی بن ارطاة گفت صورت حال
همانست که تو فهم کرده اما اصلا آن نوبت و او را بر بصره قاضی ساخت
از ایاس مذکور روایت کنند که گفت کسی بر من در احکام غلبه نکرد
مگر مردی بعد از دعوی شرعی شهادت کرد که بستان که محدود
بحد و کذا و کذا ملک مدعی حاضر است از شاهد پرسیدم که شجره آن
بستان چند است ساکت شد بعد از آن بمن گفت چند سال باشد
که در این مجلس احکام شرع با مضا میرسانی گفتم مدت کذا گفت عدد
اخشاب سقف این مجلس چند است گفتم حق بجانب تست و گواهی
او را در دفتر سجلات ثبت نمودم گویند ایاس بن معویه روزی در
بیه با جمعی آب میخوردند او از کلبی شنید گفت این سگ بر سر آب چاه
ایستاده است و فریاد میکند چون در چاه آواز سگ رفتند دیده‌اند

سگی بدبالای چاهی ایستاده و فریاد میکند چون استکشاف این امر از وی نموده
گفته آواز او را چنین شنیدم که گویا از آن چاه بر میآمد و او را در آن باب
امور غریبه هست اسحق بن حفص گوید که ایاس بخواب دید که امسال عید
قربان را درک نخواهد نمود بنا بر این بضیعه که او را در عبدسی بود از
شهر بیرون رفت و عبدسی قریه ایست از اعمال دشت میسان میان
بصره و خوزستان و در آن قریه در سنه اثنتین و عشرین و مائه وفات
یافت و بعضی سنه احدی و عشرین متوفی شد و هفتاد و شش سال عمر کرده باشد
و گویند ایاس در آن سال که وفات نموده بخواب دیده که گویا او و پدرش
هر دو هر یک بر اسبی سوار شده و براهی میروند و در رفتن هر دو بهمین
اصلا احدی بر دیگری تقدم نمیکنند بلکه متساوی الاقدام مسافت معینه را
بقطع میرسانند چون بیدار شده گفته پدرم هفتاد و شش سال عمر
کرده باشد من نیز همان قدر عمر خواهم کرد باید و در آخر لیله هفتاد و ششم
بعاشرات خود گفته میدانید که این شب کدام شب است این آن
شب است که استکمال عمر پدرم در این شب شده بود چون در آن شب
خواب کرد صباحش مرده یافتند وفات پدرش معویه در سنه
ثمانین از هجرت بوده **و ایاس** بکسر همزه **و قرّه** بضم قاف است
و من نیز در حضرت امام مزنی گفته شده گویند جماعتی استهلال
و اداء ت هلال رمضان میکردند و انس بن مالک رضی الله عنه در آن
میان بوده و سن مبارکش او قریب بصد سال رسیده بوده در آن اثنا

انس فرموده که ماه را دیدم و بمردم نشان میدادم و هیچکس نمیدید ایاس در میان
این جماعت بوده نظر بجانب او نموده دید که ابروی او بچشم او فرو افتاده
ایاس پیش رفته و ابروی انس مالک را راست کرد انس و مسح نموده
بعد از آن گفته یا ابا حمزه هلال را بنمای هر چند نگاه میکرد هلال را ندید

والحمد لله رب العالمین

ابو سلیمان ایوب بن زید بن قیس بن زرارة بن سلمة بن خثیم
بن مالک بن عامر بن عمرو بن زید مناة بن عامر بن سعد الخزرج بن تیم
اللات بن النمر بن قاسط بن هنب بن افصی بن دعمی بن جدیلة بن اسد بن
ربیعة بن نزار بن معد بن عدنان المعروف بابن القریة الهلالی و قریة جده
او بوده و اسم او جماعه بنت جشم بن ربیعة بن مناة بن عوف بن سعد بن
الخزرج است و تمام نسب او در اول ترجمه مذکور است وی اعرابی امی
بوده و از جمله خطباء مشهور بفصاحت و بلاغت معدود بوده و او
بواسطه آنکه قحط و تنگی شده از دیار خود بعین التمر آمده و حجاج بن یوسف
بر آنجا عامل بوده و بکرم و سفره از اقران ممتاز بوده این قریه در خانه
او ایستاده بوده دیده که جمعی باندرون میروند از حقیقت امر استکشاف
نموده گفته اند که بطعام امیر حاضر میشوند گفته که هر روز چنین است
گفته اند بلی این قریه نیز هر روز بدان طعام حاضر میشد تا آنکه
روزی مکتوبی از حجاج بعامل رسیده چون مشغول بود ابن قریه
عربیه بوده از انتزاع مضمون آن کتاب عامل و غیر حاضر شده اند و عامل

اناند وه وعم این صورت از وقت تاخیر طعام کرده این فقره از مدح ابواب الطعام
مسدود یافتند از حال عامل و عدم تغذی او سؤال فرموده صورت
حال وا دید و باز گفته اند که گفته اگر عامل مرا نزد خود خواند و کتاب را بر من
قرائت نماید من تفسیر آن کنم این صورت را بسمع عامل رسانیده اند
فی الحال او را طلب نموده و کتاب را بر او خوانده چون او لسن فصیح و بلیغ
صحیح بوده عامل را از مضمون کتاب علی الوجه الصواب اخبار و اعلام نموده
عامل بدو گفته تو بر جواب این کتاب قادر هستی گفته اگرچه من چیزی
نمیتوانم خواندن و نوشتن لکن اگر کاتبی نزد من نشیند آنچه من املا
کنم او بنویسد میتواند بود چنین کرده اند چون کتاب عامل با املاء
خطیب فصیح محتوی بر مضمون بارز فصیح بحجاج رسیده از بلاغت آن
کلام که عجیب و غریب بوده تعجب نموده و دانسته که نه عبارت کتاب
خواج عین النمر است در سایل سابقه کتاب نجا را طلب نموده تفاوت
بین ملاحظه نموده بعد از آن حجاج بعامل نوشته فقد اتانی کتابک
بعیدا من جوابک منطق عنیک فاذا نظرت فی کتابی هذا فلا تضعه من
یدک حتی تبعث الی بالرجل الذی صدر الیک الکتاب والسلام چون
عامل عطا العنبر بکتاب حجاج مشرف شده کتاب را بر این فقیر خوانده و او را
بروح مامور کردانیده بعد از اعطاء کسوه و نفقه لایق وی را بجانب حجاج
روانه ساخته چون بحجاج رسیده گفته اسم تو چیست گفته ابو ب
گفته اسم تو است و گفته ظن من این است که تو از بنی هاشمی اما بادب

بلاغت محاورت و مجاورت نموده باشی از این جهت او را کلام بلیغ باسانی عناف
و از برای او بتعیین نزل و منزل امر فرموده و لا یزال با او مصاحبت نموده از
فصاحت او متعجب بوده تا آنکه او را نزد عبد الملک بن مروان فرستاده و چون
عبد الرحمن بن محمد بن الاشعث بن القیس الکندی در سجستان از طاعت
عبد الملک بن مروان بیرون رفته حجاج او را نزد مشار الیه برسم رسالت
و تبلیغ کلام و حجت فرستاده چون بعبد الرحمن رسیده و تبلیغ رسالت نموده
گفته تو اخطب منبر دائم که بر چیزی و عبد الملک بن مروان را از خلافت
خلع نمائی و حجاج را سب کنی والا گردنت را میزنم گفته ای امیر من رسولم
و بر رسول تکلیف امثال این امور جایز نیست گفته بر چنین من چنین میگویم
تو چنین کن او نیز بر خواسته خلع عبد الملک از خلافت و سب حجاج بر
منابر فرموده و نزد ابن اشعث اقامت کرده و چون ابن الاشعث از محاربه
حجاج منهزم و منصرف شده حجاج بعمال ری و اصفهان و آن حدود در عموم
حوالی نوشته که هر کس که از انهزام و انکسار ابن اشعث از آنجا بکریزد در
اینها را مامور کردانیده نزد ما فرستد در اثنای این احوال ابن قریه
با جمعی گرفتار شده اینها را نزد حجاج فرستاده اند و چون ابن قریه
بحجاج در آمده گفته آنچه از تو می پرسم جواب بگوی گفت بپرس هر چه
خواهی گفته از اهل عراق بمن خبر ده که چگونه مردمانند گفته اعلم مردمند
بحق و باطل گفته اهل حجاز گفته اسرع ناسند بفتنه و اعجز ناسند در
فتنه بدان گفته اهل شام گفته اطوع ناسند بخلفای خود گفته اهل مصر

کفتند غلام دیده حکومت و غلبه اند کفتند اهل بحرین کفت طایفه فلاحند
که خود را بتکلف عرب ساخته اند کفتند اهل عمان کفت فرقه عربند
که فلاح شده اند کفتند اهل موصل کفت اشجع فرسان و اقتل اقرانند
کفت اهل یمن کفتند اهل سمع و طاعت و لزوم سنت و جماعتند کفت
اهل یمامه کفت اهل جفا و اختلاف اهوا و صبر عند الشدة واللقا اند
بعد از ان کفت اهل فارس کفت اهل باس شدید و شر عتید اند و سیما ان
که دوست میدارند کفت از احوال عرب بمن خبر ده کفت بپرس کفت
قریش کفت در حلم و کرم اعلم و اکرمند کفت بنو عامر بن صعصعه کفت
نیزه های ایشان طویل و کرم ایشان بی مثل و عدیل است کفت بنو سلیم
کفت اعظمها مجلسا و اکرمها مجلسا اند کفت ثقیف کفت کریم الاباد
کثیر الاحترامند عند الامرا و الاولیاء کفت بنو زبید کفت در حرب ثابت
قدم و در ادراک قتل و قصاص عدیم الندم اند کفت قضاعه کفت
اخطار ایشان خطیر و اصل ایشان ذوی التعظیم والتوقیر است کفت
انصار کفت ایشان احسن قومند اسلاما و اکرم طایفه اند ایاما کفت
تمیم کفت ایشان اکبر صبرا و جلدا و اکثر جمعا و عددا اند کفت بکر بن وایل
کفت ایشان اثبت صفوفا و احد سیوفا اند کفت عبد القیس کفت
ایشان اسبق غایات مجد و معالی و اصبر در زیر رایات عوالی اند
کفت بنو اسد کفت ایشان اهل عدد حرب و مهیای ضرب و قتال اند و صاحب
عسر و نکد اند کفت لخم کفت ایشان ملوک قومند و لیکن در میان ایشان

احمقان هستند کفت جذام کفت ایشان اتش حرب بر می افروزند و در ان
خوض و مروری نمایند کفت بنی الحارث کفت مراعات عهد و ایمان و
صیانت حریم و نسوان مینمایند کفت علک کفت تراث مجاهدانند اما
در دلها و قاسیه کفت تغلب کفت در قتال صادق و در لقا دنایره جدال
وانقفند کفت غسان کفت اکرم عربند حسبا و اثبت قوم اند نسبا بعد ازان
حجاج کفت کدام طایفه اند در جاهلیت که مانع ذلت و خواری اند
از خود کفت قوم قریش چه ایشان طایفه رفیع المکان عظیم الشانند
و ارتقا بر اتباع ایشان در استطاعت کس نیست و مکان ایشان بلد الله
یعنی مکه مشرفه که حضرت حق آنرا از مکاره ایمن ساخته است دیکر
حجاج کفت من از زمان عرب در زمان جاهلیت بکو کفت بپرس انچه
بخواهی کفت قوم حمیره کفت ارباب ملک و سلطنت اند کفت کنده
کفت لباب ملوکند کفت مذحج کفت اهل طعن و ضربند کفت همدان
مانند اجلال الانام و کلاب مخولند کفت ازد کفت سباع ناسند دیکر
حجاج کفت از احوال زمین بمن خبر ده کفت بپرس انچه میخواهی کفت
هند کفت دریای آن در و جبال آن یاقوت و شجر آن عود
و ورقان عطر و اهل آن اذل ناسند و همه جا متفرق اند
کفت خراسان کفت آب آن جامد و دشمن آن جاحد است کفت عمان
کفت حرارت شدید و صیدان عتید یعنی حاضر است کفت بحرین کفت
مزبله است میان دو مصر کفت یمن کفت اصل و بنای عربند و صاحب

بیوتات و نسبند گفت مکه چیست گفت رجال آن علماء غلیظ یابس و
نسوان آن پوشیده برهنه تنند گفت مدینه گفت علم در آنجا راسخ است
و از آنجا ظاهر شده گفت بصره گفت سرما او همچو جلید و حرارت آن
نجاست شدید و آب آن تلخ و خبث آن صلح است گفت کوفه گفت
حرارت آن از حرارت بحرین زیاده و برودت آن از برودت شام
کمتر است و شب آن شب طیبه کثیر الخیر است گفت واسط گفت جنتی است
بین الکوفة والبصرة گفت شام گفت عروسی است قائم میان نسوان واعد
بعد از آن حجاج گفت ثکلتک امک یا ابن القریه یعنی مادر تو بر تو
محزون باد اگر تو متابعت اهل عراق و موافقت ایشان در شقاق چنانکه
من ترا وصیت کردم نمی‌کردم اکنون خلاص بودی بعد از آن طلب سیف
نمود و سیاف را گفت ابن قریه را بکش ابن قریه گفت اصلح الله الامیر مرا
چندان مهلت ده که سه سخن بگویم که بعد از من آن سخنان همچو سواد
طبا در ظاهر و مشهور خواهد بود گفت بگو گفت هیچ اسب خوب نیست
که بسر در نیاید و هیچ شمشیر خوب نیست که گاهی نزنند ببرد و هیچ
حکیم دیری نیست که از و قصوری صادر نشود و غرضش از این سخن و
کلام استخلاص خود بوده حجاج گفت ای پسر این وقت مزاح و سخریت
نیست و سیاف را بقتل او الزام فرموده و او نیز ابن قریه را بقتل آورده
و بروایتی دیگر گویند چون حجاج اراده قتل ابن قریه کرد گفت یا ابن
قریه گویند عرب زاعم اند بدانکه هر چیزی را آفتی است گفت

اصلح الله الامیر زعم عرب صادقست بعد از آن گفت بگو آفت حلم چیست گفت
غضب گفت آفت عقل چیست گفت عجب و خودپسندی گفت آفت
علم چیست گفت نسیان گفت آفت سخا چیست گفت اظهار منت نزد هجوم
بلا بر منعم علیه گفت آفت کرام چیست گفت مجالست لئام گفت آفت
شجاعت چیست گفت بغی گفت آفت عبادت چیست گفت فترت گفت
آفت ذهن چیست گفت وسوسه و قبول حدیث نفس و وهم گفت آفت
سخن چیست گفت کذب گفت آفت مال چیست گفت سوء تدبیر گفت
آفت کامل رجال چیست گفت مرات گفت آفت حجاج بن یوسف چیست گفت
اصلح الله الامیر کسی که کریم الحسب طیب النسب ذکی الفرع هو الاصل باشد
او را آفتی نخواهد بود حجاج گفت از شقاق ممتلی و نفاق مستلی شدی
بعد از آن امر کرد که گردنش بزنند و چون گردنش زدند او را
مرده یافت از کشتن او ندامت بسیار نمود گویند بعضی از علما از ابن
قریه پرسیدند که دها چیست گفت تجرع غصه و توقع فرصه گفتند
صفت و علامت عجز و درماندگی چیست گفت تبخبخ در حیف و ثنا و
بی رجب و بر درنی متوجه شدن بی علت و ابن قریه مرحوم بتاریخ سنه
اربع وثمانین من الهجرة النبویة صلی الله علیه وسلم بقتل آمد و این ابن قریه
همان ابن قریه است که نکات ذکر او در امثال مینمایند و میگویند ابن
القریه در زمان حجاج بعزّ عالم بوده در این زمانه همچو حال اعرابی قریه است
در زمان حجاج ابو الفرج اصفهانی در کتاب الاغانی در ترجمه لیلی و مجنون

بعمانا استیفاء اخبار ایشان چنین ذکر کرده که سه شخص‌اند که اخبار و اشعار
ایشان در عالم مشتهر است و ایشان از حقیقت معلوم نیست و وجود
ایشان در عالم محقق نی اول لیلی و مجنون دوم ابن القریه سیم ابن
ابی العقب و ابن ابی العقب آنست که ملاحم بدو متعلق است و هو یحیی بن
عبد الله بن ابی العقب **والقریّه** بکسر قاف و تشدید را و تشدید یاء
مثناة من تحتها و بعدها ها است و او مادر جشم بن مالک بن عمر
است و عمر مذکور را و خواهر بوده چون وفات کرده پسرش مالک
او را تزویج نموده و از و جشم بن مالک مذکور متولد شده و قریه در
لغت حوصله است و بها سمیت المرأة و علماء انساب چنین گفته‌اند
چون مالک بن عمر قریه را تزویج نموده از و جشم جد ایوب و کلیب
جد عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه و سلم من جهة
الام پیدا شده جد مادر او نتیله بضم نون و قیل نتیله بفتح آن بنت
حباب بن کلیب بن مالک مذکور است پس عباس رضی الله عنه از اولاد
قریه بدین اعتبار باشد و ابن قتیبه در کتاب المعارف چنین ذکر
کرده که ابن القریه هلالی بوده یعنی از بنی هلال بن ربیعه بن زید
مناة بن عامر و ابن کلبی گفته که از بنی مالک بن عمرو بن زید مناة است
و هلال در عمود نسب مناة الیمن مذکور نیست والله اعلم **والهلالی**
بکسر ها نسبت است هلال بن ربیعه بن زید مناة و این بطن است
از نمر بن قاسط و در عرب هلال بن عامر بن صعصعه قبیله دیگر است

وابن

وابن الکلبی در کتاب جمهرة الانساب هر دو نسب را بصورت نکاح میتما ذکر کرده
والحمد لله رب العالمین
ابو الشکر ایوب بن شادی بن مروان الملقب بالافضل
نجم الدین و والد سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب و شیئا من
فی ترجمة ولده سلطان صلاح الدین نسب و صورة الاختلاف
فیه فلینظر هناک بعض از مورخین گفته‌اند که شادی بن مروان از
اهل دوین و ابناء اعیان آنجا بوده و او را مصاحبی بوده جمال الدوله
المجاهد بهروز و حال او در ترجمه صلاح الدین یوسف بن ایوب
مذکور است وی از ظرفاء زمان خود بوده و میانه او و بهروز المذکور
اتحاد اخوت و برادری بوده و بهروز مذکور بواسطه آنکه بزوجه یکی
از امراء متهم شد و صاحب او را بواسطه این اتهام خصی ساخته و در
آنجا ضرب المثل گشته و از حشمت و حیا دیگر نتوانسته که در دوین
اقامت نماید بغرم در مسافرت اختیار نموده و بخدمت یکی از ملوک
سلجوقیه سلطان غیاث الدین مسعود بن غیاث الدین محمد بن
ملکشاه الآتی ذکره رسید و بمرور ملازم درگاه او منسلک در سلک
گشته و چون او کافی و کاردان دید رتبه تقرب بخود داده و امور
خود را به تفویض فرموده و چون سلطان مسعود سوار میشد بابو
با او سوار میشد در ری سلطان او را با اولاد خود سوار دیده به
لالاء مذکور از آن صورت اظهار کرده و دست بخوده لالاء مذکور در حق

کفتند که بهروز خادم وصالح وعفیف النفس است ودر طریقهٔ معرفت و
کاردانی وملاحظهٔ امانت وامانت بی نظیر وبی بدیل زمان خود است
بعد از آن او را در قضاء اشغال وآمال بسلطان میفرستاده محبت او
در دل سلطان پیدا شده ودر بعض اوقات با او لعب شطرنج ونرد
مینموده وبتقدیر الله تعالی در آن اوقات کالاعمی کورد بجوار رحمت
الهی مجاور شده سلطان غیاث الدین بهروز مذکور را قایم مقام اولاد
موی الیه باز داشته وفرزندان خود را بدو تسلیم نموده وذکر او
در آن حدود وحوالی سایر ومشهور کشته بعد از آن بهروز کسی
بشادی فرستاده که بعد از اعطا داده جاه ومال وخیل وخول خود
بدو کند وما انعم الله علیه را بنا بر مصادقت سابق با او مقاسمه نماید
چون شادی بصحبت مشار الیه رسیده در انعام واکرام وترحیب واعظام
او شرایط انسانیت ومروت بتقدیم رسانیده بعد از آن سلطان
مسعود مجاهد بهروز مشار الیه را بنیابت خود بحکومت وتولیت
مهمات دار السلام بغداد فرستاده چه عادت سلاطین سلجوقیه
آن بوده که همیشه از جانب خود نایبی ببغداد میفرستاده اند وشادی
مذکور را باستصحاب مشار الیه همراه نموده واو نیز با اولاد خود در
صحبت مجاهد بهروز متوجه بغداد شده وچون سلطان استحفاظ
وحکومت قلعهٔ تکریت را بمجاهد مشار الیه تفویض نموده بود
او شخص معول علیه موثوق به سوی شادی مشار الیه نمی یافت قلعه را

نامزد

نامزد او کرده واو را بدان جا روانه کردانیده وشادی مدت مدید در آنجا
اقامت نموده بعد از آن بمقتضای اَیْنَمَا تَکُونُوا یُدْرِککُّمُ الْمَوْتُ وَ
لَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ همای روح رفیعش از مهبط قلعهٔ مذکور
متوجه کنکرهٔ قلاع سموات کشته بعد از وصول خبر بمجاهد مشار
الیه ابو الشکر نجم الدین ایوب فرزند مشار الیه را قایم مقام شادی
مذکور کردانیده بعد ذلک ابو الشکر انچه شرایط حفظ وصیانت و
مراسم رعایت رعیت ومراقبت است بتقدیم رسانید چنانچه شکر
آن بمجاهد مذکور رسیده واو اکبر سنا از برادر خود اسد الدین شیر
کوه آنچه ذکره بوده واین فقیر احمد خلکان چنین کوید که در این
مقام میانه این کلام مذکور وکلامی که بعد از این انشاء الله در حق حضرت
صلاح الدین خواهد آمد اختلافی هست والله اعلم اما اصل مقصود
از مجموع کلامین حاصل میشود فلینظر هنالک ودر ترجمهٔ صلاح الدین
سبب معرفت میانه عماد الدین زنکی صاحب موصل ونجم الدین ایوب و
اسد الدین شیرکوه بیان نموده ام اعاده آن در اینجا حاجت نیست از
غرایب اتفاقات آنکه روزی عورتی از قلعه جهت کفایت بعض مهمات
خود بیرون رفته چون مراجعت نموده کریان ونزد نجم الدین ایوب
واسد الدین شیرکوه شد چون از سبب کریه استفسار کرده اند کفته
از در قلعه باندرون می آمدم سپهسالار بمن تعرض کرد شیرکوه بر سر او
رفته حربه که در دست سپهسالار بوده از او کرفته وبر او زده واو را

بقتل آورده و برادر او نجم الدوله را بند و قید نموده و صورت حال را کما
وقع بحضرت بهروز عرض نموده تا آنچه صلاح بیند بتقدیم رساند بمجاهد
بهروز در جواب نوشت که پدر مرحوم شما را بر من حقوق بسیار است
و میانه من و او محبت متأکده متحقق است و من قادر نیستم که در مکافات
آن حقوق شما بدی کنم آرزوی من اینست که شما خود منصب را ترک
کرده از بلده و قلعه منسوب من بیرون روید و طلب رزق خود از محل
دیگر نمائید چون جواب به ایشان رسید ایشان را دیگر مجال توقف
نماند از تکریت بیرون رفته خود را بخدمت اتابک عماد الدین زنگی بموصل
رسانید انار الله الحق عماد الدین زنگی آنچه شرایط اکرام و اعظام بود
بجای آورده و از برای ایشان اقطاع نیک تعیین نموده چون اتابک
قلعه بعلبک را مالک شد نجم الدین ایوب را در آنجا بنیابت خود باز
داشته و ایضا بالتمام در ترجمه صلاح الدین یوسف بن ایوب مذکور
است و انا خلفت العبادات و ایوب خانقاهی که در بعلبک جهة
اقامت و ریاضات ارباب فقرا از صوفیه اتخاذ نموده بوده معروف
بنجمیه دیده ام جای پر فرح و راحت است و مشار الیه آنرا در زمانی
که در آنجا مقیم بوده تعمیر نموده و ایوب شخص مبارک کثیر الصلاح و
مایل بارباب صدق و نجاح بوده و در ترجمه صلاح الدین بعض
احوال ایوب مشار الیه و آنکه زنگی او را چگونه در بعلبک حاکم و متولی
کرد اینده و او چگونه از بعلبک بدمشق انتقال نموده ذکر کرده ام در اینجا

اعاده

اعاده آن نمی کنم و چون برادر ایوب اسد الدین شیرکوه با عجائب و اسعاد
شاه دمشق بجهت دیار مصر بیرون شد چنانچه تفصیل آن در ترجمه اسم مرقوم
نوشته شد ایام نجم الدین ایوب در خدمت نور الدین محمود بن زنگی
بدمشق اقامت نموده و چون صلاح الدین یوسف پسر ایوب مشار الیه
در دیار مصر بود در ایام حکومت عاضد صاحب مصر متولی وزارت شده
ملاقات والد بزرگوار خود از شام استدعا نموده و نور الدین محمود
مشار الیه او را با شرایط اعظام بدان صوب روانه گردانید و بتاریخ
رابع عشرین شهر مبارک رجب سنه خمس و ستین و خمسمائه بقاهره
در آمده و عاضد صاحب مصر اکراما لولده صلاح الدین او را استقبال نموده
ملاقات کرده و صلاح الدین آنچه کمال ادب و نهایت عبودیت و خدمت
بوده نسبت با والد بزرگوار خودش بجای آورده و جمیع مناصب خود را
بر او عرض کرده او در قبول آنها توقف نموده و گفته ای فرزند من حضرت
حق جهت تفضل این امور ترا اختیار کرده است بواسطه آنکه مستأهل بوده
تغییر موضع سعادت بدیگری ترا اصلا جائز نیست بعد ذلک نجم
الدین ایوب لایزال با او مصاحب بوده تا آنکه امر صلاح الدین ارتفاع یافته
و بر ممالک و بلاد استقلال تمام یافته کما هو المذکور فی ترجمته بعد از آن
صلاح الدین بمحاصره کرک از قاهره بیرون آمد و پدر را در قاهره بجای
خود باز داشته بود پس روزی سوار شد که بر عادت اجداد طوف
بلاد نماید چون از باب النصر احد ابواب قاهره بیرون آمد اسب او رم کرد

هر دو دست خود را برداشته او را در میان راه بر زمین زده واین صورت
در یوم الاثنین ثامن عشر ذی الحجة سنه ثمان وستین وخمسمائه
واقع شد وخدام او را فوراً از محل سقوط برداشته بخانه او نقل کرده اند
واو ضائم دماوف بوده تا آنکه یوم الاربعاء سابع عشرین شهر مذکور
متوفی شد رحمه الله موافق این صورت ذکر کرده اند جماعتی از مورخین
منهم عماد الدین الکاتب الاصفهانی لیکن گفته که وفات او در روز سه
شنبه بوده هذا ابن خلکان گوید فصلی در تاریخ کمال الدین بن
العدیم دیدم که از تعلیقات عضد مرهف بن اسامه بن منقذ نقل
نموده بوده آنکه نجم الدین ایوب در یوم الاثنین ثامن عشر ذی الحجة
متوفی شد این فقیر احمد خلکان چنین گوید که عضد مذکور یوم
سقوط را یوم وفات اعتبار کرده چه این تاریخ تاریخ سقوط است
نه تاریخ وفات والله اعلم وچون وفات نموده او را در پهلوی برادرش
اسد الدین شیرکوه در خانه از دار السلطنه دفن نموده اند وبعد از
گذشتن هر دو را از آنجا بمدینه مشرفه النبویه صلوات الله وسلامه
علیه نقل نموده اند ودر تاریخ قاضی فاضل که در حوادث ایام نوشته
بخط شریفش دیده ام که در یوم الخمیس رابع صفر سنه ثمانین و
خمسمائه مکتوب پدر اسدی از مدینه مشرفه بخبر وصول تابوت
امیر نجم الدین ایوب واسد الدین شیرکوه ودفن ایشان در حجره که در
جوار حجره مقدسه نبویه علیه السلام بوده وارد شد وچون صلاح الدین

یوسف

یوسف از کرک بدیار مصریه معاودت نمود در اثنای طریق خبر موت پدر
مرحومش بدو رسید بسیار متألم شد خصوصا بواسطه عدم حضور در
نزد احتضار والد بزرگوار وبر برادرزاده خود فرخ شاه بن شاهنشاه بن
ایوب صاحب بعلبک کتابی بعزای مرحوم نجم الدین ایوب باملا
وخط قاضی فاضل بدین عبارت نویسانید المصاب بالمولی
الدارج غفر الله ذنبه وسقی بالرحمة تربه ما عظمت
به اللوعة واشتدت الروعة وتضاعفت لغیبتنا عنه
مشهده الحسرة فاستنجدنا بالصبر فأبی وانجذب العبرة
فیا لهفتنا فقد علینا العزا وهانت بعده الاذا
وانتشر شمل البرکة ففی بعده الاجتماع
اجزاء شعر وتخطفته یدی الردی فی غیبتی   هبنی حضرت فکنت ماذا اصنع
وفقیه عماره الیمنی قصیده طویله در آن حضرت در مرثیه گفته ومطلع آن این بیت است
هی الصدمة الاولی فمن بان صبره   علی هول ملقاها تعاظم اجره
ابن ابی طی الادیب الحلبی در تاریخ کبیر تالیف خودش چنین گفته که مولد نجم الدین
ایوب بلده سجستان وقیل جبل جور وقیل بلد موصل بوده اما او در این
نقل منفرد است وکسی با او در تحقیق این صورت موافقت نموده تعرض
تبعیت او در این صورت بواسطه آن کردم تا کسی که او را معرفت این فن
کما ینبغی نباشد ظن صحت آن نکند چه آنچه صحیح است اینست که گفتم و
شادی بفتح شین معجمه ودال مهمله ویاء مثناة تحتانیه است ودوین بضم دال

مهمله وکسر واو وبعد از آن یاء مثناة من تحتها وبعد از آن نون است و آن
بلدیست در نواحی اقلیم آذربایجان من جهة الشمال مجاور بلاد کرج
ادو و یحیی بدان منسوبست والدوف ایضا بفتح الواو والله اعلم این فقیر
احمد خلکان گوید که مسجد حوض که بظاهر قلعه قاهره خارج
باب النصر واقع است عمارت نجم الدین ایوبست و تاریخ بناء
حوض را در سنگی نقش کرده و بر اعالی ایوان آن رصیص و نقش
یافته بدایة امر در سنه ست وستین وخمسمائه تمام شده بوده

والحمد لله رب العالمین

حرف الباء

ابو مناد بادیس بن المنصور بلکین بن زیری بن مناد الحمیری
الصنهاجی ولد المعز بن بادیس الآتی ذکره ان شاء الله تعالی وبقیه نسب
در حرف تاء در ذکر حافد او امیر تمیم خواهد آمد ان شاء الله تعالی وی بنیابت
الحاکم العبیدی الذی یدعی الخلافة در مصر بر افریقیه والی وحاکم بوده
وحاکم مذکور او را نصیر الدوله لقب کرده و تولیت او بر افریقیه بعد از
وفات پدرش منصور مذکور بوده و پدرش بتاریخ یوم الخمیس ثالث
شهر ربیع الاول سنه ست وثمانین وثلثمائه وفات نموده و او را در قصر
کبیر بناء خودش خارج مدینه صبره که در آن وفات نموده بوده دفن
نموده اند وبادیس مذکور ملک کبیر حازم الرای شدید الباس و در
تحصیل مطالب امیدوار وعدیم الیاس بوده وقوت بدن او در آن مرتبه بوده

که چون

که چون نیزه را در دست میلرزانیده میشکسته مولد او لیلة الاحد ثالث عشر
شهر ربیع الاول سنه اربع وسبعین وثلثمائه باشیر بوده که در زمن جدش ابراهیم
بن قرعول مذکور است و مشار الیه لا یزال بر ولایت خود از هنا فقر زوال
مصون بوده و دولت را رعایت میکرده تا آنکه یوم الثلثا تاسع
عشرین ذی قعده سنه ست واربعمائه جمیع عساکر و اجناد خود را مامور
گردانیده که با جهاز و یراق و اسلحه و اسباب سیاق حاضر شده خود را
عرض نمایند عساکر مذکوره خود را بزینت براق و سیاق از استر و
پراستر بر و عرض کرده اند و او ناظر در قصر السلام نشسته نظاره
عساکر منصوره مینموده و بواسطه مشاهده عساکر مجهز بجهاز زینت
وملاحظه اجناد مسلح باسلحه ابهت وحشمت او را مسرت تمام
و فرحت مالا کلام دست داده و از میدان عرض بقصر آمده آخر روز سوار
شده وعساکر و تجملات در حضور او بلعب در رسته کنار اجناد معهود آن
قیام نموده اند و او باشدات بهجت و مسرت بقصر رجعت نموده وبساط
سماط گسترانیده با خواص وحضار طعام تناول فرموده چون از آن شب
بنیمه لیلة الاربعاء سلخ ذی القعده سنه ست واربعمائه نصف گذشته
ودیعت حیوة را بمالک مودع تسلیم نموده محرمان این صورت را از شیوع
ظهور محروس داشته اند چند روز امور را باختیار او امر و نواهی برادرش
کرامت بن منصور فیصل میداده اند چون بولد او معز رسیده اند
او را بجای پدرش منصوب گردانیده اند و در کتاب دول المنقطعه

مذکور است که سبب موت بادیس مذکور آن بوده که وی قصد طرابلس نموده
و در حوالی آن شهر بمحاربه نزول نموده و سوگند خورده که از آنجا ارتحال
ننماید تا اعادهٔ جفت کار و بزراعت سال آینده ننماید چون اهالی طرابلوس
بر این حال واقف شده اند بجد متضرع شده بمحرز که از اولیاء زمان
خود بوده رفته اند و حقیقت حال را باید و عرض نموده اند و التماس
نموده اند که دعا کند که حضرت عزت سطوت و بأس بادیس را از ایشان
دفع نماید پس او دست بآسمان بتضرع بر آورده و گفته یا رب بادیس
اکفنا بادیس یعنی کفایت کن از ما شر بادیس پس همان شب مشار الیه را
برص ذبحه و خناق متوفی شده والله اعلم **والصنهاجی** بضم صاد مهمله و
کسر ها و سکون نون و فتح ها و بعد از الف جیم نسبت است بصنهاجه
و آن قبیله مشهور است از قبایل حمیر بغرب ضبط اسماء اجداد او عنقریب
خواهد آمد انشاء الله تعالی والحمد لله رب العالمین

ابو منصور بختیار الملقب عز الدوله بن معز الدوله ابی الحسن احمد
بن بویه الدیلمی وقد تقدم ذکر ابیه عز الدوله مشار الیه مملکت پدر را
لیلة الوفات او متولی شده حکومت خود قرار داده بعد از آن الامام الطایع
دختر عز الدوله شاه زنان را بصداق صد هزار دینار در سنهٔ خ بعقد
نکاح و تزویج نموده و قاضی ابو بکر ابن قریعه الآن ذکر خطبهٔ نکاح
خوانده و ذلک فی سنة اربع و ستین و ثلثمائه بوده و عز الدوله
شدید القوی و در دو بازو و بدن طول داشته چنانچه شاخ گاو

قوی هیکل را میگرفت و بید و مصارعه میکرده و در اخراجات و افی
وظایف و انعامات توسع تمام داشت ابن شمع چنین حکایت کند
که چون عضد الدوله ابن عم عز الدوله بویه ببغداد رسید بعد از آنکه
عز الدوله مذکور در محاربه عضد الدوله مقتول شد و عضد
الدوله مالک بغداد گشت از قدر شمع که در مجلس عز الدوله افروخته
می شد از من سؤال کردند گفتم وظیفه مجلس و دیوان ابی الطاهر محمد بن
بقیه هر شب هزار من شمع بود استکثار عود شمارهٔ آن نکردم
و ذخیره و دعید در حرف میم خواهد آمد انشاء الله تعالی چون میانهٔ عز
الدوله و ابن عم او عضد الدوله منافسات و مناقشات بسیار در
سر ملک واقع بوده آخر مؤدی بجدال و قتال و سفک دماء و نهب
اموال شده و در یوم الاربعاء ثامن عشر شوال سنهٔ سبع و ستین و ثلثمائه
عز الدوله در مصاف کشته شده و عمر او سی و شش سال بوده سر
او را در اندرون طشتی بین یدی عضد الدوله احضار نموده اند
چون چشمش بر سر او افتاده دستمال بچشم گرفته گریه بسیار نموده
و عما قریب ذکر عضد الدوله خواهد آمد انشاء الله تعالی

ابو المظفر برکیاروق الملقب رکن الدین بن السلطان ملک
شاه بن الب ارسلان بن داود بن میکائیل بن سلجوق بن دقاق الملقب
شهاب الدوله یمین الملک یکی از ملوک سلجوقیه است و سیاتی ذکر جماعة
منهم انشاء الله تعالی بعد از وفات پدر سلطان ملکشاه متولی خلافت

و مملکت شد وانچه پدر بزرگوارش را از تملک و تغلب دیار مصر و
امصار اتفاق افتاده بود دیگری را از سلاطین میسر نشده بود علی
ساسبانی وی سمرقند و بخارا را بحیطه تصرف درآورد و در ماوراء
النهر شرایط غزا و مجاهدت بتقدیم رسانید و برادرش سلطان
سنجر المذکور فی حرف السین در خراسان بنیابت آن حضرت متصدی
امور بود و عم او تاج الدوله تتش بن الب ارسلان در محاربه او
مقتول شد کما نذکر عند ذکره انشاء الله تعالی و برکیاروق پادشاه مستوی
الذات محمود الصفات بود و بعلو همت و سمو منزلت اتصاف
تمام داشت عیب او آنکه مدمن الخمر لازم الشراب بود وی در سنه
اربع وسبعین واربعمائة متولد و در ثانی عشرین ربیع الاول و
قیل ربیع الآخر سنه ثمان وتسعین واربعمائة در بروجرد متوفی شد
و در سلطنت دوازده سال و چند ماه اقامت نموده **برکیاروق**
بفتح باء موحده و سکون راء و سکون کاف و فتح یاء مثناة من
تحتها و بعد از الف راء مضموم و بعد از آن واو مضموم و قاف
ساکنه است **بروجرد** بضم باء و راء مهمله و سکون واو و
کسر جیم و سکون راء و دال مهمله قصبه است در جنب نهاوند و
از همدان بدانجا شانزده فرسخ است محرر ترجمه فارسی کثیر
التقصیر عفی الله چنین گوید که بروجرد در دامن کوه خرم آباد لرستان
واقع است و ییلاقی در نهایت اعتدال و لطافت است و از اطراف

وجوانب بیرون وانهار محفوف است و مردم آنجا در طعام و کلام و لباس
و اثاث تابع لر اند چه از بروجرد تا خرم آباد که در جانب غربی برو
بروجرد واقع است زیاده از شش فرسخ نیست و خرم آباد خرم
آبادیست مشتمل بر قلعه مختصری بر بالای پشته که از زیر آن پشته دو
خانه آب که سبب آسیاب داده نماید بیرون میآید و در تحت
حکومت شاه رستم بن شاه حسین لر است و ییلاق او است وی
با الوس و احشام خود همه سال هفت ماه در آنجا بسر میکند و الوس و
احشام او از کوه مذکور عبور نموده علفخوارهای بروجرد و تمام محال علی
وبعض محال ییلاق سربند ملاعب و آب و چهارپایان خود میخورند
و همه ساله برسم کد و و بیلامانه دوازده هزار گوسفند و دویست سر
اسب و استر و صد نفر شتر بدیوان اعلی عراق میرسانند و بروجرد
نهایت اکراد کرماج و بدایت لرستان است چه کوهها از شام بر خوا
تا بحر عمان ممتد است از دیار بکر تا محاذی همدان و بروجرد در تصرف
طوایف اکراد کرماج است و از بروجرد تا شیراز و حوالی آن در دست قبایل
لر و کلهر است و از شیراز تا بحر عمان در دست مردم شول و دشتستان است

والله اعلم والحمد لله رب العالمین

ابو الطاهر برکات بن الشیخ ابی اسحق ابراهیم بن الشیخ ابی الفضل
طاهر بن برکات ابن ابراهیم بن علی بن محمد بن احمد بن العباس بن
هاشم الخشوعی الدمشقی الجیرونی القرشی الرفا الانماطی او در سماع حدیث

از اکابر و اجازات عالیه متفرد بوده و الحاق اصاغر باکابر نموده و سلسله
حدیث را منظم تمام داده و در آخر عمر بسماع و اجازه از ابی محمد هبة الله
بن احمد الاکفانی ممتاز گشته و کذلک از ابی محمد قاسم بن الحریری
صاحب المقامات باجازه مختص شده و این صورت در سنه اثنی
عشر و خمسمائه واقع شده و او از بصره از خانواده علم حدیث بوده
خودش و پدرش و جدش همیشه حدیث شریف با روایات صحیحه نقل
میفرموده اند از پدرش سؤال کرده اند که شما را لخشوعی چرا میگویند
گفته جد اعلی ما جهت مردم امامت میکرده بتقدیر الله تعالی در محراب متوفی
شده او را خشوعی گفته اند نسبت الی الخشوع و مولد ابی طاهر مذکور بدمشق
در صفر سنه عشر و خمسمائه بوده و در لیلهٔ سابع و عشرین صفر
ایضا سنه ثمان و تسعین و خمسمائه بدمشق متوفی شده و درون دکرش
باب الفرادیس نزد والد مرحومش دفن کرده اند رحمهما الله و الحق کسی که
باجازت صحیحه روایت حدیث از وی نموده بسیار اند **و فرشی**
بضم فا و سکون را و بعد از آن شین معجمه نسبت است ببیع فرش
[illegible] میگوید این فقیر احمد خلکان بجماعتی از اصحاب ابی طاهر
مذکور رسیدم و از ایشان حدیث شنیدم و بنواده او در دیار مصر به
ملاقات نمودم و او در اکثر اوقات نزد من تردد مینمود و او مرا در دو بار
جمیع مسموعات والد مرحوم خود اجازه داد والله اعلم

والحمد لله رب العالمین

ابو الفتوح

ابو الفتوح برجوان وی کسی است که حارهٔ برجوان در قاهرهٔ
مصریه و منسوبست و او از خدام عزیز صاحب مصر و مدبر دولت
او بوده و امر او بر کافهٔ ناس نافذ و مطاع بوده وی بر تمام احکام دیار
مصر و بر حجاز و شام و دیار عرب و اعمال سلطانیه ناظر بوده چنانچه
عما قریب در ترجمهٔ عزیز بن نزار بعضی از احوال او مذکور خواهد شد
و او شخص اسود اللون بوده و در عشیهٔ یوم الخمیس سادس عشرین شهر
ربیع الآخر و قیل یوم الخمیس منتصف جمادی الاولی سنه تسعین و ثلثمائه
در قصر قاهره بامر حاکم مقتول شده مباشر قتل او ابو الفضل ریدان
الصقلبی صاحب مظلهٔ مصر بوده کاردی بر شکم او زده بهمان کارد
متوفی گشته ابن الصیرفی الکاتب المصری در اخبار وزراء مصر چنین
گوید که برجوان در امور مملکت در سنه سبع و ثمانین و ثلثمائه ناظر
بوده چون مقتول شد از وی هزار سراویل دبیقی هزار بند حریر مانده بود
و از ملابس و فرش و آلات و ادوات امارت و کتب و ظرایف اموال
مالا یعد و لا یحصی بود و ریدان قاتل آن کسی است که ریدانیه بوی
منسوبست و ریدانیه در خارج باب الفتوح احد ابواب قاهره در جانب
شرقی مصر واقع است و این محل بر حضرت اعلی کشورکشای خلیفه ارحم
صاحبقرانی اسکندر ثانی بسیار مبارک بود چه فتح طومان بای و
قتل بقیة السیوف شراکسه بتاریخ غرهٔ محرم الحرام سنه ثلث و عشرین و
تسعمائه در این عرصه روی نمود اگرچه اندک زمانی عرصهٔ این میدان

از جون شمیدان غلامان حضرت اعلی کشور گشائی و دماء تراب عتباد
اعدا رنگ یاقوت حمرا و جگر دیده سوختن سود ابراورد اما از نسیم فتح
ونصرت که از مشرف اقبال وزیدن گرفت و غبار سم موکب فتح مراکب با
دو دیده ایشان انباشته گرد ابیات اوالسیر شمشیر ابداد و تفنگ انتشار هم
گردانید و جون برجوان کشته شد حضرت حاکم انتظام ممالک مذکوره
واشغال سلطانی که قبل ذلک ببرجوان متعلق بود تفویض بابی عبد
الله حسین بن جوهر قاید نمود و عنقریب ذکر او در ترجمه پدرش
جوهر خواهد آمد انشاء الله تعالی و بعد از آن حاکم مذکور ریدان شاد
السبر را بتاریخ سنه ثلث وتسعین وثلثمائه بمباشرت مسعود صاحب
السیف الصقلبی بقتل آورد **وبرجوان** بفتح باء موحده وسکون را وفتح
جیم و واو و بعد از الف نون است **وریدان** بفتح راء وسکون یاء مثناه
تحتانیه وبعد از الف نون است برابر موجب بخط بعضی از فضلاء مقید و
مصحح با فنزام **والصقلبی** بفتح صاد مهمله وسکون قاف و بعد از
لام مفتوحه باء موحده نسبت او است بصقالبه و ایشان طایفه اند
که از ایشان خدام ومما لیک بممالک و امصار را استجلاب مینمایند

والحمد لله رب العالمین

ابو معاذ بشار بن برد بن یرجوح العقیلی بالولاء الضریر الشاعر ابو
الفرج اصفهانی در کتاب اغانی جنین او هست و شش جد نوشته چون
اسامی مذکوره عجمی بود و طولها داشت ما ترک کردیم حذراً از تصحیف و

وتحریف مصون ومحروس نمودیم و از احوال واسود او فصلی طویل ذکر
نموده بوده واو بصری الاصل است واز طخارستان بصره اسیرا در
بغداد ببدرق ساکن بوده ومرعث لقب است واز جمله بنی مهلب ابی
ابی صفره است و گویند بشار بر رقبه مولود بوده است واو را عور بنی
عقیلیه آزاد کرده است عقیلیش بدان اعتبار گویند واو اعمی مادرزاد ضخیم
الجثه عظیم الخلق البدوی طویل القامه بوده واو از اوایل شعراء
محدثین مجیدین است

گفته اند
از جمله اشعار او است در مشورت واز احسن اشعار است که در این باب

اذا بلغ الرای المشورة فاستعن ✣ بحزم نصیح او نصاحة حازم
ولا تجعل الشوری علیک غضاضة ✣ فریش الخوافی تابع للقوادم
وما خیر کف امسک الغل اختها ✣ وما خیر سیف لم یؤید بقائم

وله عفی الله ذنوبه

هل تعلمین وراء الحب منزلة ✣ تدنی الیک فان الحب اقصانی

وله عفی الله عن تقصیراته

یا قوم اذنی لبعض الحی عاشقة ✣ والاذن تعشق قبل العین احیانا
قالوا بمن لا تری تهذی فقلت لهم ✣ الاذن کالعین توفی القلب ما کانا

اشعار بشار بسیار و مشهور است برابن قدر اختصار داد شد و او مهدی
بن منصور را بقصیده مدح گفته لیکن او را بخلیفه یزید قدرو
الحاد منسوب ساخته گردانیده اند امر فرمود که او را هفتاد تازیانه زدند

واز آن در حبس بطیحه متوفی شد ومردم او بعد از وفات او را بصره حمل نموده ا
واین صورت در سنهٔ سبع وقیل ثمان وستین ومائة بوده واز بشار
مرویست که آتش را بر ارض تفضیل مینموده ورای نا صواب ابلیس را در
امتناع سجود حضرت آدم صلوات الله وسلامه علیه استصواب مینموده
وگویند در تفضیل نار این بیت بدو منسوبست والله اعلم

الارض مظلمة والنار مشرقة ۞ والنار معبودة مذ كانت النار

ونیز روایت کنند که کتب او را تفتیش وتفحص نموده اند در آن میان
چیزی که او را بدان منسوب ساخته بوده اند از زندقه نیافته اند
بلکه آنچه یافته اند این بوده که من میخواستم که آل سلیمان بن علی بن عباس
هجو کنم چون قرابت وعصوبت ایشان از نسبت با حضرت رسالت
پناه محمدی صلی الله علیه وسلم متذکر شدم عنان اختیار بعد از خوض
در آن با اختیار خویش باز کشیدم وطبری در تاریخ خود سبب قتل بشار
مذکور را چنین گفته که چون مهدی خلیفه صالح برادر یعقوب بن
داود وزیر را متولی امور ساخته بشار او را بقصیده که این بیت
از آن است هجو کرد

عموا علوا فوق الناس بصالحا ۞ اخاك فنحّه عن اطيلت المنابر

وچون هجو مذکور یعقوب سیاق صورت را در دل گرفته در
هنگام مجالس بمسامع جلال حضرت مهدی رسانید که بشار حضرت را هجو
گفته گفت وملک بگو چه گفته گفت اگر حضرت خلیفه مرا از جسارت

خوانندن

خواندن آن معاف دارد بشار درعایم گفت لا بد من الانشاد فانشد **وهو**

خلیفة یزنی بعماته ۞ یلعب بالدبوق والصولجان
ابدلنا الله به غیره ۞ ودس موسی فی حر الخیزران

بعد از آن مهدی او را احضار نموده یعقوب ترسید که مبادا او بمدایح تدارک
مهدی نماید وخلاص شود فرمود که او را در بطیحه مقید گردانیدند **وبرجوخ**
بفتح باء مثناة من تحتها وسکون را وضم جیم وبعد از واو ساکنه خاء معجمه است
والعقیلی بضم عین مهمله وفتح قاف وسکون یاء مثناة من تحتها وبعدها
لام نسبت او است بسوی عقیل بن کعب وآن قبیله کثیره است **و
المرعث** بضم میم وفتح را وتشدید عین مهمله مفتوحه وثاء مثلثه است
ومرعث آنرا گویند که در گوش گوشواره داشته باشد **وطخارستان**
بضم طاء مهمله وفتح خاء موحده وبعد از الف راء مضمومه وبعد از آن
سین ساکنه وبعد از آن تاء مثناة من فوقها وبعد از الف نون واین
ناحیه کثیره است در ماوراء النهر مشتمل بر بلاد ومواضع وجمعی از علما از آنجا
بیرون آمده اند والحمد لله رب العالمین

ابو النصر بشر بن الحارث بن عبد الرحمن بن عطا بن هلال
بن ماهان بن عبد الله واسم عبد الله بعبور بوده واو بر دست سیف
الله المسلول زوج فاطمة البتول ابن عم الرسول الغالب علی کل غالب
علی بن ابی طالب رضی الله عنه مسلمان شده وبشر حافی مروزی الاصل
بوده واو یکی از اکابر ارباب طریقت وحقیقت است واز کبار صالحین

واعیان اتقیاء متورعین است اصل شریف او از مرو از قریه‌ای بوسام اب
وا و از اولاد روساء کتابست ودر بغداد ساکن می بوده سبب توبه
وانابت او آنکه در راهی بورقه کرد در آن اسم الله مکتوب بوده بر سر
واسم الله العزیز را در تحت اقدام خود میبابد آنرا برمیدارد و
بدرهم چند غالیه کرفته او را بدان مطیب ساخته در شق دیواری
نهد همان شب در خواب می بیند که قائلی با و میکوید یا بشر
طیبت اسمی لاطیبن اسمك فی الدنیا والآخرة چون از خواب بیدار
میشود توبه وانابت میکند حکایت کنند که روزی بشر حافی
بدر خانه معافی بن عمران رفت وحلقه در خانه او کوفت از درون
کفتند کیستی کفت منم بشر حافی دخترکی از درون خانه کفت اکر
نعلین بدو دانك بخری اسم حافی از تو دور شدی و منشأ لقب
حضرت بشر بحافی آنکه بند کفش دوزی رفته داد و قطعه چرمی جهت
اصلاح یکی از نعل خود خواست کفش دوز در جواب کفته این چه کلفت
است از ناس پس یکی کفش را از دست ویکی را از پا انداخته و
سوکند خورده که بعد از آن دیکر کفش نپوشد به بشر کفته اند نان را
همچو نان خورش میخوردی کفته بیاد نخورش عافیت چه عاقبت را
یاد میکنم و آن ادام ساخته بدان قناعت مینمایم از جمله دعا حضرت
بشر است اللهم ان کنت شهرتنی فی الدنیا لتفضحنی فی الآخرة فاسلبه
عنی ومن کلامه عقوبة العالم فی الدنیا ان یعمی بصر قلبه وقال من

طلب الدنیا

طلب الدنیا تهیأ للذل بعضی کفته اند که ما از بشر شنیده ایم که با اصحاب
حدیث میکفت اداء زکوة حدیث کنید کفتند که زکوة حدیث چیست
کفت عمل کردن از هر دویست حدیث بمضمون پنج حدیث و موافق
هین سری سقطی وجماعتی از صالحین از و نقل کرده اند و مولد شریف
آن حضرت سنه خمسین ومائه بوده وکویند وفات او شهر ربیع الآخر
سنه ست وعشرین قیل سبع وعشرین ومائتین وقیل یوم الاربعاء عاشر
محرم وقیل رمضان بد بنه بغداد وقیل بمرو بوده رحمه الله رحمة
واسعة و بشر را سه خواهر زاهده بوده ونام ایشان مخه و مضغه
و ذبده بوده و ایشان هر سه زاهدات عابدات بوده اند اکبر ایشان
مضغه پیش از برادر بجوار رحمت واصل شده حضرت بشر را بواسطه
آن الم وحزن شدید روی نموده وکریه بسیار میفرموده بد وکفته اند
این چه حزن وبکا است که اظهار میکنی فرموده که در بعض کتب دیده‌ام
که هرکاه بنده در خدمت خدا تعالی تقصیر میکند انس او را از و مسلوب
میکرداند وآن خواهر من مضغه انیسه دنیاء من بوده عبدالله بن احمد
بن حنبل کفته که عورتی نزد پدرم امام احمد درآمد وبد و کفت یا ابا
عبدالله من عورتی ام که ریسمان می ریسم در بعض اوقات نور سراج
ودر بعض اوقات بضوء قمر کفت برمن لازم هست که تمیز کنم میان
غزل سراج وغزل قمر یا نه پدرم کفت اکر نزد تو میانهما فرقی هست
تمیز لازم است ودیکر کفت یا ابا عبدالله این مریض شکایت از مرض

بانه پدرم گفت امیدوارم که این مریض شکایت نباشد و اگر باشد
شکایت بحضرت حق باشد نزد دیگری بعد از ان پدرم بمن گفت ای
پسر من امثال این سوال که این عورت از من فرمود از کسی نشنیده ام
در پی این عورت برو و تحقیق فرما که از کجا است عبدالله گوید
متابعت او کردم تا آنکه در خانه بشر حافی در رفت دانستم که خواهر حضرت
بشر است صورت حال را به پدر بیان کردم گفت والله هو الصحیح
محالست که این عورت غیر خواهر حضرت بشر باشد و همچنین عبدالله
گفته که مسماة مخه اخت بشر حافی بسوی پدرم آمد و گفت یا ابا عبدالله
راس المال من دو دانک است بآن پنبه میخرم و آنرا ریسمان میسازم
و بنصف درهم میفروشم یک دانک آنرا از جمعه تا جمعه انفاق خود
میکنم شبی طایفی بر من گذشت و از وی مشعلی بود من بنور مشعل او
غنیمت شمرده دو طاق پنبه را ریسمان ساختم پس دانستم که
خدای تعالی مرا بدان مطالبه خواهد گردانید مرا ازان خلاص کن تا خدای
عز وجل ترا خلاص کند بعد از ان پدرم بگریه و گفت تو از سر دانقین
سرمایه برخیز و خود رای دانقین بگذار تا حضرت حق ترا عوض
بهتر ازان رساند عبدالله گوید به پدرم با مسماة مخه گفتم که از سر
تمام دانقین برخیز و پدرم گفت ای فرزند چگونه سوال و ثنا ردیل
پذیر نیست و پدرم از من پرسید که این چه عورت است گفتم مخه خواهر
بشر حافی است پدرم گفت امثال این از ایشان میآید بشر حافی گفته

کردن ترهد و ورع را از خواهر خود فرا گرفته ام چه او با خود مقرر کرده
بود که هرچه مخلوق را درآن صنع و عمل باشد آنرا نخورد

والحمد لله رب العالمین

ابو عبد الرحمن بشر بن غیاث بن ابی کریمة المریسی الفقیه الحنفی
المتکلم وی مولی زید بن خطاب است و اخذ فقه از قاضی ابی یوسف
الحنفی نموده ولیکن علم کلام براو غالب بوده و تجرید قول بخلق قرآن
نموده و از وی در خلق قرآن انواع شنیعه منقول است و او مرجی بوده
و طایفه مریسیه از مرجیه بدو منسوبند و از وی مرویست که سجود
از برای شمس و قمر کفر نیست ولیکن علامت کفر است و او همواره با
حضرت امام شافعی رضی الله عنه مناظره مینموده اما نحو نمیدانسته و در
قرائت عبارت و نظم ترکیب لحن فاحش از و صادر میشد و او
روایت حدیث از حماد بن سلمه و سفیان بن عیینه و ابی یوسف القاضی
وغیرهم مینموده چنین گویند که پدر او یهودی صباغ بوده و سکنای او در
کوفه بوده و در ذی الحجه سنه ثمان عشر و قیل تسع عشر و ماتین ببغداد
متوفی شد و **مریسی** بفتح میم و کسر را و سکون یا مثناه من تحتها و بعدها
سین مهمله است و نسبت است بمریس و آن قریه ایست بمصر و ذیر
ابوسعید در کتاب النسب والظرف چنین ذکر کرده و این فقیر احمد
خلکان از اهل مصر شنیده ام که میگویند مریس جنسی است از سودان
میان بلاد نوبه و اسوان در ارض مصر کانه مریس جنس از نوبه است

در بلاد ایشان متاخم یعنی متصل است ببلاد اسوان وبادی سردی
در شتاء از ناحیه جنوب میاید آنرا مریسی میگویند بزعم آنکه این باد
از آن جهت میاید ونیز این فقیر بخط کسی که او را اعتنا تمام باین علم
بوده دیده ام که وی در بغداد مید در بمریس ساکن میشده از اینجهت بدان
منسوب گشت ودرب مذکور متوسط بوده میان نهر وحاج ونهر نزار
این فقیر گوید که مریسه در بغداد نان رقاق نمکی را گویند که او را
بروغن وعسل ترتیب نمایند چنانکه در مصر رقاق را بروغن وعسل
ترتیب مینمایند واین است کما بخبز که مردم او را بسیر مینمایند

والحمد لله رب العالمین

ابو بکرة بکار بن قتیبة بن ابی بردعة بن عبدالله بن بشر بن
عبدالله بن ابی بکرة نفیع بن الحارث بن کلدة الثقفی صاحب رسول الله
صلی الله علیه وسلم وی حنفی المذهب بوده ودر سنه ثمان او تسع
واربعین ومائتین متولی قضاء مصر شده وگویند از جانب متوکل
یوم الجمعة ثامن جمادی الآخر سنة ست واربعین ومائتین متولیا
بمصر قدوم شریف ارزانی داشته واز حسن سیرت ولطف سریرت
او آثار خیر وصلاح کثیر ظاهر شده واو را با احمد بن طولون صاحب
مصر وقایع کثیره گذشته وابن طولون مذکور هر سال هزار دینار
ذی خالص سرخ سوی مقرر بیت المال بدو انعام مینموده واو
آن مبلغ را در صره مختوم بختم او ضبط مینموده ودر آن اصلا تصرف نمی کرد

وچون ابن طولون او را جهت خلع موفق بن متوکل پدر معتضد بمجلس
خود دعوت نموده قاضی بکار از حضور بدان مجلس امتناع نموده ابن
طولون بر او متغیر شده واو را بحبس فرستاده ومبلغی که هر ساله بدو
داده بوده از وطلب نموده او فی الحال بدر بها را بخزانه ابن طولون بمجلس
حکم حمل نموده چون شمرده اند هیجده کیسه بوده احمد بن طولون از
این مودت متحیر ومنفعل شده چه ابن طولون زعم نموده بوده که وی
آنرا در این مدت خرج کرده وچون او را حبس نموده قضا را بنیابت آن
حضرت بمحمد بن شاذان جوهری تفویض فرموده او نیز قبول کرده و
حضرت بکار مدتی مدید در حبس مانده اصحاب حدیث از انقطاع
حدیث وروایت آن با ابن طولون شکایت کرده اند واستدعا نموده اند
که آن حضرت در حبس افاده حدیث بطلاب نماید مشار الیه تجویز
نموده وی از طاق وپنجره حبس افاده حدیث مینموده وآن حضرت
همواره بتلاوت کلام الله باکیا قیام مینموده وچون از حکم وقضا
فارغ میشده خلوتی میجسته وقضایائی که در آن روز بوی ودر محکمه
عرض کرده بوده اند واو حکم شرع بر آن مرتب کرده آنها را بر
نفس خود عرض میکرده ومیگفته ای بکار دو کس در دفع قضیه که
پیش تو آمده اند وتو بر ایشان چنین حکم کردی وچنان حکم کردی فردا
قیامت جواب تو چه خواهد بود وآن حضرت نزد حضور خصمین واداء
بین ایشان از احکام ومواعظ بسیار میگفته واین آیه کریمه را ان الذین یشترون

بعبيد الله وكيما نيم ثمنا قليلا لا اخوا لايته بايشان ميخوانند ولا يزال
تفتيش امناء خويش ومحاسبه ايشان وكشف حال ايشان مينمود ره
ولادت شريف وى در بصره در سنه اثنتين وثمانين ومائتين و
وفات وى در مصر وهو باق على القضاء مسجونا يوم الخميس سادس
ذى الحجه سنه سبعين ومائتين بوده ومصر بعد از او سه سال بى قاضى
مانده وقبر او قريب بقبر شريف بن طباطبا بوده وقبر او آنجا مشهور
است بر دو مصلى بنى مسكين وكنار راه وزير تحت كوه وباغ انگورى كه
واسطه است ميانه آن وطريق ومصلى بدين كوه معروفست بانكه
دعا در آنجا باجابت مقرون است وگفته اند تصدى او بقضا در سنه
ست واربعين ومائتين بوده وهو الاصح وقيل سنه خمس واربعين
رحمه الله

والحمد لله رب العالمين

ابو بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام بن المغيرة بن عبد
الله بن عمر بن مخزوم القرشى المخزومى احد الفقهاء السبعه بالمدينه و
كنيت او اسم او است ومورخين است كسيرا كه كنيت او اسم او باشد
او را در حرف ذكر ميكنند كه موافق اول حرف مضاف اليه باشد چنانچه
اول حرف مضاف اليه در ابو بكر باست از اين جهت در حرف با مذكور
شده وبعضى از مورخين وابن السامى صاحب كتيبه باب عليحده تعيين
مينمايند وابو بكر مذكور از سادات تابعين است واو را راهب
قريش تسميه كرده بوده اند وپدرش حارث المذكور برادر ابى جهل بن هشام است

كه او از جمله

كه او از جمله صحابه است ومولد او در ايام خلافت عمر بن الخطاب رضى الله عنه
بوده ودر سنه اربع وتسعين الهجريه متوفى شده ودر اين سال جماعتى از فقها
بجوار رحمت ومثواى مغفرت واصل شده اند از اين جهت اين سال را سنه
الفقها گفته اند وفقهاى سبعه در مدينه مشرفه در عصر واحد جمع
بوده اند واز ايشان آثار علم وفتوى در اطراف واكناف عالم منتشر
ومشتهر گشته وذكر هر يك عليحده در تحت كل واحد مذكور خواهد شد
ان شاء الله تعالى وبعضى از علما اسامى شريفه ايشان را در تحت دو بيت درج نموده اند

الا كل من لا يقتدى بائمة ❁ فقسمته ضيزى عن الحق خارجه
فخذهم عبيد الله عروة قاسم ❁ سعيد سليمان ابو بكر خارجه

اگر نه كثرت احتياج فقهاء زمان ما بمعرفت اسامى شريفه ايشان بودى
ذكر ايشان نميكردم چه شهرت ايشان مستغنى از ذكر اسم ايشانست و
وجه تسميه فقهاى سبعه بفقهاى سبعه آنكه بعد از حضرت رسالت
پناه محمد صلى الله عليه وسلم مدار فتوى قول شريف ايشان بوده وايشان
بدان اشتهار تمام داشته اند حال آنكه در عصر ايشان جماعتى از علماء نامى
مثل سالم بن عبد الله بن عمر وامثال او در مدينه مشرفه وغيرها بوده اند
اما فتوى نمى نوشته اند هكذا قاله الحافظ السلفى رحمه الله

والحمد لله رب العالمين

ابو عثمان بكر بن محمد بن عثمان وقيل بقية وقيل عدى بن
حبيب المازنى البصرى النحوى وى در علم ادب وفن نحو امام عصر بوده

واخذ ادب از ابی عبیده واصمعی وابی زید الانصاری وغیرهم نموده وابو
العباس المبرد از واخذ ادب نموده واز صحبت او انتفاع تمام یافته
واو را روایات کثیره وتصانیف جلیله بین الناس مشهور ومتداول
است منها کتاب ما یلحن فیه العامة وکتاب الالف واللام وکتاب
التصریف وکتاب العروض وکتاب القوافی وکتاب الدیباج
علی خلاف کتاب ابی عبیده ابو جعفر الطحاوی الحنفی المصری چنین گفته
که از بکار بن قتیبه قاضی القضاة مصر شنیدم که گفت نحوی که
مشابه فقها باشد هرگز برابر حیان بن هرمه و مازنی ندیدم و
مازنی مذکور در مراتب ورع وتقوی وغایت دیانت وفتوی بوده
از مبرد مرویست که بعضی از اهل ذمه قصد کردند که کتاب سیبویه را
بر او بخوانند واجرت آن در یکصد دینار بذل میفرمودند آنحضرت
امتناع نمود مبرد گوید اورا گفتم جعلت فداک چرا با وجود فقر و
شدت احتیاج رد این منفعت مینمایی گفت این کتاب بر
سیصد وچند آیه از کتاب کریم محتویست ومن حمایة لکتاب الله
تعالی وغیرة علیه نمیخواهم که تعلیم این آیات بدیشان نمایم اباعثمان
گفته که بر سبیل اتفاق جاریه از مغنیات در مجلس خلافت حضرت
واثق خلیفه بقول عرجی شاعر تغنی نمود وآن این است بیت

اظلوم ان مصابکم رجلا ٭ رد السلام تحیة ظلم

جمعی که در خدمت حضرت خلیفه بودند در اعراب رجلا اختلاف نمودند

بعضی

بعضی باسم ان منصوب وبعضی بخبریت مرفوع خواندند وجاریه بر نصب
مصر بوده وآنرا استاد تلقین وتعلیم شیخ خود اباعثمان مازنی نموده
لذلک واثق خلیفه احضار مازنی امر فرموده اباعثمان مازنی گوید که
چون در بین یدی واثق متمثل شدم گفت از کیانی گفتم از بنی مازن
گفت کدام مازن مازن تمیم یا مازن قیس یا مازن ربیعه بعد از آن
با من متکلم بکلام قوم من شد وگفت با اسمک چه قوم من تقلیب میم
بباء میکنند گفتم بکر زیرا نخواستم بلفظ مکر در حضور آنحضرت تلفظ
نمایم خلیفه قصد مرا دریافت تعجب واستحسان نمود بعد از آن گفت
چه میگویی در قول عرجی شاعر بیت اظلوم ان مصابکم رجلا
رجلا در این صورت مرفوع است یا منصوب گفتم وجه آنست که
منصوب باشد چه مصابکم مصدر بمعنی اصابتکم است پس رجلا مفعول
مصابکم ومنصوبست بدو ویزیدی شاعر که در آن مجلس حاضر بود
بمن معارضه نمود گفتم این بمنزله قول تو است ان ضربک زیدا ظلم
ودلیل بر صدق آنچه میگویم آنکه تمام کلام معلق است تا آنکه گفته شود
ظلم واثق استحسان نمود بعد از آن از من پرسید که ترا هیچ فرزند
هست گفتم دختری دارم گفت در اختیار سفر تو ترا چه گفت
گفتم این بیت اعشی شاعر بر من خواند شعر

ایا ابتا لا ترم عندنا ٭ فانا بخیر اذا لم ترم
ارانا اذا اضمرتک البلاد ٭ نجفی وتقطع منا الرحم

بعد از آن گفت تو او را چه جواب گفتی گفتم قول جریر شاعر را بر وی خواندم و هی

نعق بالبین لیس له شریك ٭ ومن عند الخلیفة بالنجاح ٭

خلیفه گفت وملئ النجاح ان شاء الله تعالی بعد از آن هزار دینار دیگر
بمن داد و مرا تعظیم و تکریم بسیار نمود مبرد گوید که چون مازنی به بصره
عودت نمود بمن گفت یا ابا العباس چون دیدی صد دینار را
خالصاً لله تعالی رد کردم عوض آن خدای تعالی بمن هزار دینار داد و نیز مبرد
روایت کند که مازنی فرمود شخصی بر من مدتی طویل کتاب سیبویه را
تمام بخواند چون آخر شد گفت خدا ترا جزای خیر دهد که در تعلیم
تقصیری نکردی اما من یک حرف از آن نفهمیدم ابو عثمان مذکور در
سنه تسع واربعین ومائتین وقیل ثمان واربعین وقیل سنه
ست وثلثین ومائتین ببصره متوفی شد رحمه الله

ابو الفتوح بلکین بن زیری بن مناد الحمیری الصنهاجی و او جد
بادیس مقدم ذکره است و او را یوسف نیز میگفته اند اما بلکین
اشهر است و این همان کس است که معز بن منصور العبیدی او را بر افریقیه
نزد توجه خود به دیار مصر خلیفه ساخته بود و استخلاف او بیوم
الاربعاء ثالث عشرین ذی الحجه سنه احدی وستین وثلثمائه بوده و
جمیع آن ولایت را با طاعت و امر و نواهی بلکین مامور گردانید و عباد
و بلاد را به او تسلیم نموده و مقرر کرده که عمال و جهات اموال دیوان
حقوق دیوانی را باسم او جبایت نمایند و او را باموری کثیره وصیت نموده

ودر اعمال

و در اعمال آن اعمال بدو مبالغه بسیار فرموده و فرموده اگر این سخنان که گفتم
شد فراموش فرمائی بهر حال این سه سخن را فراموش مفرمای که ترا بکار می‌آید
اول آنکه بر تو باد که رفع جبایت از اهل بادیه نکنی دیگر آنکه شمشیر از میان
بربر بیرون نیاوری دیگر آنکه هیچکس از برادران و بنی اعمام خود را ابواب
متولی نسازی که ادعا عند ایشان آنکه ایشان از جمیع امور بر تو احق اند
و با اهل حاضره مراسم خیر بجای آوری و بر این وصیت از یکدیگر مفارقت
نمودند و چون بلکین از مشایعت وداع معز مفارقت نموده در ولایت
بر وجه احسن در ولایت تصرف نمود و لا یزال بر حسن سیرت و صفاء سریرت
و تدقیق نظر در ترتیب مآرب و مصالح دولت روزگار میگذرانید و
بوجه در نقض امور رجوع سلوک میکرد که قصود بی شرها و عقلاء جهان
راه نمیافت تا آنکه در یوم الاحد ثالث عشرین ذی الحجه سنه ثلث وسبعین
وثلثمائه در موضع یقال له وارکلان قریب بافریقیه بعلت قولنج متوفی
شد و گویند دانه در دست او پیدا شد و بدان متوفی گشت و او را چهار
صد جاریه بود گویند در یک روز به وی بشارت ولادت هفده
فرزند داده بودند و بلکین بفتح باء موحده و لام و تشدید کاف و سکون
یاء مثناه من تحتها است و بعد ها نون و زیری بکسر زاء و سکون
یاء مثناه من تحتها و کسر راء ثانیه و بعدها یاء و تتمه نسب او در حرف با
نزد ترجمه اسم امیر بن معز بن بادیس مضبوط مذکور است و وارکلان
بفتح واو و بعد از الف راء مهمله مفتوحه و بعد از لام الف نون

والحمد لله رب العالمین

بوران بنت حسن بن سهل عما قریب خبر بوده و مجدش در محل خود
خواهد آمد انشاء الله تعالی گویند اسم او خدیجه بوده و بوران لقب
اوست و لا اولاً استه حضرت مامون خلیفه او را رعایة لجانب ابیه
تزویج نمود و پدرش حسن مذکور شرایط ولیمه و نکاح و مراسم عرس
و استنکاح بنوعی ترتیب و تمشیت فرمود که در هیچ وقتی از اوقات
پادشاهی نسبت با پادشاهی عجایبا ورده و این صورت حسنه در فم
الصلح مصور و متشکل گشت امر بجائی رسید که در یوم ضیافت بنادق
مشک و عنبر بر اهاشم و فضلا و علما و امرا و اعیان و قواد جیش و
کتاب دیوان نثار ساختند و در هر یک از آن بنادق متضمن اسم قریه
یا عبدی یا جاریه و یا اسب و استر یا اعلی و یا مبلغ معین از نقد می
بود هر کس را آنچه از بنادق بدست افتاده بودی نزد وکیل حسن
مذکور بردی و وجه معین را از خزانه و اصطبل و غیر ذالک ستادی
و بعد از آن بر سایر ناس نافهای مشک و شمامه عنبر و دراهم و دنانیر
نثار فرمودند و بعد از آن انچه شایسته آئین سلطنت و لایق شان
خلافت و وکالت بود از نفایس جواهر و کتب و اقمشه منسوجه از
ذهب و فضه ناصره دراهم و دنانیر بحضرت خلیفه و وزرا و قواد
جیش و دفتر عساکر و سایر من کان معه من العساکر المنصورة و الاحبا
المأنوسین برسم پیشکش تقدیم نمودند و با آنکه خلق لا یعد و لا یحصی همراه

حضرت

حضرت خلیفه بودند همه را بقدر پایه و رتبه خود حتی ملاحین و
فلاحین و مکاریان و حمالین و غیرهم را رعایت لائق نمود الغصه هر کس که
بعسکر منصوره منضم شده بود منظور انظار رعایت گشت چنانچه کسی
از عسکری در آن مدت جهت هیچ قوت خود و علیق دواب چیزی از خارج
اشتری ننمود حضرت طبری در تاریخ خود چنین گفته که حضرت مامون
نزد حسن نوزده شبانه روز اقامت نمود جمیع اخراجات ما یحتاج را
هر روزه حضرت خلیفه و من معه هر روز مبلغ پنجاه بار هزار هزار د
رهم تسلیم میکردند و حضرت مامون در روز انصراف از خانه حسن
عشرة آلاف الف درهم عین انعام بوی نمود و فم الصلح را باقطاع او
قرار داد و حسن آنچه حضرت مامون بدو داده بود بالتمام بر قواد و
اصحاب خیل متفضلا و مرحمت نمود و همچنین طبری گوید که حضرت مامون
در هشتم ماه مبارک رمضان بجانب حسن بن سهل روان شد و در
ثالث عشرین شوال سنه عشر و مائتین از فم الصلح از خانه حسن ارتحال
تشریف نمود و غیر طبری گوید که حسن حصیری منسوج از ذهب در زیر پای
حضرت خلیفه مفروش گردانیده چون حضرت خلیفه پای بر آن نهاد
لآل صغار و کبار کثیره در پای او نثار فرمودند چون لآلی مختلفه را مشاهده
نمود گفت قاتل الله ابانواس گویا که این حال را مشاهده نموده بود در زمانی
که تعریف خمر نموده و حباب صغار و کبار را تشبیه به ریزه صغار و کبار در زمین
و آن این است کان صغری و کبری من فواقعها ۞ حصباء در علی ارض من الذهب

گویند ابونواس را در این بیت تغلیط و حال آنکه این موضع موضع ظهور
غلط و آنکه او تشبیه نامناسب کرده باشد نیست و گویند حضرت
خلیفه خراج یکساله فارس و کوره اهواز را بانعام حسن بن سهل شفقت
فرموده و فصحای شعرا و بلغای خطبا در بدایع عرس اطالهٔ کلام فصاحت
نظام نموده اند لیکن انجبر محمد بن خازم الباهلی گفته بسیار خوب گفته

و آن اینست

بارک الله للحسن ۞ و لبوران فی الختن
یا ابن هرون قد ظفرت ۞ و لکن ببنت من

و چون این شعر بحضرت مامون رسید گفت والله نمیدانم که قصد شاعر
از این خیر است یا شر و همچنین طبری گوید که چون مامون نزد بوران
لیلهٔ ثالثه از وصول بفم الصلح در آمد و با بوران مجالست نمود جده بوران
هزار دانه لؤلؤ کبار مسمی بدر که در صحنی از ذهب ترتیب نموده بود
بر ایشان نثار فرمود پس مامون امر کرد که دانه‌های لآلی را جمع سازند
چون جمع ساختند گفت چه مقدار است گفتند هزار دانه است آنگاه
در دامن بوران ریخته گفت این نحلهٔ تو باشد و مطالبی که داری
از من طلب کن بعد از آن جده اش بدو گفت با حضرت خلیفه سخن
بگوی که ترا سخن گفتن مامور گردانید گفت التماس دارم که حضرت
خلیفه دل مبارک را با ابراهیم بن مهدی بمحبت مقرون سازد گفت
چنین باشد و شمعی از جمل من عنبر اشهب در شمعدان روشن گردانید

این صورت را

این صورت را بار اسراف نگارند نمود و غیر طبری گوید چون مامون طلب
دخول به بوران نمود وی اعتذار بعذر زنان کرد مامون قبول نکرد
و خواست که زفاف و مقاربت نماید او را حایض یافت ترک تعرض نمود
و چون دو روز دیگر مجلس خلافت بجلوس مبارک مشرف گردانید احمد بن
یوسف الکاتب بمجلس خلافت در آمد و گفت یا امیر المؤمنین هناک الله
بما اخذت من الامر بالیمن والبرکة و شدة الحرکة والظفر بالحرکة مامون
در جواب این دو بیت را انشاد نمود و اشارت فرمود بآنکه بوران حایض
بود و زفاف صورت نیافت   و هو

فارس ماض بحربته ۞ صادق بالطعن فی الظلم
رام ان یدمی فریسته ۞ فاتقته من دم بدم

ابو العباس جرجانی در کتاب الکنایات بر این موجب ذکر کرده و این صورت را
بنوعی دیگر روایت کرده اند والله اعلم و جری ذلک کله فی شهر رمضان
المبارک سنة عشر و مائتین و عقد نکاح در سنهٔ اثنتین و مائتین واقع
شده بود و چون مامون برحمت ایزدی پیوست منفصل معزول گشته بوران
در حبالهٔ زوجی بوده و مدت هشت سال در مباشرت و ملازمت خلیفه
بوده و حضرت خلیفه بتاریخ سابع عشر رجب سنة ثمان عشر و مائتین
متوفی گشته و بوران بعد از پنجاه و سه سال دیگر زیسته و بتاریخ یوم
الثلثا سابع عشرین ربیع الاول سنة احدی و سبعین و مائتین ببغداد
متوفی شده و عمر او هشتاد سال رسیده بود و چون بوران متوفی شده

اورا در قبه مقابل مقصوره جامع سلطان دفن نموده اند وآن الی الآن
باقی است وفم الصلح بفتح فا بعدها میم وکسر صاد مهمله وبعد از لام
ساکنه حاء مهمله وآن قریه‌ایست بر دجله قریب بواسط سمعانی
چنین ذکر کرده وعماد کاتب در خریده کفته که صلح نهری است کبیر با علی
واسط که از دجله بر داشته بوده اند وبران مواضع وقری بسیار
بنا نموده بوده اند ونهر مذکور واکنون از دیلم پر شده وآن مواضع
اکثر خراب کشته این فقیر احمد خلکان چنین کوید که عماد اجزو علم
بان صورت از سمعانی چه عماد مدت مدید مستوفی دیوان واسط بوده
ودر آنجا اقامت نموده بوده والحمد لله رب العالمین

تاج الملوک ابو سعید بوری بن ایوب بن شادی ابن مروان
الملقب مجد الدین قد تقدم ذکر ابیه وهو اخو السلطان صلاح الدین
وی اصغر اولاد ایوب شادی بوده واو متحلی بفضایل بوده واو را دیوان
شعری است لیکن نسبت بشعرا والیه مقبول وسخن لست این دو بیت
که جهت یکی از غلامان خود کفته از دیوان او نقل نموده ام **بیت**

اقبل من اعشقه راکبا ✤ من جانب الغور علی اشهب
فقلت سبحانک یا ذا العلی ✤ اشرقت الشمس من المغرب

وعماد کاتب در خریده از اشعار حسنه نقل نموده ولادت او در ذی الحجه
سنه ست وخمسین وخمسمائه ووفات او در یوم الخمیس ثالث عشر من
صفر سنه تسع وسبعین وخمسمائه بوده وسبب وفات او آنکه چون

سلطان

سلطان صلاح الدین حلب محصوره را محاصره نموده بوده در وقوع اول محاصره تاج
سادس عشر شهر محرم سنه تسع وسبعین وخمسمائه جراحتی بر ران شاد الیه
واقع شده وبدان جراحت متوفی شده عماد کاتب اصفهانی در کتاب برق الشامی
چنین ذکر کرده که سلطان صلاح الدین جهت عماد الدین صاحب حلب
بعد از تحقیق مصالحه انعقاد دعوت عالی نموده بوده در اثنای آنکه صلاح
الدین بر سماط نشسته وعماد الدین مذکور در جنب او بطعام خوردن
مشتغل بوده اند وناس در اغبط عیش واتم فرحت وسرور که حاجبی
سلطان صلاح الدین در آمده واز فوت برادرش به وخبر داده حضرت
صلاح الدین اصلا متغیر نشده وامر فرموده که او را تجهیز وتکفین نموده
بخاک سپارند واتمام ضیافت بوده بتقدیم رسانیده کویند سلطان
صلاح الدین میکفته که ما حلب بخون تاج الملوک ارزان نستده ایم
بوری بضم باء موحده وسکون واو وکسر را وبعد از آن یا، واین لفظ
ترکی است والحمد لله رب العالمین

حرف التاء — تاج الدوله

ابو سعید تتش بن الب ارسلان بن داود بن میکائیل بن سلجوق بن
دقاق السلجوقی وی صاحب بلاد شرقیه بوده چون امیر الجیوش بدر الجمالی
مدینه دمشق را از جانب صاحب مصر بصاحب دمشق آتسز بن اوق بن
الخوارزمی الترکی محصور ساخته آتسز مذکور کس نزد تتش فرستاده و
از وی در دفع او استمداد واستعانت نموده تتش مذکور بنفسه متوجه

دمشق گشته چون به دمشق رسید اتسز او را استقبال نموده وی فی الحال
اتسز مذکور را گرفته و بقتل آورده و بر مملکت او استیلا و صولت
یافته این صورت در سنه احدی و سبعین و اربعمائه واقع شده و در
بعض تواریخ دیده ام که قتل اتسز در سنه اثنتین و سبعین بوده والله اعلم
و بعد از آن حلب را در سنه ثمان و سبعین و اربعمائه متصرف و تملک نموده
چنانچه در تحت آقسنقر گذشت و بلاد شامیه را بالکلیه مستولی
شده بعد از آن میان تاج الدوله تتش سابق الذکر و برکیاروق محاربات
و مشاجرات کثیره روی نموده و بالآخره منجر بآن شده که در حوالی مدینه
ری در یوم الاحد سابع عشر شهر صفر سنه ثمان و اربعمائه صفین
مقابل شده بعد از جریان مقاتله و محاربه بسیار تتش سابق الذکر منهزم
گشته و در معرکهٔ قتال بر زمین هلاک و نکال افتاده مولد او سنه
ثمان و خمسین و اربعمائه بوده و از وی دو پسر فخر الملوک رضوان و
شمس الملوک ابو نصر دقاق متخلف شده رضوان مذکور بر مملکت حلب
مالک و متصرف و دقاق بر بلاد شامیه حاکم مطلق العنان مستقل
الرای گشته بعد از آن رضوان در سلخ جمادی الاولی سنه سبع و خمسمائه
متوفی شده و افرنج خذلهم الله در سنه اثنتین و تسعین و اربعمائه از
نواب او انطاکیه را باز گرفتند و دقاق در ثامن عشر شهر رمضان
سنه سبع و تسعین و اربعمائه بواسطهٔ مرض مزمن متطاول که او را پیش
آمده بوده متوفی شده او را در مسجدی که در محله باب سجان نظام

دمشق

دمشق واقع بوده دفن نموده اند و گویند مادرش او را بسبب سموم
بتلف آورده و چون دقاق متوفی شده ظهیر الدین ابی منصور طغتکین
بجای او نشسته و ابی منصور مذکور اتابک او بوده و مادر او را در حبالهٔ
پدرش تتش بعد از او خواسته بوده و ابو منصور عتیق تتش سابق
الذکر بوده رحمه الله بعد از آن اولاد ملک رضوان در حلب و ظهیر الدین
ابی منصور طغتکین در دمشق لایزال متصدی حکومت و امارت بوده اند
تا آنکه در یوم السبت ثامن شهر صفر سنه اثنتین و عشرین و خمسمائه
ظهیر الدین مذکور بجوار رحمت واصل شده و بجای او فرزندش تاج الملوک
ابو سعید بوری قایم مقام گشت و او نیز در یوم الاثنین الحادی و
العشرین من رجب المرجب سنه ست و عشرین و خمسمائه از جراحتی که
از باطنیه بدو رسیده بود بدرجهٔ شهادت فایز شده و پس از او ولد او
شمس الملوک اسمعیل متولی امور و نایب مناب پدر شده و او نیز در یوم
الاربعاء رابع عشر شهر ربیع الآخر سنه تسع و عشرین و خمسمائه مقتول
شده گویند والدهٔ او زمرد خاتون بنت جاولی او را بقتل آورده و
برادر او شهاب الدین ابو القاسم محمود بن بوری مسطور را بجای
او بحکومت دمشق قایم مقام گردانید و شهاب الدین محمود مشار الیه
بتاریخ لیلة الجمعه ثالث عشرین شوال سنه ثلث و ثلثین و خمسمائه
بمباشرت غلام خودش البغش و یوسف خادم و فراش خرگاهی کشته شد
و جمال الدین محمد بن بوری بعد از قتل او از بعلبک بدمشق آمد

حاضر شده ومتولی امر شده ودر لیلة الجمعة ثامن شعبان سنة اربع و
ثلثین وخمسمائة متوفی شده بعد از آن مملکت دمشق را ولدا و مجیر
الدین آبق بن محمد بن بوری بن طغتکین مالک شده ودر این
موجب روز کار میگذرانیده اند تا آنکه نور الدین محمود بن زنکی
در تاریخ آنچه ذکره بر دمشق لشکر آورده ودمشق را ازو گرفته حمص را
بدو عوض داده چون اندک زمانی در حمص گذرانیده بموجب امر نور
الدین محمود مشار الیه متوجه بالس که بر کنار فرات بوده انتقال نموده
ومدت مدید در آنجا توقف فرموده واز آنجا متوجه بغداد شده
وبقیا ملبزاد امام مقتفی بالله بسر برده دیگر ندانستم که مجیر مشار الیه
چون وچگونه متوفی شده ودر زمانی که مجیر الدین در دمشق متولی
امور بوده مدبر دولت او معین الدین مملوک جد او طغتکین مشار الیه
بوده واین معین الدین همان معین الدین است که قصر معین الدین بلاد
حوران از اعمال دمشق بدو منسوب است ومعین الدین مشار الیه در سنه
اربع واربعین وخمسمائة متوفی شده ونور الدین محمود دختر او را
جهت خود تزویج نموده وبعد از و سلطان صلاح الدین او را زن کرده
ومجیر الدین مرحوم را در دمشق مدرسه خوبست بعد از مضی زمانی تاریخ وفات
مجیر الدین را یافتم ودر ترجمهٔ نور الدین محمود آنرا ذکر نمودم

والحمد لله رب العالمین

ام علی نفیسه ابنة ابی الفرج غیث بن علی بن عبد السلام بن

محمد بن

ابن محمد بن جعفر السلمی الارمنازی الصوری وی مادر تاج الدین ابی الحسن
محمد بن فاضل بن سعد الله بن الحسن بن یحیی بن محمد بن ابراهیم بن موسی
بن محمد بن صمدون صوری الاصل است واو فاضل وقت ونادرهٔ
زمان خود بوده واورا شعر جید وقصاید ومقاطیع لطیفه بین الناس
متداولست وی بخدمت حضرت حافظ ابا الطاهر احمد بن محمد السلفی
الاصفهانی بثغر اسکندریه مشرف شده آن حضرت در بعض تعلیقات
خود ذکر او نموده وبروی ثنا کرده وبخط شریف خود کتابت نموده که
روزی در منزل سکنای خود نشسته بودم وکف پای من مجروح شده
دخترکی وصلهٔ از معجر خود پاره کرده ومن پای خود را بآن بستم نفیسهٔ مذکوره
حاضر بود فی الحال از خاطر خود بدین دو بیت انشا دو ایشان نمود وهما

لو وجدت السبیل جدت بخدی ۞ عوضا من خمار تلک الولیده
کیف لی ان اقبل الیوم رجلا ۞ سلکت دهرها الطریق الحمیده

نظرت فی هذا المعنی الی قول هرون بن یحیی المنجم

کیف نال العثار من لم یزل منه ۞ مقیما فی کل خطب جسیم
او ترقی الی الاذی لی قدم لم ۞ تخط الا الی مقام کریم

حافظ زکی الدین عبد العظیم المنذری نیز حکایت کرد که نفیسهٔ مذکوره قصیده
خمریه مشتمل بر اوصاف مجلس خمر وما یتعلق بباده ومنادمت حسن ولطافت
منظوم ساخته بود وبدان الملک المظفر تقی الدین عمر ابن اخ صلاح
الدین را مدح نموده چون تقی الدین عمر بدان واقف شده گفته نفیسهٔ مذکوره

دراوان صبا وجوانی از احوال را دانسته این خبر بر بقیه رسیده قصیدهٔ ذکر
در احوال حرب وقتال وتسویهٔ صفوف ومحاربهٔ رجال با حسن
عبارت والطف مقال علی سبیل الاستعجال کامل نموده ومجلس شریف
ملک برده وگفته علم ومعرفت من بدین قصیده هیچ علم ومعرفت
من است بیان قصیدهٔ اول وغرضش برآة ساحت وی از خود بوده
از ثمانیة ابیات ولادت او در صفر سنه خمس وخمسین وخمسمائة
بدمشق بوده وبخط حضرت حافظ سلفی دیدم که او در محرم سنه
مذکوره متولد شده ودر اوایل شوال سنه تسع وسبعین وخمسمائة در مصر فی
کشته وبه تعبیر ابو الفرج المذکور در اواخر سنه تسع وخمسمائة وقیل
فی صفر منه فی سنه وحدا وعلی بن عبد السلام در صحوة یوم الاحد تاسع
ربیع الاخر سنه ثمان وسبعین واربعمائة بمصر متوفی گشته ودر پسر او
تقیة شاد الیه ابو الحسن علی المذکور در خامس عشر صفر سنه ثلاث و
ستمائة بثغر اسکندریه بجوار حق انتقال یافته واو صوری اصلا ومصری
دارا وسکنا بوده واو در معرفت علم نحو وقرائت سبعه مهارت تمام
بوده ودر نحو به خط وتجرید وضبط آن بمثل وبدیل زمان بوده
ولادت فاضل مذکور به وابو الحسن علی المشار الیه در شوال سنه
تسعین واربعمائة بدمشق بوده ابن خلکان رحمه الله گوید که بر این
موجب از خط شریف حافظ سلفی نقل نمودم وفاضل مشار الیه در اول
شهر ربیع الاول سنه ثمان وستین وخمسمائة باسکندریه متوفی شده

تاریخ

تاریخ وفاتش را از خط ولد او ابو الحسن علی المسطور نقل نمودم **ادمازی**
بفتح همزه وسکون دال وفتح میم ونون وبعد از الف ذا نسبت است به
بادمناز وآن قریه‌ایست از اعمال دمشق وقیل من اعمال انطاکیه وسمعا
سمعانی چنین ذکر کرده که از توابع حلب است وجمعی که ادمناز را دیده
بودند بمن چنین گفتند که میان ادمناز وعزاز که از توابع حلب است
مسافت کمتر از یک میل است ودر جانب غربی عزاز واقع است
صوری بضم صاد مهمله وسکون واو وبعد از آن را مکسوره نسبت
به شهر صور است وآن از سواحل شام است واکنون در دست فرنگ است
خذلهم الله ویسر فتحها علی ایدی المسلمین بحرمة حبیبه محمد الامین

والحمد لله رب العالمین

ابو غالب تمام بن غالب بن عمر اللغوی المعروف بالتیانی وی
از اهل قرطبه وساکن مرسیه بوده وی در علم لغت امام ودر ایراد آن
ثقه ومعول علیه تمام بوده وعند الناس به دیانت وتقوی وتنزهه
وفتوی مذکور ومشهور بوده واو در فن لغت کتابی که مثل
آن کتاب کسی کثارا واختصارا تالیف ننموده واو را حکایتی است که
دلالت بر دیانت وعلو همت او میکند وآن اینست که ابن فرضی گوید
که امیر ابا الجیش مجاهد بن عبد الله العامری در زمانی که بر مرسیه غالب
شده مبلغ هزار دینار جهت ابو غالب فرستاده والحالة هذه ابو غالب
در مرسیه ساکن بوده والتماس نموده که کتابی که در لغت ترتیب نموده

باسم او ترجمه سازد مشار الیه رد نامه نموده و گفته اگر دنیا را تمام بمن دهند
من دروغ نخواهم گفت چه من این کتاب را از برای عامه ناس تالیف کرده ام
نه از برای خاصه تو اکنون چگونه دروغ نویسم و ناس از علو همت مجاهد
مشار الیه و سمو منزلت و دیانت ابو غالب متعجب شده اند ابو حیان
چنین گفته که ابو غالب مقدم ارباب علوم ادبیه و لسان و مسلم اصحاب
لغت و بیان است و او را در علم لغت کتابیست مسمی بتلقیح العین و آن
جامع جمیع افادات است وی در مرسیه در جمادی الآخر سنه ست و
ثلثین واربعمائه متوفی گشته و اخذ لغت از پدر خویش و ابی بکر الزبیدی
و غیرهما نموده و التیانی بظن من آنکه منسوبست بتین و بیع آن

والحمد لله رب العالمین

ابو علی تمیم بن المعز بن المنصور بن القائم بن المهدی معز
مشار الیه صاحب دیار مصریه و مغرب بوده و بناء قاهره معزیه او
نموده ذکر او عنقریب در حرف میم خواهد آمد ان شاء الله تعالی تمیم مذکور
عالم فاضل و شاعر ماهر کامل بوده اما متولی امور ملک نشده چه ولی
العهد برادرش عزیز بوده لذلک بعد از پدر متولی امر خلافت شده
و عزیز را نیز اشعار لطیفه هست ابو منصور ثعالبی ذکر اخوین در یتیمة
الدهر نموده و ایراد شعر هر دو فرموده از جمله شعر تمیم مذکور است

ما بان عذری فیه حتی عذرا ⁂ ومشی الدجی فی خده فتحیرا
همت تقبله عقارب صدغه ⁂ فاستل ناظره علیه خنجرا

والله لولا ان یقال تغیرا ⁂ وصبا وان کان التصابی اجدرا
لاعدت تفاح الخدود بنفسجا ⁂ لثما وکافور الترائب عنبرا

وفات وی در ذی القعدة سنه اربع وسبعین وثلثمائه در مصر بوده صاحب
دول منقطعه چنین ذکر کرده و عتبی در تاریخ خودش چنین آورده که
وی در یوم الثلاثاء بعد زوال الشمس ثالث عشر شهر ذی القعده سنه مذکوره
متوفی شده و برادرش عزیز نزار بن المعز در بستان مشار الیه بجنازه او
حاضر شد و بر او نماز گذارده و او را قاضی ابو محمد بن نعمان غسل نموده
و در شصت ثوب او را تکفین فرموده و قریب مغرب او را از بوستان
اخراج نموده و در قصر برده بر او نماز گذارده بعد از آن بقصر آورده در
حجره که پدرش در آن مدفون بوده دفن نموده اند محمد بن عبد الملک
همدانی در معارف خود چنین آورده که وی در سنه خمس وسبعین
متوفی شده والله اعلم و غیر ایشان گفته اند که وی در سنه سبع وثلثین وثلثمائه
متولد گشته والله اعلم

والحمد لله رب العالمین

ابو یحیی تمیم بن المعز بن بادیس بن المنصور بن بلکین بن زیری
بن مناد بن منقوش بن زنال بن زیری الاصغر بن واشفال بن وزغفی
بن سری بن وتلکی بن سلیمان بن الحارث بن عدی الاصغر وهو المثنی
بن المسور بن یحصب بن مالک بن زید بن سدد بن زرعه وهو
حمیر الاصغر بن سبا الاصغر بن کعب بن زید بن سهل بن عمرو بن قیس
بن معاویه بن جشم بن عبد شمس بن وائل بن الغوث بن حیدان

ابن قطن بن عوف بن عریب بن زهیر بن ایمن بن الهمیسع بن عمرو بن حمیر
وهو العرنجج ابن سبا الاکبر بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن عابر و
هو هود علیه السلام ابن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام هکذا
قال العماد فی الخریدة الحمیری الصنهاجی ملک افریقیه وی حسن السیرة
وطیب السریرة محمود الاثار مسعود الاطوار بوده ولا یزال مرجع
ارباب فضایل وکمالات وملجای ارباب دانش ودرایات بوده
لهذا شعرای آفاق وارباب ادب وبلاغت علی الاطلاق مثل ابن السبع
الصوری وغیره از منازل دور ودراز بدواعی آرزو وآن ابواب
علیه را مقصد کام ومرصد قرار وآرام میساخته اند اول کسی
از آبا واجداد ابو یحیی امیر تمیم مذکور در حکومت افریقیه مدخل
نموده مثنی بن المسو بوده وازان علی حسن رشیق القیروانی در
مدایح امیر تمیم اشعار لطیفه بر صحایف روزگار گذاشته از آنجمله این دو بیت

اصح واعلی ما سمعناه فی الندی * من الخبر الماثور منذ قدیم
احادیث ترویها السیول عن الحیا * عن البحر عن کف الامیر تمیم

وامیر تمیم را اشعار حسنه بسیار است این دو بیت از آنجمله است

ان نظرت مقلتی لمقلتها * تعلم ما ارید نجواه
کانما فی الفؤاد ناظرها * تکشف اسراره وفحواه

وامیر تمیم را اشعار حسنه بسیار است این دو بیت از آنجمله است

سل المطر العام الذی عم ارضکم * اجاء بمقدار الذی فاض من دمعی

اذ کنت

اذ کنت مطبوعا علی الصد والجفا * فمن این لی صبر فاجعله طبعی

واشعار در فضایل او بسیار است وی همواره ارباب سؤال را بافضال
ونوال محظوظ واصحاب مدایح را بجایزهای سنیه غنی وملحوظ میکرده اند
گویند در ایام ولایت امیر تمیم المهدی محمد بن تومرت الآتی ذکره
از دعوت از بلاد مشرق متوجه افریقیه شده بواسطه انکه سلوک
جمهور در آنجا از سنن سنیه وشریعت نبویه علیه الف الف تحیة و
سلام خارج دیده اظهار انکار بسیار نموده وازانجا متوجه مراکش
گشته واز او در آنجا ظاهر شد انچه ظاهر شد ولادت امیر تمیم المذکور
بمنصوریه مسمی بصبره از بلاد افریقیه در یوم الاثنین ثالث عشر رجب
سنه اثنتین وعشرین واربعمائه بوده ووالد بزرگوارش تولیت
وحکومت مهدیه بدو در صفر سنه خمس واربعین واربعمائه تفویض
فرموده ولا یزال در آنجا بولایت خود مستقر بوده تا آنکه پدرش در
شعبان سنه خمس واربعین کما سیاتی ذکره متوفی شد واو بر ملک
پدر رسید ومتمکن گشته ومدت مدید روزگار بسلطنت وحکومت
گذرانید ودر لیلة السبت منتصف شهر رجب المرجب سنه
احدی وخمسمائه متوفی شد ودر قصر خود مدفون گشته بعد از ان
مضی مدتی ازانجا اخراج نموده بقصر السیده بالمنستیر نقل ودفن
نموده اند واو را از اولاد زیاده از صد پسر وشصت دختر مانده
بوده چنانچه حافظ ابو محمد بن عبد العزیز بن شداد بن امیر تمیم در کتاب

اخبار العبیدیان ذکر آن نموده الصنهاجی وقد تقدم فیه الکلام والمستنصر
یاتی ذکرها ان شاء الله تعالی فی حرف الهاء فی ترجمة البوصیری
والحمد لله رب العالمین

الملک المعظم شمس الدوله توران شاه بن ایوب بن شادی
بن مروان الملقب فخر الدین پیش از این ذکر پدرش ایوب و برادرش
تاج الملوک کذشت وی برادر بزرگ سلطان صلاح الدین مشار
الیه بوده و سلطان با او همیشه بطریق ادب و حرمت سلوک می
نموده و در تعظیم و اکرام او دقیقه نامرعی نکذاشته و او را بر نفس
خویش ترجیح مینموده و از برای او وظایف ثنا و دعای خیر مرتب
میداشته با ثنای مهمیان بعرض سلطان صلاح الدین چنین رسیده
که عبد النبی بن مهدی نام شخصی در یمن خروج نموده و بزعم انکه مالک
ارض یمن خواهد شد در صدد تسخیر بلاد و قلاع شده و اکثر حصون
و بلاد یمن را بحیطه تصرف درآورده و در اعیاد و جمع قرآت خطبه
باسم خود مینموده و مردم را بخود دعوت میکرده چون اهمال در
تدبیر دفع آن ملک نمودی بخسران عظیم میکردد سلطان علی الفور
شمس الدوله توران شاه مشار الیه را با جمع کثیر از دلیران عسکر که
شمس الدوله مشار الیه اختیار آن فرموده از دیار مصر بیمن بدفع مشار
الیه بجانب یمن بتاریخ رجب سنه تسع وستین وخمسمائه روانه
کردانید و چون مشار الیه بدان دیار رسید بعون الله سبحانه بعد از

تحقیق

تحقیق محاربه انهزام بر عبد النبی خارجی افتاده و در اثنای انهزام مقتول
کشته و شمس الدوله سکان و وطان آن دیار را تو ابعها و لواحقها
در ظلال سیوف قبال ذا نفر قمه و کمال قرار و آرام داده و چون نصلت
کرم بر ذات شریف او غالب بوده عساکر را با عطاء مال غنی و بهره
مند کردانیده و بعد از انقضای اندک زمانی دوست کام مقضی المرام
شاکرا ذاکرا لنعم الله تعالی بتاریخ ذی الحجه سنه احدی و سبعین و خمسمائه
بمحروسه دمشق قدوم اجلال نموده و الحال ان حضرت سلطان بفتح حلب
و حصار آن مشغول بوده و چون حضرت سلطان از حلب بدمشق
بدار عیش عودت بدیار مصر به نزول اجلال نموده برادر خود
شمس الدوله را بر شام خلیفه و نایب کردانیده و خود بسعادت
متوجه قاهره مصر شده بعد از آن شمس الدوله مدتی در آنجا
با قامت انصاف و انتصاف اقامت نموده بعد از آن انتقال بمصر
نموده هذا ابن شداد در تاریخ سلطان صلاح الدین چنین ذکر نموده
که شمس الدوله مستهل صفر سنه ست و سبعین و خمسمائه در ثغر اسکندریه
بجوار رحمت الهی انتقال نموده و ست الشام خواهر مشار الیه بنت
ایوب او را از اسکندریه بدمشق نقل فرموده و در مدرسه که خود
در ظاهر دمشق بنا فرموده دفن کرده و اکنون قبر او و قبر ست الشام
و قبر پسر او حسام الدین عمر بن لاجین که بتاریخ تاسع عشر شهر رمضان
المبارک سنه سبع و ثمانین و خمسمائه متوفی شده و قبر شوهرش ناصر الدین

ابی عبدالله محمد بن اسد الدین شیرکوه صاحب حمص که بعد از لاجین اورا
شوهر کرده در انجاست و حسام الدین مشار الیه سبط و مولی شبل
الدوله کافور بن عبدالله حسامی است که صاحب مدرسه و خانقاه
شبلیه است که بر ظاهر دمشق بر سر راه جبل قاسیون کاین است و این
دو محل را در مکان خود شهرت تمام است و آنرا اوقاف بسیار است و
از انجا ارباب استحقاق منافع بسیار می‌برند و شبل الدوله در رجب
سنه ثلث و عشرین و ثلثمائه متوفی شده و در این تربه که بجا و معبد
مذکوره است مدفون گشته و ذکر ناصر الدین محمد شیرکوه در شرح جد
پدرش خواهد آمد انشاء الله تعالی اما ست الشام مذکوره در سادس
عشر ذوالقعده سنه ست عشر و ستمائه برحمت الهی مقرون گشته
بعد از فراغ ازین ترجمه بخط بعض از فضلا که اینها را عنایت و اعتنای
بدین فن بوده زیاده بر انچه درین باب نوشته شد دیدم آنرا بحاله
باز گذاشتم و احتیاطا زواید مذکوره را نیز ایراد نمودم فاضل صاحب
خط چنین گوید که چون بلاد یمن بیمن سعادت شمس الدوله از ظلمت
نفر و فتنه خلاص شد و امر او در انجا حسب الاستقلال استحکام پذیرفت
داعیه عودت شام نمود چه او مربی تربیت آب و هوای شام بود
و تنعمات شامیه از فواکه لطیفه و میاه بارده و بساتین رایقه شام
اعتیاد نموده بود و مراد از اقامت یمن بی آب و چمن خاطرش بتنگ آمد
درین باب کتابتی ببرادر خود سلطان صلاح الدین یوسف مشتمل بر [illegible]

عودت بشام بتضرع و استدعا تمام قلمی نمود و از مقاسات شدائد آب
و هوا و عدم وجدان ما یحب و یرضی شکایت فرمود سلطان رساله
مرحمت رسولی بشمس الدوله فرستاد انکه یمن مملکت با یمن و برکت
است و از وی مال بسیار بخزانه عاید میشود صلاح در توقف و تمکن
انجاست چون شمس الدوله مضمون رساله و مقاله رسول استماع
و معلوم فرمود خازن خود را باحضار مبلغ یکصد هزار دینار زر سرخ مأمور
گردانید و مبلغ مذکور را در حضور رسول که خدای در خزانه خود تسلیم
نمود و بعد گفت برو باین مبلغ یک قطعه برف بیار او استبعاد
تمام نمود گفت برف در یمن از کجا آوردم بعد از آن گفت برو یک طبق
مشمش لوزی بیاور و همچنین سایر فواکه را یکان یکان نام برد و گفت
یلق بعدم قدرت و وجدان آنها معذرت نمود پس از آن روی بجانب
رسول کرد و گفت غرض از سلطنت و مال و کثرت توابع و رجال
رفاهیت خاطر و تحصیل مآرب و آمال است چون در این مملکت این
مذکورات بحصول نمی‌پیوندد مال را چه توان کرد رسول بعد از
مشاهده این احوال بسلطان صلاح الدین معاودت نمود و حقیقت حال
عرض نمود سلطان اورا برجعت شام رخصت ارزانی داشت هذا فاضل
فاضل در ایام مفارقت همواره از جانب حضرت سلطان رسایل
فایقه مشتمل بر اشعار جزیله رایقه بدار الیمن فرستاده و از شدت
مفارقت و مهاجرت در آن ابیات لطیفه مندرج میکرده شده و این

واین از آن جمله است

شعر

لا تضجرن بما ابث فانه ✤ صدر لاسباب الصبابة ترتمث

اما فراقك واللقاء فانه ✤ منزلوت وذاك منبعث

حلف الزمان على تفرق شملنا ✤ فمتى يرق لنا الزمان ويحنث

حول المضاجع كتبكم فكانني ✤ ملسوعكم وهي الرقاة النفث

كم ليلة لم ادر لا نفسه ✤ فيرو لا انقاس كم يلبث

وچون شمس الدوله بتاریخ مذکور یعنی سنه احدی وسبعین وخمسمائه بدمشق رسید وبنیابت برادر متولی امور آنجا شد بعد از انقضای سه سال بتاریخ سنه اربع وسبعین وخمسمائه بمتابعت حضرت سلطان انتقال بمصر نموده پوشیده نماند که حضرت سلطان پیش از سفر یمن بتاریخ سنه ثمان وستین وخمسمائه او را جهت فتح بلاد نوبه بدان صوب فرستاده بود چون بدانجا رسید دید که مضار آن از منافع مرتبه زیاده است ترک تسخیر آن نموده لیکن غنایم بسیار وبرده وغلمان بی شمار از آنجا بدست آورده ونیز وکلا وکارکنان خود را در یمن که بخشیده حضرت سلطان باقطاع او مقرر کرده بوده گذاشته بوده هر ساله مال کثیر بخزانه وی نقل مینموده اند چون کریم وسامح وطبیعت مبارکش او غالب بوده بعد از وفات او دویست هزار دینار زر سرخ دین بر وی واجب بوده ست ادای آنرا حضرت سلطان از خزانه خود ادا نموده ابن خلکان رحمه الله گوید صاحب

واینی

وابن سنا الادیب الفاضل الشیخ مهذب الدین ابو طالب محمد بن علی المعروف بابن الخیمی الحلی نزیل مصر چنین حکایت کرد که شمس الدوله تورانشاه را بعد از وفات در خواب دیدم که او را بقصیده مدح مینمایم واو در قبر آسوده است چون من قصیده را تمام میکنم کفن را از بدن خود جدا ساخته ودر هم پیچیده نزد من بینداخت واین ابیات را انشا میکند

لا تستقلن معروفا سمحت به ✤ ميتا فامسيت منه عاريا بدني

ولا تظنن جودي شانه بخل ✤ من بعد بذلي ملك الشام واليمن

اني خرجت من الدنيا وليس معي ✤ من كل ما ملكت كفي سوى كفني

وچون شمس الدوله از یمن متوجه دیار شام میگردد سیف الدوله ابا الیمن المبارک ابن منقذ الآتی ذکره را در زبید بنیابت خویش میگذارد وتورانشاه بضم تاء مثناة من فوقها وسکون واو وبعد از آن راء مفتوحه وبعد از الف نون است واین لفظ عجمی است وشاه ملک گویند وتورانشاه یعنی شاه توران وتوران ماوراء النهر است

والحمد لله رب العالمین

حرف الثاء ابو الحسن ثابت

ابن قرة ابن هرون وگویند زهرون بن ثابت بن کریا بن ابراهیم بن کرایا ابن مارینوس بن مالاجریوس الحاسب الحکیم الحرانی در ابتدا صیرفی بوده بعد از آن ببغداد انتقال نموده ودر آنجا تحصیل علوم اوایل اشتغال نموده ودر آن ماهر وکامل شده ودر علم طب کما ینبغی تتبع

نموده و در آن ترقی تمام کرده و حکمت فلسفه بر وی غالب بوده و او در علوم
تالیفات کثیره نافعه نموده و منقح گردانیده و مشکلات آنرا واضح و
روشن ساخته از اعیان فضلاء عصر و زمان خود بوده
و میان او و اعیان ارباب دانش در مذهب مقالات و سخنان بسیار
واقع شده و ریش مذهب خود رفع نموده اند برای انکار نموده و او را
از دخول هیکل و کتاب منع نموده بعد از آن او توبه کرده و از آن
مقالات رجوع نموده بعد از مدتی باز بر سر مقالات مذکوره رفته
رؤسا او را از دخول بمجمع منع فرموده اند پس از حران خروج نموده
و بکفرتوثا اقامت کرده و تا آنکه زمانی که محمد بن موسی از بلاد روم
ببغداد رجعت نموده در کفرتوثا بوده و چون محمد بن موسی ملاقات
نموده محمد مذکور او را فصیح فاضل و لبیب کامل یافته او را باستصحاب
خویش ببغداد برده و در سرای و خانه خویش جای داده و بعد از عرض
دانش او بر خلیفه او را در سلک منجمان عتبه علیه خلیفه منخرط و
منسلک گردانیده و در بغداد ساکن شده و ایلاد اولاد نموده و الی
الآن اولاد و اعقاب او در بغداد می بوده اند **کفرتوثا**
بفتح کاف و سکون فا و ضم تاء مثناة من فوقها و سکون واو و بعدها
ثاء مثلثه است و این قریه ایست بجزیره فراتیه قریب
بدارا ولادت او در سنه احدی و عشرین و مائتین و وفات او در یوم
الخمیس سادس عشر صفر سنه ثمان و ثمانین و مائتین بوده و وی

صابی النحله بوده و او را ابراهیم نام پسری بوده گویند وی بالغ مبلغ علم و دانش
پدر خویش بوده و از حذاق اطبا و مقدمین رؤساء زمان خود بوده بکیا
سری رفاء شاعر را معالجه مناسب نموده عاجلا بعافیت مقرون گشته
او را بدین ابیات مدح نموده **و هی**

هل للعلیل سوی ابن قرة شافی ◊ بعد الاله وهل له من کافی
احیی لنا رسم الفلاسفة الذی ◊ اودی واوضح رسم طب عافی
فکأنه عیسی بن مریم ناطقا ◊ یهب الحیوة بایسر الاوصاف
مثلت له قارورتی فرأی بها ◊ ما اکتن بین جوانحی وشغافی
یبدو له الداء الخفی کما بدا ◊ للعین رضراض الغدیر الصافی

ابو الحسن ثابت بن سنان بن ثابت بن قره از حفده ثابت بن قره مذکور
است و او نیز صابی النحله بوده و در ایام دولت معز الدوله بن بویه
در بغداد می بوده و او طبیب اصل و عالم نبیل بوده تالیفات بقراط
و جالینوس را او منحل نموده اند و او فکاک معانی و در آن صاحب بوده
و بر منهج و مسلک ثابت قره جد خویش سلوک مینموده و در علم طب
و فلسفه و هندسه و حکمت و صناعت ریاضیه قدم بر قدم جد
خویش مینهاده و در علم تاریخ تالیف نیک نموده گویند که ابیات مذکوره را
سری شاعر جهت ابن ثابت گفته والله اعلم **و حرانی** نسبت بحران است
و آن مدینه مشهوره است بجزیره ابن عمر طبری رحمه الله تعالی در
تاریخ خود چنین ذکر کرده که هاران عم ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام

آنرا معمور ساخته وبدین علاقه آنرا هاران میگفته اند واعراب دراو
تصرف کرده حران گفته اند وهاران مذکور پدر ساره زوجه حضرت
ابراهیم نبی است علیه السلام وحضرت ابراهیم خلیل را برادری بوده مسمی
بهاران ایضا واو پدر لوط نبی است علیه السلام جوهری در کتاب صحاح اللغة
چنین گوید که حران اسم جزیره است والنسبة الیه حرنانی واین بر
غیر قیاس است چه قیاس حرانی است علی ما علیه العامة والله اعلم
والحمد لله رب العالمین

ابو الفیض ثوبان بن ابراهیم وقیل الفیض بن ابراهیم المعروف
بذو النون وهو الصالح المشهور وی یکی از اکابر رجال طریقت و
حقیقت است واو علما وورعا حالا وادبا وحید زمان خویش بوده
واز جمله کسانی که موطا را از حضرت امام مالک نقل نموده وروایت
کرده اند او است ابن یونس بعض احوال او را در تاریخ خود ذکر نموده
بآنکه او حکیم فصیح وطبیب صحیح بوده وپدرش از قبیله نوبی ویا از اهل
اخمیم بوده از حضرت ذو النون سبب توبه وانابت وعلت ترک و
رجعت سؤال فرموده اند گفته که از مصر ببعض مواضع بیرون آمدم
ودر اثناء راه در بعض صحاری خواب کردم چون بیدار شدم وچشم از
خواب باز کردم قنبره اعمی دیدم که از آشیانه خود بر زمین افتاده بود
ودر پیش او زمین شق شده بود دو ظرف یکی طلا ویکی نقره پیدا شده
بود یکی پر سمسم ودر دیگری از آب واو در بعض اوقات از آن کنجد

میخورد ودر بعض اوقات آب میآشامید چون آنرا دیدم وزداق حضرت
عزت را بدین گونه مشاهده نمودم گفتم مرا خدا بس است توبه کردم و
ملازمت باب الله التزام نمودم تا آنکه مرا قبول کرد آورده اند که نزد
متوکل خلیفه بعض از دوران نزدیک بدیار درحق ذو النون سعایت
نموده اند وخلیفه باحضار وانقیاد امر نمود چون ذو النون حاضر شد
در مجلس ملاقات ببعض از مواعظ وحکم ایشان نمود متوکل را اختیار گریان
شد واو را مکرما معظما بمحل خود اعاده نمود وچون در مجلس متوکل از
ارباب ورع وتقوی سخن گذشتی او یاد ذو النون نموده استدعای
صحبت او فرمودی وذو النون مرد ضعیف ونحیف سرخ چهره بودی
ومحاسن مبارک او چندان سفید نبوده وشیخ طریقت او حضرت شیخ
شقران عابد بوده از کلام حضرت شیخ شقران است اذا صحت المناجات
بالقلوب استراحت الجوارح واسحق بن ابراهیم السرخسی در مکه گفته
که شنیدم که ذو النون میگفت در زمانی که دستش در غل وپایش
در قید بود ومطبقش میراندند ومردم از عقب او گریه میکردند
هذا من مواهب الله وعطایاه وکل فعاله عذب حسن طیب ثم انشده

لک من قلبی المکان المصون * کل لوم علی فیک یهون
لک عزم بان اکون قتیلا * فیک والصبر عنک ما لا یکون

ومن در بعض مجامیع که محتوی بود بر بعض احوال حضرت شیخ ذو النون واقف
شدم که در آن مذکور بود که بعضی از تلامذه ومریدین حضرت ذو النون

مصری از مفارقت اختیار نموده ببغداد وارد شده اند و یکی از ایشان
بمجلسی که در آن مغنی خوش آواز و سماع بوده رسیده چون از سماع
مغنی و غلبه سماع ارباب وجد و هذا اصحاب مجلس را صفائی پیدا شده
مرید حضرت ذوالنون بی اختیار دمیده و در دور سماع را بنهایت رسانیده
نعره زده و بیهوش افتاده چون از حال او استکشاف نموده اند او را
مرده یافته اند این خبر بحضرت ذوالنون در مصر رسیده حضرت
مشار الیه با اصحاب خود گفته مهیا و حاضر باشید که ببغداد میرویم
القصه چون ببغداد رسیده مغنی مذکور را بمجلس شریف خود
احضار فرموده و از کیفیت سماع و وفات مرید مشار الیه تحقیق و
استفسار فرموده بعد از آن مغنی اشارت بتغنی کرده و در بابت تغنی
ذوالنون نعره بر مغنی زده مغنی از آن فریاد بیهوش شده چون تحقیق
حال او نموده اند او را مرده یافته اند بعد از آن حضرت ذوالنون فرموده
قتیل بقتیل اخذنا بثار صاحبنا و امر بتجهیز او کرده و علی الفور عود
بمصر نموده و در بغداد اصلا توقف ننموده و در زمان این فقیر
احمد خلکان مثل این صورتی واقع شده لیاقت آن دارد که گفته شود
آنکه در اربل مغنی بود که حسن غنا و لطافت صوت و صدا فتنه زده
بود او را شجاع جبرئیل بن اوالی میگفتند قبل از تاریخ سنه عشری
وستمائه مجلس سماعی منعقد شد و من در آن اوان صغیر بودم لیکن
این واقعه را مشاهده کرده و نیز کسان ما از آن حکایت میکردند که شجاع

مذکور

مذکور بقصیده طنانه بغنه که سبط تعاویذی آن ذکره فی
حرف المیم فی الیهدین انشاء الله تعالی گفته تغنی نموده و اول
آن قصیده اینست شعر

سقاک ساریا من الوسمی هتان ۞ ولا رقت الغوادی فیک اجفان

و چون بدین بیت رسیده و هو

بین السیوف و عینیه مشارکة ۞ من اجلها قیل للاغماد اجفان

بعض از حاضرین مجلس سماع برخواسته شخصی از اصحاب وجد گفته ای
شجاع این بیت را اعاده کن چون تکرار آن بیت را اعاده نمود مشار الیه
فریادی زده و بیهوش افتاد ساعتی بظن آنکه بیهوش است او را گذاشته
چون تفقد حال او نمودند او را مرده یافتند و شجاع مذکور گفته یکبار
دیگر کسی در مجلس من در اثناء سماع بدین موجب بیهوش افتاده و مرده
و این قصیده از غرر قصاید است و بدین قصیده سبط تعاویذی الامام
الناصر لدین الله ابا العباس احمد بن المستضیء العباسی را مدح نموده کل
کرامات و خوارق عادات حضرت ذوالنون لا تناهیست وی در سنه
خمس و اربعین و قیل ست و اربعین و قیل ثمان و اربعین و مائتین
بمصر متوفی شده رضی الله عنه و بقرافه صغری مدفون گشته و بر قبر
شریف او مشهدی بنا نموده اند و در آن مشهد قبور جمعی از صلحا و
اتقیا است رضی الله عنهم و این فقیر احمد بن خلکان مرة بعد اخری
زیارت نموده ام و ثوبان بفتح ثاء مثلثه و سکون واو و فتح باء موحده

وبعد از الف نون است   والحمد لله رب العالمین

حرف الجیم ابو حزره

جریر بن عطیة بن الخطفی اسم او حذیفه و خطفی لقب او است
بن بدر بن سلمة بن عوف بن کلیب بن یربوع بن حنظلة بن مالک بن زید
مناة بن تمیم بن مر التمیمی الشاعر وی از فحول شعرای اسلام بوده و میانه
او و فرزدق مناقضات بسیار از هجو و غیره واقع شده و او نزد اکثر
ارباب علم و دانش اشعر از فرزدق بوده و علمای اسلامیین بر آن متفق
بوده اند که در اسلام برابر جریر و فرزدق و اخطل شاعری نبوده چه
بیوت شعر چهار است فخر مدیح هجا نسیب و در بیوت اربعه جریر
بر دیگران فائق است و ابو عبد الله معمر بن مثنی لا آن ذکره انشاء الله
تعالی حکایت کرده که جریر و فرزدق بر ناقه واحده سوار بودند و بخدمت
هشام بن عبد الملک متوجه رصافه بودند چون جریر بقضاء حاجت
فرود آمد ناقه بیمین و شمال خود نگاه میکرده نظر بها
الفرزدق وقال شعر

الی م تلفتین و انت تحتی * و خیر الناس کلهم امامی
متی ترد الرصافة تستریحی * من التهجیر والدبر الدوامی

وچون دانست که جریر میآید چیزی خواهد گفت این دو بیت را
مناسب مقتضای حال ایراد نمود شعر

تلفت انها تحت ابن قین * الی الکیرین والفاس الکهام

متی ترد الرصافة تخزیها * کخزیک فی المواسم کل عام *

وچون جریر بفرزدق رسید فرزدق خندان شد جریر بدو گفت
یا ابا فراس بچه میخندی او دو بیت اول را برخواند بعد از آن جریر
بیتین اخیرین را بهمان مضمون و عبارت برخواند فرزدق گفت والله
این دو بیت اخیر را بهمین مضمون و عبارت گفته بودم جریر گفت
در این شبهه نیست چه شیطان ما و تو یکی است ابو عبیده گوید که
مادر جریر در زمانی که بجریر حامله بوده در خواب می بیند گویا که
ریسمان میزاید و چون ریسمان از و جدا میشود در گردن یکی میافتد
و او را مخنوق میگرداند و از و خلاص شده در گردن دیگری میافتد
و او را مخنوق میگرداند و هکذا بعد از آن ترسان بیدار میشود چون
طلب تعبیر و تاویل آن میکند میگویند تو از این حمل پسری خواهی
آورد که شاعر شریر بد زبان شدید البلا بر باشد چون وضع حمل
میکند اسم او را جریر مینهد چه جریر حبل و ریسمانست ابو الفرج
اصفهانی رحمه الله در کتاب اغانی در ترجمه جریر میگوید چنین گفته
که شخصی بجریر گفته اشعر ناس در این دو نکات کیست جریر بدو
گفت برخیز تا بتو بنمایم دست او را گرفته نزد پدر خود عطیه آورد
دید که عطیه بندی بر دست و پای بزی نهاده و پستان او را
در دهان گرفته شیر میمکد بانگی برو زد گفت ای پدر بیرون آی
چون مشار الیه بیرون آمد پیری دیدم ذمیم با جامهای کهنه و قبای ژنده

شیر از نعاس وی بچکید گفت این را که بدین حال دیدی میدانی
چه کس است گفتم نی گفت پدر منست گفت هیچ میدانی چرا شیر
از دو ان پستان بر میکند و میدوشد گفتم نی گفت بواسطهٔ آنکه می
ترسد اگر شیر بدوشد آواز آن از دیگران و همسایگان بشنوند ازو
طلب شیر نمایند پس گفت اشعر ناس آن کس است که با پدری چنین
بر هشتاد نفر شاعر مسلم روزگار مفاخرت نماید و ایشان را بتعییر و
توبیخ نموده بر ایشان غالب آید صاحب الجلیس والانیس در کتاب خود از
ابی محمد بن حبیب عن عمارة بن عقیل بن بلال بن جریر حکایت کند که با بن
جریر گفتند که پدر تو چه میخواست بکند در هنگامی که گفته **شعر**

لو کنت اعلم ان آخر عهدهم ❊ یوم الرحیل فعلت ما لم افعل

گفت میخواست چشمهای خود را بکند تا رحیل احباب نه بیند ابو الفرج
اصفهانی در کتاب الاغانی چنین گفته که مسعود بن بشیر در مکهٔ مشرفه
با بن میاده گفت که اشعر ناس کیست گفت اشعر ناس آن کس است که
شعر او در لعب و جد متفاوت باشد اگر خواهد بر وجه لعب چنان ایراد
کند که ترا طمع اندازد که مثل آن شعر میتوان گفت و چون قصد کنی که
مثل آن بگوئی دور باشی از آن و اگر خواهد بر وجه جد چنان ایراد کند
که نفس ترا از گفتن آن مایوس گرداند گفت مثل که گفت مثل جریر

حیث یقول فی اللعب

ان الذین غدوا بلبک غادروا ❊ وشلا بعینک لا یزال معینا

فغیضن من عبراتهن وقلن لی ❊ ماذا لقیت من الهوی ولقینا

ثم قال فی الجد

ان الذی حرم المکارم تغلبا ❊ جعل النبوة والخلافة فینا
مضر ابی وابو الملوک فهل لکم ❊ یا خزر تغلب من اب کابینا
هذا ابن عمی فی دمشق خلیفة ❊ لو شئت ساقکم الی قطینا

چون بیت اخیر بعبد الملک بن مروان رسید گفت ابن مراغه بر چه زیاده
رفته که مرا شرطی و خدمتکار اعتبار کرده اگر بجای لو شئت لو شاء ساقکم
الی قطینا گفتی من ایشان را چنانکه گفته بحیله متکاری اعوان میداشتم و این
ابیات است که جریر مذکور اخطل تغلبی شاعر را بدان هجو گفته و قوله
جعل الخلافة والنبوة فینا بنا بر آن گفته که جریر مذکور نبی الاصل و
النسب است و سلسلهٔ تمیم راجع و منتهی بمضر بن نزار بن معد بن عدنان
جد رسول الله صلی الله علیه وسلم میشود **وخزر** بضم خاء معجمه و
سکون زا و بعد از آن را جمع اخزر است مثل احمر و حمر و اخزر آنست که در چشم
او تنگی باشد و تنگی چشم وصف عجم است فکانّه او را نسبت بعجم داده
است و از عرب او را بدر کرده است و این نزد عرب نقص بزرگست
وقوله وهذا ابن عمی فی دمشق خلیفة مرادش عبد الملک بن مروان
اموی است که معاصر زمان او بوده **وقطین** بفتح قاف خدم و
اتباع است و بقوله ابن المراغه مراد جریر شاعر است و این لقب مادر
او است که اخطل شاعر او را بدین هجو نموده و مادر او را منسوب ساخته

بدانکه دجال او را ترغیب مینموده اند یعنی جریر سیر وروی مادر او می
فلطیده اند ونستغفر الله من ذکر هذا لیکن شرح واقعه احتیاج بتفصیل
دارد و این مقام تفصیل نیست واز اخبار جریر آنکه روزی نزد عبد الملک
بن مروان در آمد وقصیده که او را بدان مدح نموده بوده انشا نمود

وهی هذه

أتصحو أم فؤادك غير صاح ... عشية همّ صحبك بالرواح
يقول العاذلات علاك شيب ... أهذا الشيب يمنعني مزاحي
تعزت أم حزرة ثم قالت ... رأيت الواردين ذوي لقاح
ثقي بالله ليس له شريك ... ومن عند الخليفة بالنجاح
سأشكر ان رددت الى ريشي ... وانبت القوادم في جناحي
ألستم خير من ركب المطايا ... وأندى العالمين بطون راح

جریر شاعر گوید که چون انشاد من بدین ابیات منتهی شد عبد الملک
از متکا راست شد و نشست و گفت اگر کسی از شما را مدح کند باید
چنین مدح کند ویا ساکت شود بعد از آن بمن ملتفت شد وگفت ای
جریر ام حزره تواند که صد نفر شتر را از شتران بنی کلب سیراب سازد
گفتم اگر نتواند خدا او را سیراب مگرداناد بعد از آن بانعام صد نفر
شتر سیاه چشم بمن مثال داد گفتم پیرم و مرا راعی که حفاظت آن
کما ینبغی نماید نیست پس مرا بانعام هشت نفر غلام مفتخر گردانید
ودر پیش آنحضرت صحن چند از ذهب نهاده بود گفتم ظرفی که در آن

بنوشم

بنوشم که آدم واشارت بصحنها کردم حضرت خلیفه چوبی در دست
داشت یکی از آن صحنها بچوب مذکور نزد من پرتاب
کرده گفت بستان که ترا در هنگام احتیاج بکار آید

وجریر بدین معنی اشارت کرده که گفته

اعطوا هنيدة يحدوها ثمانية ... ما في عطائهم منّ ولا سرف

پوشیده نماند که هنیده بصورت تصغیر اسم علم صد شتر است و
اکثر علماء ادبیه بر آن ذاهبند که ادخال الف لام بر آن جایز نیست
وبعضی تجویز نموده اند چنانکه ابو الفتح بن حصینة السلمی الحلبی
الشاعر گفته وهو

ابيا القلب لم يبع لك من وصلها ... العذار ونصف الهنيدة عددا

یعنی پنجاه سال که نصف صد سال است والله اعلم وچون فرزدق
برحمت الهی واصل شد وخبر آن بجریر رسید جریر بسیار متألم وگریان
شد وگفت چون فرزدق رفت من نیز بسیار نخواهم زیست چرا که
من واو یکی بودیم وبهمدیگر مشغول بودیم وقلما که صدیقی یا عدوی
بمیرد که صاحب وی او را متابعت نکند وهمچنین شد چه جریر
در سنه عشر ومائه متوفی شد ودر همین سال فرزدق متوفی شده
بود وابو الفرج بن جوزی گوید که جریر در سنه احدی عشر ومائه
متوفی شده ابن قتیبه در کتاب المعارف چنین آورده که مادر جریر
جریر را هفت ماهه زائیده بود ونزد فرزدق بعضی از اخبار جریر

مذکورات فلینظر هناك وفات جریر بوصنع یا مرو عمر او زیاده از
هشتاد سال بوده **و حرزه** بفتح حاء مهمله وسکون زاء وفتح راء
وبعدها هاء ساکنه **والخطفی** بفتح خاء موحده وطاء مهمله
وفاء وبعدها یاء وقد تقدم الکلام فیه بانه لقب له

والحمد لله رب العالمین

الامام ابو عبد الله جعفر الصادق بن محمد باقر بن علی

زین العابدین الحسین بن علی بن ابیطالب رضوان الله علیهم
اجمعین آن حضرت سادس رتبت یکی از دوازده امام است علی
مذهب القایلین بالامامیه وبصادق ملقب است چه آن حضرت در
جمیع مقالات خویش صادق بوده و در رسم فضل وکمال و مراسم
علوم متبحر وحال آن حضرت اشهر واعرف از آن است که محتاج
بدلیل وبیان باشد واورا در علوم غریبه مثل زجر وفال و
عمل اکسیر وتبدیل حقیقت احوال ید طولی بوده ابوموسی جابر بن
حیان الصوفی الطرسوسی از جمله تلامذه وخدام آن حضرت بوده
واو کتابی مشتمل بر هزار ورق ترتیب نموده وآن مشتمل بر پانصد
رساله از رسایل وتالیفات حضرت امام مشار الیه است وولادت
آن حضرت در سنه ثمانین از هجرت نبویه صلی الله علیه وسلم بوده
وآن سالی است که در آن سال سیل عظیم واقع شده بوده وقیل
یوم الثلثا قبل طلوع الفجر ثامن شهر رمضان سنه ثلاث وثمانین

ودر شوال سنه ثمان واربعین ومایه در مدینه منوره فرطایر نفس
ناطقه اش از قید بدن مقدس آن حضرت بجاورت حضایر عالم علویات
ومخالطت ملایکه مقربین سموات نموده وبدن مطهر منورش را که
مخزن خزاین حقایق اثار نبوت وامامت بوده **بقیع**
در قبه که قبر زین اقتاب هر صبح وشام گرد دور طوف میکند
که در آن حضرت امام محمد باقر وامام علی زین العابدین وعم جد او
حسن بن علی وعم النبی صلی الله علیه وسلم عباس بن عبد المطلب رضی
الله عنهم اجمعین مدفون بوده اند دفن نموده اند ووالده آن
حضرت ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنه بوده
وسابق ذکر الائمه الاثنی عشر وکل واحد فی موضعه ان شاء الله تعالی
کشاجم در کتاب المصاید والمطارد ذکر نموده که حضرت جعفر مذکور
از حضرت امام اعظم رضی الله عنه سوال فرمود که چه میفرمائی در
شان محرمی که رباعیه ظبی را بشکند فقال یا ابن رسول الله انچه
در این باب است من نمیدانم حضرت گفت تو دعوی دانش ودهی
میکنی نمیدانی که ظبی را رباعیه نمیباشد وهو ثنی ابدا

والحمد لله رب العالمین

ابو الفضل جعفر

ابو الفضل جعفر بن یحیی بن خالد بن برمك بن جاماسب
بن کشتاسف البرمکی وزیر هرون الرشید وی شخص عالی القدر نافذ
الامر رفیع الهمه بوده ورتبت وحرمت ونزد حضرت هرون بدرجه
بوده

که دیگر برا توهم مشارکت او جایز نبوده و او صاحب اخلاق حمیده و اطوار
ستوده بوده و جود کرم و سخا و سمو منقبت و عطا و علو منزلت و
بنا مشار الیه زیاده از آن است که در وصف آید و در آن شروع کند
و او در کمال فصاحت و بلاغت بوده گویند شبی در مجلس خلافت
حضرت هرون هزار توقیع نوشته و عذرا بها مطلقا از مقتضای
شرع تجاوز ننموده و بعد از آن بحضرت امام یوسف رحمه الله سپرده
بوده کسب نقد و حدیث از مجلس افاده آن حضرت نموده ابن القادسی
در کتاب اخبار الوزراء چنین گفته که شخصی بر آن حضرت در تذکرة
قضیه از قضایا با ذیال اعتذار متشبث گشته جعفر بدو گفت اغنا
الله بالعذر عنا عن الاعتذار الینا و اغنانا بالمودة لک عن سوء الظن
بک و گویند ببعض عمال خود نوشته که شاکوک و قل شاکروک
فاما اعتدلت و اما اعتزلت و ابخار از جودت و ذکا و فطنت و علم
مشار الیه نسبت هند انکه بد و رسید که الیوم حضرت هرون
مهموم است بواسطه آنکه منجم یهودی زعم کرده که هرون در این سال
وفات میکند چون جعفر بخدمت هرون شتافت با فتن او را مهموم
یافت یهودی را پیش آن حضرت حاضر یافت یهودی گفت تو
زعم کرده که حضرت امیر المؤمنین بتاریخ معین میمیرد گفت بلی گفت از عمر
تو چه گذشته گفت کذا و کذا بعد از آن بحضرت امیر المؤمنین گفت بفرما
که او را بقتل آورند تا بر تو منکشف شود که در تعیین مدت حیوة شما همچو

تعیین

تعیین مدت حیوة خود کاذب بوده و فی الحال خلیفه بطلب و فرمان داده
و خاطرش بسیار منتعش شده و انجم سلمی در این باب این ابیات انشاد نموده

سل الراکب الموفی علی الجذع هل رای ❖ لراکبه نجما بدا غیر اعور
ولو کان نجم مخبرا عن منیة ❖ لاخبره عن راسه المتحیر
یعرفنا موت الامام کانه ❖ یعرفنا انبا کسری و قیصر
اتخبر عن نحس لغیرک شومه ❖ و نجمک بادی النحس یا شر مخبر

القصه خون منجم بواسطه هذیان مذکور هدر شده گویند در
زمانی که جعفر بن یحیی شرف امتیاز یافت چون بمنزل خود رسید خوف
پیش آمد و از قحط و غلا و روزگار که در آن سال در بلاد و امصار شایع
بوده شکایت نمود و این دو بیت بر او خواند **شعر**

انی مررت علی العقیق و اهله ❖ یشکون من مطر الربیع نزورا
ما ضرهم اذ کان جعفر جارهم ❖ ان لا یکون ربیعهم ممطورا

چون جعفر ابیات مذکوره شنید آن عور رسید را بنوال جزیل محظوظ و
بهره مند گردانید ابن الصابی در کتاب الاماثل و الاعیان از اسحق
ندیم موصلی و از ابراهیم بن المهدی حکایت کند که جعفر بن یحیی روزی
جهت صحبت در خانه خود خلوت اختیار نموده و تمام ندما حاضر ساخت
ابراهیم گوید من نیز در آن مجلس بودم و چون مجلس آراسته شد جعفر
لباس حریر صحبت پوشیده و عطریات بکار برده و اصحاب مجلس و ندما را
جامهای صحبت پوشانید و صاحب قهرمان را مقرر کرد که هیچ آفریده را بلا

او باز ندهد مگر عبد الملک بن بحران را و حاجب بذکر عبد الملک را بی لفظ
ابن بحران شنید اتفاقا عبد الملک بن صالح الهاشمی چون دانست که جعفر در
خانه ساکن است جهة ملاقاة بدر رضا تنزل آمد حاجب خبر باندرون
فرستاد که عبد الملک حاضر شده رخصت باد هست یا نه جعفر بظن آنکه
عبد الملک بن بحران است رخصت داد چون در آمد عبد الملک بن صالح
بود که با جامهای سیاه و دراعهٔ عباسی پیش آمد جعفر چون او را دید
متغیر و متحیر شد چه او از شرب نبیذ مهجور و از صحبت لهو مبتعد و
دور بود و هر چند امیر المؤمنین رشید او را بدان دعوت و تحریص مینمود
ابا و امتناع میکرد چون عبد الملک حال جعفر را چنان دید غلام خود را
طلب نموده جامهای خود را بیرون کرد و لباس خود را موافق ارباب
مجلس معهود ساخت و بجعفر سلام کرد و گفت مرا نیز در امر خود شریک و
سهیم سازید بعد از آن خادمی در آمد و جامهای حریر در آورده و
بجعفر پوشانید عبد الملک طعام خواست بعد از اکل لقمه چند نبیذ
خواست یک رطل شراب پیش آوردند گرفت و آشامید و بجعفر گفت
والله قبل از این نبیذ نخورده ام مرا از رطل گران معاف دار دید جعفر
امر فرمود که در پیش او بادیه از نبیذ بنهادند که بقید را از دست
اشتغال نماید و چون دماغ را از کیف نبیذ و مطربات عطیب و
مروح ساخت طریق ظرافت و منادمت و سبیل لطافت و مباسطت
سلوک داشت موافق مقتضای حال و مزاج جعفر سخنان گفت جعفر از آن

نشوه

نشوه او بسیار مسرور شد چون زمانی از مجلس صحبت و منادمت بر آمد
عبد الملک را داعیهٔ انصراف و عزیمت شد بعد از استجازه در حینی که از
مجلس بر میخواست جعفر گفت در مقابله این انسانیت و مروت که از تو
نسبت بمن صادر شد آرزو دارم که مطالب خود را بگوئی تا در تمشیت
آن مراسم خدمت بتقدیم رسانم گفت امیر المؤمنین را از من غباری بر خاطر
شریف هست آنرا از خاطر او دفع کن و او را با من بر سر عنایت آور گفت
حضرت امیر المؤمنین از تو راضی شد و غباری که بر حواشی خاطر شریف
او بود بالتمام زایل گشت گفت مرا مبلغ هشتاد هزار دینار قرض بر ذمت
است گفت ادای آن کرده شد و الحال الذهن این مبلغ حاضر است لیکن
میخواهم که از جانب امیر المؤمنین باشد تا بر عالمیان محبت او نسبت
با شما ظاهر گردد دیگر گفت میخواهم دختر ابراهیم پسر مرا بمصاهرت
حضرت خلیفه مرتفع سازی گفت حضرت امیر المؤمنین عالیه دختر
خود را با براهیم تزویج نمود دیگر گفت که میخواهم حضرت امیر المؤمنین
امارت موضعی به پسر من نامزد فرماید و باعطاء رایت و لوا او را سرافراز
گرداند گفت حضرت امیر المؤمنین ابراهیم را بمصر حاکم ساخت و لواء
آنجا را باو ارزانی داشت بعد از آن عبد الملک از مجلس بیرون شد
و ما از قول حضرت جعفر متعجب بودیم و از اقدام جعفر بدین امور بی
قبل از مشاورت با حضرت امیر المؤمنین بحیرت و تفکر تمام ما را پیش آمد
و چون مجلس متفرق شد علی الصباح بدر خانه امیر المؤمنین حاضر شدیم

چون جعفر بمجلس خلافت بار یافت بعد از اندک تراخی امام یوسف و امام
محمد و ابراهیم بن عبد الملک را باندرون طلب نمودند بعد از لحظهٔ
ابراهیم مذکور بخلعت خلافت و لوای امارت حکومت مصر و ازدواج عالیه
بنت امیر المؤمنین و حمل مال از مجلس بیرون آمد و بعد از آن جعفر از دار
الخلافه بیرون آمد و با اتباع خود متوجه منزل خود شد ما نیز همراه او
شدیم چون ملاقات نمودیم جعفر گفت ظن من آنکه خاطر شما باول این
قضیه متعلق بود که چون خواهد شد میخواهم که بدانید که آخر این
قضیه چون گذشت گفتیم چنین است گفت چون بین یدی امیر
المؤمنین ایستادم حکایت صحبت دوش و انچه از شیمهٔ مروت عبد
الملک صادر شده بود بالتمام من البدایة الی النهایة بعرض رسانیدم امیر
المؤمنین همه را استحسان نمود و بمن گفت که تو مجاز نشان این صورت با او
چه کردی گفتم اعتماد و اعتنا بالطاف امیر المؤمنین نموده مطالب و
مقاصد او را برای صحبت جلیس گفتم اکنون امیر المؤمنین حاکم است
تمامی آنرا بی شک در باب صواب شمرده بقبول و امضا مقرون گردانید
بعد از آن ابراهیم بن مهدی گفت والله نمیدانم که از امور ثلثه کدام عجب
است ارتکاب عبد الملک با وجود تقوی و طهارت او نبیذ و یا
قبول جعفر مطالب عبد الملک را و یا امضاء امیر المؤمنین اقوال و احکام
جعفر را حکایت کنند که ابو عبیده در صحبت جعفر بوده خنفساء قصد
مرور بر او کرده جعفر خدام را بدفع آن مأمور کردانید ابو عبیده گفت

بگذارید

بگذارید باید چه زعم قوم آنکه مقارنت خنفساء موجب وصول خیر
و اقبال و سبب حصول آمال و اموال است جعفر هزار دینار او را انعام
فرموده ابن القادسی در اخبار الوزرا حکایت کند که جعفر جامهٔ دیبا
بچهل هزار دینار خرید جامه دیبا بایع گفت تو عهد کرده بودی که مرا
نفروشی و بهانه مرا بخوری اکنون این جبه مخالفت است صاحب او
از این سخن متأثر و گریان شد و گفت ای جماعت گواه باشید که این
جاریه را آزاد است و من او را بنکاح شرعی خود درآوردم چون جعفر آن
شنید مالی که در بهاء آن داده بود بالتمام بدو بخشید و از آن چیزی
باز نگرفت اخبار کرم و آثار سخا و دانش جعفر زیاده از آن است که
در این مختصر استقصاء آن توان کرد گویند اول کسی از آل برمک
بوزارت رسید خالد بن برمک بوده وی در زمان ابی العباس عبد الله
سفاح متصدی وزارت شده و وزارت او در عهد سفاح را بعد از قتل ابی
سلمه حفص خلال بوده چنانکه در شرح اخبار او در حرف خا خواهد آمد انشاء الله
تعالی و خالد مذکور تا وفات سفاح مشار الیه لا یزال بوزارت خود
مستقر بوده و چون سفاح یوم الاحد ثالث عشر شهر ذی حجه سنه ست
و ثلثین و مائه بجوار رحمت مجاور شد برادر مشار الیه ابو جعفر منصور
دوانیقی همان روز متوجه امور گشته و بر مسند خلافت متمکن شد و
وزارت خالد را بدستور سابق قرار داده و مدت یکسال و چند ماه
خالد مذکور منصب وزارت و مهمات در خانه بوده تا آنکه ابو ایوب

مورد یافت بخدمات پسندیده زمام اختیار ابوجعفر را مالک گشته و در دفع
خالد الاز دیر خانه خلیفه دست بدامن مکر و حیله زده و بعرض خلیفه
رسانیده که اکراد بلاد فارس غلبه کرده اند و دفع و تدبیر طائفه کرد
از تدبیر و شمشیر خالد مشار الیه می آید لذلک خلیفه خالد را بدان
صوب فرستاده و چون خالد جای خویش خالی کرده امر ابو ایوب
موریانی استعلا و استبداد پذیرفت و وفات خالد مذکور در سنه
ثلث و ستین و مائه بوده کما ذکره ابن القادسی اما ابن عساکر در تاریخ
دمشق گفته که خالد در سنه تسعین از هجرت متولد گشته و در سنه
خمس و ستین و مائه متوفی شده رحمه الله والله اعلم بحقیقة الحال و جعفر
مذکور نزد حضرت رشید بغایت معزز و محترم بوده در تمام امور دولت
مهمات خلافت مستولی و مستقل بوده و بایه نعمت مشار الیه در دو
هرون بجائی رسیده بوده که دست احدی از مقربان و اعیان مملکت
بدامن ایشان نرسیده گویند رشید پیراهنی ترتیب نموده و آنرا دو گریبان
ساخته هر دو یک پیراهن پوشیده سر از دو گریبان بدر میکرده اند
القصه رشید بمفارقت جعفر راضی و صابر نبوده و همچنین رشید را
محبت تمام و عطوفت مالاکلام بخواهر خود عباسه بنت مهدی بوده
و نزد حضرت خلیفه از اعز نسوان بوده و بر مفارقت او نیز قادر نبوده
و هرگاه یکی از عباسه و جعفر از مجلس انس او دور شده اند مسرت و
بهجت بکدورت و منقصت مبدل میشده از این جهت جعفر گفته که مسرت

ومؤانست

و مؤانست من بی حضور تو و خواهر میسر نیست میخواهم که او را بتو شرعاً
تزویج نمایم تا شما را اجتماع و ملاقات در مجلس من شرعا ممکن و مجوز باشد
اما بشما باد که بی حضور من با هم یکدیگر ملاقات نکنید که آن موجب
آلام و موجب شداید عقوبت و انتقام خواهد شد پس عباسه را
مبنی بر این شرط تزویج جعفر نموده و چون هوا و تقاضای ایام انحطاط و هم
عزت و دولتی لازم است و تعاقب اضداد اقتضاء آن میکند که اوضاع
روزگار بر یک وتیره و نمط نگذرد لذلک بعد از انقضاء زمانی رشید
بر جعفر و تمام آل برمک متغیر شد و جعفر را بقتل آورده پدر و
برادرش یحیی و فضل را محبوس گردانید تا آنکه در حبس وفات یافتند
چنانکه در ذکر خبر ایشان خواهد آمد ان شاء الله تعالی ارباب تواریخ
در سبب تغیر رشید بر جعفر و آل برمک اختلاف کرده اند بعضی
گفته اند چون رشید خواهر خود عباسه را مشروط بشرط مذکور
بجعفر تزویج نموده بود مدت مدید بر شرط مذکور مستمر و مستقیم
بوده اند تا آنکه عباسه را محبت جعفر غلبه کرده و او را بخویش خوانده
و او ابا و امتناع نموده چون نسا نیز حیله او در جعفر تأثیر نکرده بحیله
طریقی نموده دست از سنین حد بعد بر علی آورده نزد مادر
جعفر پیغام عتابه فرستاده که تو هر شب جمعه جاریه بکری بتو ترتیب
نموده به پسر ذفاف جعفر میفرستی مرا نیز بدینگونه بنزد او فرست مادر
جعفر از قبول این معنی ابا نموده چون سخن بعباسه رسید گفته اگر تو

این کار نیکنی من برادر میگویم که عباسه را جعفر پسر خود خواندی
شود و میخواست که میان زن و جعفر علت جامعه باشد من قبول
نکردم واکر از زن پسر ترا ولدی حاصل شود موجب شرف و مفاخرت
اصول و فروع شما خواهد شد واکر برادرم در این صورت اطلاع یابد
بما چه تواند کرد القصه مادر جعفر بدین صورت راضی شد
واورا بنیل مقصود محاب و موعود کردانید بعد از آن بجعفر کفت
جاریه حسناء در نهایت حسن و کمال و غایت فراست و منتهای
اقبال با انتظام بما قریب بدست آورده به تو هدیه خواهم کرد تا برین
جعفر را آتش وصال کانون اشتیاق کرم ساخته مرة بعد مرة جاریه
موعوده را از والده طلب میفرمود چون والده اش دانست که اشتیاق او
غلبه کرده بعباسه پیغام فرستاد که امشب مهیا باش که ترا بجعفر میرسانم
او نیز مهیا شد و چون نزد جعفر در آمد جعفر او را نشناخته بنا بر آنکه
ملاقات ایشان در غیر مجلس رشید صورت نپذیرفته بوده و در آن
مجلس او را روی چهره عباسه میسر نبوده چه از خوف خلیفه بر آن
قادر نبوده که در او نکرد و نیز جعفر از کیفیت نبیذ مشرب آن سرخوش
بوده چون قضا وطر از عباسه صورت اختتام یافت عباسه بدو کفت
چون دیدی خدیعت بنات ملوک را کفت تو دختر کدام ملکی کفت
انا مولاتک عباسه از آن ترس مستی شراب از سر او پرید و دفتر و
بخانه رفت و وخیم آن کرفتار شد بعد از آن نزد مادر رفته بود و کفت

ای مادر

ای مادر مرا ارزان فروختی و بعد از مدت معهود عباسه را از و ولدی شد
و چون وضع حمل نموده غلام ریاش نام و حاضنه بره نام همراه ساخت و
حضانت او کماشته و خوفا للظهور ایشان را بمکه مشرفه روانه کردانید
هذا کویند یحیی بن خالد بموجب امر خلیفه ضابطه حرم و محرمان حرم
و ناظر قصر و احوال خدم بوده و هر شب ابواب قصر را مغلق و مضبوط
میکردانید و مفاتح را همراه خویش میبرد و امر بحریم رشید تنک
میکردانید ازین صورت زبیده بحضرت رشید شکایت کرده رشید
یحیی را طلب نموده کفت چه میشود که زبیده از تو شکایت میکند یحیی
بحضرت رشید کفت که الحمد لله من در حفظ محرمان تو تقصیر و تعدی
متهم نیستم خلیفه کفت پس قول زبیده را در حق من قبول نشاید کردن
کفت پس بعد از آن یحیی در ضبط و حراست زیاده بر سابق غلظت و
شدت نموده دفعه دیگر زبیده برشید حکایت یحیی رسانیده رشید
کفت که یحیی نزد من امین غیر متهم است زبیده کفت اکر او امین غیر
متهم است چرا حفظ پسر خود را از ارتکاب منع نمینماید رشید کفت چه
چیست آن زبیده خبر عباسه را بتفصیل باز کفت رشید کفت بر
صدق این صورت دلیلی داری کفت چه دلیل اولی از ظهور ولدی
خواهی کفت ولد کجا است کفت ولد اینجا بود چون از ظهور و شیوع
آن اندیشیدند بجانب مکه مشرفه روانه کردانیدند امیر المؤمنین
کفت بغیر از تو کسی بر این معنی اطلاع دارد کفت در قصر جاریه نیز نیست

که این صورت مشرف و مطلع باشد بعد از آن حضرت رشید اظهار
اراده حج نموده متوجه زیارت حج شد و جعفر نیز در ملازمت حضرت
خلیفه متوجه شد و عباسه نیز خادم و دایه فرستاده که طفل را
از مکه بجانب یمن برید و چون رشید بمکه مشرف رسید شخصی را از
معتمدان موثوق بتکشف امر عباسه و ولد او موکل کردانید تا
آنکه بحقیقت صدق آن رسید و کینه برامکه خصوصا جعفر در دل
گرفت ابن بدرون در شرح قصیدهٔ ابن عبدون که در مرثیه بنی
الافطس گفته و مطلع آن قصیده این بیت است فرد

الدهر یفجع بعد العین بالاثر ❊ فما البکاء علی الاشباح والصور

این حکایت را نیز ذکر این بیت و هو

واشرقت جعفرا والفضل یرمقه ❊ والشیخ یحیی بریق الصارم الذکر

وابو نواس را در این باب ابیات چند است که دلالت میکند بر
بعض تحیر ابن بدرون گفته و آن ابیات اینست شعر

الا قل لامین الله ❊ وابن القادة الساسه
اذا ما ناکث سرک ❊ ان یفقده راسه
فلا تقتله بالسیف ❊ وزوجه بعباسه

و اکثر ارباب تواریخ در این باب ذکر کرده اند که رشید
یحیی بن عبدالله بن حسین بن علی بن ابیطالب را رضی الله عنه که
بر رشید خروج نموده بود بجعفر سپرده بعد از آن یحیی جعفر را پیش

خود طلب نموده و بد و گفت ای جعفر در امر من از خدای بترس و متعرض خون
معصوم من مشو و از آن اندیشه کن که جد من حضرت رسالت پناه
محمد صلی الله علیه و سلم روز قیامت خصم تو باشد چه من احداث
امری نکرده ام که بدان شرعا مواخذ باشم از این سخن رقتی در قلب
جعفر ظاهر شده و او را از قید اطلاق نموده اجازت داده که بطرفی
از بلاد که میخواهی برو گفت که میترسم که ماخوذ کردم و از سمت مقصود
باز کردم با او کسی همراه نموده تا او را بمأمن مراد رساند این خبر برشید
رسید القصه یحیی را رشید از جعفر طلب نموده و گفت چیست
حال یحیی گفت بحال خود است گفت بجان من چون این سخن شنیده
سر پیش افکنده و منفعل شده سر بر آورده گفت لا وحیوتک او را
اطلاق نمودم چه بر من ظاهر شد که او را گناهی نبوده بعد از آن رشید
گفت خوب کرده و تجاوز نکرده از آنچه در خاطر من بوده و چون جعفر
از مجلس خلافت برخواست رشید چشم در پی او انداخته و گفت خدای
مرا مقتول کردانا د اگر من ترا مقتول نکردانم گویند از سعید بن سالم از
خیانت برامکه که موجب قهر و غضب رشید شد سوال کردند گفت
والله آنچه از ایشان صادر شد آن قدر نداشت که بعض اعمال رشید
سزا و مکافات آن باشد لیکن ایام ایشان بطول کشیده بود و کل طویل
مملول والله که اینکه خیر ناس بودند ایام عمر بن الخطاب که مشتمل بر
امن و عدل و سعت نوال و صدق قول بود و ایام عثمان بن عفان رضی الله عنهما را

استظهار نمودند و در قتل ایشان مساعیت و اطالت فرمودند جزاهم الله
باعمالهم فکیف بحال آل برامکه گویند چون رشید توفر نعمت و کثرت
حشمت و تمشیت مقاصد و ترفیه مراصد آل برمک را مشاهده نمود
و توجه ناس را باتمام مقاصد ایشان زیاده بر اسعاف مطالب خود
مشاهده کرد بر ایشان تعنت کرد و طلب مساوی ایشان نمود چه ملوک را
تکبر از این باعیان دولت خود منافره و منافسته میباشد و با آنکه از
یحیی بخلاف جعفر و فضل صورتی صادر نشده بود که مستحق عقوبت
باشد چه وی بر جادهٔ استقامت قایم و بر منهج اخلاص و راستی راسخ
و ثابت بود و بحضرت و بمارستان و در امور اتقن و احکم بود بدین
رسید آنچه رسید و بعضی از اعداء ایشان مثل فضل بن ربیع بغایت
رشید مستظهر گشته محاسن و نکوئیهای آل برمک را مستور و قبایح و
مساوی ایشان را مشهور و مکرر داشتند تا آنکه امر ایشان آیل شد بدانچه آیل شد
بعد از آن هرگاه ایشان را در مجلس هرون به نیکی یاد میکردند
هرون این بیت را میخواند **شعر**

اقلوا علیهم لا ابا لابیکم ⁂ من اللوم او سدوا المکان الذی سدوا

گویند سبب قتل آل برمک این بوده که شخصی قصه بحضرت رشید عرض
کرده و واضع آن اصلا معلوم نشد که کیست و در آن عریضه این ابیات
نوشته بوده **شعر**

قل لامین الله فی ارضه ⁂ و من الیه الحل و العقد

هذا

هذا ابن یحیی قد غدا ملکا ⁂ مثلک ما بینکما حد
امرک مردود الی امره ⁂ و امره لیس له رد
و قد بنی الدار التی ما بنی ⁂ الفرس لها مثلا و لا الهند
الدر و الیاقوت حصباؤها ⁂ و تربها العنبر و الند
و نحن نخشی انه وارث ⁂ ملکک ان غیبک اللحد
و لن یباهی العبد اربابه ⁂ الا اذا ما بطر العبد

چون رشید بر آن واقف شد عداوت جعفر زخیره ضمیر ساخت و ابن
بدرون حکایت کرده که مسماة علیه بنت مهدی برشید گفت ای
سید من از روزی که تو جعفر را بقتل آوردی ترا هرگز با سرور و
نشاط و با بهجت و انبساط ندیدم چرا جعفر را بقتل آوردی رشید
گفت ای حیوهٔ من اگر من بدانم که پیراهن من سبب قتل جعفر را میداند
پیراهن را بر تن خود پاره پاره سازم و رشید در شنبه عمر جعفر را در
موضع عمر از اعمال انبار بغداد بمقراض اجل فنا در یوم السبت سلخ
محرم الحرام و قیل مستهل صفر سنه سبع و ثمانین و مائه بقطع رسانید طبری
در تاریخ خود چنین گفته که چون رشید در سنه سبع و ثمانین و
مائه حج گذارد و آل برمک همراه رکاب خلافت بودند و در محرم سنه
مذکوره بدار الخلافه عراق عودت نموده چون بقصر هرون عبادی رسید
چند روز در آنجا اقامت نمود بعد از آن در کشتی نشست تا آنکه
بموضع عمر با حیثا انبار نزول اجلال نمود و در لیلة السبت سلخ محرم الحرام

اباهاشم مسرور خادم را برفاقت ابوعصمه حماد بن سالم و جماعتی از اجناد بر سر
جعفر فرستاد و ایشان اطراف و جوانب جعفر را از بیرون و درون فرو گرفته
بودند مسرور بجعفر در آمد نزد او بختیشوع طبیب و ابوزکار مغنی
بود و بلهو مشغول بود فی الحال جعفر را بعنف از خانه بیرون کشید
و بمنزل رشید آورد و او را بقید حمار بند ساخته محبوس گردانید بعد از آن
برشید خبر داد رشید امر فرمود که گردنش بزنند هذا و اقدی گفته
که چون رشید بموضع عمر که بها صبراً بناباد در سنه سبع و ثمانین و مائه
از سفر حج انصراف نموده نزول فرموده بر برامکه غضب کرد و جعفر
بن یحیی را در اول شهر صفر بقتل آورده بدنش را بر یکجانب جسر
و سرش را بر جانبی دیگر بیاویخت و بعضی گفته اند او را دو نیمه ساخته مستقبل
بر جسر صلب فرمودند رحمه الله سندی بن شاهک گفته من شبی
در غرفه شرطه بجانب غربی بغداد خواب کرده بودم جعفر را در خواب
دیدم که محاذی من ایستاده و جامه مصبوغ بزعفران پوشیده و
این دو بیت میخواند

کأن لم یکن بین الحجون الی الصفا ٭ انیس و لم یسمر بمکة سامر
بلی نحن کنا اهلها فابادنا ٭ صروف اللیالی والجدود العواثر

ترسان بیدار شدم و قصه را بر یکی از خواص خود که دانایم گفت
این اضغاث احلام است و هر خوابی که ببیند سخن تعبیر و تفسیر
نیست چون بکبر تکیه کردم هنوز تکیه گرم نکرده بودم که آواز شنیدم که

در شرطه میخوانند و صدای لجام برید و سواران حاضر شدم فی الحال در
غرفه کوفتند امر بفتح آن فرمودم دیدم که سلام ابرش خادم که
رشید او را در مهمات کلیه بجانب میفرستاد بالا آمد ترسیدم و تمام
مفاصل من لرزیدن گرفت بظن آنکه رشید مگر بر من حکمی فرموده سلام
کرده در پهلوی من نشست و کتابی بدست من داد چون گشودم در آن
نوشته بود یا سندی این کتاب من است و بخط من مکتوب است
و بخاتمی که در انگشت منست مختوم و موصل این سلام ابرش است
میباید که چون بخوانی قبل از آنکه کتاب را بر زمین نهی برفاقت سلام بخانه
یحیی بن خالد روی و او را بگیری و در دهه تبر منصور در حبس زنادقه
او را محبوس و مقید سازی و بابراهیم بن عبدالله خلیفه خود را بر سر
فضل بن یحیی مذکور فرستی و چنان کنی که قبل از انتشار خبر او را نیز
گرفته و مقید ساخته بحبس زنادقه آوری و چنان کنی که اینها هر دو
هم قبل از انکشاف و ظهور تمام شود و بعد از فراغ از امر پدر و اصحاب
خود با بر سر خانه یحیی فرستی و اولاد و اخوات و اقربا و عشایر او را گرفته
مقید گردانی این بدون صورت واقعه ایشان را بالتمام ذکر کرده و
فایده زایده برای مذکورات هم ذکر کرده دوست داشتم که ذکر آنها
کنم لیکن از مخافت طول و ملال اندیشه نموده ترک کردم بعد از آن
خلیفه سندی بن شاهک را طلب نمود و گفت بغداد رو و اموال برامکه
و اقربا و عشایر و مخصوصان آن قوم را احاطه سر برای ایشان از اکبر و اصغر

سازد و میباید که این صورت مستور باشد و سندی حسب الامر الاعلی بتقدیم
رسانید و بحالة الذهنه رشید در موضع عمر از اعمال انبار نزول اجلال
نموده بود و جعفر با موکب خلافت همراه بود و در منزل خویش غافل
از این احوال نشسته ابو زکار جودی مغنیات او را طلب نصب ستایر
فرموده مجلس طرب از غناء مغنیات گرم ساخته بود که ابو زکار دو بیت بخواند

ما یرید الناس منا ❊ ما ینام الناس عنا
انما همهم ان ❊ یظهروا ما قد دفنا

و بعد از آن حضرت رشید غلام خود را یاسر را طلب نمود و گفت
ترا جهت تشیئی امری اختیار کرده ام که فرزندان خود را محمد امین و
عبدالله مأمون و قاسم مؤتمن را مستحق نیست و اهل آن ندانسته‌ام
باید در این خدمت که بتو تفویض خواهم فرمود بحسن تصحیح و تحقیق
ظن من کنی و از مخالفت محترز و مجتنب باشی یاسر گفت اگر حضرت
امیر المؤمنین مرا بقتل نفس من مأمور کرده باشد بتقدیم رسانم بعد از آن
فرمود برو بسوی جعفر بن یحیی و سر او را بیرون نزد من آور یاسر
چون این سخن شنید سر در پیش افکند و جواب نگفت خلیفه گفت
ما لک ویلک گفتم این امری عظیم است کاشکی من پیش از این مرده
میبودم دیگر خلیفه گفت برو و امضاء امر کن بحسب فرمان یاسر
بر سر خانهٔ جعفر رفت و نزد جعفر در آمد و حین ورود ابو زکار
معنی این دو بیت میخواند

فلا تبعد فکل فتی سیأتی ❊ علیه الموت یطرق او یغادی
وکل ذخیرة لا بد یوماً ❊ وان بقیت تصیر الی نفاد
ولو فودیت من حدث اللیالی ❊ فدیتک بالطریف وبالتلاد

جعفر چون یاسر را دید گفت ای یاسر مرا بآمدن شاد و مسرور کردی
اما بواسطه آنکه بی اجازه در آمدی خاطر مرا مهموم ساختی یاسر
گفت مرا آن اعظم و اکبر است که امثال این گفت و گو در میان گنجد مرا
امیر المؤمنین مأمور گردانیده که چنین چنین کنم چون جعفر استماع آن
نمود بتقبیل اندام یاسر اقدام و اقبال نمود و گفت مرا آن مقدار مهلت ده
که باید درون حرم رفته وصیتی کنم گفت این صورت نمیبندد در همین
لحظه هر چه میخواهی وصیت کن گفت مرا بر تو حقوق بسیار است
مکافات آن باین کن که مرا یک ساعت مهلت ده و بسرعت خبر قتل
مرا برشید رسان اگر بقتل من ندامت کند خیر جان من باشد و رسان
بعد از آن تا باشم رهین منت تو باشم گفت بر این قادر نیستم گفت
مرا با خود بمضرب دوس رشید بر و مراجعت کن اگر بقتل
مصر باشد امر بجای آر گفت این میتواند بود چون بمضرب دوس
رسیدند یاسر بخلیفه رسانید خلیفه احساس شخص دیگر و داد او نمود
یاسر قول جعفر بعرض رسانید خلیفه او را نهیب و غضب کرده او را
دشنام داد و گفت اگر بقتل او بی مراجعت نکنی ترا پیش از او بقتل آرم
او بیرون آمد جعفر را بقتل آورد و سر او را پیش خلیفه نهاد و چون

زمان طویل در آن نگریست یاسر را گفت فلان و فلان را احضار کن و چون
حاضر شدند بدیشان گفت گردن یاسر را بزنید که مرا قدرت آن نیست
که قاتل جعفر باشد باهم کلام واقدی در این فصل بقطع رسید و هم
چنین واقدی در کتاب خودش ذکر نموده که چون جعفر در سفر حجاز
اعراض رشید از خود فهم کرده بود موکب خلیفه چون بدیر حیره رسید
جعفر بکنیسه که در آنجا بود بقضاء مهمی سوار شد در آنجا لوحی دید که بر آن
چیزی نوشته بودند مترجم آن خط را احضار نموده بقرائت آن امر
فرمود و مضمون تفال خلاص خود از قصد ماشبهة خلیفه در خاطر خود
قرار داد چون مترجم آن را قرائت نمود مضمون این بود ✤

ان بنی المنذر عام انقضوا ✤ بحیث شاد البیعة الراهب
اضحوا ولا یرجوهم راغب ✤ یوما ولا یرهبهم راهب
تفخ بالمسك ذفاریهم ✤ والعنبر الورد لهم قاطب
فاصبح الکلاب ودوا الثری ✤ وانقطع المطلوب والطالب

جعفر از این تفال محزون شد و گفت واالله امر دولت ما سپری شد اصمعی
شاعر گوید که رشید بعد از آنکه جعفر را بقتل آورده بود مرا طلب نمود
گفت بیتی چند است میخواهم بشنوی گفتم هرگاه که حضرت امیر المؤمنین
خواهد بخواند ما گوش هوشیم و آن چند بیت اینست

لو ان جعفر خاف اسباب الردی ✤ لنجا بمهجته طمر ملجم
ولکان من حذر المنیة حیث لا ✤ یرجو اللحاق به العقاب القشعم

لکنه

لکنه لما اتاه یومه ✤ لم یدفع الحدثان عنه منجم

چون دانستم که این ابیات از آن رشید است گفتم این ابیات احسن الجزی
است که در افاده این معنی گفته اند بعد از آن مرا گفت اگر میخواهی برو
و بر دم خود ملحق شو چه سر رشته نظام امور کار در بواسطه قتل جعفر
از هم گسیخته بود حکایت کنند که جعفر در اواخر ایام دولت خودش بجهت
که سوار شده بدرخانه هرون رود اصطرلاب طلب نموده اراده اختیار
وقت نمود و خانه جعفر در کنار دجله بود شخصی در سفینه بر عبور
نمود و این بیت میخواند غافل از حال جعفر

یدبر بالنجوم ولیس یدری ✤ ورب النجم یفعل ما یرید

چون جعفر این بیت را شنید از دهشت اضطراب اصطرلاب بر زمین
زد و سوار شد حکایت کنند که بدر قصر عیسی بن ماهان بخراسان
صبحی آن شبی که در آن شب جعفر مقتول شده نوشته بودند شعر

ان المساکین بنی برمک ✤ صبت علیهم غیر الدهر
ان لنا فی امرهم عبرة ✤ فلیعتبر ساکن ذا القصر

گویند که چون خبر قتل جعفر بسفیان بن عیینه رسید رو بقبله کرده
دست بدعا بر آورد و گفت بار خدایا کسی که مؤنت دنیای ما را بر آورد
مؤنت آخرت او را بر آور و چون جعفر کشته شد شعرا و آن
زمان در مرثیه او و آل و اولاد او افصاح شاعرانه از اذهان
ارباب انصاف و اعتبار گردانیدند از آن جمله است که رقاشی گفته

برای موجب است

هذا الخالون من شجوی خنا سوا ﴿ وعینی لا یلائمها منام

وما سهرت لانی مستهام ﴿ اذا سهر المحب المستهام

ولکن الحوادث ارقتنی ﴿ فلی سهر اذا هجد النیام

اصبن بسادة کانوا نجوما ﴿ بهم تسقی اذا انقطع الغمام

علی المعروف والدنیا جمیعا ﴿ لدولة آل برمك السلام

فلم ارقبل قتلك یا بن یحیی ﴿ حساما فله السیف الحسام

اما والله لولا خوف واش ﴿ وعین للخلیفة لا تنام

لطفنا حول جذعك واستلمنا ﴿ کما للناس بالحجر استلام

وله فی رثیته واخاه الفضل رحمهما الله

الا ان سیفا برمکیا مهندا ﴿ اصیب بسیف هاشمی مهند

فقل للمطایا بعد فضل تعطلی ﴿ وقل للرزایا کل یوم تجددی

وقال دعبل بن علی الخزاعی

ولما رایت السیف صبح جعفرا ﴿ ونادی مناد للخلیفة فی یحیی

بکیت علی الدنیا وایقنت انما ﴿ قصاری الفتی فیها مفارقة الدنیا

وقال صاحب بن ظریف

یا بنی برمك واها لکم ﴿ ولایامکم المقتبلة

کانت الدنیا عروسا بکم ﴿ وهی الیوم ثکول ارملة

اگر نه خوف اطالت کلام بودی همانا شمه بعض اخبار اشعار شعرای زمان

آل برمك

آل برمك که در مدیح و مرثیه ایشان گفته بودند ایراد نمودی نطق بیان کلام در این زمان حمد ثنا با اتصال و توالی آن بود از عجایب تقلبات و تغیرات دنیا آنکه محمد بن عبد الرحمن الهاشمی صاحب صلاة الکوفه نقل نموده که روز عید نحر نزد والده خود در آمدم عورتی دیدم که آثار بزرگی در وی ظاهر بود لیکن با جامهای کهنه پاره پاره مادرم گفت این عورت را میشناسی گفتم نی گفت این مادر جعفر برمکی است من متوجه او شده او را اکرام و تعظیم نمودم و با او گفت و شنیدی کردم گفتم ای مادر از غرایب دنیا چه دیدی گفت عید مثل این عید در زمانی بسر کرده ام که در عید پیش سر من چهارصد کنیزك بود و من پسر خود را عاق میشمردم و امروز [illegible] بر من عید میگذرد که آرزوی من دو پوست گوسفند است که بدست من آید یکی زیر پا و یکی بر سر اندازم و من پانصد درهم بوی دادم نزدیک بود که روح از فرح ببرد و همیشه پیش ما تردد میکرد تا آنکه وفات کرد

والعُمَر بضم عین مهمله و سکون میم و بعد ها راء هکذا وجد منه مضبوطا فی نسخة مقروءة مضبوطة وابو عبید عبد الله بن عبد العزیز بن محمد البکری در کتاب معجم ما استعجم چنین گفته که عمر نزد مجم [illegible] دیر است والله اعلم

والحمد لله رب العالمین

ابو الفضل جعفر بن الفضل بن جعفر بن محمد بن موسی بن الحسن بن الفرات المعروف بابن حنزابه بود و در زمان اخشید کافور در مصر وزیر اخشید بوده و در زمان استقلال کافور بمصر نام ختیار [illegible]

خلافت ورا بحوزهٔ اقتدار خود کما ینبغی در آورده وچون کافور فوت شد
استقلال ابن فرات در رتبهٔ علیا کرفته وخلافت دیار مصر به ابو
احمد بن اخشید مقرر شد وچون مهمات ملک مشار الیه منوط برای
او بوده در این اوقات جمیع ارکان دولت را بمصادرات عظیمه کرفتار
نموده وبر یعقوب بن کلس وزیر عزیز العبیدی لانی ذکره مبلغ چهار
صد وپنجاه هزار اشرفی حواله نموده وازو استیفا کرده اما مسلم بن
عبد الله الشریف الحسینی ورا اندست ابن فرات اخذ کرده ونزد او
مستور ومخفی بوده بعد از آن یعقوب مستتر ببلاد مغرب فرار
نموده وابن فرات برای استرضا وفق کافور بر اخشیدیه بر قاعده نشد چه
اموال صامتات بواسطهٔ نفوذ ایام وساعات بخزانه نرسیده و
ازالت وعساکر از دو اموال بخراج طلب مینموده اند اما بر وثبات ونقود کاد
بر قصور بش کشته القصه دو بار دیکر ان شد اما وی عالم وفاضل
ومحب اعیان افاضل وامائل بوده وعلم حدیث را از محمد بن هرون
الحضرمی وطبقهٔ او از بغدادیین واز محمد بن سعید البرجمی الحمصی ومحمد
بن جعفر الخرایطی وحسن بن احمد الدارکی ومحمد بن عمارة بن حمزة الاص
الاصفهانی روایت مینموده وکویند که وی میکفته از عبد الله بن محمد
البغوی ملت مجلس حدیث شنیده ام اکر کسی آن حضرت را نزد من آورد
او را عامل عمل کردانم وهمیشه وی در مصر در ایام وزارت املا حدیث
شریف مینموده دا فاضل دیار ان بلاد بمصر بقصد استفاده نزد او

میامده اند

میآمده اند لذلک حافظ ابو الحسن علی المعروف بالدار قطنی از عراق بمصر
آمده وابن فرات متحمل ستر که تصنیف مسندی در حدیث نماید چون
دار قطنی به ونسبه بتالیف آن اشتغال نموده ودار قطنی لا یزال نزد
مشار الیه بوده تا آنکه از تالیف فارغ شده واو را در اسما رجال و
انساب وغیر ذلک تالیفاتست ابو زکریا تبریزی در شرح دیوان
متنبی چنین ذکر کرده که چون متنبی قصد مصر کرده کافور حاکم آنجا
وابو الفضل وزیر را مدایح کفته وابن الفرات ابو الفضل را بقصیده رغبت
که اول آن این بیت است مدح فرموده مصراع باد هوا المصرف
اولم تصبرا ۴ ولکن انعقل آن جعفر کردانیده وازهمین قصیده است
این بیت صفت التواد لا ترکت نشرت ۴ یا ابن العمید ولتی عهد
چون ابو الفضل بن فرات استرضا ودلجوئی مشار الیه نموده قصیده را
از اسم او تغییر کرده وبرای نقل نموده وبقصد ملازمت عضد الدوله دیلمی
متوجه ارجان شده ابو الفضل بن عمید وزیر رکن الدوله در آنجا بوده
قصیده باسم او ترتیب نموده ومصراع یا ابن الفرات را یا عبد خیر ابا ابن
العمید تغییر داده واو را بدین قصیده وغیر آن مدایح کفته الحق قصیده
مذکوره از غرر قصاید است ونیز خطیب در شرح قول متنبی در قصیده
مقصوره که در آن ذکر مسیر خود از مصر بکوفه نموده ومنزل بمنزل را وصف
کفته وهجو کافور کرده این ابیات ذکر نموده
وماذا بمصر من المضحکات ۴ ولکنه ضحکه کالبکا

بها نبطی من اهل السواد * یدرس انساب اهل الفلا

واسود مشفره نصفه * یقال له انت بدر الدجی

وشعر مدحت به الکرکدن * بین القریض وبین الرقی

فما کان ذلک مدحا له * ولکنه کان هجو الوری

مراد بنبطی ابو الفضل مذکور ومراد باسود کافور است القصه بدین قدر
منقصت دشمنی ایشان از حد کمال منحط نشود مصراع فما ذات
الاشراف هجوا ومدح * ابو القاسم وزیر مغربی در کتاب ادب الخواص
چنین ذکر نموده که من با ابو الفضل جعفر بن فرات حکایت شعر متنبی
میکردم او در تفضیل وستایش شعر او زیاده برانچه اعتقاد خود داشت
بود سخنان خیر فرمود وگوی مدایح او را صولجان ثنا از عرصه محمدت
ربود وغرض آن داشت که نگویند بواسطه هجوی که او را کرده
کتم کمالات او کرد عامه ناس تحقیق آن فایده میفرمایند وی رحمه الله
در ثالث ذی الحجه سنه ثمان وثلثمائه متولد شد ودر یوم الاحد ثالث عشر
صفر وقیل ربیع الاول سنه احدی وتسعین وثلثمائه متوفی شد ودر
قاضی حسین بن محمد بن نعمان نماز گذارده وبقرافه صغری مدفون
گشته وتربت او در انجا معروفست وحنزابه بکسر حاء مهمله وسکون
نون وفتح زاء وبعد از الف باء موحده مفتوحه بعد از آن هاء ساکنه
نام مادر پدر فضل بن جعفر است ثابت بن قره در تاریخ خود چنین
ذکر کرده وحنزابه در لغت امراة غلیظة قصیرة است وحافظ بن عساکر

در تاریخ دمشق احوال ابو الفضل بن فرات ذکر نموده وان اشعار او این دو
بیت ایراد فرموده **وهما**

من اهل النفس احیاها وروحها * ولم یبت طاویا منها علی ضجر

ان الریاح اذا اشتدت عواصفها * فلیس ترمی سوی العالی من الشجر

وحافظ مذکور گفته که وی نسبت با اهل حرمین شریفین در نهایت
اعتقاد وکمال احسان بوده ودر تمام ایام دارا نیز خاطر ایشان
بصیقل التفات منور بوده ودر مدینه منوره در قرب مسجد نبوی
صلی الله علیه وآله وسلم خانه خریده ومیان خانه مذکور وضریح حضرت
رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله وسلم سوای دیواری حاجب
نبوده ووصیت نموده که او را در انجا مدفون سازند ودر جوار آن
جسد او را جای دهند واین صورت را باستدعای تضرع وزاری با
اتقیاء ونقباء اشراف وسادات آن آستانه مقدسه قرار داده و
چون از موطن عز وسیادت سرور روانه مقام فنا بعالم بقا انتقال نموده
تابوت او را بموجب وصیت از قاهره مصر بحرمین شریفین نقل
نموده اند اشراف سادات نعش او را همراه خود بحرم مکه برده طواف
فرموده در عرفه بازداشته اند بعد از اتمام حج بشرایط المعتبره آورده
در خانه مذکور دفن نموده اند اما این مذکور مخالف نسخه قبل
از این ذکر کرده ام لیکن انچه من دیده بودم این بود که در لوح قبری
در قرافه نوشته بودند هذا قبر ابی الفضل جعفر بن فرات

بعد از آن بخط ابو القاسم بن صوفی دیدم که ابن عزیز را ولادت در مجلس عالیه
خود شب مدفون گشته بعد از آن او را به نیز مصر فرستاده نقل نموده اند
والله اعلم والحمد لله رب العالمین

ابو محمد جعفر بن احمد الحسین بن احمد بن جعفر السراج المعروف
بالقاری البغدادی وی حافظ عصر و علامه دهر بوده و او را تصانیف
عجیبه در علوم نوادر باب کمالات و رسوم معتبر مشهور است از آن جمله
مصارع العشاق و غیر آنست وی روایت حدیث شریف از ابو علی بن
شاذان و ابو القاسم بن شاهین و ابن خلال و برمکی و قزوینی و ابن غیلان
و غیرهم مینموده و علم حدیث را از جمع کثیر و جم غفیر استفاده نموده اند
الحافظ ابو الطاهر السلفی رحمه الله که از اکابر علما حدیث است اسناد
روایت را به آن حضرت مینموده و بروی ثنا و افتخار و مباهات میکرده بوده
تا آنکه بملاقات اعیان افاضل آن زمان مشرف شده بوده و او را
اشعار دلکش بوده **از آن جمله است شعر**

بعدت بالثغر و دنی کل شهر * فزورک فانقضی الشهر زوری
وشقة بیننا نهر المعلی * الی البلد المسمی شهر زوری
فاشهر هجرک المحتوم صدق * ولکن شهر وصلک شهر زوری

و عماد کاتب اصفهانی در کتاب خریده این دو بیت را از وی نقل نموده

ومدع شرخ شباب وقد * عممه الشیب علی وفرته
یخضب بالوسمة عثنونه * یکفیه ان یکذب فی لحیته

ولادت

ولادت وی در اواخر سنه سبع عشر و اربعمائة و یا اوایل ثمانیه عشر بوده
و شریف ابو المعمر المبارک بن احمد بن عبد العزیز الانصاری در کتاب
وفیات الشیوخ چنین ذکر کرده که مولد او سنه ست عشر ببغداد بوده
و در لیلة الاحد حادی عشر صفر سنه خمسمائه ببغداد ایضا متوفی
گشته و بباب حرب مدفون شده رحمه الله والحمد لله رب العالمین

ابو معشر جعفر بن محمد بن عمر البلخی المنجم المشهور وی در فن
خود امام ایام و مقتدای زمان بوده و او را تصانیف مفیده در علم نجوم
مثل مدخل و زیج و الوف و غیره دانش در باب اصناف کمالات است و او را
در رصد و احکام و اصابت سهام سهم الغیب تمام در طالع بوده در بعض
نسخ دیده ام که وی در خدمت بعض اعاظم ملوک مشار الیه و مربوط بوده
و ملک مذکور یکی از اعیان اهل حرم دولت خود را که از وی پنهان شده بوده
جهت انتقام جوییده طلب مینموده و باوجود کثرت تفتیش و تفحص بدو دست
نیافته و توفیق و هدایت را تهامی ملک با او نکرده و امیر مذکور میدانست که ابو
معشر منجم بر آن قادر است و بنا بر هر محل که مختفی و مستور گردد ظاهر و
هویدا کرد انتخوف لهذه الصورة بدین احتیال اقدام نموده با آنکه طشتی از
خون مملو ساخته و هاونی از طلا در آن نهاده و خود بر سر آن هاون
نشسته ملک ابو معشر را احضار نموده و در اظهار امیر مذکور دانه و چاره
جویی کرده و او چون قرعه رمل بر تخته دانش انداخته مهره سر وقتش در
شش در خانه نشستن بند شد و در صورت رمل متحیر گشته و در جواب

ساکت شد ملک از تحیر و سکوت او سؤال فرموده گفته تقتضاء رمل
صورتی است که در عالم عناصر صورت نمی بندد و اگر میگویم ارباب عقل
را تکذیب میکنند ملک گفته بگو گفته الحالة هذه امیر مذکور بر کرسی
از طلا که در میان شهر دریای خون است و اطراف آن دریا نحاس است نشسته
ملک نیز متفکر گشته او را باعاده نظر مأمور گردانید ابو معشر تجدید
طریق نموده و طالع او اخذ نموده و تدقیق نظر کما ینبغی فرموده جز صورت
اول نقشی دیگر بر لوح ضمیر او ظاهر نشد چون ملک این صورت
چنانکه از تفتیش و تفحص بر وی گشته او را باعلان امان و ایمان
اطمینان داده چون خاطر امیر بر قانونی عمود شد بوده مطمئن گشته
بیرون آمده و بمجلس شریف ملک حاضر شد و از جرایم سابقه در گاه
اعتذار نموده ملک ارقام جرایم او را بزلال عفو محو و منسی گردانید
بعد از آن از مکان استخفاء او استکشاف نموده او صورت حال را به
وجه مذکور بیان کرد ملک حسن احتیال امیر مشار الیه و فراست و
لطافت ابو معشر منجم را استحسان نموده و هر دو را بجزایل نعم و مآثر کرم
دلجویی فرموده وفات ابو معشر در سنه اثنین و سبعین و مائتین بود

بلخی بفتح باء موحده و سکون لام و بعدها خاء معجمه نسبت است
ببلخ و آن مدینه عظیمه است از بلاد خراسان و آن را احنف بن قیس تمیمی
در ایام خلافت امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه فتح نموده
و از جمله آن کسی است که علم او بر سلسلهٔ ارباب دانش و علم است شرح

حال

حال او در حرف صاد در ذیل احمد انشاء الله تعالی و الحمد لله رب العالمین

ابو علی جعفر بن احمد بن حمدان الاندلسی صاحب مدینه
المسیلة و امیر الزاب من اعمال افریقیه بود و شیخ کبیر کثیر العطا بوده و باهل علم
اعتقاد و اخلاص تمام داشت ابو القاسم محمد بن هانی الاندلسی در مدایح او
قصاید گفته **و این از آن جمله است**

المدنفان من البرية كلها ... جسمي و طرف بابلي احور
والمشرقات النيرات ثلاثة ... الشمس والقمر المنير وجعفر

وی در اول بنای مسیله نموده و مسیله الی الآن معروف بدین نام است
و میان او و زیری بن مناد جد معز بن بادیس منازعات و مشاجرات
بسیار واقع شد در معرکه آخر زیری بن مناد در آن معرکه قتال بوده زیری مذکور
مقتول شد بعد از آن پسرش بلکین المتقدم ذکره در حرف الباء قایم
مقام پدر شد و بر جعفر مذکور غالب گشته و چون جعفر دانسته که او را
طاقت مقاومت و قوت اقامت و محاربت با او نیست ترک بلاد و مملکت
و قطع تعلق از حکومت نموده بجانب اندلس فرار نموده و در آنجا
در سنه اربع و ستین و ثلثمائه مقتول شد شرح این حدیث دور و
دراز است این قدر خلاصه آنست **و مسیله** بفتح میم و کسر سین
مهمله و سکون یاء مثناة من تحتها و بعد ها لام مفتوحه و هاء ساکنه
و آن مدینه ایست از اعمال زاب و زاب بفتح زاء و بعد از الف باء موحده و آن کوره ایست
با فریقیه و ذکر افریقیه در باب الالف گذشت و الحمد لله رب العالمین

ابو الفضل جعفر بن فلاح الکتامی وی یکی از امراء معز بن منصور العبیدی
صاحب افریقیه است او را معز لدین الله برفاقت قاید جوهر بفتح دیار
مصر فرستاده بوده و چون مصر مفتوح گشت جوهر فرمود او را بشام گرفتن
و چون برمله رسید میان او و مخالفان محاربه شد مخالفان را منهزم
گردانید بتاریخ ذی الحجه سنه ثمان و خمسین و ثلثمایه رمله را بتصرف
در آورده و چون بشام رسید مستحفظان شام او را تمکین ایالت
و دارائی شام نداده محاربه و مجادله با انجام استقبال نموده اند آخر
آفتاب اهل شام از مغرب نکبت طلوع نموده روز و روزگار را شامیان را
بشام قیامت مقرون ساخته و محروسه دمشق را بتاریخ سنه تسع و
خمسین و ثلثمایه بتحت تصرف در آورده بعد از آن اکثر اعیان آنجا را
بقتل آورده مدت یکسال در نفس دمشق بود که توفیق مغنی بن ید
لعنه الله بن ولی نموده در این وقت حسن بن احمد القرمطی المعروف بالاعصم
بما رضا او برخواسته و جعفر اتفاقا در این ایام بیمار و ضعیف بوده
قرمطی بروی غالب شده او را بقتل آورده و انصار و توابع او خلق
عظیم را طعمه تیغ و شمشیر گردانید و این صورت در یوم الخمیس سادس
شهر ذی القعده سنه ستین و ثلثمایه واقع شده بعضی گفته اند که بر در قصر
قاید جعفر بن فلاح این دو بیت را بعد از قتل او دیده اند که نوشته بوده اند

یا منزلا عبث الزمان باهله ۞ فابادهم بتفرق لا یجمع
ان الذین عهدتهم بک مرة ۞ کان الزمان بهم یضر وینفع

قاید

قاید جعفر مذکور رئیس جلیل القدر بوده و او را فصحاء زمان باشعار
بلیغه مدایح گفته اند از آن جمله است ابو القاسم محمد بن هانی
الاندلسی الشاعر در مدح او گفته **شعر**

کانت مساءلة الرکبان تخبرنی ۞ عن جعفر بن فلاح اطیب الخبر
حتی التقینا فلا والله ما سمعت ۞ اذنی باحسن مما قد رأی بصری

و مردم این دو بیت را بابی تمام که در مدح قاضی احمد بن دواد گفته نسبت
سازند اما او پسر ابن دواد است بل ابن ابی دواد است و اگر گوییم که ابن
ابی دواد است وزن بر استقامت نمیماند والحمد لله رب العالمین

ابو الفضل جعفر بن شمس الخلافه ابی عبدالله محمد بن شمس
الخلافه مختار الافضلی الملقب مجد الدین الشاعر المشهور وی فاضل
حسن الخط والضبط بوده و خط او بواسطه جودت جواهر حروف
و حسن ضبط مرغوب و مطلوب افاضل روزگار بوده و او را تالیفات
که در آن اشیاء لطیفه جمع نموده است و آن بر صفاء فهم و ذکاء
طبع او دلالت واضح دارد و او را دیوان شعری است در نهایت
لطافت و این فقیر احمد خلکان آن را از خط او جمع نقل کرده ام

از آن جمله است

هی شدة یأتی الرخاء عقیبها ۞ واسی یبشر بالسرور العاجل
فاذا نظرت فان بؤسا زائلا ۞ للمرء خیر من نعیم زائل

و له ایضا فی الوزیر بن شکر وهو الصفی ابو محمد عبدالله بن علی عرف بابن شکر

مدحتك السنة الانام مخافة وتشاهدت لك بالثناء الاحسن
ان الزمان شرها في مدتي حتى اعيش الى انطلاق الالسن

این دو بیت را بعض از ادباء مصر بر مجیر المذکور برای این فقیر خوانده
اما بعد از مدتی در مجموعه کهنه دیدیم لیکن تسمیه قایل آن نکرده
بودند والله اعلم ولادتش در محرم سنه ثلث واربعین و
خمسمائه بوده ودر ثانی عشر محرم الحرام سنه اثنین وستمائه بکوم احمر
بظاهر مصر از دار دنیا بعالم بقا انتقال نموده والافضلی بفتح همزه وسکون
فا وفتح ضاد معجمه وبعدها لام نسبت است بافضل امیر الجیوش مصر و پدر او
در ذی الحجه سنه تسع وستین وخمسمائه متوفی شده مولدش در سنه عشرین وخمسمائه بوده

والحمد لله رب العالمین

الامیر جعفر بن سابق القشیری الملقب سابق الدین الذی نسب
الیه قلعه جعبر این فقیر ابن خلکان بر احوال امیر مذکور وقوف نیافتم
که وی عرب بیابانی بوده و او وپدر او دزد بوده که راه زنی میکرده اند وهمیشه
برین طریقه سالک بوده اند وقلعه جعبر در دست امیر جعبر مذکور
بوده تا آنکه سلطان ملکشاه بن الب ارسلان قلعه را از ایشان
باز گرفته وجعبر بتاریخ سنه اربع وستین واربعمائه مقتول شده این
فقیر ابن خلکان این صورت را بر وجه مذکور در تواریخ یافته ام
لیکن در خاطر من در صدق این صورت دغدغه است وآن این
است که سلطان ملکشاه مالک قلعه مذکور بعد از وفات پدرش

الب ارسلان مذکور شد والب ارسلان در سنه خمس وستین واربعمائه
مقتول چنانکه در موضع خودش خواهد آمد مگر گوییم که تغلیب وتملک
امیر قلعه مذکور را در زمان حیوة پدرش بنا بر عنه بوده ویا آنکه
تاریخ وفات جعبر غلط بوده واین تنبیه بنا بر آن است تا کسی توهم
نکند که این غلط از من است ویا آنکه بعض کتب که من بر آن مطلع
نشده ام بعد از آن نزد من محقق شد که سلطان ملکشاه سلجوقی چون
متوجه تسخیر دیار حلب شده بر این قلعه گذشته وچون آوازه
فساد وعناد جعبر بوی رسیده قلعه را از وی مستخلص کردانیده و
جعبر را بقتل آورده واین صورت در سنه تسع وستین واربعمائه
بوده واین قلعه را قلعه دوسری میگفته اند بنا بر آنکه منسوب بدو
بدوسر غلام نعمان بن المنذر سلطان الحیره ونعمان بن المنذر داو را در
دفینه شام گذاشته بوده او این قلعه را بنا نموده وبدو منسوب گشته
وجعبر در لغت قصیر غلیظ را گویند   والحمد لله رب العالمین

ابو سعید جقر بن یعقوب الهمدانی الملقب نصیر الدین او
نایب عماد الدین زنگی صاحب موصل وجزیره وشام بوده واو در نیابت
خویش بر موصل حاکم گذاشته بوده وی بغایت جبار وسفاک دماء
ومستحل اموال خزایه اما وغیرهما بوده روایت کنند که چون سور موصل را
بر وجه اتقان واحکام از مداخل اعدا مصون ومحروس کردانید عاقل
دیوانه شد و دیوانه عقل اهتدا نداشت نمود که نصیر الدین جقر اگر چه حصار

موصل را محکم و متقن کردانید آیا بر آن قادر هست که بناء سوری نماید که
قضاء نازل و بلاء هاطل را مانع و دافع باشد گویند در ایام دولت
و ایالت او الامام المسترشد قصد حصار موصل نمود و موصل را
من الجوانب چون انگشت بانگشتری محصور کردانید و جقر در
حصانت حصار و حفر خندق و مقاتله خلیفه و مدافعه او نهایت
اهتمام بجای آورد و مدتی برین متمادی شد و خلیفه را ازین خلاف
ثمره بجز تعب حصر چیزی دیگر حاصل نشد و در شهر رمضان سنه
سبع و عشرین و خمسمائه از حصار برخواست و درین مدت فرخ
شاه بن سلطان محمود السلجوقی المعروف بالخفاجی در موصل بود
ابن اثیر در تاریخ دولت بنی اتابک چنین گوید که خفاجی صاحب
این واقعه الب ارسلان بن محمود بن محمد است و او مربی و تربیت
عماد الدین زنکی اتابک است و عماد الدین را اتابک بواسطه آن گویند
که مربی و تربیت اولاد ملوک بوده چه اتابک مرکب از اتا که بلغت
ترکی پدر است و از بک که امیر است و گویند جقر همواره معارض و
مزاحم خفاجی بوده چون عماد الدین زنکی متوجه استیفاء قلعه بیره
شد خفاجی با جماعتی از توابع خود قرار داده که جقر را بقتل آورد
روزی که جقر بباب السلام حاضر شد خفاجی با توابع خود بر سر او
تاختند و او را بقتل آورده بعد از آن عماد الدین زنکی علی کچکین والد
مظفر الدین صاحب اربل را بجای او نصب فرموده و او شخص حسن السیرة

پسندیده سریره و محمود مذهب بوده و چون عماد الدین زنکی بموصل عودت
نموده اموال و جهات جقر را اینما کانت و عند من کان استخراج نموده
و اموال و ذخایر او را بهر کونه حکم بدست آورده و اقارب و عشایر و
اصحاب و احباب او را بمصادرات مبتلا کردانیده بوده چون شکایت
ظلم او بنهایت رسیده جقر را معزول نموده و این شکل را عمر نام قایم مقام
او ساختند او نیز بر طریقه قزوینی سالک کشته و ظلم او شایع ساخته
ابو عبدالله حسین بن احمد بن محمد بن سفاق الموصلی که در سنه ثلث
و ثلثین و خمسمائه تردد بدانه ایشان کفته **شعر**

یا نصیر الدین یا جقر ۞ الف قزوینی ولا عمر
لو رماه الله فی سقر ۞ لاشتکت من ظلمه سقر

و جقر بفتح جیم و قاف مشدده و بعد ها راء و این اسم عجمیات و ظن من
ابن خلکان اتراک و مملوک بوده   والحمد لله رب العالمین

جمیل بن عبدالله بن معمر بن صباح بضم صاد مهمله بن ضبیان
بن حنّ بضم حاء مهمله و تشدید نون بن ربیعة بن حرام بن ضبیر بن
عبد بن کثیر بن عذرة بن سعد بن هذیم بن زید بن لیث بن سود بن
اسلم بن الحاف قضاعة الشاعر المشهور صاحب بثینه و یکی از عاشقان
مشهور عرب است و او است که بر بثینه عاشق شده و در آن وقت جوان
و کودک بوده چون بزرک شده بثینه را خطبه نمود و خواستاری نموده
و خطابت و خواستاری او مردود شده و او لا یزال جهت او شعرهای عاشقانه

دل سوز میگفتند وخفیه تر ذاو میرفتند چه منزل هر دو وادی القری بوده
دیوان اشعار او مشهور است احتیاج بذکر آن نیست حافظ بن عساکر در
تاریخ دمشق ذکر او کرده وگفته که بجمیل گفتند اکر تو بجای اشعار
قرآن کریم میخواندی هر آینه ترا انفع واولی بودی در جواب گفت انس بن
مالک مرا خبر داده است که حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله
وسلم بلفظ گهر بار در در نثار فرموده ان من الشعر لحکمة وجمیل وبثینه
کلاهما از قبیلهٔ بنی عذره بوده اند وکنیهٔ بثینه ام عبد الملک بوده
واز لطایف کلمات آن قبیله آنکه جمال وعشق در انجا بسیار بوده
یکی از اعراب بنی عذره گفتند اند در شما جلادت وحرارت نیست چه
دلهای شما از تاب حرارت عشق همچو نمک در آب گداخته در جواب گفتند
ما چشمهای شهلا مشاهده میکنیم که دیکر با صبر نیست وبدیگری از
قبیله بنی عذره گفته اند تو از چه قومی گفت من از آن قومم که اگر ازیشان کسی
عاشق میشود در بحث عشق بمیرد جاریه این سخن را شنیده گفت برب
کعبه که این مرد از بنی عذره است صاحب الاغانی چنین ذکر نموده که کثیر
عزه راوی شعر جمیل وجمیل راوی شعر هدبه بن خشرم وهدبه
راوی اشعار حطیئه وحطیئه راوی شعر زهیر بن ابی سلمی وابنش کعب بن
زهیر است واین دو بیت از جملهٔ اشعار وابیات جمیل است

وخبرتمانی ان تیماء منزل * للیلی اذا ما الصیف القی المراسیا
فهذی شهور الصیف عنا تقضت * فما للنوی ترمی بلیلی المرامیا

وبعضی این دو بیت را داخل قصیدهٔ لیلی ومجنون کرده اند اما داخل آن نیست
وتیما منزلیست خاص بنی عذره واین نه مرد دو بیت سابق است انچه جمیل میگوید

و آن اینست

وما ذلتموا یا بثن حتی لو انّنی * من الشوق استبکی الحمام بکی لیا
وما ذادنی الواشون الا صبابة * ولا کثرة الناهین الا تمادیا
وما احدث النأی المفرق بیننا * سلوا ولا طول اللیالی تقالیا
الم تعلمی یا عذبة الریق انّنی * اظل اذا لم القی وجهک صادیا
لقد خفت ان القی المنیة بغتة * وفی النفس حاجات الیک کما هیا

ومن جملهٔ اشعار او

وانی لارضی من بثینة بالذی * لو استیقن الواشی لقرت بلابله
بلا وبالا استطیع وبالمنی * وبالامل المرجو قد خاب امله

کثیر عزه گوید که جمیل بثینه مرا در محلی دچار شد واز من پرسید که از کجا می آئی
وبکجا میروی گفتم از حبیبهٔ تو بثینه بسوی تو می آیم چون این سخن شنید
گفت همین لحظه لطف نموده عودت نمای واز بثینه موعدی جهت ملاقات
من بستان گفتم همین زمان از وی مفارقت نمودم استحیا مانع رجعت و
استدعا حایل عودت است از وی باز ولابد برگردی گفت البته این معنی از
تو میباید که بظهور رسد گفتم چند گاه است که تو از شرف ملاقات
مهجوری واز لطایف محاورات او محرومی گفت که اول تابستان که وادی
الدوم مخیم سرادقات آن قبیلهٔ جلیله بود در وقتی که باران عظیم بارید

بدان وادی رسیدم واز زلال کلمات شیرین او روزمانی کربکنار آب جاسم
می نشست جرعه چشیدم چون مرا دید در من بدیده انکار نگریست و
دستها را بجانبی که در میان آب بود دراز کرده و خود را در آن پیچیده و مرا بجائی
که همراه او بود راه نمایند بعد از آن دیگرها سرا را بآب انداخت و بگوشه
چشمی بجانب من پرداخت و غنچه دهان بتکلم متبسم ساخت چون
یکساعت تخمیناً از طلوع آفتاب تکلم وملاقات برآمد آفتاب بمغرب
فرو رفت از او سؤال وعده ملاقات نمودم وبجای تلافی همراه این طریق
تحقیق تلاقی پیمودم گفت اهل وتبار من بالکلیه در این ولا سایر در پر
جناح سفر دارند بعد از آن دیگر ندیدم واز نهال قدش ثمره نچیده ام
وا میتی که به وپای برده واز روی تضرع واخلاص سلامی رسانند
تا اکنون نیافتم کثیر گفت تو بر آن قادر هستی که اکنون او با او ملاقات خلوت
میسر نمودم از اشعار دلاویز ونظمهای شور انگیز خود جسم کنائیر که ملاقات
بر معنی مقصود کند چیزی القا نمائی گفت بلی واین ابیات را بر او خواند

فقلت لها یا عز ارسل صاحبی ٭ الیک رسولا والرسول موکل
بان تجعل بینی وبینک موعداً ٭ وان تأمرینی بالذی فیه افعل
واخر عهدی منک یوم لقیتنی ٭ باسفل وادی الدوم والثوب یغسل

بعد از آن کثیر بجانب بثینه عودت نمود وچون در آستان بثینه از شتر
فرود آمد پدر بثینه گفت ای برادر زاده من تو را بر مراجعت سریعا چه امر باعث
شد گفتم دو سه بیت را شعر آبدار شنیدم مصلحت چنان دیدم که آن را بر تو

عرض کنم از این جهت رجعت نمودم گفت بخوان پس من آن را بر وی خواندم و
بثینه حاضر بود می شنید چون بثینه این ابیات شنید جامه خود را
بر زمین انداخت فقالت اخسا اخسا پدر گفت این چیست که میگوئی
گفت سگی است که چون مردم بخواب میروند او از عقب زاویه بجانب
اندرون میآید بعد از آن بجا در گفت مقدار همه اندومات پیاده تا
گوسفندی چند کثیر ذبح نموده سوی گردانیم کثیر گفت من مستعجلم و
مجال توقف ندارم واز آنجا بر سبیل استعجال خود را بجمیل رسانید و
خاطر او را از قید تعلق وانتظار سخنان جمیل بثینه رهانید پس از آن
جمیل وکثیر متوجه دومات شدند وبثینه با صواحب خود بدومات
بیرون آمد وجمیل وبثینه در آن منزل شریف بملاقات یکدیگر مسرور
واز اول شب تا زمانی که طایر صبح از آشیانه مشرق داعیه پرواز نمود
دست آلا وبکردن مراد یکدیگر حمایل ساخته هرگونه سخنان میگفتند
کثیر گوید هرگز مجلسی احسن از آن ندیدم واحدی را نصیب از آن نعم وا علم
از ایشان مشاهده نکردم وحافظ ابو القاسم بن عساکر در تاریخ کبیر
خود بر چنین گفته که ابوبکر محمد بن قاسم انباری این ابیات را از گفته

جمیل بر من خواند وهی هذه

مازلت ابغی الحی اتبع فلّهم ٭ حتی دفعت الی ربیبة هودج
فدنوت مختفیا الم ببیتها ٭ حتی ولجت الی خفی المولج
فتناولت رأسی لتعرف مسه ٭ بمخضب الاطراف غیر مشنج

فالک وعیش ذا خفی ونعمة والکنّ ❁ لانمین القوم ان لم تخرج
فخرجت خیفة قولها فتبسمت ❁ فعلمت ان یمینها لم تلجج
فلثمت فاها آخذا بقرونها ❁ شرب النزیف ببرد ماء الحشرج

هرون بن عبدالله القاضی چنین گفته که جمیل بن معمر بمصر وارد شد و عبدالعزیز بن مروان را مدح نمود عبدالعزیز او را بمجلس خلافت بار داد و مدایح او را باحسن جایزه فرمان داد و بعد از ان از محبت او به بثینه سؤال فرمود و او را بایصال بثینه موعود گردانید و باقامت مأمور ساخت و از جهة او منزلی و جمیع ما یحتاج مهیا فرمود چون اندک زمانی از اقامت او بر آمد گیتی حیوتش بسر در آمد و این صورت در سنه اثنین ثمانین واقع شد از عباس بن سهل ساعدی مرویست که گفته که من در شام بیکی از اصحاب و احباب خود تلاقی شدم گفت ترا میسر است و جایز است که جمیل بثینه را که مریض است بعیادت دلجوئی نمائی گفتم بلی چون نزد او در آمدیم نظر بروی من افکند و گفت یا ابن سهل چگوئی در شان مردی که هرگز شراب نخورده باشد و مال کسی برسم خیانت و سرقت نبرده باشد و عرض کسی را نا و غیره هتک و خون کسی بناحق سفک ننموده باشد و کلمه توحید و شهادت را دوری صدق و اذعان گفته باشد گفتم ظن من اینست که آنکس بجنت فایز خواهد شد بعد از ان پرسیدم ان کس کیست که چنین نسبت باشد گفت منم گفتم با آنکه بیست سال است که با بثینه

عشق می ورزی گفت نمی برم که ازین ورطات خلاص یافته باشی گفت اکنون در اول منزل آخرت و آخر منزل دنیا ام از شفاعت حضرت رسالت پناه محمدی صلوات الله وسلامه علیه محروم باشم اگر هرگز دست من بدن بثینه بخیانت رسیده باشد و محمد بن احمد بن جعفر اهوازی گوید که جمیل بمصر مریض شد بمرضی که بدان بجوار رحمت پیوست و عباس بن سهل ساعدی نزد او بعیادت در آمد او حکایت مذکوره را بد و باز گفت ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی از اصمعی نقل کرده که گفت شخصی که جمیل را دیده بود بمن گفت که جمیل عند الوفات والاحتضار مرا بحضور خود طلب فرمود و گفت هیچ توانید بود انچه بخلفات و ترکه من باشد ترا عطا کنم بشرط آنکه از من تعهد خدمتی کنی که بعد از من بجای آوری گفتم اگر خدا خواسته باشد بلی گفت چون من بعد بر حمد از این عالم فنا بدار بقا رحلت نمایم این جامه مرا بستان و بیکجانب نه و تمام جهات منسوب بمن را بالتمام تصرف نمای بعد از ان این جامه را بر داشته بمیان قوم بثینه در آی و این جامه را بر حلّه سر در پوش و آنرا شقه شقه ساز بعد از ان بر محل مرتفعی بر آی و بآواز بلند خود این

ابیات را بخوان وهی هذه

صرخ النعی وما کنی بجمیل ❁ وثوی بمصر ثواء غیر قفول
ولقد اجر البرد فی وادی القری ❁ نشوان بین مزارع ونخیل
قومی بثینة فاندبی بعویل ❁ وابکی خلیلک دون کل خلیل

وچون جمیل زنیل دا دبقا شد من بدانچه او مرا وصیت کرده بود قیام
نمودم وچون من ابیات را تمام نکرده بودم که بثینه ظاهر شد کویا
بدر دی بود که طالع شد ودر بحشا از دخر امان میآمد تا آنکه بمن رسید
وکفت ای مرد والله اکر تو دراین قضیه صادقی پس مرا کشتی واکر
کاذبی مرا فضیحت نمودی کفتم والله من صادقم بعد از آن اخراج حله
او نمودم چون آنرا دید دیکر خود را ندید وبآواز بلند بکریه در آمد
وروی وسینه خراشید وزنان قبیله با او در کریه موافقت نمودند وحله را
ندبثینه از کثرت کریه بیهوش افتاد چون بهوش آمد برخواست واین
دو بیت بخواند وآن اینست

وان سلوی عن جمیل لساعة من الدهر ما حانت ولا حان حینها
سواء علینا یا جمیل بن معمر اذا مت باساء الحیوة ولینها

وذکر این دو بیت در ترجمه حافظ ابی طاهر سلفی رحمه الله کذشت
والحمد لله رب العالمین

ابواسامه جنادة بن محمد اللغوی الازدی الهروی در لغت
بسیار محفوظ داشته ومیز لغات وحشیه ومستعمله بوده ودر زمان
او مثل فاضل لغت دان نبوده ومیان او وحافظ عبد الغنی بن سعید
المصری وابی الحسن علی بن سلیمان المقری النحوی الانطاکی بواسطه اتحاد
نام وسن والفت ودوستی تمام کلام بوده ولایزال با یکدیکر در تحقیق مسائل
ادبیه در مدارس مباحثات ومذاکرات مینموده اند تا آنکه صاحب

الحاکم

الحاکم ابا اسامه جناده وابی الحسین علی بن سلیمان المقری النحوی الانطاکی را
در یوم واحد در ذی القعده سنه تسع وتسعین وثلثمائه مظلوما مقتول
کردانید جزاهما الله وجزاه باحسن جزاء واسوء اساء وحافظ عبد الغنی
مذکور بواسطه قتل دو رفقاء خوفا لنفسه متستر بود کشت این صورت
مسطوره از امیر مختار المعروف بالمسبحی منقولست وهروی بفتح ها
وراء مهمله وبعد از آن واو نسبت است بمدینه هراة وآن اعظم بلاد
خراسانست وجناده بضم جیم وفتح نون وبعد از الف دال مهمله نقطه
بعد از آن هاء ساکنه است والحمد لله رب العالمین

ابوالقاسم جنید بن محمد بن جنید الخزاز القواریری الزاهد
المشهور اصل شریف آن حضرت از نهاوند بوده ومولد شریف آن
حضرت عراق عرب بوده واو فرید عصر ووحید اولیاء روزکار
بوده وبصولجان ریاضت ومجاهدت کوی معارف وحقایق از
همکنان ربوده واو سلطان اولیا وبرهان حقایق انبیا واصفیا بوده
ودر حضرت ابی ثور صاحب حضرت امام شافعی رضی الله عنه تفقه نموده
بوده وکویند بر مذهب حضرت سفیان ثوری بوده ولایزال بصحبت
شریف خال خویش سری سقطی وحارث محاسبی وغیرهما از اجله
مشایخ عظام ملازمت مینموده وابو العباس بن سریج با آن حضرت
مصاحبت مینموده وچون ابو العباس در اصول وفروع مسائل تحقیقات
دقیقه عارفانه مینموده حضار مجلس از آن تعجب میکرده اند ومیکفته

که این مرتبت مرا نمیابن برکات صحبت حضرت جنید بغدادی روزی
شده از حضرت جنید سؤال کردند که عارف کیست گفت عارف آن
کس است که از سر تو خبر دهد و تو ساکت باشی و میگفتند که مذهب ما
مقید بکتاب و سنت است روایت کنند که حضرت جنید قدس سره
روزی سبحه در دست داشت بدو گفتند ترا با شرف مکانت و
اتصال و علو منزلت اضمحلال چه احتیاج با دارهٔ تسبیح است جواب
فرمودند که این طریقیست که از این طریق بحضرت رسیده‌ام این
طریق را از دست نیندهم و از آن حضرت قدس سره منقول است
که میگفتم خال من سری سقطی را میگفت که از بهار دفع حقوق حقایق
صد فر ناس را بسبیل موعظت و نصیحت محظوظ و بهره‌مند گردان
و ایشان را بوادی حق دعوت نمای نفس من اختنا ما عن تکلم العوام از این
صورت آب بود تا شب جمعه حضرت رسالت پناه محمدی را صلی الله
علیه و آله وسلم در واقعه دیدم که بلفظ گهربار حقایق نثار فرمود
تکلم علی الناس چون از خواب صواب نما بیدار شدم قبل از طلوع صبح
بدر خانه سری سقطی رفتم و در خانه کوفتم بعد از آنکه بملاقات او
شرف استیاز یافتم قبل از تکلم من فرمود تا ترا نگفتند تصدیق ما نکردی
روز دیگر من در جامع نشستم و این صورت در میان ناس اشتهار
یافت خلق عظیم جمع شدند غلام نصرانی که انار تنکر از وجنات
حال او ظاهر بود در من آمد و گفت ای شیخ این قول حضرت رسالت

پناه

پناه محمدی را صلی الله علیه و آله وسلم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور
الله چه معنی دارد که بحضر لطیفه سر عجیب تامل انداختم بعد از آن سر
بر آوردم گفتم مسلمان شو که وقت اسلام تو رسیده غلام فی الحال
مسلمان شد و از حضرت شیخ قدس سره منقول است که وقتی بدریکا غذ
فروشان میگذشتم از پس دیواری آواز جاریه مغنیه شنیدم این ابیات
میخواندند و بگوش هوش استماع آن نمودم و از آن بسیار ملتذ و متمتع
شدم و هی هذه

اذا قلت اهدی الهجر لی حلل البلی ۞ تقولین لولا الهجر لم یطب الحب
وان قلت هذا القلب احرقه الهوی ۞ تقولی بنیران الهوی شرف القلب
وان قلت ما اذنبت قلت مجیبة ۞ حیاتک ذنب لا یقاس به ذنب

و از استماع آن بر من ضعف مستولی شد بیهوش افتادم در اثنای این حال
صاحب بیت از خانه بیرون آمد چون از حال من آگاه شد گفتا این چه حالت
است که ترا پیش آمده حقیقت حال را بدو باز گفتم گفت تو گواه باش که
من آن کنیزک را بتو بخشیدم گفتم من نیز قبول کردم و ابتغاء لوجه الله او
آزاد و حر کرم است بعد از آن آن جاریه را بیکی از درویشان صومعه و
رباط نکاح کردم و از او فرزندی جلیل القدر صاحب حال پیدا شد روایت
کنند که حضرت شیخ قدس سره پیاده بلا رفیق و زاد سی حج گذارده
و در یوم السبت نیروز العجم سنه سبع و تسعین و مائتین و قیل ثمان و
تسعین آخر روز جمعه بدار السلام بغداد شاهین روح مطهرش

ذروهٔ سموات را نشیمن عودت ساخته و در مقابر شونیزیه نزد خال
صاحب حال خود حضرت سری سقطی صبیحهٔ روز شنبه مدفون گشته
گویند حضرت قدس سره عند موته ختم قرآن کریم نموده بعد از آن
ابتدا بسورهٔ بقره نموده چون هفتاد آیه از آن قرائت فرموده ساقی
اجل کاسهٔ وصال بدو پیموده قدس الله سره و آن حضرت را خزاز بجهة
آن میگفته اند که در بعضی اوقات بعمل خزازی اشتغال مینموده و قواریری
بواسطهٔ آنکه پدر مرحومش قواریری بوده **و خزاز** بفتح خاء معجمه و
تشدید زاء و بعد از الف زاء ثانیه **و قواریری** بفتح قاف و واو و بعد از
الف راء مکسوره و بعد از آن یاء مثناة من تحتها ساکنه و بعد از آن راء
نهاوند بفتح نون و سمعانی گوید بفتحها و بعد از ها الف و واو
مفتوحه بعد از آن نون ساکنه و دال مهمله و آن بلده ایست از بلاد
جبل و در جنب بروجرد است و در اصل اسم آن نوح آوند بوده چه
آنرا نوح نبی علیه السلام بنا نموده و معنی آوند بنا است و چون اعراب در آن
تصرف کرده اند نهاوند گفته اند **و شونیزیه** مقبره در جانب غربی بغداد است
و در آن مجامع کبرا ناکابر اولیا مدفونند والحمد لله رب العالمین
ابو الحسین جوهر بن عبدالله المعروف بالکاتب الرومی وی مولی
معز بن منصور بن القائم بن المهدی صاحب افریقیه است و او را جهة
تسخیر و تصرف دیار مصریه بعد از وفات کافور الاخشیدی بدان
صوب فرستاد و با او عساکر گران سنگ برفاقت سرداران فرستاد

روانه گردانید و این صورت در یوم السبت رابع عشر ربیع الاول سنه
ثمان و خمسین و ثلثمائه تمکن تمام بتصرف ظهور پیوسته باشد و در یوم
الثلثاء ثامن عشر شهر شعبان سنه ثمان و خمسین و ثلثمائه مصر
تحت تصرف قاید جوهر در آمد و خطیب مصر روز جمعه عشرین
شعبان المعظم من السنة المذکوره بمنبر بر آمده بعد از ادای خطبهٔ جمعه دعای
حضرت معز مشار الیه گفته اختتام کلام باسم دولت مرام آن حضرت نموده
و خبر بشارت اخذ بلاد مصر بدربار فیض مدار در منتصف رمضان المبارک
سنه مذکوره بمعز مومی الیه رسید و قاید جوهر مشار الیه در آنجا باقامت
مراسم انصاف و انتصاف قیام نموده روزگار برعایت رعیت بسر میبرد
تا آنکه مولای او معز مشار الیه بدانجانب رحلت اجلال نموده و او را بر علو منزلت
و سمو رتبت الآن کما کان ابقا نموده مدت متمادی برین نهج سالک بود
بالآخره در یوم الجمعه سابع عشر محرم الحرام سنه اربع و ستین و ثلثمائه
حضرت مشار الیه او را از حکومت مصر و نظر دواوین و جبایات اموال
معزول گردانید و او در یوم الخمیس عشرین ذی القعده سنه احدی و
ثمانین و ثلثمائه در مصر بجوار رحمت الهی مجاور شد و شاعری نماند که
او را مرثیه نگفته چون ذکر نمود ما آن خلاف او را بعد البیان اظهار نکرده
سبب ارسال و تجهیز معز بن منصور قاید مذکور را بتسخیر دیار مصریه
آن بود که چون کافور خادم اخشیدی که ذکرش در حرف الکاف عرصه
جهان را از وجود خود خالی ساخت بعد از کشاکش و مخالفت بسیار آرای

آرای ارباب دولت اخشیدیه بر آن قرار گرفت که ولایت و مملکت احمد
بن علی بن اخشید را باشد و چون او صغیر السن است ابن عم پدر او ابو
محمد بن الحسن بن عبد الله بن طغج نایب و خلیفه او باشد و تدبیر
امور ملکی و سیاست جیش بشمول اخشیدی متعلق بود و ضبط
اموال و رعایت اصحاب الاموال باقبال رای رزین ابی الفضل جعفر بن
فرات مفوض و مرجوع گردد و این صورت را در یوم الثلثاء عشرین
شهر جمادی الاولی سنه سبع و خمسین و ثلثمایه تصویر و تقریر
نمودند و خطبه را بر فوق منابر باسم احمد بن علی بن اخشید اولا و
حسن بن عبد الله آخرا در مصر و اعمال آن و شام و توابع آن و حرمین
شریفین خواندند چون اندک زمانی برین گذشت عساکر و جنود را
بواسطه قلت اموال و عدم جهات نفقه از غلو اضطراب و دغدغه
بدرجه کمال رسید چنانکه در سنه ثمان ابو الفضل بن الفرات بدان
اشارت شد بنابراین جمعی از وجوه اعیان و اعیان شجعان از رجال
بحضرت معز مشار الیه ارسال نمودند و باو غایبانه بتسلیم مصر معاهده
فرمودند و طلب عسکر از وی کردند چون معز مشار الیه برین صورت
وقوف یافت قاید جوهر را که طینتش بطیب وفا مجبول و تمام اقوال
و افعال او بر ازدیاد و ارتفاع دولت معزیه مجبول بود بتجهیز تسخیر دیار
مصر و فتح آن نامزد گردانید اتفاقا در آن ایام قاید مذکور را
انکسار مزاجی روی نمود و صورت صحتش بعروض عرض مرض شد و بر هلاک

مشرف گشت مولی و معز مشار الیه انتعاشا له بجهت عیادت نمود و
در مجلس عیادت چنین گفت که جوهر مشار الیه ازین مرض نمیرد و فتح
دیار مصر بیدش عن قریب باهتمام او صورت می پذیرد چون مرض بصحت
و انکسار بعافیت مبدل شد حضرت معز آنچه ما یحتاج او بود از سلاح
و مال و خیول و رجال بدو تسلیم نمود و او با عساکر منصوره بمنزل رقاده
نزول نمود و با او زیاده از صد هزار سوار جرار و زیاده از هزار بیست و
صندوق مال بود و حضرت معز هر روزه بمنزل مذکور نزد او میرفت و
مجلس او را خلوت کرده بهر گونه وصایا و نصایح میفرمود و در روزی
که جوهر قاید از رقاده کوچ کرده متوجه مصر بود معز مشار الیه باتمام هم
فرزندان سعادت نهاد و امرا و اکابر بمشایعت او بیرون آمد و در هنگام
مراجعت قاید جوهر بین یدی معز توقف نموده مترصد امر علیه و اشارات
سنیه بود و حضرت معز بر اسب اتکا نموده بجوهر اشارت خفیه داشت
بدو سفارش فرمود بعد از آن بفرزندان خود اشارت کرد که فرود
آیند و جوهر را وداع کنند حسب الاشاره فرزندان و جمیع امرا و اعیان از
اسب بزیر آمده او را وداع کردند و جوهر دست و زانوی حضرت معز و پای
اسبش را بوسید و وداع نمود و باشارت حضرت معز سوار شد و از همدیگر
جدا شدند و چون معز بمنزل و قصر سلطنت عودت نمود جمیع ملبوس
خود را از اسب و غیره سوای خاتم و سراویل بجوهر فرستاده و کتابت با فلح
صاحب برقه نوشت که چون بقاید جوهر رسی از اسب فرود آمده تقبیل ید

الثانی افلح از این صورت استنکاف نمود و مبلغ صد هزار دینار
در سرخ قبول نمود که حضرت خلیفه را خدمت کند تا او را از این امر
معاف دارد میسر نشد و حسب الغرض بوده عند الملاقاة از اسب بزیر آمده
دست بوس نموده و چون خبر وصول قاید جوهر بمصر رسید اهل مصر
بی نهایت مضطر و مضطرب شدند و با وزیر ابو الفضل جعفر بن فرات
اتفاق نمودند که بطلب صلح مراسلت نمایند بشرط آنکه املاک و ارباب
در دست ملاک الآن کما کان ابقا نمایند و از جناب مرتضی اعظم مسلم بن
عبد الله الحسینی که از متعینان سادات و اهل بیت بود التماس سفارت
کردند حضرت مسلم بشرط آنکه جمعی دیگر از متعینان بلده همراه باشند
قبول نمود و در یک کتابت جمیع مدعیات نوشته بدیشان سپرد و ایشانرا
روانه کردانیدند و بتاریخ یوم الاثنین ثامن عشر رجب سنه ثلث و
خمسین و ثلثمائه متوجه شدند و بلازمت جوهر قاید در موضع تروجه
و آن دیهی است قریب باسکندریه مشرف شدند و قاید مذکور
شریف مشار الیه را شرایط اعظام تقدیم رسانید و بموجب رسالت ایشانرا
باجابت مقرون کردانید و ملتمس ایشانرا مبذول ساخت و عهد نامه
حسب المسئول و المطلوب نوشته ایشانرا باز کردانید اما یوما فیوما
اضطراب در مردم مصر زیاده میشد تا آنکه جماعت اخشیدیه و کافوریه
و عساکر منسوبه بایشان مهیای هیجا شدند و اموال و حیات خود را
در محال مخفیه مستور ساختند و همت از نیام کین و انتقام بر آوردند

از صلح

از صلح رجعت نمودند و خیام را از شهر بیرون بردند تا این صورت وقایع
جوهر را خبر دادند و شریف مذکور در سابع شعبان المعظم از رسالت
معهوده بمصر عودت نمود و کتاب عهد و امان باهالی و ساکنان آن دیار
رسانید ابو الفضل بن فرات سوار شده بخدمت شریف رفت و جمیع اعیان
ناس نزد آن حضرت جمع شدند و تمام عساکر و حشمه حاضر کشتند شریف
مشار الیه کتاب عهد و امان را بر ایشان خواند و اجوبه کتب اعیان را که
بالتماس ابقاء اقطاع و املاک نوشته بودند و بالتمام ملتمس ایشان مبذول
و مقبول شده بود بموجب رسانید و کتاب وزیر را بدو تسلیم نمود و
در آنجا او را بوزیر مخاطب فرموده بود القصه فصل طویل و زمانی
ممل بمباحثات و مناقشات کذرانیدند و بعدم رضا بصلح بعضی را
متفرق ساختند و عساکر مذکوره نحریر شویزانی را بامارت قبول فرمودند
و بدو سلام کردند و او را مقدم و مقتدای خود ساخته باستعداد مقاتله
و قتال متوجه جیزه شدند و در جیزه نزول نموده جسر و معبر را از عبور
مخالفان محافظت نمودند و از آنجانب رایات فتح آیات قاید که جوهر
الکلیه و لشکر از اشراف سعادت متلالی و درخشان بود پیدا شد
و بتاریخ حادی عشرین شعبان سنه مذکوره بنیاد قتال و جدال شد
و از طرفین خیل و رجال و از جانبین اسباب و اموال ماسور و ماخوذ
کشت و قاید جوهر از این منزل کوچ نموده بمنیه الصیادین نزول نمود و معبر
منیه شلقان را از مخالفان باز کرفت و قتالها شد از آنجا مبدا مصافحه

از عساکر مصر براکب خود را بظلال امان جوهر از اشراقات آفتاب جدال و
قتال رهانیدند و جمعی که بر جنگ و قتال مستعد بودند چون منادی قتال را
جوهر مشاهده نمودند انکه مصریان معبرها را از عبور حفظ نموده بودند
جعفر بن فلاح را گفت حضرت معز ترا جهت چنین روزی میخواهد چرا توقف
و تمادی میکنی فی الحال فلاح مذکور شیر فتح برهنه شده با سراویل برکب
در آمد و جمع کثیر با او موافقت و مرافقت نمودند و چون بخصم رسیدند تیغهای شمشیر
کین از جانبین کشیدند فی الحال بازار قتال گرم و آتش کانون جنگ سرکشید
و چندان کشته بروی خاک و آب افتاد که از خون کشتگان هامون جیحون
و جیحون از ابدان قتلی مثل هامون شد آخر نسیم فتح و نصرت عقد جواهر
ظفر جوهر و جبهه عقد فتح و نصرت را تعریف داده انهزام و انکسار بر عسکر
اخشیدیه افتاد و ایشان در شب بیکبارگی منهزم گشته خود را بعبر رسانیدند
و انچه ایشان از نقود و اجناس از خانهای خود میسر شد برداشته بهرجانب
متفرق شدند و نسوان و اطفال ایشان سروپا برهنه از حریم برآمده برای
ابی جعفر شریف برآمدند و او را باعادهٔ امان مبالغه بپایان نمودند تا بعضی
مشار الیه بعد از تقدیم مراسم مقدمات تهنیت فتح باعادهٔ امان و انقیاد
اطمینان از حضرت قاید سؤال فرمودند و ناس را نیز منتظر جواب نشسته
بودند تا آنکه رسول او بعلم بیضا و امان نامه محمدی رسید و طوایف
ناس را طواف نموده مردم شهر و ولایت را بامان مطمئن الجنان گردانید
و عساکر منصوره از منع و غارت ممنوع ساخته از شهر بیرون گردانید

زنان

۱۸۱

زنان شهر از غوغا و غلوا سکون و استراحت یافت و در بازارها گشاده ابواب
فتنه و آشوب بسته شد و در میانه مردم آرام و قرار پدید آمد و در
آخر همین روز رسول حضرت قاید بخدمت مرتضی شریف رسید انکه
یوم الثلثا سابع عشر شهر شعبان المعظم با جمیع اکابر و اشراف و اعالی
علما و اعیان اطراف و عامه رعایا و کافه برایا باستقبال رایات فتح آیات
بیرون آیند و مرتضی مذکور با ابوالفضل بن فرات وزیر و جمع کثیر از
اهالی و اعیان مصر باستقبال متوجه شدند و چون بعساکر قاید سلامت
نمودند منادی ندا نمود که جمیع آنانی که از مصر باستقبال رایات
نصرت غایات بیرون آمده اند همه از اسب بزیر آیند مگر مرتضی شریف
و ابوالفضل جعفر وزیر و حسب الحکم نموده ناس از اسب بزیر آمده حضرت
قاید را سلام کردند و حضرت شریف و ابوالفضل جعفر بن فرات هم
بعد از ملاقات در یمین و یسار قاید جوهر روان شدند و چون از
سلام فراغت یافتند ابتدا بدخول مدینه نمودند و از بدایت زوال
شمس تا مغرب عساکر منصوره بشهر درآمدند و بعد از عصر قاید جوهر
با اعلام فتح و نصرت انجام و طبل و مزامیر ظفر التیام ملبس بثیاب
منسوجه از ذهب و فضه بر اسب قله سوار شده بیابان عسکر که اکنون
قاهره است نزول اجلال نمود و موضع قاهره را تخطیط و ترسیم
نموده اساس قصر باسم معز خلیفه بعد از اختیار ساعت مختار فرمود چون
صباح اهالی مدینه تهنیت فتح باستان عدالت آشیان قاید رسیدند

از دو فیتر این صورت تعجب بسیار فرموده‌اند و از بدایت یوم الثلثا تا ثمانیة
عشر و زعلی الاتصال لشکر بشهر در مصر آمد بعد از آن جوهر بکود منسی
صنایع آثار رطب نموده بکتبت بشارت نامه بر فتح و نصرت و تحقق
كلمات
آثار رحمت منتظر و فرصت مأمور گردانید و بر صایب تدبیر استنشاد
بلاغت مرام را بایجاد اخبار عذوبت امیر علاوه ثنا بکر شکر ساخته
قلاید نصرت را بجواهر تبریکات صایبه و زواهر تقدیرات صادقه
حضرت جوهر بکود ذیب و زینت داده روانه گردانید و از پس
سرداران و رؤس جیوش اعاظم و اعیان چند خود را مصحوب خبر فتح
بدان جانب فرستاد و خطبه بنی عباس و ذکر اسامی ایشان که بر رؤس
منابر و وجوه دراهم و دنانیر مذکور و مکتوب بود محو و منسی گردانید
و لباس سواد که دعوی داد خاطر آل عباس با حسن لباس بلا اشتباه زینت
اجفان غزلان قرار گرفته بود بلباس مفاخرت اساس بیضا مبدل
و معوض گردانید و خطبا و ائمه مساجد و جوامع را بلبس ثیاب ابیض
مأمور ساخت و خود بنفسه الشریف یوم السبت هر اسبوع بدیوان
مظالم و داد خواهی حاضر شده و وزیر و قاضی و جمع کثیر و جم غفیر از اکابر
علما و فقها مجمع ساخته و فصل قضایا و مهمات مسلمین مینمود بعد از
انقضاء دو ماه در جمعه ثامن ذی القعده جوهر بکود بانک یاد جواهر
این کلمات عز و شرف آیات در بیانات خطبات مأمور گردانید تا آنکه در
عقب خطبه چنین گویند اللهم صل علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة

البتول والحسن والحسین سبطی الرسول الذین اذهب الله عنهم الرجس
و طهرهم تطهیرا اللهم صل علی الائمة الطاهرین آباء امیر المؤمنین و در
جمعه ثامن عشر شهر ربیع الآخر سنه تسع و خمسین و ثلثمائه ترغابه مذکور
در جامع ابن طولون با اکثر و اجل عساکر منصوره نماز گذارد و عبد السمیع بن
عمر العباسی الخطیب در ذکر اهل بیت و اظهار فضایل و کمالات ایشان مقتضای
فصاحت و بلاغت بتقدیم رسانید و از پی ادای دعا فرموده و قرائت
بسمله بجهر نموده سوره جمعه و منافقین موافق سنت رسول و اهل بیت
تلاوت فرموده و اذان را بابتدای حی علی خیر العمل مشحون ساخت بعد از آن
در سایر مساجد اذان بهمان طریق قرار گرفت و خطیب در صلوة جمعه
قنوت میخواند و این اول اذانی بود که در مصر مقرون بحی علی خیر العمل
خواندند و در جمادی الاولی ستون کرده در جامع مصر عتیق اذان را
بحی علی خیر العمل ایضا مقرون گردانیدند از این صورت فایده جوهر شاد
البیر بسیار مسرور شده بشارت این مسرت و موهبت این بشارت بنزد
شاد البیر فرستاد و چون خطیب بر سر منبر بدعای فایده ایشان نمود
جوهر شاد البیر از آن اظهار انکار و کراهیت نمود و گفت این مذهب موالی
و سادات ما است بعد از آن در بنای جامع بقاهره شروع نمود و از روی
اهتمام و اعتنا با تمام آن مشغول شد و در سابع شهر رمضان المبارک
سنه احدی و ستین تمام گشت و در آن اقامت نماز جمعه نمود و مظنون
ن سبک احمد خلکان آنکه این جامع جامع معروف بجامع ازهر است قریب

بنات بر قبر الواقع بينه و بين باب النصر جامع ديگر بقاهره مجاور باب
النصر جامع مشهور بجامع حاکم است و آن مخفی نیست که بناء جوهر است
القصه جوهر مذکور چهار سال و بیست روز تدبیر مملکت مصر
بعز اقبال قیام و اقدام نمود حالتی قابل خیرات و مراسم عدالت و ترحمات او
بر صحایف روزگار باقی ماند و چون معز بن منصور سید و مولای مشار الیه
بحوالی قاهره رسید کما فی ترجمة جوهر مشار الیه از منصب ملاقات و
ملازمت استقبال او بیرون شد و از آلات و ادوات و اموال و اسباب
هیچ چیز سوای یکدست رخت بیرون نبرد و چون از استقبال عود نمود
دیگر بقصر مذکور عودت ننمود و بمنزل و خانه خود که در قاهره انشاء
نموده بود در رفت و لغو چنانکه بتفصیل این حال در ترجمه مولای او معز مشار
الیه خواهد آمد و قصر را با قبور اموال بحضرت معز بازگذاشت گویند
و للجوهر مذکور حسین که قاید القواد حاکم مصر بود از حاکم مذکور خوف
و هراس بخاطر آورده با فرزندان و داماد خود و قاضی عبد العزیز بن النعمان
اتفاق فرار نمودند حاکم کس فرستاده ایشان را امان و امان دلجوئی کرده
بجای خویش باز آورد و اندک مدتی با ایشان مواسات ورزید در
روزی که ایشان بقصر الاماره بخدمت حاضر شده بودند حاکم راشد حقیقی که
سیف النقمه بود با ده غلام از ترکان حسین و صهرا و قاضی عبد العزیز را
بقتل آورند و سر ایشان را بین یدی حاکم احضار نمودند و قتل ایشان
در سنه احدی و اربعمائه بود و چون تقدم خبر جوهر بود والحمد لله رب العالمین

ابو منصور

ابو منصور جهارکس بن عبد الله الناصری الصلاحی الملقب فخر الدین
وی از کبار امرای ذوی الاقتدار دولت صلاحیه بوده و او شخصی کریم
الذات سخی النفس عظیم الشان والصفات بوده قیساریه کبری قاهره بناء
اوست جمعی از تجار که اطراف و اکناف بلاد را برسم تجارت سیر نموده
بودند دیدیم که گفتند بمتانت و حصانت و لطافت و ظرافت این بناء
بناء دیگر ندیده ایم و بر بالای آن مسجدی در نهایت زینت ترتیب
نموده جزاه الله خیرا و در شهور سنه ثمان و ستمائه بدمشق متوفی
شد و در جبل صالحیه مدفون است و تربت او در آنجا معروف و
مشهور است و جهارکس بکسر جیم و فتح ها و بعد از الف را مهمله
و بعد از آن کاف مفتوحه و سین است و این لفظ عجمی است
والحمد لله رب العالمین

حرف الحاء

ابو تمام حبیب بن اوس بن الحارث بن قیس بن الاشج بن
یحیی بن مروان ابی مر بن سعد بن کاهل بن عمرو بن عدی بن عمرو بن
الغوث بن طی و اسم طی جلهمة بن ادد بن زید بن یشجب بن یعرب بن
قحطان است و او از شعرای مشهور است و بعضی در ترتیب آبا و اجداد
او اختلاف نموده اند و او وحید دهر و فرید عصر بوده و کتاب الحماسه
تالیف اوست و آن بر جزالت لفظ و بلاغت معنی و جودت طبیعت و
ایقان فحوی او دلالت میکند و او مجموعه دیگر مسمی بفحول الشعراء بین الفضلاء

متداول و مشهور است و در آن اسامی شعراء جاهلیت و اسلامیین و
المخضرمین یعنی آنانی که زمان جاهلیت و اسلام رسیده اند جمع نموده
و دیگر کتاب اختیارات که جامع اشعار غراء شعراست تالیف فرموده
و محفوظات او بالغ باقصی مراتب کمال بوده و در زمان او و بعد از آن کسی را
اقتدار وصول بدان مرتبه نبوده گویند او را چهارده هزار ارجوزه عرب
سوی القصاید والمقاطیع بر صحیفه خاطر مثبت بوده و خلفاء زمان خود را
بقصاید غرا مدح نموده و از ایشان بجوایز و انعامات فایز گشته و طوف
بلاد و زیارت قطر آفاق کابر و اشراف عباد نموده و قصد بصره کرده و در
بصره عبد الصمد بن المعذل که از شعراء مشهور زمان بوده متمکن و
متوطن بوده چون وصول ابو تمام شنیده و از توجه ناس بجانب
او و تنفر از نفس خود ترس خایف گشته پیش از آنکه او بشهر در آمد

این سه بیت بدو نوشته

انت بین اثنتین تبرز للناس ۞ وکلتاهما بوجه مذال
لست تنفک راجیا لوصال ۞ من حبیب او طالبا لنوال
ای ماء یبقی لوجهک هذا ۞ بین ذل الهوی وذل السؤال

و چون ابو تمام بر ابیات مذکوره واقف شد بیمره در بیامد و در جنب نوشته
و گفته اینجا را عبد الصمد احاطه نموده مارا در اینجا حاجت نیست این فقیر احمد
خلکان نظیر این ابیات در ترجمه متنبی در حرف همزه ذکر کرده ام و چون
بن سعد ال این ابیات گفته بعض عراق داده کما و بلاد تمام بی نوشته و لیکن

محمد بکر را

محمد بکر را نیز دانسته اند و وطن قاین ورق را ابو حبیب اشارت عبد الصمد مذکور
با بو تمام داده ابو تمام چون بر آن مطلع شد و بر ظهر ورق این ابیات را
نوشته بعبد الصمد فرستاد

افی تنظم قول الزور والفند ۞ وانت انقص من لا شیء فی العدد
اشرجت قلبک من غیظ علی حنق ۞ کانها حرکات الروح فی الجسد
اقدمت ویحک من هجوی علی خطر ۞ کالعیر یقدم من خوف علی الاسد

و چون عبد الصمد بیت اول ابو تمام را ملاحظه نموده گفت او علم عدد را چون
نمیدانسته چه زیاده و نقصان در عدد و هم نیست لاشی تجویز نموده و چون
در بیت ثانی تامل کرده گفته اشراج عمل غیر شین است و آن ترتیب اجزاء
خیام است بدو بکجا و چون بیت ثالث را دید لب بدندان گزید و از
فصاحت و بلاغت آن متعجب گشته صوبی گفت که گفته اند ابو الفتح محمود
بن حسین المعروف بکشاجم در کتاب المصاید والمطارد نیز ذکر ابو تمام
این معنی را ذکر نموده و گفته جاحظ در باب ذکر انقیاد بعض ماکولات
بحیوانات درنده و سباع از ذکر حماد که چون رایحه شیر استشمام می
کند خود را از خوف بر و میاندازد غافل شده هذا گویند چون ابو تمام
قصیده که در مدح ابو دلف العجلی گفته بوده و اول آن این بیت است

علی مثلها من اربع وملاعب ۞ اذیلت مصونات الدموع السواکب

بر خواند استحسان بسیار نموده و مبلغ پنجاه هزار درهم بدو احسان نموده
و گفته والله انه لغیر بجایزه این شعر را دم مراتب دون این شعر است و ما غلت

مثل این شعر در حسن لطافت صوری و معنوی ندیده ام مگر قصیده در
مرثیه محمد بن حمید الطوسی ابو تمام گفته حضرت امیر کدام را میخواهد
گفت این قصیده را مرثیه که اول آن این بیت است **شعر**

كذا فليجل الخطب وليفدح الدهر ⁂ فليس لعين لم تفض دمعها عذر

بعد از آن ابو دلف گفت والله دوست میدارم که من مرده بودمی
از تو این قصیده در مرثیه من تا روزگار باقی میماند ابو تمام گفت نفس
من و اهل من فدای حضرت تو و مرا نه من پیش از تو بادا امیر گفت و الحق
مرده است آنکس که او را بامثال این قصاید یا اشعار مرثیه گویند علما
گفته اند که از قبیله طی سه کس از مجید بن موجدین بیرون آمده اند
حاتم طائی در جود و داود بن نصیر در زهد و تقدیس وجود و ابو
تمام حبیب بن اوس در اشعار رجیده و اختراع مضمون القصیده اخبار
و آثار حسنه او بر تمام ارباب ذکا و اجمام کالشمس فی رابعة النهار و الایام
ظاهر و مشهور است این فقیر در ابن خلکان دیده که جمعی از ارباب حسد را
دیدم که متفق بوده اند بر آنکه ابو تمام حضرت خلیفه را چون بقصیده
سینیه مدح نموده چون بدین بیت رسید **شعر**

اقدام عمرو في سماحة حاتم ⁂ في حلم احنف في ذكاء اياس

وزیر بوی گفته تو در مقام مدح امیر المؤمنین را تشبیه با جلاف عرب
نموده لحظه سر در پیش انداخته بعد از ان سر بر آورده این دو بیت را
بوزیر خوانده

لا تنکروا

لا تنكروا ضربي له من دونه ⁂ مثلا شرودا في الندى والباس

فالله قد ضرب الاقل لنوره ⁂ مثلا من المشكاة والنبراس

بعد از آن وزیر بخلیفه گفت هر چه مطلبید بدو احسان نمای که وی زیاده
از چهل روز نخواهد زیست چرا که شدت فکر چشمهای وی را ملول است از خون
و صاحب آن زیاده بر این قدر معیشت نمیکند گفت چه میخواهد گفت
حکومت موصل میخواهد فی الحال بدو واگذاشت و او بدانجا متوجه شد
بعد از انقضای این مدت بجوار رحمت الهی پیوست و رشد این حکایت صحت و
حقیقتی ندارد ابی بکر صولی در کتاب اخبار ابو تمام چنین ذکر کرده که ابو تمام
این قصیده را در مدح احمد بن معتصم گفته بود بر او خواند چون بدین بیت
مذکور یعنی اقدام عمرو الی آخره رسید ابو یوسف یعقوب بن الصباح
الکندی که در آن مجلس حاضر بود و او فیلسوف زمان خویش بود بوی گفت
رتبت مکارم امیر فوق آن چیزیست که تو او را توصیف و تشبیه کرده
او ساعتی سر در پیش افکند و آن دو بیت که مذکور شد در اعتذار انشا نمود
و با ابیات قصیده بخواند و چون قصیده را اندک کردند آن دو بیت
در آن نیافتند از سرعت انتقال و گفتن آن دو بیت ببداهت حضار مجلس
تعجب نمودند و چون ابو تمام از مجلس بیرون شد ابو یوسف کندی گفت
این جوان عما قریب میمیرد و ابو بکر صولی ناقل این حکایت چنین گوید
که این حکایتی است بخلاف آنچه من ذکر کردم روایت کنند اما آنچه صحیح است
آنست که من ذکر کردم و خلاف این خلاف محض است و نیز بر وی نموده صورت

ولایت او موصل را بغیر از این نبوده که حسن بن وهب او را بر موصل برید ساخته
و او در آنجا کمتر از دو سال اقامت نموده بعد از آن ببغداد رجوع را لبیک
زنان استقبال نموده و آنچه دلالت بر آن میکند که حکایت اول غیر صحیح
است آنکه این قصیده را در مدح احدی از خلفا نگفته بلکه آنرا در مدح احمد
بن معتصم و یا احمد بن مامون گفته و این هر دو متولی خلافت و سلطنت
نشده اند اما آنچه حیص بیص شاعر در رقاع سبع که بر امام مسترشد خلیفه
نوشته و طلب یعقوبا از بغداد نموده در آنجا گفته که موصل را بجایزه
شاعر طائی داده بوده اند اگر تو یعقوبا را بمن دهی چه شود میتواند که آنرا از بعید تحصیل
یعقوبا ساخته باشد و یا قبل از تحقیق بنا بر امر علی ما فی السنة الناس عمل نموده باشد
والله اعلم و ابن دحیه در کتاب النبراس در این غلطه متابعت حیص بیص نموده
و صولی گفته که چون ابا تمام محمد بن عبد الملک زیارت وزیر را بقصیده که
اول آن این بیت است مدح فرمود شعر

دیمة سمحة القیاد سکوب ❊ مستغیث بها الثری المکروب

لو سعت بقعة لاعظام اخری ❊ لسعی نحوها المکان الجدیب

ابن الفرات بدو گفته یا ابا تمام این شعر تو بجواهر صنایع لفظی و زواهر
بدایع معنوی شبیه عروسی است که محاسن زیور جواهر گوش و گردن
ماه رویان عشوه انگیز و مآثر عقود درر جیب و جید دلجویان فتنه
آمیز عرایس دون آن است و نفائس ذخایر که در خزانه فرنشاهم مخزون
و مودع است بکلف و مماثل جایزه آن میتواند شد و در مجلس این ابیات

وزیر یکی از حکیمان دانشور و فیلسوفان ذوی الفهم و البصر حاضر بود گفت
این جوان در عنفوان صبا و ریعان نشو و نما عما قریب بعالم بقا انتقال
خواهد نمود چه حدت و ذکا و فطنت و نباطت طبیعت و روحانیت نفس او
جسم و بدن او را میخورد چنانکه سیف مهند غلاف را و همچنین شد و او
از سی سال باندکی زیاده زیسته این صورت مخالف تاریخ وفات و مولد
ستار الیراست کما سیاتی و شعر او تا زمان ابو بکر الصولی غیر مرتب بوده او
آنرا بترتیب حروف جمع نموده و بعد از آن علی بن حمزه اصفهانی آنرا ترتیب
اصناف جمع نموده و ولادت او در سنه تسعین و مائه و قیل سنه ثمان و ثمانین و
مائه و قیل سنه اثنین و سبعین و مائه و قیل سنه اثنین و تسعین و مائه
بوضع جاسم بوده و آن قریه است از بلد جید و در از اعمال دمشق اما
نشو و نما بمصر بوده گویند وی در جامع مصر بجره آب بمردم برسم سقایان
معیشت میکرده و گویند مدت مدید خدمت شخص حایکی میکرده و نزد
او بعمل حیاکت اشتغال مینموده و پدر او در مصر خمار و شراب فروش
بوده و ابو تمام اسمر اللون طویل القامه شیرین کلام ملیح المحاوره تمتام
بوده و از کلام او از تمتمه بسیار خالی بوده وی در تحصیل کمال و اکتساب
فضایل و اقبال مساعی جمیله بتقدیم رسانیده و متقبلا اسفار و مقاسات
مهاجرت دیار قبول نموده تا رسید بدانچه رسید و در موصل تاریخ سنه
احدی و ثلثین و مائتین مدت حیوة ابو تمام تمام و منقضی شده و قیل
فی ذی القعده و قیل فی جمادی الاولی سنه ثمان و عشرین و قیل تسع و عشرین

وقيل في محرم سنة اثنتين وثلثين ومائتين رحمه الله تعالى بحترى گفته ابو نهشل
بن حميد الطوسى قبه بر سر قبر او بموصل خارج باب الميدان بر حافه
نهر بنا نموده و اين فقير احمد خلكان قبر او را در موصل خارج باب الميدان
بر كنار خندق ديدم و عوام الناس ميگفتند كه اين قبر تمام شاعر است
و شيخ عفيف الدين ابو الحسن على بن عدلان الموصلى النحوى المترجم بمن
حكايت كرد كه از شرف الدين ابو المحاسن محمد بن عنين الآتى ذكره فى
حرف الميم از معنى بيتى كه در قصيده مديح شرف الدين عيسى بن الملك
العادل بن ايوب گفته بود **وهو**

سقى الله روح الموصلتين ولا ارتوى ﴿ من الموصل الحدباء الا قبورها

سؤال كردم كه چرا موصل را از سقى محروم كرده مگر قبور آن گفت از جهت آنكه ابو تمام در آنجا مدفون است

و اول اين قصيده اينست

اسافلت من عليا دمشق قصورها ﴿ وولدان ارض الشرق وحورها

و اين قصيده احسن قصايد اوست و ابو الحسن بن وهب شاعر او را مرثيه گفته و از آن ابيات است

فجع القريض بخاتم الشعراء ﴿ وغدير روضتها حبيب الطائى

ماتا معا فتجاورا فى حفرة ﴿ وكذاك كانا قبل فى الاحياء

و گويند اين دو بيت از آن دعبل خزاعى است كه در مرثيه ابو تمام گفته والله اعلم

و همچنين حسن مذكور او را بدين قصيده مرثيه گفته

سقى بالموصل القبر الغريبا ﴿ سحائب ينتحبن له نحيبا

اذا اظللنه اظللن فيه ﴿ شعيب المزن يتبعها شعيبا

ولطمن

ولطمن البروق بها خدودا ﴿ وشققن الرعود بها جيوبا

فان تراب ذاك القبر يحوى ﴿ حبيبا كان يدعى لى حبيبا

جاسم بفتح جيم و بعد از الف سين مهمله مكسوره بعد از آن ميم است
و چون نسب او مشهور است محتاج بضبط نيست **و جيدور** بفتح جيم
و سكون ياء مثناة من تحتها و ضم دال مهمله و سكون واو و بعد ها راء
و آن اقليمى است از اعمال دمشق و الطائى منسوب بطى است و آن قبيله
مشهوره است و اين نسبت بر خلاف قياس است چه قياس طيئى است
و لكن باب نسب احتمال تغيير دارد چنانكه در نسبت دهر دهرى و سهل
سُهلى بضم اول گويند والحمد لله رب العالمين

ابو محمد الحجاج بن الحكم بن ابى عقيل بن مسعود بن عامر بن
معتب بن مالك بن كعب بن عمرو بن سعد بن عوف بن قسى و هو ثقيف
هكذا ذكره ابن الكلبى فى كتاب جمهرة النسب گويند حجاج ثقفى از جانب عبد
الملك بن مروان بر عراق و خراسان عامل بود و ضابط حقوق دواوين و اشغال
بوده و چون عبد الملك متوفى شد و وليد بجاى او بر آمد بخلافت مستولى و مشغول
گشته حجاج را بر اعمال و اشغال مذكوره بدستور سابق ابقا نمود مسعودى در كتاب
مروج الذهب چنين ذكر نموده كه مادر حجاج فارعه نام دختر عروة بن مسعود
الثقفى در حباله حارث بن كلده ثقفى طائى حكيم عرب بوده سحرى نزد او در آمد
ديد كه او خلال ميكند فى الحال از وى مفارقت گزيد و علاقه ازدواج را
ازو بقطع طلاق بريد و نزد او خبر طلاق فرستاده و ديگر روى او نديد او

گفت بچه سبب طلاق مرا گفتی جواب داده که طلاق تو بواسطهٔ آن گفتم که
سحری نزد تو در آمدم تو خلال میکردی اگر آن خلال در آن وقت مسبوق
بطعام بود پس تو صاحب شرهی و اگر از بقیهٔ طعام شبانه بود پس تو
چرکن و ناپاکی او گفت هیچ کدام از این نیست ملکیان بقایای مسواکی است که
قبل از ملاقات شما نموده بودم و شظایای آن در بیخ دندان من مانده بود
در آن وقت تنقیح میکردم و بعد از آن یوسف پدر حجاج او را بحبالهٔ خود
در آورد و از و حجاج مشوّها یعنی ناقص الخلقة متولد شد چه نقبهٔ دبر
نداشت آخرا در و نقبهٔ دبر احداث نمودند و او در چهار روز بدایت
ولادت شیر مادر و غیر مادر نمیگرفت و گریه بسیار مینمود مردم او در امر
او مضطرب شدند گویند شیطان بصورت حارث بن کلدة مذکور
متمثل شد و بمردم او گفت چه حال دارید گفتند یوسف را از فارعه
پسری آمده پستان مادر نمیگیرد گفت بزی سیاهی بکشید و از خون او بدو
بلیسانید اگر به نشود در روز دوم نیز چنین کنند و اگر به نشود در
روز سیم بزی سیاهی بکشند و خون او را بدستور در دهان او مالید
بعد از آن ماری افعی بزرگ سیاه بگیرید و سرش ببرید و از خون او روی
و دهان او را طلا نمائید بعد از آن شیر مادر خواهد گرفت چنین کردند
چنان شد و شیر مادر گرائید و این خصلت ذمیم یعنی سفك دما در
غریزت خبیثه و طبیعت رذیلهٔ او باقی ماند و لذلك همواره از سفك
دماء و اراقهٔ خون مظلومین بیشتر استغنا و استکفا نموده بدان عامل و شاغل

بود و از نفس خود خبر میداد که الذ لذات نزد من ریختن خون و ادخال
خاطرهای محزون است و ابن عبد ربه در جلد کتاب عقد چنین ذکر کرده
که فارعه مذکوره اول زوجهٔ مغیرة بن شعبه بوده او فارعه را بواسطهٔ
قصهٔ خلال و تعلیل تطلیق و تحلیل نموده و نیز گفته اند که حجاج و پدرش
در طایف صبیان را تعلیم قرآن مینموده اند بعد از آن حجاج بخدمت روح
بن زنباع الجذامی وزیر عبد الملك بن مروان رسیده و در عملهٔ شرطی یعنی
شحنه و عسس عمده و در منخرط گشته با آنکه عبد الملك روانه کند که لشکر
خود بروح زنباع شکایت نموده که عساکر و منجندهٔ من بهیچ حال بنزول از
جانب نزول و بار تحادا رحال نمینمایند روح بعرض عبد الملك رسانید
که در شرطهٔ من مردی هست که او را حجاج بن یوسف گویند اگر حضرت امیر
المؤمنین تمشیت این شغل را بعهدهٔ او کند تدارك آن کما ینبغی مینماید حجاج
عساکر منصوره احدی در نزول و ارتحال و سکون و انتقال از متابعت
حضرت در عین العز و الاقبال تخلف نتوانند نمود امیر المؤمنین امر نمود که در
رجوع بحجاج نموده و او در سیاق و انساق این امر نحو تمامی تاکید و مبالغه نموده
که کسی را قدرت تخلف نبوده روزی جمعی از اعیان و اعوان روح بن زنباع
از عساکر متخلف دیده گفت شما را چه صورت مانع شد بعنا از خدمت
امیر المؤمنین شد که نشسته طعام میخوردید گفتند ای پسر فلانه فرود آی
و با ما طعام بخور حجاج گفت وقت گذشت فی الحال بقید ایشان امر نموده
و ایشان را تازیانه زده در دور معسکر گردانید و خیام روح بن زنباع

اعراض نموده روح از این صورت متغیر و مکدر شد و شکایت حجاج را با میر المؤمنین
رسانید بل گریه نموده خلیفه گفت سزای او برسنت چون حجاج با میر
المؤمنین در آمد خلیفه سب و گفت ترا باعث بر این کار چه بود گفت من
کاری نکرده ام خلیفه گفت پس که کرده است گفت شما کرده اید چه
دست من دست خلیفه و حکم من حکم خلیفه را دادم نخواستم که قانون
سابق خلل پذیرد چنین کردم اکنون بر حضرت خلیفه است که یک
ضیعه داد و ضیعه مملک غلام داد و غلام بروح بن زنباع رساند این
صورت خلیفه را از حجاج مقبول افتاد و بروح عوض یک غلام دو
غلام و یک چاد دو چاد را انعام نموده و او را بشغل خود مقرر داشته
و بدایت شهرت او از اینجا شد الحق حجاج را در سفک دماء و عقوبت
شدید لا ید طولی و اختراعات غریبه بوده و قبل از آن کسی مثل آن
ندیده و نشنیده گویند چنانکه زیاد بن ابیه میخواست که در ضبط امور
وکفایت مقاصد جمهور و اقامت سیاسات و انفاذ اوامر و خطابات
تقلید حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب نماید از آن سنن سنیه تجاوز
نموده با سراف و بوادر رسانید کذلک حجاج در تقلید و متابعت زیاد بن
ابیه امر را بهلاک و دماء و سفک دماء ارقا و احرار منجر کردانید گویند
روزی حجاج بر سر منبر موعظه میگفت از آن جمله گفت ای مردمان صبر از
معاصی حضرت الله مراتب آسانتر از صبر بر عذاب خدایتعالی است یکی از
ارباب مجلس برخاست و بحجاج گفت ای نا راست بحیا شمر از خدا ندیدر که

چنین میگویی توبه فرما یان چرا خود توبه نمی کنی حجاج بحبس و قید او
فرمان داد چون از منبر نزول نمود او را احضار کرده گفت چرا جرات دری من
جرات نمودی و سخنان بی ادب فرمودی آن شخص گفت ای میر تو بحضرت
حق جرات مینمایی و از آن مبالات نمینمایی اگر من بتو جرات کنم تو چرا انکار می
نمایی و از آن سر نجی او را از قید مطلق و مستریح کردانید ابو الفرج بن
جوزی در کتاب تلقیح فهوم اهل الاثر چنین ذکر نموده که فارعه مادر
حجاج بن یوسف متمنیه بود یعنی تمنی شرب شراب و صحبت نصر بن حجاج
نموده و در حین تمنی در حباله نکاح مغیرة بن شعبه بوده و قصه فارعه را
تفصیل در اینجا ذکر نموده و مختصر این قصه است که حضرت امیر المؤمنین
عمر بن الخطاب رضی الله عنه شبی از جهت حراست و محافظت مسلمین مدینه را
سیر میفرمود از خانه آواز زنی شنید که این بیت در فغان مینمود و میخواند

هل من سبیل الی خمر فاشربها ام من سبیل الی نصر بن حجاج

چون حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه این بیت را از آن عورت
شنید گفت در مدینه کسی که نسوان و عواتق در خلد و دخور صحبت او
آرزو نمایند نیست مگر نصر بن حجاج او را نزد من حاضر گردانید و او چون
حسن الصورة پسندیده سیرت نیکو خصال پاکیزه افعال بود و در نظر مردمان
از حلقهای موی سیاه دلها و ماه رویان آفتاب اشتباه مقید نموده بود
چون حاضر شد حضرت امیر المؤمنین فرمود که موی سرت را کمتر کنند
دوران و سبب تفرقه جمع پریشان و موجب پریشانی زمره ارباب

جمعیت و جهان است تبرائش حسب الامر بتقدیم رسانید و چون موی
برآشید هر دو کونه او چون قمر لیلة البدر درخشان گشت و حضرت
عمر او را بشستن دستار و عمامه مامور ساخت بجای آورد اما چشمهای
شهلای او بلند طرفة العین صد غزال چشم گوزن کردن را بکمان
ابرو و تیر مژه صید مینمود بحضور حضرت خلیفه او را مامور ساخت
بانکه در مدینه نیز کرمن در آن ساکن باشم زود در آن مسکن نسازد او گفت
ای امیر المؤمنین مرا بچه گناه از بلده نفی میکنی گفت این است که تو گفتم
او نیز آن عبا درا باز گذاشت و امیر المؤمنین او را بیصره فرستاد هذا و
هذا اینست خلاصه قصه که ذکر کرده شد تتمه احیا جهت کرند ادر و
نضر مذکور پسر حجاج بن علاط سلمی است و پدر او از اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بوده ابو احمد العسکری در کتاب التصحیف
چنین ذکر کرده که زیاده بر چهل سال مردم مصحف عثمان بن عفان رضی
الله عنه تلاوت مینمودند چون بزمان عبد الملک بن مروان رسیده
تصحیف در الفاظ آن بسیار شد و در عراق منتشر گشت حجاج این صورت را
مستعظم دانسته کتاب را مامور کردانید که الفاظ مشتبه را افراد او از واجها
منقوط کردانند مدتی نیز بر آن گذشت در آن نیز تشبیه و تغلیط واقع
می شد تا آنکه امر فرمود که کلمات و الفاظ کلام کریم را معرب سازند
در آن نیز غلط میکردند چون هر چند در این باب چاره جوئی کردند
بر چیزی ظفر نیافتند که از آن خلاص شوند امر فرمود که از افواه رجال

برسبیل

بر سبیل استفاضه حفظ نمایند القصه احوال حجاج و اعمال و بنا
و شرح او طولی دارد بر این قدر اختصار نموده شد مدینه واسط را او بنا
نموده و شروع در بنای آن در سنه اربع و ثمانین از هجرت نموده و در سنه
ست و ثمانین تمام شد و تسمیه او بواسط بنا بر آن نموده که میانه بصره
و کوفه واقع شده و ابن جوزی در کتاب شذور العقود چنین ذکر
کرده که در سنه ثمان و سبعین بنای آن کامل شد و ابتدای بنای آن در
سنه خمس و سبعین نموده بوده والله اعلم و چون وفات حجاج نزدیک
رسید منجمی را بحضور طلب نموده و گفته که در احکام و علوم نجوم هست
که ملکی در این سال متوفی شود گفت بلی و لیکن نمیدانم که آن ملک کیست
چه اسم آن ملک که متوفی خواهد شد کلیب است و کلیب نام ملکی
در این عصر نمی بینم حجاج گفته والله کلیب منم مادر من اولا نام مرا کلیب
نهاده بود بعد از آن شروع در وصیت نموده در مرض الموت

این دو بیت عبد الله بن سفیان الملکی تکرار مینمود

یا رب قد حلف الاعداء واجتهدوا ⁂ ایمانهم انني من ساكني النار
أيحلفون على عمياء ويحهم ⁂ ما ظنهم بعظيم العفو غفار

و حجاج بولید بن عبد الملک مکتوبی نوشته متضمن خبر مرض خود و
در آخر آن این دو بیت را قلمی نموده

اذا ما لقيت الله عني راضيا ⁂ فان سرور النفس فيما هنالك
فحسبي حياة الله من كل ميت ⁂ وحسبي بقاء الله من كل هالك

لقد ذاق هذا الموت من کان قبلنا ۞ ونحن نذوق الموت من بعد ذلک

و حجاج بمرض آکله که در شکم او حادث شده بود متوفی گشته گویند بعض
اطبا را جهة استعلاج آن طلب نموده طبیب مذکور امتحانا للعلاج قطعه
گوشتی بخیط تعلیق نموده و بحلق واسعاء او فرستاده و یکساعت گذاشته
بعد از ان استخراج نموده بدان کرم بسیار چسبیده بوده دانسته که علاج
پذیر نیست دست از و باز داشته و نیز حضرت حق بر و بواسطه ابعاد
نیران ظلم و سفک دماء بی جرم تسلیط زمهریر نموده بوده و او در خود
برودت عظیمه مشاهده میکرده و اطراف بدن خود را بر سر آتش میداشته
تا آنکه جلد بدن او میسوخته و او از ان متاثر و متحسس نمیگشته حضرت
حسن بصری از این صورت شکایت نموده محضر شده در جواب او گفته
شما با حقاق حق و ابطال باطل تغییر و نصیحت میکردم و از تعرض صلحا و
مظلومان ترا نهی میفرمودم بدان متنصح و متنبه نگشتی این صورت
مکافات است حجاج گفت نمی گویم که بفرج و خلاص من بحضرت
عزت عز شانه دعا کن ملاذ تو سؤال میکنم که دعا کن که من زود تر از این
بلا و عذاب برای خلاص شوم حضرت حسن بصری گریه بسیار نموده و
حجاج مدت پانزده روز در این نشاه بعذاب الیم بسر کرده عذاب آخرت
پایان ندارد و در شهر رمضان و قیل شوال سنه خمس و تسعین للهجرة
متوفی شد عمر او پنجاه و سه سال بود و گویند پنجاه و چهار سال و این
اصح است طبری در تاریخ کبیر خود چنین ذکر نموده که حجاج در روز جمعه

ثالث عشرین رمضان سنه خمس و تسعین متوفی شده و غیر طبری چنین گفته
که چون خبر موت حجاج بحسن بصری رسید از برای حضرت عزت عز شانه
و تعالی بوهانه سجده شکر تقدیم رسانید و گفت با رخدایا چنانکه ورا
برانداختی بدعة سیاه او را نیز میران وفات او در واسط بوده و در آنجا مدفون
شده و قبر او را بجائی که راه متطمس و مستوی ساخته اجرای آب بر آن نموده اند
تا کسی بر آن مطلع نشود و گویند حجاج شبی در خواب دید که هر دو چشم
او کنده شده هند بنت اسماء بن خارجه که در حباله و از دواج او بوده
و یکی دیگر را از زوجات خود هند بنت ولید بن دفیا تطلیق نموده زمانی بر آن
نگذشته در روزی که پسرش محمد وفات یافته بوده خبر وفات
برادرش محمد بد و رسیده و از آنجا متنبه شده که تاویل رؤیای او این بوده
نزد آن انا لله و انا الیه راجعون بعد از ان گفته کیست که شعری گوید
که مرا فی الجمله بدان تسلیه خاطر شود فقال الفرزدق

ان الرزیة لا رزیة مثلها ۞ فقدان مثل محمد و محمد
ملکان قد خلت المنابر منهما ۞ اخذ الحمام علیهما بالمرصد

وفات برادرش محمد در رجب سنه احدی و تسعین بوده و او والی یمن بوده
و ولید بن عبد الملک بحجاج بن یوسف در تعزیه برادرش کتابتی نوشته
او در جواب این مکتوب نوشته یا امیر المؤمنین ما التقیت انا و محمد منذ
کذا و کذا سنة الا عاما واحدا و ما غاب عنی غیبة انا اقرب اللقاء فیها منی
من غیبته هذه فی دار لا یفترق فیها مؤمنان و معتب بضم میم و فتح عین

مهمله و تشدید تاء مثناة من فوقهما و کسرها و بعد از آن یاء موحده والثقفی
بفتح ثاء مثلثه و قاف و فاء نسبت بثقیف است و آن قبیله کبیره مشهوره
بطایف والله اعلم والحمد لله رب العالمین

ابو عبدالله الحارث بن اسد المحاسبی البصری وی زاهد متورع و عالم
متشرع بوده و او یکی از رجال الغیب بوده و او را تصانیف بسیار بوده
از آن جمله کتاب الزهد و الاصول و کتاب الرعایه است و او را از پدر
هفتاد هزار درهم بمیراث رسیده از آنجا که درهم تصرف ننموده چه
پدر او قدری بوده و تصرف میراث او را منافی زهد و تقوی میدانسته
و گفته از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بروایت صحیح
مرویست که لا یتوارث اهل ملتین شتی و چون وفات یافته یکدرهم
محتاج بوده از وی حکایت کنند که چون دست بطعام دراز میکرده
اگر در آن طعام شبهه موجود میبوده رگ انگشت او حرکت میکرده و بعد
از آن باز میداشته گویند از او از حقیقت عقل سؤال کردند گفت که
عقل نور غریزیست که بواسطه علم و حلم ربانی زیاده و قوت می‌یافته
و از او منقولست که میگفته که ما سه چیز گم کرده ایم حسن وجه با صیانت
و حسن قول با امانت و حسن اخاء مع الوفا و در ثلث و اربعین و مائتین
از مضیق دار فنا بعالم وسیع بقا انتقال و ارتحال نموده والمحاسبی
بضم میم و فتح حاء مهمله و بعد از الف سین مهمله مکسوره بعد ها باء موحده
سمعانی چنین گفته که سبب تسمیه او بمحاسبی آنکه همیشه محاسبه نفس

خود

خود میکرده و بنفس خویش خطاب میفرموده گویند حضرت امام احمد حنبل او را
نظر انکار منظور میداشته بواسطه آنکه او همواره نظر در علم کلام میکرده
و در آنجا تالیف نموده از این جهت از خوف عوام پنهان شده و بعد از آن که شنیده
چون متوفی شده چهار صد کس بیشتر بر او نماز نکرده اند و او در بغداد با جنید بن محمد
قدس سره حکایات کثیره مشهوره واقع شده والحمد لله رب العالمین

ابو فراس الحارث بن ابی العلا سعید بن حمدان بن حمدون الحمدانی ابن عم
ناصر الدوله و سیف الدوله بنی حمدان و سیاتی تتمه نسبه عند ذکرهما ان
شاء الله تعالی ثعالبی در اوصاف او چنین گوید که وی فرید دهر و وحید
عصر و اعجوبه زمان و زبده دوران بوده و کلام او نظما و نثرا در فصاحت
و بلاغت و جزالت و فخامت مقبول ادباء وقت و فضلاء عصر بوده و ظرافت
و لطافت طبیعت و عذوبت و جودت قریحت او مشهور آفاق بوده القصه
وی مجمع ریاست فضل و ملک بوده و مزایا و لطافتی که در شعر او بوده
مگر قبل از او در شعر عبدالله معتز بوده باشد بل ابو فراس نزد ادبا
آداب و ناقدین اصحاب ذوی الالباب اشعر از عبدالله معتز بوده و صاحب
بن عباد میگفته که بدایت شعر از ملک و ختم آن بملک شده چه بادی شعر
فصیح امرء القیس و خاتم آن ابو فراس شده و متنبی تقدم و تمیز او بر عموم
تکلف و تصلف قایل و معترف بوده و آنکه متنبی ابو فراس را مدایح نگفته
بدون او را از آل حمدان ستایش نموده اجلالا لشأنه و اعظاما لمکانه
بوده لا اغفالا و اخلالا لرتبته چه شان او از آن ارفع و اعلی و اتم و اسنی

که محتاج بمدح متنبی باشد و سیف الدوله اورا بمناسبت عزیز و محترم و ب
مناسبت موقر و مکرم میداشته و اورا از امثال و اقران ممتاز و مختار می
کردانید و در جمیع اسفار و غزوات و در جمیع اعمال و مهمات اورا مستصحب
و مستخلف خود میساخته و کویند ابو فراس در بعض قتال روم مجروح
شد و بدست اعدا ماخوذ و ماسور کشته و پیکان تیری که بر ران او
زده بوده اند یکسال در آن مانده و اورا اعدا بخرشنه روم اولا و
بقسطنطنیه ثانیا نقل نموده اند و این واقعه در سنه ثمان و اربعین و
ثلثمائه بوده و سیف الدوله اورا فدیه داده در سنه خمس و خمسین
مستخلص و منفک کردانید بنده احمد خلکان چنین کوید که این صورت را
ابو الحسن علی بن الزرّاد الدیلمی نقل نموده لیکن ورا در تحریر این صورت
منسوب بغلط ساخته اند و کفته اند که ابو فراس دو نوبت ماخوذ اعدا
روم و ماسور کشته مرّة اولی بمغارة الکحل فی سنه ثمان و اربعین و ثلثمائة
و آن قلعه ایست از قلاع روم و آب فرات از دامن آن میکذرد در اینجا
کویند که ابو فراس بر اسبی سوار شده و مهمیز بر شکم اسب زده و اورا علی
حصن خود را با اسب در آب فرات انداخته و خلاص شده والله اعلم و مرّة ثانیة
در قتال منبج در شوال در سنه احدی و خمسین بوده و اورا کرفته
بقسطنطنیه نقل نموده اند و او در قید اسر چهار سال مانده و اورا
اشعار کثیره در زمان اسر واقع شده و در دیوان او مثبت و مرقوم است
و منبج منبع اقطاع او بوده

اساء

اساء وزادته الاساءة حظوة * حبیب علی ما کان منه حبیب
یعد علی الواشین ذنوبه * ومن این للوجه الجمیل ذنوب

وله رحمه الله تعالی

سکرت من لحظه لا من مدامته * ومال بالنوم عن عینی تمایله
وما السلاف دهتنی بل سوالفه * ولا الشمول ازدهتنی بل شمائله
الوی بعزمی اصداغ لوین له * وغال قلبی بما تحوی غلائله

القصه محاسن شعر او و انابت نسبت وی در محاربه کیمیا نژاد و عنقاء
اقوام و عشایر او واقع شده در سنه سبع و خمسین و ثلثمائه در حین شهادت
یافته و ابن عقیل احمد خلکان در دیوان او دیدم که چون وفات او نزدیک
شده ابنه خود را بدین ابیات مخاطب کردانیده * ابنیتی لا تجزعی
کل الانام الی ذهاب * نوحی علی بحسرة * من خلف سترک والحجاب
قولی اذا کلمتنی * فعییت عن رد الجواب * زین الشباب ابو فراس * لم یتمتع بالشباب
این ابیات بر آن دلالت میکند که او مقتول نشده باشد و یا مجروح بوده
اما بعد از آن نحو لحت بوده باشد ابن خالویه کفته چون سیف الدوله
وفات نموده ابو فراس بعزیمت تغلب بر حمص بر خواسته و این خبر با بو المعالی
ابن سیف الدوله رسیده او غلام بدو بیش قرغویه بر سر او فرستاده او را
بعد از ابقاء نائره جدال و قتال بر ابو فراس غالب شده او را بعد از انکسار ضربت
آورده لت عظیم زده و او از آن لت در راه شتافتی طریق مجاورت و معاذ
رحمت و مغفرت الهی مقرون کشته و در بعض تعالیق خطی دیده ام که ابا فراس

دریوم الاخر ثانی عشر ربیع الآخر سنه سبع وخمسین وثلثمائه در ضیعه
معروف بصدد بقتل آمده وثابت بن سنان الصابی در تاریخ خودش
گفته که در یوم السبت دویم جمادی الاولی سنه سبع وخمسین وثلثمائه
میانه ابو المعالی بن سیف الدوله وابو فراس که در حمص مقیم بوده صورت
محاربه وقتال روی نموده وابو المعالی بر او غالب شده واورا بقتل آورده
وسر اورا از بدن جدا ساخته وبدن اورا در بیابان انداخته تا آنکه جماعتی
از اعراب ببدن او رسیده اورا غسل وتکفین نموده دفن کرده اند وبعض
ثابت بن سنان صابی چنین گوید که ابو فراس خال ابو المعالی بوده ومادر
او سخینه چون بر خبر قتل ابو فراس مطلع شده هر دو چشم خود را قلع
نموده ودر روایتی دیگر گویند طپانچه بر روی خود زده وچشمش بواسطه
آن کنده شده وگویند چون غرقویه ابو فراس را بقتل آورده ابو المعالی
بنداشته چون بر قتل او واقف شده اورا بسیار شاق ومکروه افتاده
وتغیر وتوبیخ غرقویه نموده وگویند مولد ابو فراس در سنه عشرین وثلثمائه
بوده والله اعلم وقیل سنه احدی وعشرین وپدرش سعید در رجب سنه
ثلث وعشرین وثلثمائه برادر زاده اش ناصر الدوله بموصل مقتول
شده با آنکه خصیهای اورا چندان پیچیده اند که هلاک شده وشرح این
قضیه دور ودراز است خلاصه کلام آنکه وی موصل ودیار ربیعه را
از الراضی بالله بضمان گرفته بوده وبا پنجاه غلام بدان ولایت رفته ناصر
الدوله در زمانیکه او بدانجا رسیده اورا گرفته وبقتل آورده وچون ابن

حین براض بالله رسیده ودر انکار آن مبالغه نموده رحمهم الله وخوشن
بفتح خاء معجمه وسکون واو وفتح شین مثلثه ونون وآن بلدیست
بنام بر کنار دریا وآن در تحت حکومت روم بوده وقسطنطنیه
بضم قاف وسکون سین وفتح طاء مهمله وسکون نون وفتح طاء مهمله
ثانیه وسکون نون وآن اعظم مدن روم است وبناء آنرا قسطنطین
ملک نموده واو اول ملکی است که بدین عیسی علیه السلام درآمده

والحمد لله رب العالمین

ابو عبد الله حرمله بن یحیی بن عبد الله بن حرمله بن عمران بن
قراد مولی سلمه بن مخرمه التجیبی الزمیلی المصری صاحب حضرت امام شافعی
رضی الله عنه بوده واو از اکثر اصحاب شافعی بر آن حضرت تردد میکرده
واقتباس انوار فضایل از فقه وحدیث وغیر ذلک از آن آفتاب فلک
اسلام مینموده واو حافظ حدیث بوده وکتاب مبسوط وکتاب مختصر
در فقه شافعی رحمه الله تالیف نموده ومسلم بن الحجاج از او روایت حدیث
شریف مینموده ودر صحیح خودش اسم مبارک او بسیار ذکر نموده ومولد او
در سنه ست وستین ومائه بوده ودر لیلة الخمیس حادی عشر شوال
سنه ثلث واربعین ومأتین بمصر متوای تراب بضجیع خوش معطر ساخته
وقیل اربع واربعین والتجیبی بضم التاء المثناة من فوقها وکسر جیم
وسکون یاء مثناه من تحتها وبعد از آن باء موحده نسبت است بتجیب وآن
نام زنی است که اولاد او بدو منسوب شده اند وقُراد بضم قاف وفتح راء

وبعد از الف دال مهمله است وزمیلی بضم زا وفتح میم وسکون یا
مثناة من تحتها وبعد از ان لام است وآن نسبت است بزمیل واز بطن
وسنبت است از تجیب وحبیب بن عمران حنفی بلد مذکور بوده ودر صفر
سنه ستین ومائه متوفی شده ومولدا وسنه ثمانین من الهجرة النبویه بوده رحمه الله

والحمد لله رب العالمین

ابو سعید الحسن بن ابی الحسن یسار البصری وی از سادات تابعین
وکمل اولیاست ودر فنون علوم واقسام مجاهدات وریاضات کوشش
بلیغ نموده ودر زهد وورع وتقوی وطهارت رتبه او باقصی الغایات
رسیده وپدر بزرگوارش مولی زید بن ثابت انصاری رحمه الله بوده
ومادر او مسماة خیره زوجه حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه
وآله وسلم ودر بعض اوقات که والده اش بجهت تمشیت غرضی غایب میشده
چون او گریه میکرد حضرت ام سلمه پستان مبارک خود بدهان او
مینهاد واو را تا آمدن مادرش بدان مشغول میکرد چون مادرش میرسید
او را شیر میداده گویند این حکمت وفصاحت که حضرت عزت او را کرامت
فرموده بوده از میامن برکات آن بوده ابو عمرو بن العلا گفته که من
افصح از حضرت حسن بصری واز حجاج بن یوسف ثقفی کسی ندیده ام اما
حضرت حسن از وی افصح وابلغ بوده وبوادی القری که معدن ارباب
فصاحت است نشو ونما نموده بود واو در حسن صورت احسن واجمل
اهل بصره بود تا آنکه از دابه افتاده بینی وی شکست اصمعی شاعر از پدر

روایت

روایت کند که گفت که من عریض تر از ساعد حسن بصری ساعدی ندیدم
چه عرض آن یک وجب بوده واز کلام حضرت حسن است ما رأیت یقینا لم
لا شک فیه اشبه بشک لا یقین فیه الا الموت ای اعمال که از ایشان صادر
میشود هرگز صاحب دید نمیشد پس مرگ پیش ایشان مشکوک غیر متیقن است
چون یزید بن عبد الملک عمر بن هبیره فزاری را در عراق متولی امور ملکی
ساخته وخراسان را بدان مضاف گردانید او از یزید مشار الیه استدعا
والتماس نمود که حسن بصری ومحمد بن سیرین وشعبی که سر رکن اسلام
ودانش ومرجع کل کمالات وبینش بودند برفاقت او همراه سازد وآن
صورت در سنه ثلث ومائه تحقق شد بعد از آن ابن هبیره حضرات
ثلث گفت که برادر جهان آرای شما روشن وعیان است که یزید بن عبد
الملک خلیفه خداست واو را بر عباد مسلط گردانیده واو از عباد اخذ بیعت
بطاعت خود گرفته وانا معهد بسمع وطاعت شده واو مرا بر عمال مذکوره
چنانکه می بینید متولی گردانیده وسرانجام امور خود ساخته وتقلید امر
امر عظیم کبیر وتحمیل خطب خطیر بر ذمت همت ورقبه امنیت من نموده شما
چه رای می بینید ابن سیرین وشعبی خوفا وتقیة جوابی ملایم گفته اند
بعد از آن ابن هبیره متوجه حضرت حسن بصری شده وگفت تو چه میگویی
حضرت سر بر آورده وگفت یا ابن هبیره تو با وجود شمول الطاف یزید
عبد الملک از خدا بترس ومبادا ذره پرتو عنایت الهی هیچ حال اندیشه از
قهر وغضب یزید مکن که خدای عز وجل آزاد واشرار دین یزید را از تو کفایت

بیاید ولیکن یزید بکبر مر همه خدائی را از تو دفع نتواند نمود در زمان
است که حضرت عزت عز شانه ملکی را فرستد که ترا از سریر حکومت
بیلك نفس دور گرداند و از سعت مکان و فسحت مکانت قصرت
مهجور سازد و بضیق قبر و عذاب الیم بحسرت گرفتار نماید و ترا هیچ
از حسن علت چیزی دیگر خلاص نکند یا ابن هبیره اگر تو بخدای عاصی
شوی از دولت دنیا و دین هیچ راضی شوی حضرت حق ابن سلطان را
جهت نصرت دین و تایید عبد الله المسلمین باز داشته تو دین خدا و
بندگان خدا را از دست مدع و سودی تقویت و تایید این طایفه از
سر منبر و از مخالفت او امر و نواهی غیر شرع مر سلطان مبالات می
فرمائی چه اطاعت مخلوق در معاصی خالق هیچگونه روا نیست چون
ابن هبیره این سخنان شنید بغیر از اجازه چاره ندید و ایشان را بجایزه
جزیله مخصوص گردانید عذر خواهی نمود اما جایزه حضرت حسن ضعیف
جایزه دیگران بود گویند روزی حضرت حسن مردی خوش شکل حسن
الهیئة نیکو خلقی دید از حال او سؤال کرد گفتند شخص است که در
مجالس ملوك سخن بر وظرافت قیام مینماید و ملوکشان او را دوست و
عزیز میدارند حضرت حسن فرمودند بنام کسی که طلب دنیا کند بچیزی
که مشابه دنیا باشد مکر این شخص گویند مادر حسن برای زنان مواعظ
حکایات میگفت روزی نزد مادر در آمد دید دست او را در دست
دارد و میخورد گفت ای مادر این نقل خبیثه را بینداز گفت ای پسر تو

دعوت

و عرف شده گفت ای مادر کدام از ما بزرگتر باشد و بحرفت نزد دیگر اکثر
کلام او متضمن حکمت و بلاغت بوده و پدر آن حضرت از سبی میسان
بوده و آن مدینه ایست بعراق مولد شریف حسن در ایام خلافت حضرت
امیر المؤمنین عمر در مدینه بوده و پیش از وفات آن حضرت بده سال
و گویند آن حضرت بعراق متوله شده بوده و در بصره زاویه بدین
مبارك را از شکوه نفس ناطقه خالی ساخته حظایر مقدسه سموات را
بنور حضور منور گردانید و این صورت در مستهل رجب سنه
عشر و مائه واقع شده و حمید طویل چنین گوید که حضرت حسن عشیه
یوم الخمیس متوفی شد و روز جمعه بعد از نماز او را بید قبر برده دفن نموده اند
و در آن روز جمیع خلایق متابعت و مشایعت نعش مبارك او نموده اند
چنانچه آن روز نماز عصر بجامع بصره قایم نشد و حمید گوید که
بخاطر نرسد که از ابتدای اسلام الی هذا الیوم هرگز مر صلوة فریضه از
مسجد بصره فوت شده باشد مگر آن روز گویند عند الاحتضار غشی بر
حضرت حسن مستولی شد چون افاقت یافت گفت مرا بجنات و عیون و
مقام کریم کند دانید ند شخصی گفته که پیش از وفات حضرت حسن بخواب دیدم
که طایری از هوا بر آمد و بهترین سنگ مسجد بصره را صلی الله علیه و سلم
بمنقار برداشت و طیران نمود چون با ابن سیرین عرض کردم گفت اگر در این
رؤیا صادقی حضرت حسن بزودی متوفی شود اندك زمانی نگذشت
که حضرت حسن متوفی شد و ابن سیرین بجنازه آن حضرت حاضر نشد بنابر نقا

که بینما بود پس از آن ابن سیرین بصد روز متوفی شد رحمه الله کما سیأتی
فی موضعه ان شاء الله تعالی ومیسان بفتح میم وسکون یاء مثناة من
تحتها وفتح سین مهمله وبعد از الف نون وسمعانی گفته آن بلدیست محقره
باسفل بصره والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسن بن محمد بن الصباح الزعفرانی صاحب الامام الشافعی
وی در فقه وحدیث تصنیف کتب عالی سعید نموده وذکر او در آفاق و
اکناف عالم ساری شده وهمواره بملازمت حضرت شافعی سرافراز می شده
تا آنکه در اصناف علوم واقسام فضایل متبحر وماهر گشته ومیگفته
که اصحاب حدیث در خواب بودند حضرت شافعی ایشان را بیدار کرد
ونیز میگفته که هیچکس محبره برنگرفته که حضرت شافعی را بر وی منتی نباشد
وهمه کتب تالیف شافعیه را بر آن حضرت میخوانده وحدیث شریف را
از سفیان بن عیینه ومن فی طبقته مثل وکیع بن الجراح وعمرو بن الهیثم ویزید بن
هرون وغیرهم اخذ واستیفا نموده واو یکی از رواة اقوال قدیمه حضرت امام
شافعی است ورواة اقوال قدیمه چهار نفرند زعفرانی مذکور وابو ثور و
احمد بن حنبل وکرابیسی ورواة اقوال جدیده آن حضرت شش نفرند
المزنی والربیع بن سلیمان المرادی والبویطی وحرمله ویوسف بن عبد الاعلی
والربیع بن سلیمان الجیزی وقد تقدم بعضهم وصاحب بخاری در صحیح
حدیث خود ازو روایت کرده وهمچنین ابو داود السجستانی والترمذی
از وی احادیث نقل نموده اند وی در سلخ شعبان وابن قانع گفته در سلخ رمضان

سنه

سنه ستین ومائتین متوفی شده رحمه الله وسمعانی در کتاب الانساب
ذکر او نموده که وی رحمه الله در شهر ربیع الآخر سنه تسع واربعین ومائتین
بجوار رحمت حق واصل گشته والزعفرانی بفتح زا وسکون عین مهمله وفتح
فا ورا وبعد از الف نون نسبتی است بزعفرانیه وآن قریه ایست بقرب
بغداد ومحله است در الجانب الغربی بدرب زعفرانی وآن منسوب بحضرت
امام ابو علی حسن مذکور است حضرت شیخ ابو اسحق شیرازی در طبقات الفقها
گفته که در درب زعفرانی مسجدیست مشهور بمسجد شافعی وآن امام مسجد را
که من در آنجا تدریس وافاده علوم مینمودم والحمد لله رب العالمین

ابو سعید الحسن احمد بن یزید بن عیسی بن الفضل الاصطخری
الفقیه الشافعی وی از جمله مناظرین ومباحثین ابی العباس بن سریج واز اقران
وامثال ابی علی بن ابی هریره بوده واز مصنفات حسنه منقحه در فقه دارد
منها کتاب الاقضیه وی مدتی مدید قاضی مدینه قم بوده وایام دولت
احتساب گشته واو بغایت متورع ومتشرع وبنهایت متزهد ومتوحد
بوده واز جهات اموال دنیاوی بقلیل راضی شده وبران روزگار میگذرانیده
ومقتدر خلیفه ورا بر سجستان قاضی ونافذ الحکم گردانیده چون به انجا رفته
نظر در مناکحات ایشان نموده دیده که اکثر آن بلا ولی منعقد شده وآن
مخالف مذهب مقلد او است عزم امضای حکم ببطلان آن نموده وولادت
شریفه او در سنه اربع واربعین ومائتین وتوفی فی ثانی عشر جمادی الآخر
وقیل رابع عشر وقیل فی شعبان سنه ثمان وعشرین وثلثمائه والاصطخری

بکسر همزه و سکون صاد مهمله و فتح طاء مهمله و سکون خاء معجمه و
بعد ها راء این نسبت است باصطخر و آن بلدیست از بلاد فارس و از آنجا
فحول علما و اکابر فضلا بیرون آمده اند و در نسبت با صطخر
اصطخرزی گویند بزیادهٔ زا چنانچه در نسبت مرو مروذی مروزی بود و آن

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسن بن حسین بن ابی هریره الفقیه الشافعی اخذ فقه
از ابی العباس بن سریج و ابی اسحق المروزی نموده و بر مختصر مزنی شرح نوشته
و ابو علی طبری شرح خود از آنجا تعلیق نموده و او را مسایل بسیار در فروع فقه
واقع است و در بغداد مدت مدید درس گفته و بر او خلق کثیر جمع شده
و اما متعرض فتنه نبد و مشتهر شده و او نزد سلاطین و رعایا بغایت معظم و
معتبر بوده تا آنکه در رجب سنه خمس و اربعین و ثلثمائه بجوار رافت الهی
مجاور گشته رحمه الله والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسن بن القاسم الطبری الفقیه الشافعی اخذ فقه از ابی علی
بن ابی هریره مذکور نموده و تعلیقه که بدو منسوبست از فواید علی بن ابی هریره
ترتیب و تالیف نموده و کتاب محرر در علم نظر از جملهٔ تالیفات اوست و آن
اول کتابیست که در علم خلاف مجرد تالیف کرده و کتاب ایضاح در فقه و کتاب
العده و آن در ده مجلد است تالیفات اوست و همچنین در علم جدل و علم
اصول فقه در کتاب مختصر تالیف نموده و در بغداد در سنه خمسین و ثلثمائه
متوفی شده و طبری بفتح طاء مهمله و باء موحده و بعد از آن راء این نسبت

بطبرستانست

بطبرستان است و آن ولایت کبیر است بر ساحل بحیرهٔ قلزم و آن مشتمل است
بر بلدان کثیر و اکثر آن اهل است و از آنجا افاضل علما و ارباب دانش بسیار
بیرون آمده اند و نسبت بطبریه شام طبرانی است علی ما سیاتی فی موضعه
انشاء الله تعالی و این فقیر احمد خلکان در بسیاری از کتب طبقات الفقها
دیده ام که اسم ابو علی طبری حسن است چنانچه در این کتاب مذکور است
و دیده ام که خطیب در تاریخ بغداد اسم او حسین اعتبار کرده و نوشته در
بغداد من کان اسمه حسین تحریر ساخته والله اعلم والحمد لله رب العالمین

ابو سعید الحسن بن عبدالله بن مرزبان السیرافی النحوی المعروف
بالقاضی و در بغداد ساکن میبوده و از جانب محمد بن معروف بنیابت
در آنجا متصدی امور خطیر قضا و مهمات دینیه بوده و نحو بصریین اعلم
و افضل ناس بوده و کتاب سیبویه را در نحو شرح پاکیزه لطیف نموده
و کتاب الفات الوصل والقطع و کتاب اخبار النحویین البصریین و کتاب الوقف
والابتداء و کتاب صنعة الشعر والبلاغة و شرح مقصوره ابن درید از نوادر
تالیفات و عواید تصنیفات اوست و قرآن کریم را بر ابی بکر بن مجاهد
و لغت را بر ابن درید و نحو را بر ابی بکر بن السراج النحوی بروجه ابلغ قرائت
نموده و او با کمال زهد و ورع ادب و اعتدال علم قرائت و نحو و لغت و فقه و
فرایض و حساب و علم کلام و علم شعر و عروض و قوافی را از و استفاده می
نموده اند و او فاضل زاهد و شخص عفیف لطیف بوده و گویند بر مذهب
اعتزال بوده لیکن در کتمان و عدم اظهار آن ساعی جمیل بتقدیم میرسانید

ومعیشت خود بکد یمین و استنساخ کتب در علوم دین میکرد و از ثمن و بجز
مکسوب ید خویش طعام دیگری نخورده و پدر او از مجوس بوده
ونام او بهزاد بوده آخر بدولت اسلام فایز گشته و فرزندش بوسعید مذکور
اسم ورا عبد الله نهاده و آن حضرت در اکثر مجالس این دو بیت را میخوانده

اسکن الی سکن تسر به ۞ ذهب الزمان وانت منفرد
ترجو غدا وغد کحاملة ۞ فی الحی ما یدرون ما تلد

و میانه او و ابو الفرج الاصفهانی منافسه و منافره که میانه ارباب فضل و دانش
معهود است همیشه جاری بوده از آن جمله وی این دو بیت را در حق ابوسعید مذکور گفته

لست صدرا ولا قرأت علی صدر ۞ ولا علمک البکی بشاف
لعن الله کل نحو وشعر ۞ وعروض یجیء من سیراف

وی روز دوشنبه ثانی شهر رجب سنه ثمان وستین وثلثمائه در بغداد
متوفی شده و عمر او هشتاد و چهار سال بوده و در مقابر خیزران مدفون
گشته رحمه الله تعالی و پسر او ابو محمد یوسف میگفته که اصل پدر من
از سیراف است در آنجا متولد شده و تحصیل فقه در آنجا نموده و بعد از آن
اختیار سفر نموده دیگر عودت بدانجا ننموده و بعد از آن بعسکر مکرم رفته
و نزد ابی محمد بن عمر المتکلم اقامت نموده و ابی محمد او را بر تمام اصحاب خویش
تقدیم نموده و چون به بغداد رسیده قاضی ابا محمد بن معروف او را در جانب
شرقی بغداد و او را بر جانبین شرقی و غربی بنیابت در قضاء و اجرای احکام
شرعیه نایب خویش گردانیده و سیرافی بکسر سین مهمله و سکون یاء

مثناة من تحتها و بعد از آن الف و فاء نسبت است بمدینه سیراف و آن قصبه
ایست از بلاد فارس در ساحل بحر بجانب کرمان واقع است و از آنجا
همواره علماء فاضل و فضلاء کامل بیرون آمده اند و شمه از احوال سیراف
در ترجمه پسرش یوسف مذکور در محل خود ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسن بن احمد بن عبد الغفار بن محمد بن سلیمان بن ابان
الفارسی النحوی مولدش شهر فسا بوده و از برای تحصیل علوم و کمالات
در بغداد نموده و بتاریخ سنه سبع وثلثمائه ببغداد آمده و او در علم نحو
امام وقت خود بوده و اکثر بلاد و امصار را طی نموده و بخدمت افاضل علماء
و اماثل کبراء زمان خود واصل شده و در سنه احدی و اربعین وثلثمائه
نزد سیف الدوله ابن حمدون بحلب آمده و مدتی در آنجا اقامت نموده و میانه
او و ابو الطیب المتنبی مجالس و حکایات گذشته و بعد از آن بتصاریف زمان
او ببلاد فارس افتاده و در آنجا بخدمت و صحبت عضد الدوله دیلمی
مشرف شده و نزد او رتبه عالی و مرتبه سامی یافته تا آنکه عضد الدوله
میگفته که من در علم نحو غلام ابو علی فسوی ام و باسم شریفش او کتاب
ایضاح و تکمله در علم نحو تالیف نموده و فضل او در این باب مشهور است
حکایت کنند که روزی ابو علی در خدمت عضد الدوله در میدان
شیراز راه طی مینموده عضد الدوله از ابو علی سؤال کرده که مستثنی در
قول قام القوم الا زیدا بچه منصوب است شیخ جواب داده بفعل مقدر منصوب است

عضد الدوله گفت که کیفیت تقدیر آن چون است گفت استثنی زید
عضد الدوله گفت اگر رفع بنوع نحو جاءنی و بتقدیر فعل کنی زید امتناع
مینماید کلام شیخ منقطع شد و گفت این جواب میدانی است چون
بمنزل رجعت نموده بکتب رجوع کرده درین باب چیزی نوشته و
بمجلس های حضرت عضد الدوله آورده مقبول و مستحسن افتاده ما حصل
سخنش آنکه در کتاب ایضاح ذکر آن نموده که بفعل متقدم الا تقویت
یافته ابو القاسم بن احمد الاندلسی حکایت کند که نزد ابو علی الفارسی
سخن در شعر میگذشت حضرت فرموده که من اغبط و ارغب از شما بر
شعر و تمام مواد و علوم آنرا تحقیق کرده ام لیکن خاطرم بقول آن
موافق نیست شخصی گفته که هرگز شعر نگفته اید گفت معلوم نیست که
من بغیر از این سه بیت شعر گفته باشم و هو قوله

خضبت الشیب لما کان عیبا ⁂ وخضب الشیب اولی ان یعابا
ولم اخضب مخافة هجر خل ⁂ ولا عیبا خشیت ولا عتابا
ولکن الشیب بدی ذمیما ⁂ فصیرت الخضاب له عقابا

گویند سبب دو استشهاد این باب که در آن کتاب ایضاح بر بیت ابی تمام الطائی

من کان مرعی عزمه وهمومه ⁂ روض الامانی لم یزل مهزولا

غرض ازان آن بوده که شعر ابو تمام را باستشهاد آورده بل مراد آن بوده که این
بیت را عضد الدوله دوست میداشت و بسیار میخوانده ازین جهت او
باستشهاد آورده و از جمله تصانیف او است کتاب تذکره و آن کتاب کبیر است

وکتاب

و کتاب مقصور و ممدود و کتاب الحجة در قرآن و کتاب الاغفال فیما اغفله
الزجاج من المعانی و کتاب العوامل المائة و کتاب المسائل الشیرازیات و کتاب
البصریة و کتاب المسائل المجلسیات و کتاب مسائل الحلبیات و کتاب
مسائل البغدادیات و غیر ذلک این فقیر احمد خلکان در سنه ثمان و عشرین
وستمائه در قاهره مصر یکبار بخواب دیدم که از جانب قلیوب بیرون
رفته ام و در آنجا در مشهدی مرحوم و آن مشهد عمارت قدیمی است اما
بنایش حسن البناء شدید الارکان لطیف الجوانب و سر کسی را دیدم تنها
مجاور و مقیم میباشد از ایشان سؤال میکنم که این مشهد ازان کیست و
این عمارت بکه منسوبست میگویند ما نمیدانیم بعد ازان یکی از ایشان
میگوید که حضرت شیخ ابو علی الفارسی سالها درین مشهد مجاور
شده و چون از طرفین سخنان ریخته و گفته شد گفت حضرت شیخ
ابا علی را با فضایل مشهوره و شعر ملیح بوده گفتم من شعر او را واقف نشده ام
گفت من از اشعار او برای تو بخوانم بعد ازان بصوت رقیق لطیف سه
بیت از اشعار او بر من خواند چون بیدار شدم لذت صوت و اثر انشاد
آن در قوت سامعه من بود بلکه بیت اخیر ازان بر صحیفه خاطر من مانده
بوده و آن اینست الناس فی الخیر لا یرضون من احد ⁂ فکیف ظنک
سیموا الشر او ساموا ⁂ القصه فضایل و کمالات و اشعار او ازان است که
بحد و عد و تحریر در آید اما استاد الیه باعتزال متهم بوده مولد شریف او
سنه ثمان و ثمانین و مائتین بوده و در یوم الاحد سابع عشر شهر ربیع الآخر

وقیل ببیع الاول سنة سبع وسبعین وثلثمائة بسرقند ورحمة الله مقرون
ومجاور شد ووی بعد از تبریز مدفون گشته فا درس احتیاج بضبط
ندارد چه بغایت مشهور است **الفسوی** بفتح فا وسین مهمله وبعدها
واو نسبتست بمدینة فسا از اعمال فارس است وقد تقدم ذکره فی
ترجمة البساسیری **وقلیوب** بفتح قاف وسکون لام وضم باء مثناة من
تحتها وسکون الواو وبعدها باء موحدة وهی بلیدة صغیرة بینها وبین القاهرة
مقدار فرسخین او زیاده ودر مجالس این شیوا والحمد لله رب العالمین
ابو احمد الحسن بن عبد الله بن سعید العسکری احد الائمة فی الادب
والحفظ وی صاحب اخبار ونوادر دیوانست وتصانیف مفیده او
مقبول ارباب دانش وبینش است از آن جمله کتاب التصحیف است
گویند صاحب بن عباد متمنی بود که بصحبت حسن عسکری مسرور ومتبهج
اما طریقی که ذریعه وصول بصحبت او شود نمییافت تا آنکه بعرض مؤید
الدوله رسانید که عسکر مکرم خرابست ومحتاج باصلاح است واصلاح
آن باهتمام من منوط صورت نپذیرد کذلک مؤید الدوله صاحب را
رخصت توجه بدان صوب داده وچون بدان جا رسید توقع آن کرد که ابو
احمد او را زیارت کند واو التفات بزیارت او ننموده وصاحب بن عباد
این ابیات را بوی نوشته

ولما ابیتم ان تزوروا وقلتموا ✿ ضعفنا فلم نقدر علی الوخدان
اتیناکم من بعد ارض نزورکم ✿ وکم منزل بکر لنا وعوان

نسایلکم هل من قری لنزیلکم ✿ بملء جفون لا بملء جفان

وسطری چند از لآلی منثوره نثر ضمیمه ساخته روانه کرد ایشان چون بمطالعه ابو احمد
مشرف شد نثر را نثر ونظم را بدین بیت جواب نوشته باز گردانید

اهم بامر الحزم لو استطیعه ✿ وقد حیل بین العیر والنزوان

وچون حضرت صاحب بر بیت مذکور اطلاع یافت از اتفاق این بیت
او را متحیر ومتعجب گشته وگفت والله اگر دانستمی که در جواب این بیت خواهد
نوشت نظم بدین روی هرگز ننوشتمی واین بیت از آن صخر بن عمرو بن
شرید برادر خنسا است واز جمله ابیات مشهوره اوست وسبب انشاد
انشاد ابیات آن ذکر آنکه صخر در معارك بنی اسد از طعن ربیعة بن ثور
الاسدی مجروح شده حلقه چند از زره در پهلوی او محکم گشته وبیک
سال متمادی شده مادر وی وخواهرش سلمی نام او را بیماری میکردند تا
وقتی عورتی دوچار زوجه او سلمی شده واز حال صخر در مرضها سؤال کرده
در جواب گفته لا هو حی فیرجی ولا هو میت فینسی چون صخر آن را از زوجه
خود شنیده این چند بیت گفته **وهی هذه**

اری ام صخر لا تمل عیادتی ✿ وملت سلیمی مضجعی ومکانی
وما کنت اخشی ان اکون جنازة ✿ علیك ومن یغتر بالحدثان
لعمری لقد نبهت من کان نائما ✿ واسمعت من کانت له اذنان
وای امرئ ساوی بام حلیلة ✿ فلا عاش الا فی شقا وهوان
اهم بامر الحزم لو استطیعه ✿ وقد حیل بین العیر والنزوان

فلَلموت خیر من حیاةٍ کانّما ⁂ معرّس یعسوبٍ برأس سنان

ولادت ابو احمد یوم الخمیس سادس عشر شوال سنهٔ ثلث وتسعین ومائتین
بوده ووفات یوم الجمعه سابع ذی الحجه سنهٔ اثنتین وثمانین وثلثمائه متوفی شده
واحد علوم را از ابو بکر بن درید فرا گرفته و از تصانیف او کتاب المختلف و
المؤتلف وکتاب علم المنطق وکتاب الحکم والامثال وکتاب الزواجر وغیر
ذلک است **العسکری** بفتح عین مهمله وسکون سین مهمله وفتح کاف
وبعد ها راء نسبت است بمواضع چند که اشهر آن عسکر مکرم است و آن
بلدیست از کورهٔ اهواز **ومکرم** آنکه منسوبست عسکر بوی از باهلی چرا که کسی که
تخطیط وترسیم عسکر مکرم نموده او بوده از انجمله بود ومنسوب گشته وابو احمد
مذکور از انجاست وعسکری منسوب بشیء دیگر خواهد آمد ان شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسن معروف بقیروانی یکی از افاضل بلغا واماثل فضلا است
واو را تصانیف ملیحه بسیار بوده نزد ارباب کمال واصحاب افضال معتبر ومعول
علیه است از آن جمله کتاب العمده است و آن در بیان معرفت صناعت شعر و
تمیز آن است وکتاب انموذج وغیر ذلک از رسایل فایقه ونظم عزیزه داشت
ابن بسام در کتاب الذخیره چنین ذکر نموده که بمن چنین رسیده که وی
بمدینهٔ مسیله متولد شده ودر انجا اندک زمانی تأدب باداب اشتغال
نموده بعد از آن در سنهٔ ست واربعمائه بقیروان ارتحال کرده وغیر ابن بسام
گفته که در سنهٔ تسعین وثلثمائه متولد گشته وپدرش از ممالیک ازد و

از عتقاء ازد بوده ودر سنهٔ ثلث وستین واربعمائه متوفی شده وصنعت
پدرش در بلدهٔ خودش وهی المحمدیه نیز صیاغت بوده وبه تعلیم داده و
او علوم ادب را در مدینهٔ محمدیه فرا گرفته وشعر گفته ولطافت طبع
وعذوبت مشرب او در شعر بوی نوعی ترقی داده وتزاید یافته وشدت
اشتیاق بملاقات اهل دیار او را باعث انتقال بقیروان گشته ودر قیروان
اشتهار یافته وصاحب قیروان را مدح نموده وبخدمت او اتصال وقربت یافته
ولایزال در انجا باستفاده کمالات شاغل وعامل بوده تا آنکه اعراب بر
قیروان هجوم نموده واهالی انجا را بقتل آورده اند واموال واسباب ایشان را
بتاراج برده وقیروان را خراب کرده اند از انجا انتقال بجزیرهٔ صقلیه
نموده اند ودر موضع مازر اقامت کرده اند تا آنکه تنگنای این عالم فانی را
بوسعت آباد فضای عالم باقی تبدیل نموده اند وبخط بعض فضلا دیده ام
که ابن رشیق در سنهٔ ست وخمسین واربعمائه متوفی گشته وقبل لیلة
السبت غرهٔ ذی القعده سنهٔ ست وخمسین واربعمائه بمازر متوفی گشته
والله اعلم **ومازر** دیهی است بجزیرهٔ صقلیه وسیأتی ذکرها فی ترجمة المازری
ان شاء الله تعالی **ومن جملة اشعار الحسن غفر الله له است**

احبّ اخی وان اعرضت عنه ⁂ وقلّ علی مسامعه کلامی
ولی فی وجهه تقطیب راضٍ ⁂ کما قطّبت فی وجه المدام
ورب تقطّب من غیر بغض ⁂ وبغض کامن تحت ابتسام

ومن لطائف نظمه النظم

بادية لا تقوى على دفع الاذى ‖ ولئن استغنت على الضعيف الموذی
مالي بعثت الى ألف بعوضة ‖ وبعثت واحدة الى نمرود

ومن ظرايف وارداته رحمه الله تعالى

وقائلة ما ذا الشحوب وذا الضنا ✿ فقلت لها قول المشوق المتيم
سواك اتاني وهو ضيف اعزه ✿ فاطعمته لحمي واسقيته دمي

ومن شعره ايضا كما ذكره ابن البسام في الذخيره

اسلمني حب سليمانكم ✿ الى هوى ايسره القتل
قلت لنا جند سليمان نحن ✿ لما بدا قالت النمل
قوموا ادخلوا مساكنكم قبل ان ✿ يحطمكم اعينه النجل

او را تصانيف است از جمله قراضة الذهب و آن صغير الحجم كثير الفايده است و كتاب الشذوذ در علم لغت است و در آن كلمات شاذه را در ابواب خودش جمع نموده و ميان او و ابي عبد الله محمد بن سعيد المعروف بابن الشرف القيرواني وقايع و محاكات بسيار واقع شده چون ذكر آن موجب تطويل بود در آن خوض ننمود و رشيق بفتح راء و كسر شين معجمه و سكون ياء مثناة من تحتها و بعدها قاف است و مسيلة قد تقدم ذكرها والحمد لله رب العالمين

الشيخ المجيد ابو علي الحسن بن عبد الصمد بن ابي الشخباء العسقلاني

صاحب الخطب المشهوره والرسائل المعروفه است و از بحر بحار معارف و معاني غامضه لآلي معاني نثر بر صحيفه مراد منتظم ميگردانيد و او در ابواب قدرت تمام و اقتدار ما لا كلام بوده گويند قاضي فاضل اكثر

کلام آن حضرت را استحضار و استحفاظ نموده بود و در این کلام در نظام انشا و اقتفا دبیر یاد داشت کلام آن حضرت داشته عماد اصفهانی در حق وی چنین ذکر کرده که حضرت شیخ مجید که گفته مجید بوده و در ابداع کلام و اختراع مرام اقتدار تمام داشته و او را خطب بغیر المجید و رسائل کتب و صفایح حلو طرفته در غرفه بوده ابن بسام بعضی از آن خطب را در کتاب ذخیره تالیف خودش ذکر نموده و کتاب الیتیم را که بعضی از قصیده بلیغه است در اینجا ایراد نموده

و آن اینست

ما زال مختار الزمان ملوكه ✿ حتى اصاب المصطفى المتخيرا
قل للورى ساسوا الورى وتقدموا ✿ قدما علوا الظاهر والناظرا
تجدوه اوسع في السياسة منكم ✿ صدرا واحمد في العواقب مصدرا
ان كان رأي شاوره اخفى ✿ او كان بأس فاذلوه عنترا
قد صام والحسنات ملا كتابه ✿ وعلى مثال الصيام مرقد فطرا
ولقد تخوفت العدو بحجه ✿ لو كان يقدر ان يرى تقدرا
ان انت لم تبعث اليه ضمرا ✿ جردا بعثت اليه كيدا مضمرا
بيض وما حملت نصال ابيضا ✿ فيه ولا ادرعن كماة اسمرا
خطروا اليك فخاطروا بنفوسهم ✿ وامرت سيفك فيهم ان يخطرا
محيوا لحلمك ان تحول سطوة ✿ وكذا الخلائق كيف عاد مكدرا
لا تعجبوا من فترة وقساوة ✿ فالنار يقدح في قضيب اخضرا

خوفا من التطويل بر این قدر اختصار نموده شد گویند که مشار الیه در عهد قاهر

سنه بود در سنه اثنین وثمانین واربعمائة بجزائر بنی مزغنه متوفی شده رحمه الله تعالی

ومن کلامه الذی احلی من العسل

اخلا فلك العز التبر ما لها ✽ حلت فذی الوسنين وهي مثلك

ولا فلك فی مرتب دایك ما له ✽ تخفی وانت الجوهر الشفاف

واین دو بیت مشهور را در دیوان او یافتم هانا از آن حضرت وبها

عجائب واعجاب فی فرط تصلف ✽ وهد بعجو العلی بتکلف

ولو کان هذا من زوی لکفایة ✽ عذرنا ولکن من زوی تخلف

وشخبا بفتح شین مثلثه وسکون خاء معجمه وبعد از باء موحده الف ممدوده وعسقلان وآن مدینه ایست مشهوره است برکنار ساحل قریب بغزه والسلام

والحمد لله رب العالمین

ابومحمد الحسن بن ابراهیم بن الحسین بن الحسن بن علی بن خالد بن راشد بن عبدالله بن سلیمان بن زولاق اللیثی ولاء المصری اصلا وی در علم تاریخ ومعرفت آن فاضل کامل بوده واورا در علم تاریخ تالیف مقبول است در خطط مصر کتاب ملحمه ترتیب نموده وکتاب ابوعمر محمد بن یوسف بن یعقوب الکندی که در اخبار مصر نوشته بر شرح احوال قضاة مصر ذیل ساخته وان بدایت سنه سبع واربعین ومائتین که نهایت تالیف کندی مرحوم بوده الی غایت سنه ست وثمانین وثلثمائه رسانیده وابتدا باسم قاضی بکار بن قتیبه وختم باسم شریف محمد بن نعمان الحنفی نموده وجد ابن زولاق حسن بن علی از مشاهیر علماء اعلام وفضلاء ایام بوده وابن زولاق

ابومحمد الحسن در ذی قعده سنه سبع وثمانین وثلثمائه از این مقام وحشت بمکان وحدت انتقال نموده رحمه الله ودر کتاب اخبار قضاة مصر تالیف خود شیخ در ترجمه فاضل مسطوره دیدم که نوشته بود که فقیر منصور بن اسمعیل الضریر در جمادی الاولی سنه ست وثلثمائه پیش از تولد من بسه ماه بجوار رحمت الهی منقاد شده بنا علیه مولد او در شعبان سنه ست وثلثمائه بوده باشد وموافق این تاریخ الطحاوی مرویست **وزولاق** بضم زا وسکون واو وبعد از لام الف قاف است **واللیثی** بفتح لام وسکون یاء مثناة تحتانی وبعد ها ثاء مثلثه نسبت است بلیث بن کنانه وان قبیله کثیره است ابن یونس المصری گفته که وی لیثی باعتبار ولاست

والحمد لله رب العالمین

ابونزار الحسن بن ابی الحسن صافی بن عبدالله بن نزار بن ابی الحسن النحوی المعروف بملک النحاة عماد کاتب در خریده چنین ایراد نموده که وی از فضلاء مشهور زمان خود بوده واکثر میان ایشان از مکاتبات ومراسلات که در دست وا قعست بوده بالتمام ذکر نموده واو در معرفت علم نحو متبحر بوده ودر اکثر نحات زمان خود گشته بود بکمال فهم وجودت ذکا واو با فطنت وذکا راسخ بوده مگر آنکه وی بنفس خود متعجب بدانش وبینش خویش متکبر بوده ولقب خود ملک النحاة گذاشته بوده واگر در مخاطبات کسی او را بغیر ملک النحاة خطاب مینموده بر وی متغیر مینموده وی بعد از آنکه سن مبارکش به بیست وپنج سال رسید از بغداد بواسط رفته وهم انجا ساکن شده جمعی از فضلاء انجا از و علم ادب فرا گرفته اند ابوالبرکات بن المستوفی

در تاریخ اربل ذکر آن نموده و گفته که وی با اربل وارد شد و از آنجا متوجه
بغداد شده و در آنجا استماع حدیث نموده و تتبع مذهب و کتب شافعیه باقصی
الغایة بجا آورده و فروع فقه و اصول دین را از ابی عبد الله القیروانی
کذرانید و علم خلاف را از اسعد میهنی و اصول فقه را از ابی الفتح برهان صاحب
حیل صغر و عرض نموده بعد از آن بجانب خراسان و کرمان و غزنه مسافرت
نموده و از آنجا بشام آمده و در دمشق توطن کرده و در یوم الثلثا شوال متوفی شد
و در یوم الاربعا تاسع آن سنه ثمان و ستین و خمسمائه در مقابر باب
صغیر مدفون گشته رحمه الله و سن او از هشتاد سال زیاده بوده و او را
مصنفات کثیره در فقه و اصولین و نحو و غیر ذلک نزد اصحاب فنون مذکوره
معروف و متداول بوده و دیوان شعر او بین الاقران و الامثال بغایت مقبول و مرغوب
بوده و اکثر در مدح حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و سلم مشرف و سرافراز شده بوده

و از جمله اشعار او است

سلوت بحمد الله عنها فاصبحت ... دواعی الهوی من نحوها لا اجیبها
علی اننی لا اشمت ان اصابها ... بلاء و لا ارضی بواش یعیبها

القصه وی مجموعه فضایل و کمالات بوده   والحمد لله رب العالمین

الامام ابو محمد الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد
الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم
اجمعین وی یکی از دوازده امام معصوم مفترض الطاعة علی ما ذهب الیه الامامیه
و والد حضرت الامام المنتظر صاحب السرداب محمد المهدی است و پدر بزرگوارش

علی نقی

علی نقی بعسکری معروفست و سیاق ذکره و ذکر سایر الائمة المعصومین اثنا عشر انشاء الله
تعالی ولادت آن حضرت سامی رتبت در شهور سنه احدی و ثلثین و مأتین
و وفات آن حضرت مقدس در یوم الجمعه و قیل یوم الاربعا ثامن شهر
ربیع الاول و قیل جمادی الاول سنه ستین و مأتین بسرمن رأی بوده
در قبه آسمان اشتباه مدفون و مودع است و عسکری بفتح عین مهمله و
سکون سین مهمله و فتح کاف و بعد از آن نسبت است بسرمن رأی چه
معتصم آنرا بنا نموده و بعسکر خود در آنجا استقرار فرموده و منشا انتساب حضرت
امام بعسکری آنکه متوکل خلیفه حضرت امام علی نقی را از خوف الخروج بآنجا احضار
نموده بوده و او را مدت بیست سال و نه ماه در آنجا محبوس کرد لهذا از آنجهة بدان
منسوبست   والحمد لله رب العالمین

ابو نواس کنیته ابو علی الحسن بن هانی بن عبد الاول بن الصباح
المعروف بابی نواس الحکمی الشاعر المشهور جد او مولی جراح بن عبد الله الحکمی والی
خراسان بوده از این جهت بدو منسوبست محمد بن داود بن الجراح در کتاب
الورقه چنین ذکر کرده که ابا نواس در بصره متولد شده و در آنجا نشو و نما نموده
بعد از آن با والبة بن الحباب متوجه کوفه شده و از آنجا ببغداد انتقال نموده
و غیر محمد بن داود چنین گفته که وی با هواز متولد شده و در زمانی که از
اهواز انتقال یافته دو ساله بوده و مادر او اهوازی بوده و اسم او جلبان
و پدرش از اجناد مروان بن محمد آخر ملوک بنی امیه بوده و از اهل دمشق
بوده و از جهت غزو و جهاد از دمشق با هواز انتقال نموده و در آنجا ازدواج نموده بوده

واز وچندین فرزند متولد شد از ایشان یکی ابونواس ودیگری ابومعاذ
اما ابونواس را مادرش ببعضی عطارین سپرده ابواسامه والبة بن الحباب
در وجنات احوال او تفرس دانش وذکا نموده واورا در خدمت خوانده و
گفته من در شمایل تو مخایل فهم وادراک می بینم حق را ضایع سازد که
یعنی نقد وقت کار خویش را در رها و مصاحبت من اختیار کن تا رتبهٔ
اسنیا زیابی ابونواس بدو گفت تو کیستی او گفت من والبة بن الحباب ام ابو اسامه
گفت مدتیست که من طالب آنم که بخدمت تو سرافراز شوم و بسبب ملاقات خدمت
تو میخواستم که بکوفه رسم واخذ ادب نمایم وشعر ترا استماع کنم بعد از آن ابونواس
برافقت وموافقت او ببغداد رسید واول شعری که در اوان صبا وجوانی گفته اینست

حامل الهوی تعب ٭ یستخفه الطرب ٭ ان بکی یحق له ٭ لیس ما به لعب
تضحکین لاهیة ٭ والمحب ینتحب ٭ تعجبین من سقمی ٭ صحتی هی العجب

ابونواس از نسب او سؤال کرد او در جواب گفت اغنانی ادبی عن نسبی و اسمعیل
بن نوبخت گفته من هرگز اوسع علما واحفظ شعرا از ابونواس کسی ندیده ام ومع
هذا قلیل الکتب والرسایل عدیم المآخذ والوسایل بوده چه بعد از آنکه
شاد المیه ساکن بجو ... ان شد منزل اورا تفتیش نموده اند سوای
جزو دانی که در آن بعضی از غریب حدیث ونحو بوده چیزی نیافته اند واو
در طبقهٔ ثانی مولدین بوده واو ده نوع شعر میگفته ودر انواع عشره آنچه مقتضای
جودت وفصاحت بوده بتقدیم رسانیده وبا التیام اسناد واجتماع آثار
جمعی از ارباب دانش وادب وزمرهٔ از اصحاب درایت وطلاع غنا وفهام نموده اند

منهم

منهم ابوبکر الصولی وعلی بن حمزه وابراهیم بن احمد ابن محمد الطبری المعروف
بتوزون وچون هرکس بمقتضای رای خود دیوان اورا تالیف وتنظیم داده اند
در آن اختلاف هست وچون دیوان او اشهر از آن است که محتاج نقل شعر
از آن باشد در آن شروع نمود ودر معرض کتب وبنام که امین خلیفه
میگفته اگر دنیا خود را وصف میکرد بوجهی که ابونواس وصف کرده نمیتوانست
کرد

وهی هذه

الا کل حی هالک وابن هالک ٭ وذو نسب فی الهالکین عریق
اذا امتحن الدنیا لبیب تکشفت ٭ له عن عدو فی ثیاب صدیق

وانا ابونواس میرود در حسن ظن بحضرت کریم عفو او این ابیات از اوست در مرض موت مذکور است

تکثر ما استطعت من الخطایا ٭ فانک بالغ ربا غفورا
ستبصر ان وردت علیه عفوا ٭ وتلقی سیدا ملکا کبیرا
تعض ندامة کفیک مما ٭ ترکت مخافة النار السرورا

واول قصیده که ابونواس محمد امین را بدان مدح نموده اینست نقل نموده شد

یا دار ما صنعت بک الایام ٭ لم تبق فیک بشاشة تستام
وتجشمت بی هول کل تنوفة ٭ هوجاء فیها جرأة الاقدام
واذا المطی بنا بلغن محمدا ٭ فظهورهن علی الرجال حرام

چنانچه ضیر را حکایتی است که ذکر آن حکایت در ترجمه ذی الرمة غیلان شاعر
سنمود نحو هذا امدا انشاء الله تعالی وهمین بس که ابن خلکان مذکور حکایت
کرده میان من ومصاحب بن جمال الدین محمود بن عبدالله ... شده وآن اینست

که مسند الیه در شهور سنه خمس واربعین وسبعمائه بمجلس قضا وحکم بقاهره
مصر معزز بود این فقیر حاضر شد وبخط نیز دو ابیات نوشته چون ذکر ابن اشتغال
وازدحام انام وغلبه غوغا وفصل قضایا مخاصم مرعجال الخلاء طاو حسب المرام
میسر نشد بیرون رفت چون لحظه گذشت غلام او بر رقعه که در وی این ابیات
درج نموده بود حاضر شد ودفعه ثانی عرض نمود **وابیات مذکوره اینست**

یا ایها المولی الذی بوجوده ❁ ابدت محاسنها لنا الایام
انی جئت الی مقام مجده ❁ شوقا لانه یوجب الاسلام
وانخت بالحرم الشریف مطیتی ❁ فنزعت وشاقنا الاقوام
فظللت انشد عندما شاهدتها ❁ بیتا لمن هو فی القریض امام
واذا المطی بنا بلغن محمدا ❁ فظهورهن علی الرجال حرام

بعد از اطلاع بر مضمون رقعه وابیات از حقیقت خبر او استکشاف نمودم
گفت چون سید من از مجلس حکم وقضا بیرون آمد مداس وپلاس نا قدری
دزدیده بودند بنابران بیت ابو نواس را تضمین کرده بخدمت عرض نمود و
بعد از آن جمال الدین حاضر شد به وگفتم اسم من احمد است نه محمد گفت فرق
میان احمد ومحمد نیست گویند محمد امین را ابو نواس مدح کرده واو را تقبل نموده
بوده وحبس فرموده وابو نواس این ابیات را از حبس بخدمت حضرت مشار الیه
نوشته وبدان خلاص شد **وهی هذه** بك استجیر من الردی ❁ متعوذا من سطو باسك
وحیاة راسك لا اعود لمثلها ❁ وحیاة راسك ❁ من ذا یکون ابا نواسك
ان قتلت ابا نواسك ❁ واو را با حضرت امین وقایع ولطایف بسیار گذشته

وددر ترجمه

وددر ترجمه ابی عمر احمد بن دراج القسطلی ذکر بعض قصیده از شعر ابو نواس گذشت
خطیب ابو بکر بغدادی در تاریخ بغداد ذکر ابو نواس نموده وگفته که وی
در سنه خمس واربعین وقیل ست وثلثین ومائتین متولد ودر سنه خمس و
قیل ست وقیل ثمان وتسعین ومائتین ببغداد متوفی گشته ودر مقابر شونیزی
مدفون شده رحمه الله واو را ابو نواس بواسطه آن میگفتند که دو طلقه موی
او از دو جانب بر عاتق او متحرک بوده **وحکمی** بفتح حاء مهمله وکاف بعد از
میم نسبت است بحکم بن سعد العشیره وآن قبیله کبیره است بیمن واز قبیله مذکوره
جراح بن عبد الله الحکمی که امیر خراسان بوده وابو نواس از موالی اوست کما اشرنا فوق
اما ذکر صولی در ترجمه محمد خواهد آمد وعلی بن حمزه در ترجمه با فهم وتودد از خدای
از آنکه عمر وزاهد نموده ودر فن ادب بارع وکامل شده ودر بغداد ساکن بوده و
در جمادی الاول سنه خمس وخمسین وثلثمائه متوفی شده رحمه الله

والحمد لله رب العالمین

ابو محمد الحسن بن علی بن احمد بن محمد بن خلف بن حیان بن صدقه بن زیاد
الضبی المعروف بابن وکیع التنیسی الشاعر المشهور اصل وی از بغداد ومولد او
تنیس بوده ابو منصور ثعالبی ذکر او در یتیمة الدهر نموده وگفته که او شاعر
بلیغ فصیح بوده ودر فن شعر بر اهل زمان خویش فایق بوده واو را دیوان شعریست
در غایت لطافت وکتاب دیگر است مسمی بمنصف که در آن کتاب سرقات ابو الطیب
متنبی را بیان کرده ودر یک جلد در زبان او عجمه بوده از آنجهت او را عاطس میگفته اند

وازجمله اشعار اوست رحمه الله

سلام محب القلب المشوق ❀ فما يصبوا اليك ولا يتوق
جفاؤك كان عنك لنا عزاء ❀ وقد يسلي عن الولد العقوق

وله رحمه الله رحمة واسعة

ان كان قد بلغ اللقاء فوتنا ❀ باق ونحن على النوى احباب
كم قاطع للوصل يؤمن قربه ❀ ومواصل بوداده يرتاب

از بعض فقها منقولست که شیخ مرتضی الدین ابا الفتح نصر بن محمد بن مقلد القضاعی الشیزری الدرس بالتربة الشافعیة بالقرافه این دو بیت را برای ابن وکیع خوانده

لقد قنعت همتی بالخمول ❀ وصدت عن الرتب العالیة
وما جهلت طیب طعم العلی ❀ ولکنها تؤثر العافیة

واو در جواب همین دو بیت انشاد نموده

بقدر الصعود یکون الهبوط ❀ فایاک والرتب العالیة
وکن فی مقام اذا ما سقطت ❀ تقوم ورجلاک فی عافیة

وابن وکیع مذکور در یوم الثلثا ثالث عشرین جمادی الاولی سنه ثلث وتسعین وثلثمائه در بلده تنیس متوفی شده واو را در قبری که جهت او در آنجا اتخاذ نموده بودند دفن کرده اند و وکیع بفتح واو وکسر کاف وسکون یاء مثناة من تحتها وبعدها عین مهمله لقب جد او ابی بکر محمد بن خلف است که در اهواز از جانب ابن الحجاج نایب حکم بوده وابی بکر مذکور بغایت فاضل فصیح وقاری صحیح القراءة بوده وباحکام فقه ومعرفت علم نحو وعلم سیر واحوال ایام از اقران و اشباه ممتاز بوده واو را مصنفات کثیره بوده مثل کتاب الظریف وکتاب الشریف

وکتاب

وکتاب عدد آی القرآن والاختلاف فیه وکتاب الرمی والنضال وکتاب المکاییل والموازین وغیر ذلک وشعرا هم در زمان خود از علماء شریعت شهاد بوده ودر یوم الاحد رابع عشرین شهر ربیع الاول سنه ست وثلثمائه در بغداد متوفی شده وابن قانع گفته که عبدان اهوازی در سنه سبع وثلثمائه در عسکر مکرم متوفی شده و التنیسی بکسر تاء مثناة من فوقها وکسر نون مشدده وسکون یاء مثناة من تحتها وبعدها سین مهمله نسبت است بتنیس و آن مدینه ایست بدیار مصر بقرب دمیاط واز بناء تنیس بن نوح بن ابراهیم نبی است از آن جهت باسم بانی موسوم است ومرتضی شیزری مذکور در سنه ثمان وتسعین وخمسمائه بمصر متوفی شده وقد شیخ نقط مغوت گشته

والحمد لله رب العالمین

ابو بکر الحسن بن علی بن احمد بن بشار بن زیاد المعروف بابن العلاف الضریر النهروانی الشاعر المشهور وی از شعراء مجید بوده وعلم حدیث شریف را خوب میدانسته واز ابی عمر الدوری المقری وحمید بن مسعدة البصری ونصر بن علی الجهضمی الجرامی القاضی ومحمد بن اسمعیل الحسانی وابو حفص بن شاهین وغیرهم روایت نموده واز جمله ندما معتضد خلیفه بوده وی چنین حکایت کرده که شبی در خانه معتضد خلیفه خواب کرده بودم در دل شب خادمی از جانب حضرت خلیفه رسید وگفت امیر المؤمنین میگوید که بعد از انصراف شما از مجلس خلافت مرا خواب نبرد بفکر شعری افتادم واین بیت گفتم

ولما انتبهنا للخیال الذی سری ❀ اذا الدار قفر والمزار بعید

بعد از آن هر چند خواستم که این معنی را به بیت دیگر مناسب منضم کردانم
میسر نشد اگر کسی این بیت را موافق غرض من تمام کند او را بجایزه ممتاز کردانم
و چون بر شعراء فصیح که در آن شب آنجا بودند عرض کرده شد همه درماندند
این فقیر به بدیهه مبتدا فیض مبادی درست نموده این بیت انعام عمیم غیب بر دل
و زبان من جاری شد

فقلت لعینی عاودی النوم واهجعی ۞ لعل خیالاً طارقاً سیعود

بعد از آن خادم بیت مذکور را گرفته متوجه خدمت حضرت امیر المؤمنین شد
و معروض نموده گفت که حضرت خلیفه استحسان نموده امر باعطاء جایزه فرموده
گویند ابو بکر مذکور را گربه بوده که بدان بسیار دستانس بوده و او را شیطان
از گرفتن موش کور و خاموش کردانیده بگرفتن کبوتر بچه و حمام شهر حرصه (?)
حرص نا فرجام ساخته بوده و این صورت از او مرة بعد اخری صادر شده
کبوتران همسایه و جوار از تعدی بی ذیمنانه (?) او آناء اللیل و اطراف النهار
آیه باس اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة بر یکدیگر
میخواندند و گربه فضول بتادیب و تنفیر اصحاب کبوتر متنبه نگشته لا
یزال با نحو حب شاغل و عامل بوده آخر الامر بطمع فرخ حمام بطوق قید دام
گرفتار شده و در پنجه شرارت جیران چون موش در چنگال گربه بر هلاک
گشته و الم ممات چشید و مفارقت گربه مذکور حضرت ابی بکر را باعث انشا
و انشاد مرثیه گشته بقصیده ثانیه او را مرثیه گفته بروایتی دیگر گویند
میانه ابی بکر مذکور و عبد الله بن المعتز محبت اکیده بوده و مقتدر خلیفه

اورا بقتل آورده و او بقصیده مذکوره عبد الله مذکور را مرثیه گفته نا بزکه (?)
از خوف مقتدر اظهار آن نداشته که صریحا او را مرثیه گوید و بروایتی
دیگر محمد بن عبد الملک الهمدانی در تاریخ صغیر تالیف خودش مسمی بمعارف
المتاخره در شرح حال اسم وزیر ابو الحسن علی بن فرات ذکر کرده که صاحب بن
عباد گفته که ابو الحسن بن ابی بکر علاف و هو الاکول الذی تقدم فی مجالس الوزراء
بالاکل نزد من قصیده هره را خوانده و گفت پدرم گربه را کنایه از بعض بنی
فرات داشته چه تصریح باسم او جرات و جسارت نتوانست نمود و ابن صولت (?)
در شرح حال ابی الحسن علی بن فرات خواهد اهل انشاء لسماعها (?) و بروایتی دیگر
صاحب لغوی در کتاب الفصوص چنین گفته که ابو الحسن مرزبانی بن حکایت
کرده که از علی بن عیسی جاریه بغلام ابی بکر بن علاف الضریر عاشق شده بود
علی بن عیسی بر آن مطلع شده هر دو را گرفته و بقتل آورده و پوست هر دو سلخ
نموده و پر کاه ساخته ابو بکر مذکور این قصیده را مرثیه غلام خود گفته
والله اعلم و این قصیده از بدایع اشعار دقائق او است و در آن تصنع و بخ (?)
بناست طول آن مانع ایراد آن بتمام شد بر این چند بیت اختصار و اقتصار نموده شد

یا هر فارقتنا ولم تعد ۞ وکنت عندی بمنزل الولد ۞ وکیف ننفک عن هواک وقد
کنت لنا عدة من العدد ۞ تطرد عنا الاذی وتحرسنا ۞ بالغیب من حیة ومن جرد
وتخرج الفار من مکامنها ۞ ما بین مفتوحها الی السدد ۞ یلقاک فی البیت منهم مدد
وانت تلقاهم بلا مدد ۞ لا عدد کان منک منفلتا ۞ منهم ولا واحد من العدد
لا ترهب الصیف عند هاجرة ۞ ولا تهاب الشتاء فی الجمد ۞ وکان یجری ولا سداد لهم

امرانف بينا على السدد ٭ حتى عقدت الاذى لجيرتنا ٭ ولم تكن للاذى بمعتقد
وحمت حول الردى بظلمهم ٭ ومن يحم حول حوضه يرد ٭ وكان قلبي عليك مرتعدا
وانت تنساب غير مرتعد ٭ تدخل برج الحمام متئدا ٭ وتبلع الفرخ غير متئد
وتطرح الريش في الطريق لهم ٭ وتبلع اللحم بلع مزدرد ٭ اطمعك الغي لحمها فرأى
قتلك اصحابها من الرشد ٭ حتى اذا داوموك واجتهدوا ٭ وساعد النصر كيد مجتهد
كادوك دهرا فما وقعت وكم ٭ افلت من كيدهم ولم تكد ٭ فحين اخفرت وانهمكت وكاشفت
واسرفت غير مقتصد ٭ صادوك غيظا عليك وانتقموا ٭ منك وزادوا ومن يصد يصد
ثم شفوا بالحديد انفسهم ٭ منك ولم يرعووا على احد ٭ فلم يبقوا لنا على سبد
في جوف ابياتنا ولا لبد ٭ ولم تزل للحمام مرتصدا ٭ حتى سقيت الحمام بالرصد
لم يرحموا صوتك الضعيف كما ٭ لم ترث منها لصوتها الغرد ٭ اذاقك الموت ربهن كما
اذقت افراخه يدا بيد ٭ وكنت بددت شملهم زمنا ٭ فاجتمعوا بعد ذلك البدد
كان حبلا حوى بجودته ٭ جيدك للخنق كان من مسد ٭ كان عيني تراك مضطربا
فيه وفي فيك رغوة الزبد ٭ وقد طلبت الخلاص منه فلم ٭ تقدر على حيلة ولم تجد
فما سمعنا بمثل موتك اذ ٭ مت ولا مثل عيشك النكد ٭ عشت حريصا يقوده طمع
ومت ذا قاتل بلا قود ٭ يا من لذيذ الفراخ اوقعه ٭ ويحك هلا قنعت بالغدد
الم تخف وثبة الزمان كما ٭ وثبت في البرج وثبة الاسد ٭ تاكل من فار بيتنا رغدا
واين بالشاكرين للرغد ٭ عاقبة الظلم لا تنام وان ٭ تاخرت مدة من المدد
اردت ان تاكل الفراخ ولا ٭ ياكلك الدهر اكل مضطهد ٭ هذا بعيد من القياس وما
اعزه في الدنو والبعد ٭ لا بارك الله في الطعام اذا ٭ كان هلاك النفوس في المعد

کم دخلت لقمة حشا شره ٭ فاخرجت روحه من الجسد ٭ ما كان اغناك عن تصعدك
البرج ولو كان جنة الخلد ٭ قد كنت في نعمة وفي دعة ٭ من العزيز المهيمن الصمد
وقرضوا قوتها وما تركوا ٭ ما علقته يد على وتد ٭ وفتتوا الخبز في السلال وكم
تفتت للعيال من كبد ٭ ومزقوا من ثيابنا جددا ٭ فكلنا في المصائب الجدد

تم قدر ما اورده من القصيده

وفات او در سنه ثمان عشر و قیل تسعه عشر و ثلثمائه بوده و عمر او بصد سال رسیده بوده رحمه الله النهروانی بفتح نون و سکون ها و فتح را و واو و بعد از الف نون نسبت او است بنهروان و آن قصبه صغیره است قریب ببغداد و سمعانی گفته بضم را و این غیر صحیح است

والحمد لله رب العالمین

ابو الجوائز حسن بن علی بن محمد بن باری الکاتب الواسطی وی یکی از فضلا روزگار بوده و ببغداد در دهر طویل ساکن افاده و افاضه خود ساخته بوده و حضرت ابی بکر خطیب ذکر او نموده و گفته که اخبار و اشعار او را از ابن شکر القاضی تعلیق نموده ام و وی شاعر ادیب و فاضل حبیب بوده از جمله اشعار او است که حسبه نفس خود انشا و انشاد نموده **شعر**

دع الناس طرا واصرف الود عنهم ٭ اذا كنت في اخلاقهم لا تسامح
ولا تبغ من دهر تظاهر رنقه ٭ صفاء بنيه فالطباع جوامح
وشيئان معدومان في الارض درهم ٭ حلال وخل في الحقيقة ناصح

و از ابو الجوائز مذکور تالیفات حسنه مقبول بخط جید موافق اصول و اشعار و ابیات فائقه بر صحایف دهر و کار زمانه شعرا و کالدر المنثور در سلک صحایف

خواطر ارباب دانش بجمع یافتم اما از دو دیوان مدون ندیدم میدانم که دیوان او
بشدوین نرسیده و با دیوان مدون او بمن نرسیده وی در سنه ستین و اربعمائه
نفس ما طفر قد سیر دا ان یعلو بدن خاکی باجابت دعوت داعی لبیك
زنان رهانیده خطیب گفته از ابا الجوائز شنیدم که گفت من در سنه اثنین و
ثمانین و ثلثمائة متولد شده ام و خبر او بعد از سنه ستین و اربعمائه منقطع شد
انتهی کلامه این فقیر احد خلکان چنین گوید که وفات در سنه ستین و اربعمائه بوده
چنانکه ذکر کرده شد والله تصرح الخطیب و کمل والحمد لله رب العالمین

ابوعلی الحسین بن سعید بن عبدالله بن شداد بن ابراهیم الشاتانی الملقب
علم الدین وی فقیه فاضل بوده چون طبع لطیف داشت شعر بر او غلبه کرده و ترك
فقاهت او نموده و بشعر اشتهار یافت و او ترك وطن و مولد خود کرده موصل مسکن
و ماوی خود ساخته بوده و از انجا ببغداد بطرق تردد داد و شد میکرده
و ابو المظفر بن هبیره وزیر بدو عنایت و اقبال تمام داشته و عماد کاتب اصفهانی
او را در خریده ذکر نموده و ثنا بسیار بر او کرده و از اشعار او قصاید و مقاطیع
ایراد نموده و از آن جمله است این دو بیت از قصیده که در مدح سلطان صلاح الدین گفته

و اول آن قصیده این دو بیت است

اری النصر معقودا برایتك الصفراء ❊ فسروا ملك الدنیا فانت بها احری
یمینك فیها الیمن و الیسر فی الیسری ❊ فبشری لمن یرجو الندی بها بشری

ولادت او در سنه عشر و خمسمائه و وفات او در شعبان سنه تسع و تسعین و خمسمائه
بموصل بوده و ابن دوبیثی در کتاب ذیل ذکر او نموده و او را شاتانی و مهملات نسبت

فرموده و **شاتان** بفتح شین معجمه و بعد از الف تاء مثناه من فوقها و بعد از
الف ثانیه نون و آن دهی است بنواحی دیار بکر والحمد لله رب العالمین

ابو محمد الحسین الملقب ناصر الدوله بن ابی الهیجا عبدالله بن حمدان بن
حمدون بن الحرث بن لقمان بن راشد بن المثنی بن رافع بن الحارث بن غطیف بن
محرب بن حارثه بن مالك بن عبید بن عدی بن اسامه بن مالك بن بکر بن
حبیب بن عمرو بن غنم بن تغلب التغلبی وی بنیابت پدر دیر و کار خویش
صاحب موصل بوده بعد از آن بجدوث حادثات و تواتر اختلافات حقیقة
مالك آن شده و حضرت المتقی بالله او را ناصر الدوله لقب داده و کان ذلك
فی شعبان سنه ثلثین و ثلثمائة و برادرش را سیف الدوله لقب فرموده و المکتفی
بالله خلیفه بتاریخ سنه اثنین و تسعین و مائتین عبدالله بن حمدان مذکور را
بر موصل و اعمال آن حاکم مطلق العنان ساخته بوده و در تاریخ مذکور عبدالله بن
حمدان بموصل در آمده و ناصر الدوله از برادرش سیف الدوله اکبر سنا و اعظم رتبه
بوده و نزد خلفا منزلتا و پیشتر و بیشتر بوده اتفاقا در زمان ایشان فی الجمله
غبار و حشتی متکون شده سیف الدوله آزار لا العتذار این دو بیت فرستاده

رضیت لك العلیا و ان کنت اهلها ❊ و قلت لهم بینی و بین اخی فرق
و لم یك بی عنها نکول و انما ❊ تجافیت عن حقی فتم لك الحق

لست اجفو و ان جفیت و لا انا ❊ راك حقا علی فی کل حال
انما انت والد و الاب الجا ❊ نی یجازی بالصبر و الاحتمال

و کتب الیه مرة اخری و ذکرها الثعالبی فی یتیمة الدهر

ولابد لی من ان اکون مصلیا   اذا کنت ارضی ان یکون لها السبق

وناصر الدوله را محبت تمام بسیف الدوله بوده وچون سیف الدوله بتاریخ
که در ترجمه حالش مذکور است عالم فانی را بتبدیل بعالم باقی نموده حال بر
ناصر الدوله متغیر شده اخلاق وسیاسات وعقل او بضعف عمر دولت او
بفترت مایل گشته وعمال ودیوان آیل شد که اورا نزد اولاد واحفاد واعیان
دولت واصحاب رشاد حرمتی نماند تا آنکه پسرش ابو تغلب فضل الله الملقب
بعدة الدوله المعروف بالغضنفر در مدینه موصل باتفاق برادران دست پدر را
از تصرفات عالیه وملکیه کوتاه ساخته اورا مقید گردانید وبقلعه اردشت
فرستاده ودر حصن سلامت ورا محفوظ کرد اینکه ابن خلکان رحمه المنان
چنین گوید که شیخ ما ابن الاثیر رحمه الله در تاریخ شریف خودش ذکر نموده که
این قلعه قلعه ایست که الیوم مسلم است بکواشی واین صورت در یوم الثلثا
رابع عشرین جمادی الاولی سنه ست وخمسین وثلثمائه واقع شده وناصر
الدوله لایزال در انجا از اقبال حکومت محجور بود تا آنکه بمرض اجل از حصن
سلامت به منزل عاقبت بتاریخ یوم الجمعه ثانی عشر شهر ربیع الاول سنه ثمان
وخمسین وثلثمائه بجوار مغفرت خدا ورحمت مقرون شد واو را بموصل نقل نموده
در تربت شرقی موصل دفن نمودند ومحمد بن عبد الملک الهمدانی در کتاب
عنوان السیر در آخر حیات ناصر الدوله با مثال گفته که ناصر الدوله ولد کرد
سی ودو سال بر دیار موصل وغیرها مستولی ومستقل بوده تا آنکه پسرش
غضنفر او را بتاریخ سنه ست وخمسین وثلثمائه مقید کرده بود در یوم الجمعه

ثانی عشر شهر ربیع الاول سنه سبع وخمسین وثلثمائه در دو قلعه متوفی شد و
پدرش ابو الهیجا عبد الله در بغداد در ایام القاهر بالله سابع محرم الحرام
سنه سبع عشر وثلثمائه مقتول شده بوده اما احوال غضنفر بن ناصر الدوله
آنکه میان او وعضد الدوله ولد بویه مشاجرات کثیره واقع شد وحقیقت آن
موجب است که چون عضد الدوله ابن عم خود بختیار دیلمی را بقتل آورد و
ملک بغداد را با التوابع والمضافات حسب المرام بشمشیر قهر وغلبه قرار وآرام
داد غضنفر در این محاربه رفیق بختیار بود عضد الدوله انتقاما وانتصافا له بقصد
تسخیر موصل متوجه آنجا شد وغضنفر چون تاب محاربه نداشت فرار
نموده وبشام رفت وبظاهر دمشق نزول نمود وحاکم آنهنگام دمشق قسام
عیار بود غضنفر کتابتی بعزیز بن المعز صاحب دیار مصریه وشامیه بالتماس
دمشق قلمی نمود وی بحسب ظاهر اجابت کرد وبحسب باطن منع نمود غضنفر از د
متوجه رمله شد ودر محرم سنه سبع وستین در آنجا نزول نمود ودر آنجا
مفرج بن الجراح البدوی الطائی حاکم بود واز وی گریخت بعد از آنکه لشکر
ومردم خود را مجتمع ساخته بنیت محاربه عودت نمود ودر غره شهر صفر
سنه مذکوره بظاهر رمله میان ایشان صورت محاربه متحقق گشت وغضنفر
منهزم ومقتول شد واین صورت در یوم الثلثا ثانی شهر صفر مذکور واقع شد
وولادت غضنفر مرحوم یوم الثلثا حادی عشر شهر ذی قعده سنه ثمان وعشرین و
ثلثمائه بوده ابن فقیر احمد خلکان صورت نسب او را بدین تفصیل مذکور داشته از کتاب
ادب الخواص وزیر ابی القاسم حسین بن المغربی نقل نموده ام محمد بن احمد الاسدی

النسابة چنین گفته که اسم تغلب دینار بوده و بدینا تسمیه او بتغلب انکر بدین
او وایلا یقصد بین که اهل آن از نسبی نماید منصف نبوده و اصحاب و اقوام خود را
از اطراف و جوانب بیاری خوانده و چون بدانجا بعضی رو بنصرت یافته
و تغلب در آن اوان طفل بوده این صورت را از میان برده اسم او را تغلب
نهاده والله اعلم

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسین بن بویه بن فنا خسرو الدیلمی الملقب رکن الدوله و قبل از این
نیز نسب او در ترجمه احمد بن بویه بن فنا خسرو در حرف همزه گذشت
رکن الدوله مذکور صاحب اصفهان و ری و همدان و جمیع عراق عجم بوده
و او والد عضد الدوله و مؤید الدوله و فخر الدوله ابو الحسین علی است
و او ملک جلیل القدر عالی همت و پادشاه با سطوت صافی نیت بوده و ابو
الفضل بن عمید آنکه ذکره مسند وزارت او را بوجود شریف دانش قدر را
خویش زیب و زینت تمام داده بوده و چون ابن عمید سرادقات سرور آخرت
از حجاب بدن بدل ساخته رکن الدوله پسر او ابو الفتح علی را بجای پدر وزیر
خود ساخته و صاحب بن عباد رحمه الله وزیر پسر او مؤید الدوله بوده
و چون او متوفی شده نزد فخر الدوله وزیر شده و این صورت در ترجمه صاحب
بن عباد در حرف همزه گذشت حضرت عزت عز شانه و تعالی برهانه رکن الدوله
مذکور را بعاقبت محموده و عافیت مسعوده مختص گردانیده بوده بل اولاد ثلثه
او ابو شجاع بویه و هم عماد الدوله ابو الحسن علی و رکن الدوله ابو علی الحسن
و معز الدوله ابو الحسین احمد را از دو ذو الجلال با اعطاء خلافت و سلطنت و

مزید عنایت و عاطفت از عالمیان برگزیده بوده و عماد الدوله اکبر اولاد
و معز الدوله اصغر و رکن الدوله متوسط بینهما بوده و رکن الدوله لیلة
السبت ثامن عشر شهر محرم الحرام سنه ست و سبعین و ثلثمائه در ری متوفی
شده و مولد او بتقدیر راستی سنه اربع و ثمانین و مائتین بوده و صاحب گفته که وی
در ملک و سلطنت چهل و چهار سال و هشت ماه و نه روز روزگار گذرانیده
بعد از آن فرزند خود مؤید الدوله را متولی خلافت و سلطنت گردانید رحمهم الله

والحمد لله رب العالمین

ابو محمد الحسین بن عبد الله الرخجی بعد از وفات برادر فضل بن
سهل در اوایل باستین متولی وزارت حضرت مامون شده و پیش از آن احوال
بنت او بوران و صورت ازدواج او بحضرت مامون با استحکامی که فوق در تفت خلافت
و تکلفی که زیاده بر قانون عادی سلطنت باشد که شرح عادة آن احتیاج
نیست حضرت مامون را در تمام امور مالی و ملکی و در کلیات قضایا و ملی
و دینی اعتنا و اعتماد تمام بر دانش و تدبیر او بوده و او در ابن جمیع بلاد که طاهر بن
الحسین فتح نموده بوده مولی علی الاطلاق گردانید و وی شخص عالی مرتبت
رتبت ملک کثاعد و سند بوده و نوای عطا او طبقات ناس خصوصا شعرا را دانا
دانش را شامل و کامل بوده لهذا از اطراف بلاد و عمران آن افاضل رجال بشد رحال
بقصد عتبه علیه او مینموده اند چنانچه بعض شعرا بهمین معنی تلمیح نموده اند

تقول خلیلتی لما رأتنی ؛ اشد مطیتی من بعد حل
ابعد الفضل ترتحل المطایا ؛ فقلت نعم الی الحسن بن سهل

گویند وقتی حسن بنیابت حضرت مأمون بیرون آمده بود چون بمحل مفارقت
رسید مأمون بوی گفت یا ابا محمد لك حاجة گفت بلی یا امیر المؤمنین التماس
دارم که دل مبارك خود را نسبت بمن نگه داری که مرا حفظ آن بعنایت وعاطفت
حضرت امیر المؤمنین میسر باشد نگاه داری بعضی گفته‌اند که روزی بمجلس
حسن بن سهل حاضر شده بودیم وی در شفاعت شخصی با نامل فیض آثار خود
کتابی بخطم رسانید چون آن شخص مضمون کتاب بر وجه صواب دید اورا
شکر بسیار کرد حسن گفت ای فلان چه شکر میگوئی ما شفاعت را زکوة مروت دانسته
بتقدیم میرسانیم حکایت کنند که روزی حسن بن سهل شفاعتی مینوشت
چون تمام کرد در آخر نوشت که بلغنی ان الرجل یسئل عن فضل جاهه یوم
القیامة کما یسئل عن فضل ماله وگویند که حسن بر در خویش میگفته یا بنی
تعلموا النطق فان فضل الانسان علی سایر البهایم به وهر که نطق فزونتر بانسانیت
احق والیق است واو لا یزال بر مسند وزارت مأمون مدبر امور و کشاف
مقاصد جمهور بوده تا آنکه بروی مرض سودا غلبه کرده واختلالی بخاطر وی
درذات آرای وی راه یافته واز تولیت مهمات ممنوع ودر کلبه تاریک مقید
ومحبوس گشته گویند سبب این صورت الم وجزع قتل برادرش فضل بوده طبری
در تاریخ خودش چنین ذکر کرده که حسن بن سهل را در سنه ثلث ومائتین
مرض سودا غلبه کرده وسبب ظهور آن سودا آن شد که او بمرضی که مریض شده
وبواسطه آن تغییر در رای وی پیدا شده تا آنکه اورا بحدید بعضی مضبوط می
داشتند وحضرت مأمون احمد بن ابی خالد را بجای او منصب وزارت داده بود

حسن

ووفات حسن در ماه ذیحجه سنه ست وثلثین ومائتین بمدینه سرخس بوده

و ابن سفیحه هر بدین ابیات مدح نموده

لو ان عین زهیر عاینت حسناً ٭ وکیف یصنع فی امواله الکرم

اذاً لقال زهیر حین یبصره ٭ هو الجواد علی العلات لا هرم

وحدیث زهیر وهرم بن سنان در این کتاب در ترجمه یحیی بن عیسی بن مطروح
مذکور شده اگر خواهند بدان رجوع نمایند وسرخس بفتح سین وراء مهمله وسکون خاء
معجمه وبعد از آن سین مهمله نسبت است بسرخس وآن مدینه ایست از مدن خراسان

والحمد لله رب العالمین

ابو محمد حسن بن محمد بن هرون بن ابراهیم بن عبد الله بن یزید بن حاتم
بن قبیصة بن مهلب بن ابی صفرة الازدی المهلبی الوزیر وی وزیر معز الدوله
ابی الحسن احمد بن بویه الدیلمی المقدم ذکره بوده وبتاریخ یوم الاثنین سابع عشرین
جمادی الاولی متولی مسند وزارت گشته واو صاحب علم وادب وشعر
وارتفاع قدر واتساع صدر بوده وانقیاض لاول نوال وجود وبیش وصفی ذکی
غنی بن عبد ومحظوظ میگشتند واو بمباشرت آداب ارباب ادب معروف وبحسن نظر
شریف منعوت وموسوم بوده واو قبل از آنکه بدولت ملازمت معز الدوله و لذت
استسعاد یابد بشدت فقر وفاقه ومذلت تنگدلی وتنگدستی گرفتار بوده

وبدین ابیات اتیان نموده

الا موت یباع فاشتریه ٭ فهذا العیش ما لا خیر فیه ٭ الا موت لذیذ الطعم یأتی ٭
یخلصنی من الموت الکریه ٭ اذا ابصرت قبراً من بعید ٭ وددت لو اننی مما یلیه ٭

الا رحم المهیمن نفس حر ٭ تصدق بالوفاة علی اخیه

و با او رفیق بود که او را عبد الله صوفی میگفته اند وقیل ابو الحسن العسقلانی
چون ابیات مذکوره را از وی شنید از برای او یکصد درهم گوشت گرفته و طبخ
نموده و او را بدان ضیافت کرده و آن یکدیگر را مفارقت نموده اند و بعد از تقلب
روزگار مهلبی بوزارت معز الدوله ببغداد مشرف شد و حال او از مضایق
ضعف و از پستی برفعت انجامید و رفیق او که جهت او ابیات نظم نموده بوده
چون از وزارت مهلبی خبر یافته بی تراخی بآستان او شتافته و بدو
این دو بیت نوشته

الا قل للوزیر فدته نفسی ٭ مقال مذکر ما قد نسیه
اتذکر اذ تقول لضنک عیش ٭ الا موت یباع فاشتریه

چون مهلبی بر آن واقف شد مبلغ هفتصد درهم بمقتضای مثل الذین ینفقون
اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله
یضاعف لمن یشاء بدو فرستاده بعد از آن او را طلب نموده بخلعتهای فاخر
ممتاز گردانید و تفویض امر مناسب بدو کرده و از ابیات منسوبه بمهلبی
مضایقه این دو بیتست وقیل انها لابی نواس شعر

لولا اشتریتک فوق ملحی ٭ من الکل لاعوزنا المزید
ولو عرضت علی الموتی حیوة ٭ بعیش مثل عیشی لم یریده

ابو اسحق صابی صاحب دیوان انشا و رسایل چنین گفته روزی در ملازمت وزیر
مذکور بودم او ورقه بر دست و مضمون آن در غایت تقبیح کاست من در حق او

بدیهه بدین دو بیت مراسم خدمت بجای آورده ام

لسحب یوعت حبذا بابلها ٭ ومطرودة فی الارض نیتر
فخاتم کان فی بطن راحتی ٭ وفی انامله سحبان مستتر

گویند معز الدوله را مملوکی در نهایت حسن و غایت جمال بوده مسمی به تکین جامه دار
و معز الدوله محب او را بنابر آن ذلک و کاکل او بر دل خود بسته بوده و حال
وقت مقتضی آن گشته که زمره از عساکر منصوره بدفع بنی حمدان فرستد چون لشکر
ملتئم و مجتمع شد مسمی تکین را مقدم جیش و سردار لشکر ساخته مهلبی وزیر
بدین معنی راضی نشده و گفته او هنوز اهل صوات نه مرد وغا و این چند بیت مناسب گفته

طفل یرق الماء فی جنباته ٭ ویرق عوده
ویکاد من شبه العذاری ٭ فیه ان تبدو نهوده
ناطوا بمعقد خصره ٭ سیفا و منطقة تؤده
جعلوه قائد عسکر ٭ ضاع الرعیل و من یقوده

و بالاخره چنان شد که وزیر گفته بود چه کسر بر لشکر مشار الیه افتاد و تکین
چون زلف و چشم خویش شکسته و بسته و از زخم تیر و شمشیر بصد خون جگر
خود را باز رسانید از جمله اشعار لطیفه وزیر مذکور است

تصافحت الاجفان لما رحلتم ٭ فما تلتقی الا علی عبرة تجری

القصه محاسن مهلبی بی نهایت بوده ولادت شریفش در لیلة الثلثا سادس
عشرین محرم الحرام سنه احدی و تسعین و مأتین ببصره بوده و در سوم شب
سابع عشرین شعبان سنه اثنین و خمسین و ثلثمائه در اثناء طریق واسط

خدمت مقتول گشته واو را بیغداد حمل نموده اند ودر یوم الاربعا خامس شهر
رمضان المبارک من السنة المذکورة در مقابر قریش در مقبره نوبختیه مدفون
گشته رحمه الله **والمهلبی** بضم میم وفتح ها وتشدید لام مفتوح وبعد از
ها با موحده این نسبت است بمهلب المذکور واولاد وسیأتی ذکره انشاء الله تعالی
وچون وزیر مذکور متوفی شد حسین بن حجاج او را بدین ابیات مرثیه گفته

یا معشر الشعراء دعوة موجع ✤ لا یرتجی فرج السلو لدیه
عز القریض بالوزیر فانما ✤ تبکی دما بعد الدموع علیه
مات الذی اسی الثناء وداءه ✤ والعفو عفو الله بین یدیه
هدم الزمان بموته الحصن الذی ✤ کنا نفر من الزمان الیه
فلیعلمن بنو بویه انه ✤ فجعت به ایام آل بویه

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسن بن علی بن اسحق بن العباس الملقب بقوام الدین الطوسی
سمعانی در کتاب الانساب در ترجمه رادکان که بلده صغیره بنواحی طوس بوده
چنین گفته که نظام الملک از نواحی طوس از اولاد دهاقین است وی
بحدیث وفقه اشتغال نموده وبخدمت علی بن شاذان حاکم بلخ اتصال
یافته وکتابت محاسبات او مینموده واو هر سال نظام الملک را مصادره کردی
از آن دیر سانیده بمرو رسید وفرار نموده وآستان ملک داود بن میکائیل
بن سلجوق والد سلطان الب ارسلان را مقصد مراد ساخته واز ملک
شاد الیه بکرایم التفات وعنایات از اقران ممتاز گشته وملک مذکور او را

بسلطان

بسلطان الب ارسلان سپرده وگفته که او را پدر خود دانسته از صلاح وصواب
دید او که هرآینه موافق صلاح ملک ومال است بیرون نروی چون ملک
بعون الله حکومت الب ارسلان مختص گشت نظام الملک در تدبیر امور
وتسخیر قلوب جمهور ید بیضا نموده وبرای وی مدت ده سال در خدمت
الب ارسلان روزگار بوزارت گذرانید وچون الب ارسلان بتقدیر الله تعالی
پا بتابوت نهاده سریر خلافت وجبروت بدل یافته واولاد او بر ملک
ومال ازدحام نموده اند نظام الملک بحسن عقل وتدبیر وعبر اسم دانش
ومساعدت تقدیر ملک را از برای عزنینداو سلطان ملکشاه قرار داده
وسلطان ملکشاه را از سلطنت وخلافت سوای آنکه از تخت وتاج و
تفرج صید وصرف مال وخراج چیزی دیگر نبوده باقی مهمات ملک وملکی و
الیام مقاصد دینی ودنیاوی برای صواب انتهاء نظام الملک منوط ومربوط
بوده وبرین موجب بیست سال دیگر بسر برده ونزد امام المقتدی بالله
در ایام اباوا عزاز واحترام بسیار یافته وبمجالست مجلس خلافت سرفراز
گشته وحضرت خلیفه گفته ای حسن خدا از تو راضی باد که امیر المومنین از تو
راضی است وهمواره مجلس حضرت نظام الملک محفوف بعلماء شریعت آثار و
ومعمور باصفیاء حقیقت دثار بوده واین طایفه از افضال انعام وسجال
اکرام او بحظ اوفر محظوظ ومخصوص بوده اند سبب کثرت انعام ومحبت
آن حضرت را با این فرقه صوفیه ازو سؤال کرده اند گفته من در خدمت بعضی
امرا بودم صوفی نزد من آمد وگفت خدمت کسی کن که ترا نفع دهد ودوزگار

خود را بهمه مستی حرف نکنی که او را سلب خودند و من این سخن او را معنی ندانستم
اتفاقا روز دیگر بن امیر وی کرد که من خدمت او میکردم شراب خورده بود
و او را سگها بود که چون سباع در شب مردم غریب را از هم میدریدند
امیر مرا گو د غلبه شکر و خیال آن از مجلس شراب تنها بیرون میآید سگها
او را تشخیص نکرده از هم میدرند پس دانستم که صوفی مذکور این معنی
بطریق کشف معلوم نموده بوده اکنون خدمت صوفی میروم و وی ایشان نیاز
میکنم که شاید بصاحب دلی همچو او ظفر یابم والله الموفق گویند و هر گاه آواز
اذان شنیدی از جمیع اشغال و اقوال ساکت شدی و هر گاه امام الحرمین ابو
المعالی و ابو القاسم القشیری صاحب الرساله نزد او در آمدندی در تعظیم و
اکرام و تبجیل و احترام ایشان مبالغه نمودی و ایشان را بر مسند و مکان
خویش جای دادی و در بلاد و امصار بناء مساجد و مدارس و رباطها نموده
علما را رعایت تمام نمودی گویند اول کسی که بنیاد عمارت مدرسه
نهاده آن حضرت است و دیگران تاسی و اقتدا بدو کرده اند و عمارت مدرسه
نظامیه بغداد در سنه سبع و خمسین و اربعمائه بوده و در سنه تسع
و خمسین تمام شده و علما و طلبه علم را علی اختلاف طبقاتهم در طبقات
آن جای داده و چون غرضش از بنای این مدرسه عالیه تفویض تدریس
آن بحضرت شیخ ابو اسحق شیرازی بوده آن حضرت اولا قبول نکرده اند مدتی
پستر و شیخ ابو نصر بن الصباغ در آنجا افاده علوم اشتغال نموده بعد از آن
حضرت شیخ ابو اسحق حاضر شده و نشر کمالات عقلیه و نقلیه نموده تا ملت

شرعیه

شرعیه یوما فیوما [illegible] دین قویم و شرع مستقیم را رفعت و تزاید میکرده
چنانچه در درس حنبلی ابی نصر عبدالسید بن الصباغ صاحب الشامل شرح این
صورت را بتفصیل بیان نموده ام آنجا نظر کنند گویند حضرت شیخ ابو اسحق
نزد حضور صلوة از مدرسه مذکوره بیرون میآمد و در مساجد دیگر
نماز میکرده چه میگفته بمن رسیده است که اکثر آلات این عمارت
این مدرسه مغصوب است و حضرت نظام الملک از مجلس افاده آن حضرت
استماع حدیث شریف مینموده و میگفته اگر چه من میدانم که استحقاق سماع
حدیث در این مجلس شریف ندارم اما میخواهم که نفس خود را در سلک
نقله حدیث منسلک سازم و این دو بیت از او روایت کنند

بعد الثمانین لیس قوة ۵ ذهبت شرة الصبوة
کانی والعصا بکفی ۵ موسی ولکن بلا نبوة

وگویند این دو بیت از ابو الحسن واسطی بوده و ذکر او در خواجه‌ها انشاء الله تعالی
ولادت نظام الملک یوم الجمعه حادی عشرین ذیقعده سنه ثمان و اربعمائه
نوقان احدی مدینه طوس بوده و در صحبت و ملازمت حضرت ملکشاه
سلجوقی متوجه اصفهان بوده در لیلة السبت عاشر شهر رمضان سنه خمس
و ثمانین و اربعمائه چون افطار نموده بمحفه سوار شده و چون از مسافت
اندکی قطع نموده بقریه مسماة بنجیه قریب بنهاوند رسیده گفتند این
موضعیست که در اینجا خلق کثیر از صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم در زمان
عمر بن الخطاب رضی الله عنه شهید شده اند خنک آنکس که از ایشان باشند

در این وقت پسر دیلمی متلبس بلباس صوفیه بدو رسیده و اظهار قصه و عرض
نموده حضرت او را طلب نموده عرضه داشت را از و خواست چون حضرت
دست دراز کرده که عرضه را ستاند کاردی بر دل او زده و او را بقتل
آورده و قاتل که بجهت پایش بطناب خیمه بپیچید و افتاده او را گرفته
فی الحال بقتل آورده اند بعد از آن سلطان ملکشاه سوار شده بعسکر
نظام الملک آمده و مردم او را تعزیت و تسکین و نظام الملک را باصفهان
نقل نموده در آنجا دفن کرده اند و گویند سلطان حضیرا[?]ن کس را بقتل
او فرستاده بوده چه از طول حیوة او و از تصرف او در اقطاعات تنگ
آمده بوده و چون دولت و حیوة ایشان توامان بوده سلطان بعد از او
زیاده از سی و پنج روز روزگار درنگ ندیده و شبل الدوله ابو الهیجا مقاتل
بن عطیه بن مقاتل البکری الآتی ذکره انشاء الله نظام الملک مرحوم را
که داماد وی بوده بدین ابیات مرثیه گفته

کان الوزیر نظام الملک لؤلؤة ٭ یتیمة صاغها الرحمن من شرف
عزت فلم تعرف الایام قیمتها ٭ فردها غیرة منه الی الصدف

و گویند نظام الملک مرحوم بسبب تاج الملک ابی الغنائم مرزبان بن خسرو فیروز
المعروف بابن دارست مقتول شده چه ستاره اش[?] السعد و نظام الملک بوده و نزد
سلطان ملکشاه رتبه عالی داشته و چون نظام الملک بقتل آمد او بجای
نظام الملک بوزارت نشسته بعد از آن غلامان نظام الملک بر و ریخته او را
بقتل آورده پاره پاره ساخته اند و این صورت در لیلة الثلثا ثانی عشر محرم

سنه ست و ثمانین و اربعمائة بوده و عمر او چهل و هفت سال بوده و ابن عماد گوید[?]
که بر سر قبر شیخ ابو اسحق شیرازی بنا و قبه و عمارت نموده   والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسین بن علی بن ابراهیم الملقب فخر الکتاب الجوینی اصلا
البغدادی الکاتب شهرة وی کاتب جید الخط کثیر الضبط بوده و کتب کثیره بخط
او در ایدی ناس با علی ثمن متداول بوده چه بواسطه جودت خط و صحت کتابت
و اتباع آن رغبت تمام مینموده اند عماد کاتب اصفهانی در خریده ذکر او کرده و
در ثنای او مبالغه بسیار نموده و گفته که وی در شام از ندماء اتابک زنگی
بوده و بعد از و نزد ولد او نور الدین محمود زنگی در نهایت احترام و اعزاز
روزگار میگذرانیده و در ایام ابن رزیک از شام بمصر انتقال نموده و در آنجا
متوطن شده و در مصر کسی که مثل او کتابت تواند کرد نبوده و از مقاطیع او
شعری که بغایت فاصل نوشته بوده ایراد نموده اگر آن طویل الذیل نبودی
ایراد میکردم وی در سنه اربع و قیل ست و ثمانین و خمسمائة بقاهره بعزت
تخت شده رحمه الله و جوینی بضم جیم و فتح واو و سکون یاء مثناة من تحتها و بعدها
نون نسبت بجوین و آن ناحیه کثیره است از نواحی نیشابور و جمع کثیر از علما
بدانجا منسوبند و در کثیر از وفیات این ابیات را در بعض ملحقین اسناد مینموده

یندم المرء علی ما فاته ٭ من لبانات اذا لم یقضها
وتراه فرحا مستبشرا ٭ بالتی امضی کان لم یمضها
انها عندی واحلام الکری ٭ لقریب بعضها من بعضها

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسین بن علی بن یزید الکرابیسی البغدادی صاحب الامام الشافعی
رضی الله عنهما وی شهرتر بود بین حضرت امام و احفظ مذهب او بوده و او را
تصانیف کثیره در اصول فقه و فروع آن نزد فضلاء وقت مشهور و متداول
بوده و او متکلم بعلم کلام و عالم بعلم حدیث بوده و در جرح و تعدیل تالیفی
در غایت ایقان نموده و از وی جم کثیر از علما اخذ فقه نموده اند و در سنه
خمس و قیل ثمان و اربعین و مأتین والثانی اشبه بالصواب بجوار رحمت
الهی مجاور گشته **والکرابیسی** بفتح کاف و راء مهمله و بعد از الف باء موحده
مفتوحه بعد از ان یاء مثناة تحتیا و بعد از آن سین مهمله نسبت است
بکرابیس و آن ثیاب غلیظه است واحدها کرباس بکسر کاف و این لفظ فارسی
است معرب ساخته اند و او بواسطه آنکه کرباس فروش بوده بدان منسوب شده

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسین ابن صالح بن خیران الفقیه الشافعی وی از اجله
فقهای متورعین و افاضل شیوخ متشرعین بوده و در زمان مقتدر خلیفه
او را تصدی قضا تکلیف کرده اند قبول نکرده ابو الحسن علی بن عیسی وزیر
بر سر خانه او بر رسم ترسیم موکل کرده است و او امتناع نموده و گفته غرض
من از امتناع آنست که بعد از ما بگویند که قضا را تکلیف و ترسیم تقلید
اصحاب شافعیه می نموده اند و کسی قبول نمیکرده و ابو العباس بن
سریج را تولیت قضا و قبول آن عیب می نموده و میگفته این امر نزد ما
غیر مقبول بوده اما اصحاب امام ابو حنیفه رضی الله عنه بدان ابتلا نموده اند

ابو العلاء

ابو العلاء همکری چنین گفته که وفات او در یوم الثلثا سابع عشر ذی الحجه سنه عشرین
و ثلثمائه بوده و حافظ ابو الحسن دارقطنی گفته که وی در حدود سنه عشر و ثلثمائه
متوفی شده و حافظ ابو بکر الخطیب البغدادی کلام دارقطنی را بصواب اقرب از قول
ابو العلاء را بر وهم حمل نموده **خیران** بفتح خاء معجمه و سکون یاء مثناة من تحتها
و بعد از راء مهمله الف بعد نون است

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسین بن محمد بن احمد المروروذی الفقیه الشافعی المعروف
بالقاضی وی صاحب کتاب تعلیقه است و او امام زمان خویش و مجتهد فی
المذهب بوده و صاحب وجوه غریبه است و در هر جا که حضرت امام الحرمین
در نهایة المطلب و حضرت غزالی در بسیط و وسیط قال القاضی گفته مراد قاضی
حسین مذکور است و غیر او نیست و او اخذ فقه از قاضی ابی بکر القفال المروزی
الآتی ذکره نموده و در اصول و فروع مذهب امام شافعی و مسائل خلافیه تالیفات
مفیده مقبوله دارد و لایزال بر مسند قضا احکام شرع بانفاذ میرسانیده و
اوقات شریف او بافاده علوم و افتا و تدریس و قضا میگذشته و جمعی از فضلاء
روزگار اخذ فقه و سایر علوم از او نموده اند منهم ابو محمد حسین بن مسعود
الفراء البغوی صاحب کتاب التهذیب و کتاب شرح السنه و غیرهما و در سنه
اثنین و ستین و اربعمائه بمرو رود در سیم محرم روح او روانه بنشیمن عقبی
نموده رحمه الله تعالی و کلام در مرو رود در حرف میم گذشت

والحمد لله رب العالمین

ابو محمد الحسین بن مسعود بن محمد المعروف بالفراء البغوی الفقیه

الشافعی المحدث المفسر وی بحر زخار علوم و حبر تبحار در رسوم بوده و اخذ تفقه از میامن
برکات افاده حضرت قاضی حسین مذکور نموده و او کلام الله را تفسیر و
مشکلات احادیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم را تصحیح و تحریر نموده و
همیشه روایت حدیث مینموده و درس حدیث میگفته و هرگز بی وضو
و طهارت حاضر نمیشده و کتب کثیره در فنون علوم تالیف نموده از آنجمله
کتاب التهذیب است در فقه و کتاب شرح السنة در حدیث و معالم
التنزیل در تفسیر قرآن کریم و کتاب مصابیح در حدیث نیز و جمع بین الصحیحین
وغیر ذلک وی در شوال سنه عشر و خمسمائه بمرو رود بجوار ایزد معبود
مجاور شده و در مقبره طالقان نزد شیخ خودش حضرت قاضی حسین مذکور
مدفون گشته و قبر او آنجا مشهور است این فقیر ابن خلکان در کتاب فواید
السفر نیز که جناب الشیخ الحافظ زکی الدین عبد العظیم المنذری جمع نموده
دیده ام که در سنه ست عشر و خمسمائه متوفی شده و از خط حافظ مذکور
این صورت را نقل نمودم و همچنین از حافظ مذکور منقول است که حضرت
امام فراء بغوی را زوجه‌اش متوفی شده از میراث او اصلا چیزی نگرفته و آن
حضرت همواره نان خشک بی نان خورش میخورده آخر او را بدین لوم
کرده اند بعد از آن نان و روغن میخورده **فراء** نسبت است بعمل فراء و بیع او
فراء پوستین است **وبغوی** بفتح باء موحده و غین معجمه و بعد از آن واو
نسبت است ببلده از خراسان واقع میان مرو و هرات یقال لها بغ و بغشور
بفتح باء موحده و سکون غین معجمه و ضم شین معجمه و بعد از آن واو ساکنه

وراء

وراء ولین نسبت شاذ و برخلاف قیاس است هکذا قال السمعانی فی کتاب الانساب

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسین بن شعیب بن محمد السنجی الفقیه الشافعی وی یکی
از ائمه متقدمین است اخذ فقه بخراسان از ابی بکر قفال المروزی و حضرت
قاضی حسین و حضرت شیخ ابو محمد جوینی والد امام الحرمین نموده و مسایل
فروعیه ابی بکر حداد مصری را شرح نموده که نزد جامعین تمام شروح آن
فایق است با آنکه حضرت امام قفال و قاضی ابو الطیب الطبری و غیرهما آنرا
شرح نموده بوده اند و کتاب تلخیص ابی العباس بن القاص را شرح معتبر
مفصل نموده و آن قلیل الوجود است و از تالیفات او کتاب مجموع است
که حضرت ابی حامد امام محمد غزالی در کتاب وسیط از آن نقلها نموده و این
کتابی است که در آن طریقه عراق و اصحاب خراسان را جمع نموده و مسایل مذهب
و دروس آنرا از فضلا بیان نموده و او در زمان خودش رئیس فقهاء مرو بوده
وفات او در سنه ثلثین و اربعمائه بوده رحمه الله **السنجی** بکسر سین مهمله و سکون
نون و بعد از آن جیم نسبت است بسنج و آن قریه کبیره است از قری مرو

والحمد لله رب العالمین

ابو عبد الله الحسین بن الحسن بن محمد بن حلیم الفقیه الشافعی المعروف
بالجرجانی وی در سنه ثلث و ثلثین و ثلثمائه متولد شده و ببخارا رسیده
و در آنجا کتاب حدیث شریف از ابی بکر محمد بن احمد بن حبیب و غیره میشنوده
و اخذ فقه از ابی بکر الاودنی و ابی بکر قفال نموده و بعض اندک زمانی در ماوراء النهر

مرجع اليه علم فتوى وامام معظم دانش وتقوى گشته واو در مذهب شجره حسنه
بوده ودر نیشابور روایت حدیث مینموده واز آن حضرت الحافظ الحاکم وغیره از وی
حدیث میکرده وی در جمادی الاولی وقیل ربیع الاول سنه ثلث واربعمائه
متوفی شده رحمه الله ونسبت او بجد او علیم مذکور است والحمد لله رب العالمین
ابو عبدالله الحسین بن محمد الونی الفرضی الحاسب وی در علم فرایض
وحساب امام ومقتدی بوده واو را تصانیف کثیره ملیحه در بیان جودت
وتنقیح نزد ارباب دانش مقبول بوده وسماع حدیث از اصحاب علی بن الصماد وغیرهم
نموده واز حکیم عبدالله بن ابراهیم الخبری صاحب التلخیص فی الحساب والخطیب التبریزی
استماع حدیث کرده واو در علم حساب فی فرایض شیخ خبری است واز وجود
شریف ومصنفات وی خلق کثیر انتفاع یافته وی در بغداد در ذی الحجه
سنه اربع وخمسین واربعمائه در وقت فتنه بساسیری رحمه الله دنیا فنا
البساسیری قدم ذکره والونی بفتح واو وتشدید نون نسبت است بون وآن
قریه ایست از اعمال قهستان وظن ابن احمد خلکان آنکه وی رحمه الله
از آن قریه بوده والحمد لله رب العالمین
ابو عبدالله الحسین بن نصر بن محمد بن الحسین بن القاسم بن الخمیس بن
عامر المعروف بابن خمیس الکعبی الموصلی الجهنی ملقب بتاج الاسلام مجد الدین
الفقیه الشافعی وی اخذ فقه از حضرت ابی حامد امام محمد غزالی وغیره در بغداد
نموده وبر جمع مالک بن طوق متولی قضا ومهمات ملیه شده بعد از آن بموصل
رجعت کرده ودر آنجا ساکن شده وتصنیف کتب کثیره نموده منها مناقب الابرار

على اسلوب

على اسلوب رسالة القشیری ومناسک الحج واخبار المنامات حافظ ابو سعید سمعانی
رحمه الله در تاریخ خود شرح ذکر او کرده ویرا ثنا بسیار نموده وخمیس جد اعلی
او بوده وابو عبدالله مذکور در شهر ربیع الآخر سنه اثنین وخمسین وخمسمائه
متوفی شده رحمه الله والجهنی بضم جیم وفتح ها وبعد از آن نون نسبت است
بجهینه وآن قریه ایست قریب بموصل مجاور قریه که در وی عین مشهور بعین
القیاره واقع است وآن آب معدنیست که اصحاب امراض فلج ورياح با وی منتفع
واین مورد وقریه در بر موصل واقع است وجهینه قریب از عین قیاره وجهینی
ایضا نسبت است بجهینه وآن قبیله کثیره است از قضاعه والکعبی بفتح کاف وسکون عین
مهمله وبعد از آن با موحده نسبت است بنی کعب وآن چهار قبیله است نمیدانم که
از ایشان بکدام منسوبست وموصل معروفست محتاج بذکر نیست
والحمد لله رب العالمین
ابو مغیث الحسین بن منصور الحلاج الزاهد المشهور وی از بیضا
من توابع دار الملک شیراز بوده ودر واسط وعراق نشو ونما نموده وبا حضرت
ابا القاسم جنید بغدادی وغیره از ارباب ولایت مصاحب بوده واعتقاد ناس
در امر آن حضرت مختلف است بعضی در تعظیم وتکریم ومبالغه تمام نمایند
وبعضی در انکار وکفر او ابرام بلا کلام کنند اما در کتاب مشکوة الانوار حضرت
ابی حامد امام محمد غزالی فصل طویلی در شان او وصف ایام کمال الفاظ صادره
از وی مثل انا الحق وقوله لیس فی جبتی سوی الله وغیر ذلک اعتذار نموده
القصه جمیع اطلاقاتی که عقل وشرع از آن آبی ومتحرز است همه از محملهای

صحیح حال بوده و گفته که آنچه از وی صادر شده از فرط محبت و شدت توحد و از
منافیت مودت و شرط تفرد و توحد بوده چنانکه گفته: انا من اهوی و
من اهوی انا: نحن روحان حللنا بدنا: فاذا ابصرتنی ابصرته: واذا ابصرته
ابصرتنا: وبالجمله حدیث آن حضرت طویل و قضیه او مشهور و معلوم و
الله متولی السرائر گویند پدر وی جد او مجوسی بوده و او با حضرت ابو القاسم
جنید بغدادی و من فی طبقته مصاحبت و مخالطت مینموده اکثر علماء عصر او
باباحت خون او فتوی دادند اما ابا العباس بن سریج از حال حسین منصور
سؤال کردند گفت حال او بر من مخفی و مستور است و من در شأن او چیزی
نیکویم از ورود محلس حامد بن العباس وزیر الامام المقتدر نسبت بحضرت قاضی
ابی عمر که مستتر بوده بآنش مؤاخذه ساخته اند و باباحت خون او قاضی
و من کان معه من الفقهاء فتوی نوشتند و حسین بن منصور هر چند ظهری
حمی و دمی حرام و لا یحل لکم ان یتأولوا علی ما یبیحه و انا اعتقادی الاسلام و
مذهبی السنة و تفضیل الائمة الاربعة و بقیة العشرة من الصحابة رضوان
الله علیهم اجمعین التفات نمینمودند و گفت تألیف من کتابهاست در حدیث
و سنت نزد وراقین صفاء اعتقاد من از آن مشهود و معلوم است و میگفت
الله الله فی دمی و لا یزال این کلمه تکرار مینمود ایشان گوش نمیکردند تا آنکه
خطوط و نوشته خود را مکمل ساختند و از مجلس برخاستند و حسین منصور را
بحبس بردند و حامد بن عباس وزیر خبر او را بالمقتدر فی المجلس نوشته با سوده
فتوی بخدمت مقتدر فرستاد مقتدر جواب نوشت اگر قضاة بقتل او اعلام

افتا

افتا نمایند او را بصاحب شرطه یعنی عسس و جلاد دسپارند که او را هزار تازیانه
زنند اگر نمیرد هزار تازیانه دیگر زنند بعد از آن گردنش زنند و وزیر مذکور
او را تسلیم جلاد نموده و گفت آنچه مقتدر امر فرموده و گفت اگر مشار
الیه بضرب مفرط هلاک نشود اول دستش ببرد بعد از آن پایش بعد از آن
دستی دیگر و پایش بعد از آن گردنش بزنی و بدنش بسوزانی و اگر با تو خدعه
کند و گوید دجله و فرات بدانند در سرخ و سفید مملو سیازم قبول نکنی
و دست از عقوبت او کوتاه نسازی بعد از آن شرطی او را بنزد خود برد
و صباح یوم الثلثا ثلث و عشرین و قیل رابع عشرین ذی القعده سنه تسع
و ثلثمائه او را از مجلس حبس بباب طاق آورده و از عوام الناس خلق عظیم در
آنجا جمع شدند جلاد او را هزار تازیانه زد و آه نگفت و چون تازیانه
به ششصد رسید بشرطی گفت مرا پیش خود خوان که مرا بتو نصیحتی است که
برابر فتح قسطنطنیه میشود شرطی گفت بمن از تو گفته اند که تو امثال
این هذیان خواهی گفت مرا با تو نیست که ضرب با تو برداشتم شرطی چون
از ضرب خلاص شد اطراف اربع او را قطع نمود بعد از آن گردنش از بدن
جدا ساخت و جثه مبارکش را بسوزانید چون لاغر بدنش و خاکستر شد
آن را در دجله انداختند و سر مبارک او را بر کنار جسر انداخته آویختند اما
اصحاب آنحضرت با خود میگفتند بعد از چهل روز عود و مودت ظاهر خواهد نمود
و اتفاقا در آن ایام دجله بافراط زیاده شد اصحاب وی دعوی آن میکردند
که این شورش و زیادتی دجله بواسطه آنست که خاکستر بدن مبارک او

در دجله ریخته شده و بعضی اصحاب وی میگفتند انکه مقتول شد شبیه و مثال
او بوده که بر اعدا مصور شد و متمثل شد و او اکنون در رجوع است الحاصل تمام
حال او طولی دارد و آنچه گفته شد از حال او از برای ارباب تبصر کافی است
اینجا ذکر است بحرفی بس است و از جمله اشعار منسوب به وی و ابیات اصطلاحهم

لا كنت ان كنت ادري كيف كنت ولا ٭ لا كنت ان كنت ادري كيف لم اكن

ارسلت تسأل عني كيف كنت ولا ٭ لاقيت بعدك من هم ومن حزن

و ابوبکر نوبلی القصری گفته از حسین بن المنصور در نماز که بر دار بود می شنیدم که میگفت

طلبت المستقر بكل ارض ٭ فلم ارى بارض مستقرا

اطعت مطامعي فاستعبدتني ٭ ولو اني قنعت لكنت حرا

و گویند بعضی کسان بابی القاسم سمنون بن حمزه زاهد چیزی نوشتند و از
حال حسین منصور سؤال کردند در جواب این دو بیت مذکور را نوشته روان
کردانید والله اعلم و**حلاج** بفتح حاء مهمله و تشدید لام و بعد از الف جیم
است و او بحلاج بواسطه آن ملقب شد که همیشه بر دکان شخص حلاجی می
نشسته روزی قضاء اشتغال بخود بر دو سفر بوده حلاج مذکور میگفته قضاء اشغال
تو مفوت شغل حلاجی شده حسین منصور میگفته تو امضاء اشتغال من
بکن که من بعوض تو حلاجی کنم چون او غایب میشده همه پنبه منبوده تمام
پنبه هم در امحلوج میساخته و**بیضا** بفتح باء موحده و سکون یاء مثناة من
تحتها و بعد از ضاد معجمه ممدوده است اینی فقیر از اهل کاشان چنین گوید
که بعد از فراغ از این ترجمه در کتاب شامل الاصول در تصنیف الشیخ العلامه

امام الحرمين

امام الحرمين ابي المعالي عبد الملك بن الشيخ ابي حامد محمد الجويني رحمهم الله
فصل یافتم سزاوار است که در اینجا مکتوب شود تا مستبصر و منتبه باشد بر امری
که از حضرت امام الحرمين در اینجا واقع شده و آن اینست که حضرت امام
الحرمين سفر نامه طایفه از ثقات ذکر کرده اند که سه کس یعنی جنابی قرمطی
و ابن المقفع و حلاج توافق نموده اند که دولت بنی عباس را منقلب ساختن
متعرض فساد مملکت شوند و استعطاف قلوب و استمالت دلها بجانب خود
نمایند و بدین نیت هر کس بقطری متوجه شدند اما جنابی اطراف و اکناف
احسا را اختیار نمود و ابن المقفع با اطراف و اکناف بلاد ترک توغل و توجه
نمود و حسین بن منصور حلاج عراق و بغداد را اختیار فرمود و الحال الرهنه
مصاحبان او جنابی و ابن المقفع سلاک ابن منصور و صادم و حبان مرد او
حکم کردند چه اهل عراق را از انخداع بسیار دور دیدند هذا آخر کلام
امام الحرمين رحمه الله میگوید که این کلمات نزد ارباب تواریخ مستقیم نیست
چه اصحاب ثلثه مذکوره در وقت واحد جمع نشده اند اما حضرت حسین
حلاج و ابن المقفع جایز است که همدیگر را دیده باشند چه معاصر هم بوده اند
اما اینکه تحقیق اجتماع نموده باشند معلوم ندادم و مراد بجنابی ابو طاهر سلیمان
بن ابی سعید الحسن بن بهرام القرمطی پیشوای قرامطه است و حدیث قرامطه
و حروب و خروج ایشان با خلفا و ملوک مشهور زمانست احتیاج باطاله
آن در این مکان نیست اگر حضرت حق توفیق تحریر تاریخ کبیر روزی کرداند
در آنجا ذکر حدیث ایشان مستوفی نموده شود والله الموفق و عوان مقصد

ذکر قرامطه گذشت سزاوار آنکه فصلی مختصری که متضمن کشف حال ایشان
باشد ایراد نموده شود تا این کتاب یکبارگی از ذکر ایشان خالی نماند شیخ
میگویم شیخ واستاد من عز الدین ابو الحسن علی بن محمد الموصوف بابن الاثیر
الجزری در تاریخ کبیر خود شرحی بکمال از احوال ایشان ایراد نموده و اطناب
و بسط کلام در آن فرموده و در هر سال هر چه از ایشان ظاهر شده ثبت نموده
در این کتاب اختصار و ایجاز بعضی از آنها نقل نموده شد ابن الاثیر
از احوال ایشان در سنه ثمان و سبعین و مائتین ثبت نموده که طایفه
از قرامطه سواد کوفه حرکت و نهضت نمودند و از میان ایشان شخصی
اظهار عبادت و زهادت نموده روزگار بطاعت و نسک میگذرانید
و از زنبیل بافی کسب معاش خود نموده روز بسر میبرد و مدتی بدین نمط
مذکور مشاغل و عامل بود و ناس را بامامت یکی از اهل بیت دعوت میکرد
خلق کثیر دعوت او را اجابت کردند و مردم باو اعتقاد آورده ذکر ایشان
سواد کوفه شایع شد و ابن جریر در سنه ست و ثمانین گفته که شخصی از
قرامطه معروف بابی سعید الجنابی ببحرین ظاهر شد و جماعتی از اعراب و
قرامطه برو مجتمع گشتند و امر او انتظام یافت بقوم الجامیه و حوالی خود را از
قری و مواضع بقتل آورده و آتش فتنه بر دیو ونا استعلا یافت و چون
بحوالی بصره رسید معتضد خلیفه جهت دفع او لشکری تقدیم و سرداری
عباس بن عمرو الغنوی روانه گردانید بعد از تحقق محاربه انکسار و انهزام
بر عباس افتاد و اکثر آن عسکر نابود ساخته عباس مشار الیه را بدست خود

مقید

مقید گردانید و ابو سعید مذکور تمام اسیران را بقتل آورده احراق نمود و عباس را
نگاه داشت و این صورت در اواخر شعبان سنه سبع و ثمانین و مائتین فیما بین
البصره والبحرین واقع شد بعد از مدتی ابو العباس را اطلاق نموده گفت
برو بصاحبت آنچه دیدی بگو و ابو العباس در رمضان سنه مذکوره ببغداد
در آمد و پیش معتضد حاضر شده حکایت باز گفت و از خلیفه بخلعت
سرافراز گشت بعد از آن قرامطه در سنه تسع و ثمانین و مائتین ببلاد
شامیه در آمدند و میان ایشان و عساکر بنی عباس محاربات و مشاجرات
کثیره روی نمود که شرح آن طولی دارد و در این اثنا خادمی از خدام ابو
سعید جنابی فرصت یافته ابو سعید را در حمام بقتل آورد و ولد او ابو طاهر
سلیمان بن ابو سعید مذکور قایم مقام پدر شد و چند زمانی که ابو سعید
بقتل آمد بر هجر و قطیف و سایر بلاد بحرین مستولی و مستقل بود و در
سنه احدی عشر و ثلثمائه در شهر ربیع الآخر ابو طاهر سلیمان مذکور قصد
بصره کرد و جمعی از وی بکمند و درست بر آن تصاعد نمودند و چون اصحاب
بصره را دیدند یکبار بر ایشان صولت بردند و متولی بلده را بقتل
آورده شمشیر در میان مردم نهادند و جمعی از ایشان بفرار و خلاص شدند
و اکثر کشته گشتند و ابو طاهر هفده روز بماند و در آنجا اقامت کرد
و تمام اموال و حیوانات بصره را بیرون آورده بنا باحساء حمل نمود و بعد از آن
بمنازل خویش عود فرمود و لا یزال در صدد افساد بلاد و سفک دماء عباد
بود و مراسم نهب و هراق و مواسم قتل و احراق بتقدیم میرسانید و ...

سبع عشر وثلثمائه برای موجب عامل بوده در این سال حجیج متوجه زیارت
کعبه معظمه شدند ایشانرا از طرق بسلامت گذرانید و از عقب ایشان
ایلغار نموده در یوم ترویه بحجاج رسید جمیع اموال و جهات حجاج را بدست
نهب و غارت بعساکر خود متفرق ساخت و ایشانرا بالکلیه در حوالی حرم
و مسجد الحرام و نفس بیت کعبه مشرفه بقتل آورد و حجر الاسود را از محل
خودش قلع نموده بهجر فرستاد امیر مکه معظمه با جماعتی از اشراف بیرون
آمد و میانه ایشان مقاتله عظیم صورت پذیرفت و انهزام بر اشراف
افتاد ابطاهر ایشانرا تمام بقتل آورد و باب کعبه را قلع نمود و شخصی را بالا
فرستاد که میزاب را قلع کند آن شخص از آن محل ادفع باسفل السافلین
افتاد و کسوه کعبه را بدر کرده بر اصحاب خود قسمت نمود و کشته بسیاری
در چاه زمزم انداخت و باقی قتلی حرم را در نفس حرم بلا غسل و کفن دفن
نمود و در وقتی که اهل مکه را غارت کرده متوجه شد چون این صورت بسمع عبید الله
مهدی صاحب افریقیه رسید بوی کتابتی مشتمل بر ملامت و
لعنت و تهدید و تشدید باظهار نمود و نوشت بدین عمل که کردی از برای
شیعت و دعاة دولت ما کفر و الحاد را بانحاء شتی اثبات نمودی و اگر تمام
اموال اهل مکه و حجیج را بصاحبان باز ندهی و حجر الاسود شریف و کسوه مکه
مبارکه را باز بجای خود ننهی من از تو در دنیا و آخرت بری خواهم بود
چون این مکتوب به وی رسید اعاده حجر الاسود و استعاده آنچه ممکن بود
از اموال اهل مکه و حجیج نمود و گفت بامر گرفتم و بامر باز دادم و بحکم ترکها کم

بغداد و عراق بخرید حجر الاسود پنجاه هزار دینار ذهب خالص میداد و او
قبول نمی نمود در این وقت بضرورت باز فرستاد و غیر شیخ من چنین گفته
که در خامس ذی القعده و قیل ذی الحجه من السنه المذکوره در ایام خلافت
المطیع لله حجر الاسود بمکان شریف خود مقرر شد و در زمانی که از مکه
معظمه بهجر میبردند شتر شتر در زیر آن هلاک شد و چون بمکه آوردند
یک شتر ضعیف باسانی آنرا بدان مقام مبارک رسانید این فقیر احمد
خلکان چنین گوید که اینجمع شیخ و استاد من ابن الاثیر در نفاذ کتاب ممالک
قرامطه و دو نسل ایشان در باب رد حجر الاسود و ما یتبعه نوشته مستقیم
و مطابق نفس الامر نیست چه ممالک رحمه الله در سنه اثنین و عشرین
وثلثمائه متوفی شده و رد حجر الاسود در سنه تسع و ثلثین و ثلثمائه وقوع
شده و این معنی بعد از وفات ممالک بهفده سال صورت پذیر گشته والله
اعلم و شیخ من گفته که چون قرامطه اراده رد حجر الاسود کردند آنرا بکوفه
حمل نمودند و در جامع کوفه آنرا آویختند تا آنکه مردم ببینند بعد از آن
بمکه مشرفه حمل نمودند القصه مدت بیست و دو سال الحجر الاسود
نزد قرامطه بود و در همه ظلت مردم از طواف و استلام متروک و محجور بود
و ابن الاثیر گوید کسی که حجر الاسود را رد کرد ابن شبر و کان از خواص ابی سعید
جنابی بوده و شیخ ما ابن الاثیر در احوال سنه ستین و ثلثمائه چنین ذکر کرده
که چون قرامطه بدمشق رسیدند و دمشق را بتحت تسخیر در آوردند ما ثلث
آن شدند و جعفر بن فلاح نایب مصر بن را بقتل آوردند چنانکه در ترجمه

جعفر بن کورد شروع آن بجلابه کورد شد بعد از آن عسکر قرامطه متوجه مصر
شد بظاهر قاهره بعین الشمس نزول نمودند و اصحاب مصر بجهاد ایشان
بیرون آمده میانه ایشان محاربه عظیم واقع شد وانکسار بر قرامطه
افتاد از آنجا رجعت نمودند القصه آنچه از ایشان نسبت باسلام و مسلمین
واقع شد قبل از ایشان و بعد از ایشان از کسی واقع نشده و نخواهد شد
و اکثر بلاد ان عراق و حجاز و بلاد شرق و شام الی باب المصر مدت مدید ایشان
بتصرف در آورده بودند و ابوطاهر بن کورد در سنه اثنین و ثلثین و ثلثمائه
مقتول شد و قرمطی بکسر قاف و سکون را و کسر میم و بعد ها طاء مهمله است
والقرمطه تقارب بعض اشیاست ببعض از آنجهت خط مندمج را مقرمط
گویند و ابوسعید مذکور قصیر القامه صغیر الجثه احمر اللون کریه المنظر
بوده فلهذا لقب او را قرمطی گفته اند وقد ذکر القاضی ابی بکر الباقلانی فصلا
طویلا من احوالهم فی کتاب کشف اسرار الباطنیه و اما جنابی بفتح جیم و تشدید
النون و بعد از ان الف باء موحده و این نسبتست بجنابه و آن بلدیست
از اعمال فارس و متصل است ببحرین قریب بسیراف و قرامطه از آنجا اند
از آنجهت بدان منسوبند و الاحساء بفتح همزه و سکون حاء مهمله و بعد از آن
سین مهمله و بعد از آن الف ممدوده و آن کوره ایست از ناحیه مذکوره
و در آن مواضع و بلاد کثیره است در جانب مذکوره و هجر و قطیف از آن بلاد اند
و احساء جمع حسی بکسر حاء و سکون سین و حسی زمینی است که بر روی ریگ
باشد و او را پوشانیده باشد چون ریگ را بکاوند حاصل شده باشد آن

حفر نمایند

حفر نمایند و چون این ارض کثیرة الاحساء است از این جهت بدین اسم موسوم
گشته و احساء علم او شده و اما بحرین جوهری در صحاح اللغه چنین گفته
که آن بلدیست و منسوب بآن را بحرانی گویند و ازهری گفته بحرین را
تثنیه بحر بنا بر آن گویند که در ناحیه آن بحیره ایست که میانه آن
بحیره و بحر اخضر اعظم ده فرسخ است و بحیره مذکوره را سه میل در سه میل
تقدیر کرده اند و آب آن بیرون نمیرود و راکد و تلخ است و این نواحی
با کلیهما بلاد عربست و متصل است ببری که متصل است بحجاز از
یکجانب و از یکجانب ساحل بحرست که متصل است بیمن و هند قریب
بجزیره قیس بن عمیره است که عوام آنرا کیش گویند و در وسط بحر عمان
عمان و بلاد فارس واقع است و در امهرم و غیرها از بلاد در آن ناحیه
واقع است رحمه الله علم اما ابن المقفع او عبدالله بن المقفع کاتب است که
ببلاغت و فصاحت شهره روزگار بوده و او را رسایل بدیعه مقبوله است
و او از اهل فارس و مجوسی بوده و بر دست عیسی بن علی عم سفاح و منصور
خلیفه عباسی مسلمان شد و نزد او بجهت کتابت قیام مینموده و از
مخصوصان او گشته و از کلام اوست شربت من الخطب ربا و لم اضبط
دو ربا فغاضت ثم فاضت فلا هی نظاما و لیست غیرها کلاما و ابن الهیثم
مدعی گفته که ابن المقفع نزد عیسی بن علی آمد و گفت حب اسلام در دل من
پیدا شده میخواهم که بر دست تو مسلمان شوم عیسی گفت میباید که این
صورت بمحضر قواد و وجوه ناس باشد و فردا بکره ابن المقفع را حاضر

ساخت وطعامی حاضر کرده آیند وابن المقفع طعام را میخورد وبعادت مجوس
زمزمه با خود میکرد عیسی بن علی گفت تو بعزیمت اسلامی وزمزمه مجوس
میکنی گفت مکروه می شمارم که شب خواب کنم وبر دینی از آزادیان باشم
چون صباح روز دیگر شد بر دست عیسی بن علی بشرف اسلام مشرف شد
وابن المقفع با فضایل کثیره متهم بزندقه بوده جاحظ حکایت کند که
ابن المقفع ومطیع بن ایاس ویحیی بن زیاد در دین خود بزندقه والحاد
متهم بودند وبعضی گفته اند که عجب است که جاحظ خود را فراموش کرده
ومهدی بن المنصور خلیفه گفته که ما کتاب زندقه ندیدیم الا که
اصل آن سخنان ابن المقفع بوده واصمعی گفته که ابن المقفع را تالیفات در
غایت حسن بوده از آن جمله درة الیتیمه است که در آن فن مثل آن کتابی
تالیف نشده وهمچنین اصمعی گفته از ابن مقفع پرسیدند ترا ادب که تعلیم
داد گفت نفس من هرچه از غیر نیک میدیدم تتبع آن میکردم وهرچه
بد میدیدم از آن اجتناب وتحرز مینمودم گویند ابن المقفع خلیل بن
احمد صاحب عروض ملاقات نموده بعد از افتراق بخلیل گفتند ابن
المقفع را چون دیدی گفت علمش از عقل زیاده یافتم واز ابن المقفع
پرسیدند که خلیل را چون یافتی گفت عقلش از علمش بیشتر دیدم وگفته شد
ابن مقفع است که تالیف کتاب کلیله ودمنه نموده وگویند او تالیف
ننموده بلکه از لغت فارسی بعربی ترجمه نموده ومکتابی که در اول کتاب
کلیله ودمنه باذی مذکور است از سخنان ابن المقفع مذکور است

وعبدالله

وعبدالله بن المقفع همواره مجوس سفیان بن معاویة بن یزید بن المهلب بن ابی
صفره امیر بصره میبوده ومادرش را ولد الزنا دشنام میداده واورا تسمیه بابن المغتلمه
مینموده واین الفاظ از وبسیار صادر میشد تا آنکه اعمام منصور خلیفه
سلیمان وعیسی ابناء علی به بصره نزول مینمایند بواسطه آنکه برادر خود را عبد
الله بن علی را از جانب امیرالمومنین منصور اطمینان وامان دهند چه
عبدالله مذکور بر امیرالمومنین منصور خروج نموده طلب خلافت جهة
نفس خود کرده بوده واز ابومسلم خراسانی که از جانب حضرت امیرالمومنین
بدفع او آمده انهزام یافته نزد برادران خود رضا علی نفسه مخفی شده بود
وباستشفاع برادرانش سلیمان وعیسی حضرت امیرالمومنین از سر جریمه او
گذشته واورا بامان سرافراز گردانیده ومقرر کرده که اورا امان نامه دهند
واین واقعه در کتب تاریخ مشهور است ومقصود از ایراد آن در این محل آنکه
کلام وسخن بر آن مبنی است وچون سلیمان وعیسی به بصره میرسند عبدالله
ابن المقفع را امر میکنند که امان نامه بتاکید هرچه تمامتر از جانب امیرالمومنین
منصور بنویسد وپیش از این گفته شده بود که عبدالله بن المقفع کاتب
عیسی بن علی بوده پس امان نامه بتاکید تمام قلمی نموده از جمله فصول آن
این بوده اگر امیرالمومنین بعم خود عبدالله بن علی مکر نماید زنان او
از وی مطلقه باشند ودواب وی وقف وعبید واماء او احرار بوند وبیعت
مسلمین از وی معلول ومنزول بود وابن المقفع بکتابت این شروط طلب امتحان
مینمود چون امیرالمومنین منصور بدان مطلع شد این صورت را بسیار

ناخوش آمده و گفته این را که نوشته گفتند شخص است که او را عبد الله
بن المقفع گویند او نوشته فی الحال بسفیان بن معاویه مذکور منشور بعهد
نوشته که ابن المقفع را بقتل آورد و حال آنکه سفیان نسبت با او در غایت
عداوت و بغض بوده این امر را غنیمت شمرده روزی ابن المقفع بجهت دخول
مسجد سفیان استیذان نموده اذن را تاخیر کرده تا آنکه جماعت از بنی اشجع
بیرون رفته اند بعد از آن او را اذن داده ابن المقفع در آمده و با او بحجره
دیگر رفته اند و در آن حجره او را بقتل آورده و بروایتی دیگر ابن المدائنی
گفته چون ابن المقفع نزد سفیان در آمد گفت آنچه در خصوص مادر من میگفتی
میدانی گفت از تو سوال نخواهیکنم که مرا امان داده نکشی و از سر خون
من برخیزی سفیان گفت مادر من مغتلمه بوده باشد اگر ترا بسیاست نکشم
بعد از آن امر کرد که تنور بغایت تافته اند تا اطراف او را عضو عضو می
بریده اند و در تنور می انداخته اند و او ناظر بوده تا آنکه تنور بدنش را
تمام دانش نهاده اند و سر تنور دیگر گرفته اند و در اثنای این احوال سفیان
به وی میگفته که از این فعل که از من نسبت بتو صادر می شود مرا اثم و گناه
نیست چه تو زندیق و افساد ناس میکنی بعد از آن سلیمان و عیسی بن
مقفع را هر چه جستند نیافتند گفتند چون با سفیان جهت سلام داخل
شد دیگر بیرون نیامد بعد از آن امام خلیفه بحضرت خلیفه از وی در این
قضیه شکایت کرده اند و داد خواهی نموده اند خلیفه سفیان را مقید
بدیوان خلافت حاضر نموده ایشان اقامت شهود نمودند و شهود گفتند

ما دیدیم

ما دیدیم که عبد الله مذکور بدار سفیان در آمد و دیگر بیرون نیامد بعد از آن امیر
المؤمنین بشهود گفت اگر من سفیان را بدین شهادت بکشم و ابن المقفع از
این در و شاید کرنباپ که در عقب او بود بیرون آید من شما را بقصاص
خون سفیان بکشم با شما چه شود بالکلیه از شهادت رجعت نمودند و
عیسی و سلیمان از این صورت دانستند که قتل ابن مقفع باذن و صلاح
امیر المؤمنین بود گویند که ابن المقفع سی و شش ساله بوده که بقتل آمده و
ابن هیثم بن عدی گفته که ابن المقفع بسفیان مذکور لا یزال استخفاف و
سخریت مینموده چنانکه گویند سفیان بینی بزرگ چون نزد او بسلام در
می آمد السلام علیکما میگفته و مرادش سفیان و بینی او بوده و از جمله خطا
تسخر میگفته شخصی وفات کرده زنی و شوهری گذاشته و غرض آنکه
عدم دانش او را باصحاب مجلس اظهار نماید گویند سفیان روزی گفته که من
از سکوت هرگز پشیمان نشدم ابن المقفع گفته لالی زینت تو است تو
از نطق پشیمان شوی بروایت دیگر بلاذری گوید که چون عیسی بن علی عم
امان برادرش عبد الله بن علی بن عبد الله بصره نزول نمود با ابن مقفع گفت
برو نزد سفیان و در امر کتابت اینها بگو گفت نزد سفیان نمیروم که او
با من بد است و من از وی ترسیم عیسی گفت برو که تو در امانی ابن المقفع حسب الامر
نزد او رفت و با او چنان کرد که گفتم و گویند سفیان او را در چاه بالوعه
انداخت و چاه را بسنگ پر ساخت و گویند او را در حمام انداخت و در
حمام را بروی بربست و او در آنجا از حرارت هلاک شد انتهی و صاحب ابن معز

ابو المظفر یوسف الواعظ سبط شیخ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی الواعظ
مشهور در تاریخ کبیر خودش مسمی بمرآة الزمان چنین گفته که اخبار ابن
المقفع و آنچه بر وی جاری شده از قتل در تاریخ سنه خمس و اربعین و مائه
بوده و از عادت ابو المظفر آنکه واقعه هر سال را در آن سال ذکر میکرده پس
این صورت دلالت بر آن میکند که قتل وی در سنه مذکوره بوده باشد
و عمر بن شبه در کتاب اخبار البصره گفته که قتل ابن المقفع در سنه اثنتین
او ثلث و اربعین و مائه بوده و در این خلافی نیست که سلیمان بن علی
مذکور در سنه اثنتین و اربعین متوفی شده بوده و حال آنکه ما ذکر کردیم
که سلیمان باتفاق برادرش عیسی طلب عفو ابن المقفع از سفیان نموده
والله اعلم خلاصه کلام آنکه تاریخ قتل ابن المقفع علی اختلاف الروایات
در سنه خمس و اربعین و پایانش از آن بیکسال یا دو سال بوده کما اشرنا
پس چگونه با حلاج و جنابی اجتماع و اتفاق ایشان صورت پذیرفته باشد
چنانکه حضرت امام الحرمین ذکر کرده پس از اینجا غلط کلام حضرت امام
الحرمین ظاهر میشود و نیز ابن المقفع بکار عراق مفارقت نموده و مقیم
بصره بوده و در بلاد عراق تردد مینموده فعلی هذا چگونه مسافرت بلاد
نزول نموده البته باشد و نیز در ایام اجتماع ایشان بغداد موجود نبوده چه
بغداد در زمان منصور در مدت خلافتش و انشاء پذیرفته بانکه در سنه
اربعین و مائه رسم انداخته و در سنه ست و اربعین در آن
نزول نموده و در سنه تسع و اربعین اتمام و اکمال فرموده و این بغداد بغداد

قدیم

قدیم است که بجانب غربی دجله بین الفرات والدجله واقع است کما جاء
فی الحدیث المروی عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و این حدیث همان
حدیث است که خطیب ابوبکر بغدادی در اول کتاب تاریخ خویش ذکر
نموده و بغداد در زمان اجتماع ایشان بغداد جدید نامیده که در جانب
شرقی دجله واقع است و در زمان بویه و در دور خلافت مبنی است و این
بغداد بچندین سال بعد از ابن مقفع ایجاد و اتخاذ یافته و المقفع
بضم میم و فتح قاف و تشدید فا و فتحها و بعد از آن عین مهمله است
و اسم مقفع داذویه بوده بواسطه آنکه حجاج بن یوسف ثقفی در ایام
تولیت خودش بر عراق و فارس او را بتحصیل خراج فارس فرستاده بود
و او دست بمال الخراج دراز کرده بعضی از آن تصرف نموده بوده در استرداد
و استیفاء آن او را تعذیب نموده دستها و را متشنج و شل کرده شده
بوده از اینجهة او را مقفع گفته اند و گویند او را خالد بن عبدالله القسری
الامة ذکره بعد از خالد چون متولی عراق شد او را تعذیب نموده والله اعلم
بتحقیق الحال ابن مکی در کتاب تثقیف اللسان گفته مقفع بکسر فا است چه
منسوب الیه صانع قفاع و بایع آن بوده و قفاع بکسر قاف جمع قفعه بفتح
قاف است و آن چیزی که از برگ خرما مثل زنبیل میبافند اما عروه بفتح
دسته ندارد اما مقفع بفتح قاف نزد علما مشهور است هذا پس ترتیب
بر این مقدمات ثابت شد که ابن المقفع احد ثلثه مذکوره نیست و گویم
میتواند بود که حضرت امام الحرمین از ابن المقفع ابن مقفع خراسانی اراده

نموده باشد که دعوی ربوبیت نموده و اظهار زندقه کرده چنانکه در نسخ حمزه او
در حروف عین ذکر رفته چه اسم او عطا بوده و یا کاتبی که حین استکتاب
ابن المقفع را تصحیف ابن مقنع کرده باشد و تحریف و غلط از کاتب
صادر شده باشد نه از حضرت امام باز فکر کردم این مستقیم نیست چه
مقنع خراسان خود را کشت در سنه ثلث وستین ومائه بقتل آورده
و حلاج و جنابی را ندید و اگر خواهیم که کلام حضرت امام را تصحیح کنیم با آنکه
ثلثه مذکوره مجتمع شده اند ثالث را ابن شلمغانی اعتبار باید کرد چه وی مثل
حلاج و جنابی بوده است و با تمام مبنی بر تمویهات و تزویرات بوده
و جمع از ارباب تواریخ ذکر او کرده اند شیخ ابن عز الدین بن الاثیر رحمه الله
در تاریخ کبیر خود در سنه اثنین وعشرین وثلثمائه فصل طویلی در باب
او ذکر کرده و این فقیر آن را اختصار نموده و آن فصل مختصر اینست که ابوجعفر
محمد بن الشلمغانی المعروف بابن العزاقر در این سال کشته شده و سبب قتل
او این بوده که احداث مذهبی در تشییع و تناسخ و حلول و غیر ذلک ما یحکیه
نموده و این معنی از ابوالقاسم حسین بن روح الذی یسمیه الامامیة الباب
ظاهر شده بعد هذا ابن شلمغانی را جسته نیافته اند وی به موصل رفته و
در آنجا مستور و متواری گشته و مدت مدید در آنجا بدین موجب بسر کرده
بعد از مضی مدتی ببغداد نزول نموده و از وی ظاهر شده که وی دعوی
ربوبیت داده و از حسین بن قاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب که
وزیر مقتدر بالله بوده گویند و بنو بسطام و ابراهیم بن احمد بن ابی عون

وغیرهم

وغیرهم او را تابع بوده اند و در ایام ابن مقله وزیر المقتدر بالله ایشان را طلب
نموده نیافتند آنها خود در شوال در سنه اثنین وعشرین وثلثمائه ابن شلمغانی
ظاهر شده ابن مقله او را گرفته و حبس کرده و خانه اش را بجارو غارت
رفته و در خانه او مکتوبات جمعی که به او نوشته بوده اند و بر مذهب
وی سالک و ذاهب بوده اند یافتند و در آن کتابات او را خطاب
بلفظی کرده بوده اند که بشر یکدیگر را بدان خطاب نکنند و دفع
و کتب مذکوره را بر ابن شلمغانی عرض کرده اند اقرار کرده که خط
مریدان و مخلصان من است بعد از آن از آن تبرا کرده و اظهار اسلام
نموده و ابن عون و ابن عبدوس را نزد خلیفه احضار نموده اند حضرت
خلیفه هر دو را امر کرده که سیلی بر گردن ابن شلمغانی زنند امتناع
نموده اند و چون امر با کراه رسید ابن عبدوس سیلی بر گردن او زده
اما ابن ابی عون دست به ریش و سر او دراز کرده و ریش ابن شلمغانی را بوسیده
و گفته الهی و سیدی و رزاقی و دافع بعد از آن حضرت خلیفه الراضی بالله
به وگفته که زعم تو این بود که تو دعوی الوهیت نکرده ای پس این چه سخنان است
که ابن عون به تو میگوید در جواب گفته از قول ابن عون شرعا بر من چیزی
لازم نمی آید و خدا عالم است که من دعوی خدائی نکرده ام و ابن عبدوس گفته
که وی دعوی الهیه نکرده و لیکن میگوید که من باب وصول امام منتظر
محمد مهدی ام بعد از آن ایشان را برات و کرات مجلس خلافت محضور
قضات و علماء اسلام حاضر ساخته اند در آخر فقها بایاحت خون او

فتوی داده اند و او را باتش سوزانیده اند و این صورت در ذی القعده سنه
اثنین وعشرین وثلثمائه واقع شده و محیی الدین بن النجار در تاریخ بغداد
در ترجمه ابن عون المذکور چنین ذکر کرده که ابن عون را بواسطه متابعت
شلمغانی گردن زده صلب نموده اند و بعد از آن بسوزانیده اند میگویم که ابن ابی
عون مذکور صاحب تصانیف ملیحه بوده مثل التشبیهات والاجوبة المسکتة
وغیر ذلک و وی از اعیان کتاب بوده و شلمغانی بفتح شین معجمه و سکون
لام و بعد ها میم ثم غین معجمه و بعد از الف نون نسبت است بشلمغان
و آن دهی است از نواحی واسط و سمعانی او را در کتاب الانساب ذکر نموده والله اعلم

والحمد لله رب العالمین

الرئیس ابو علی الحسین بن عبد الله وی از حکماء مشهور زمان و وحید
فضلاء دوران بوده و پدر او اصلا بلخی بوده و به بخارا منتقل شده و از
عمال اشغال دیوانی و کفاة مهمات سلطانی بوده و در بخارا در قریه که از آنها
انجا بوده متولی عملی از اعمال آن شده و اسم آن قریه خرمیثن و ابو علی و
برادرش در انجا متولد شده اند و اسم مادر ایشان حضرت ستاره بوده
و او از قریه بوده که آنرا افشنه میگفته اند قریب بقریه خرمیثن و بعد از چون
زمانی بشهر بخارا نقل نموده اند و رئیس ابو علی از انجا بابتدا اشتغال نموده
بعلوم و کمالات اشتغال نموده و تحصیل فنون فضایل کرده و چون ده سال
از عمر او گذشته علم قرآن بر سبیل اتقان دانسته و حفظ اشیاء کثیره از
علم ادب و اصول دین و حساب هندسه و جبر و مقابله نموده و چون حکیم

ابو عبد الله

ابو عبد الله الناتلی به بخارا رسیده ابو علی بصحبت او مشرف شده و بر او
کتاب ایساغوجی در علم منطق و اقلیدس و مجسطی در علم هیئت گذرانیده
و اضعاف کثیره بر فواید شیخ ظاهر و روشن شده دقیقه و اشکالات غامضه که
ناتلی نمیدانسته از برای او روشن شده مع هذا همیشه در تحصیل علم فقه
بر حضرت اسمعیل زاهد تلمذ و تردد مینموده و مباحثه و مناظره تقدیم
میرسانیده و چون ناتلی بجانب سلطان خوارزمشاه مامون بن محمد متوجه
شده ابو علی بتحصیل علوم طبیعی و الهی و غیر ذلک اهتمام و اجتهاد نموده و
در فصوص و شروح آن افکار صایبه بجا آورده و حضرت حق جل و
علا ابواب حکم و علوم بر چهره دانش و اقبال او مفتوح کرده بعد از آن
رغبت بتحصیل علم طب و تامل در کتب مصنفه در آن نموده و بمعالجات
مرضی تا در بالا اکتساب قیام نموده و در اندک زمانی بر اوایل و اواخر محققین
حکما و مدققین فضلا فایق شده و هیچکس را در فنون علوم و تجربه رسوم
قرین و شبیه خود نیافته فضلاء عن الطب کبراء این طایفه انواع و
اقسام حکمت و طب بر او میخوانیده معالجات او را کار تجربه مقتبس بوده
تتبع مینموده اند و الحال در هنگام سن او شانزده ساله بوده و در مدت اشتغال خود
یکشب را بکمال خواب نکرده و در روز بغیر از مطالعه چیزی دیگر اشتغال
نموده و هرگاه بر او مسئله مشکل میشده وضو ساخته متوجه مسجد جامع شده
نماز میکرده از حضرت عزت اقدس وی خضوع و تسهیل و تحصیل مطلوب را
مسئلت مینموده در وقتی که نوح بن منصور سامانی صاحب خراسان مریض شده

ذکر او در مجلس آن حضرت باحسن وجوه گذشته او را جهة معالجه خود طلب
نموده بخدمت آن حضرت حاضر شده و او را علاج نموده عافیت وصحت یافته
بدین تقریب نزد آن حضرت ملازم شده و تقرب یافته و از جهة مطالعه
واستفاده بخزانه کتب آن حضرت شروع نموده والحق کتابخانه نشد که در
جمیع فنون کتب مشهوره وغیر مشهوره محتوی بوده وآنچه از کتب نفیسه
که در آن بوده در غیر آن موجود نبوده بلکه کسی اسم آنرا نشنیده فضلاء عن
الموفقه وآن حضرت در آنجا بر بعض مصنفات اوایل وغیرها ظفر یافته وانتخاب
فواید آن نموده و بر اکثر آنها اطلاع یافته وبعد هذا اتفاقا کتابخانه مذکوره
سوخته وابوعلی با حصلته من علومها متفرد ومنحصر گشته وگویند
احراق آن سعی آن حضرت بوده تا در علوم مد ونه خود یکتای بیهمتا باشد
ومنوز استکمال هیجده ساله نموده تحصیل علوم باسرها نموده وچون
پدرش متوفی شد حضرت ابوعلی بیست و دو ساله بوده وهمیشه باتفاق والد
بزرگوارش متقلد اعمال سلطانی می شده وچون ارکان دولت سامانیه پریشان
و متزلزل گشته ابوعلی از بخارا بقصبه گرکانج خوارزم انتقال نموده و بر
خوارزم شاه علی بن مامون بن احمد تردد مینموده وابوعلی در آن وقت
بزی فقها از طیلسان وغیره متلبس بوده وخوارزم شاه جهة مشار الیه مبلغی
که بمعیشت او وفا کند مقرر کرده بعد از آن از آنجا بنسا وابیورد وطوس
انتقال نموده واز آنجا بخدمت امیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر رسیده
وچون قابوس در بعض قلاع محبوس وبعد از انقضای مدتی از بعد حبوس

مایوس گشته چنانکه شرح آن در ترجمه حضرت مشار الیه در حرف قاف خواهد
آمد انشاء الله تعالی ابوعلی متوجه دهستان شده ودر آنجا بمرض صعب مریض
گشته بعد از عودت بجرجان نموده وتصنیف کتاب الاوسط در آنجا نموده
لذلک بدان جهة اوسط جرجانی گویند ودر آنجا بخدمت فقیه ابوعلی
جرجانی رسیده بعد از آن انتقال بری نموده ودر آنجا بدولت رسیده واز
آنجا بقزوین وهمدان رفته ومتولی وزارت شمس الدوله گشته بعد از آن
اجناد وعسکری او را تشویش و تفرقه بسیار رسانیده اند و بر سر خانه او
ریخته واو را گرفته تمام جهات واسباب او را غارت کرده اند واز شمس
الدوله قتل او را درخواست نموده اند وی امتناع نموده و او را از مضیق
حبس اطلاق فرموده مشار الیه بعد از اطلاق متواری شده چون شمس
الدوله بمرض قولنج مریض شده او را جهة مداوا ومعالجه خود احضار نموده
واز حوادث واقعه سابقه بمشار الیه اعتذار نموده ودیگر باره او را
بمسند وزارت عاید گردانیده بعد از آن شمس الدوله متوفی شده وپسر او
تاج الدوله متولی امور ملک وسلطنت شده ابوعلی را از وزارت عذر
خواهی نموده لذلک ابوعلی متوجه اصفهان شده علاء الدوله ابوجعفر بن
کاکویه که متصدی حکومت اصفهان بوده آن حضرت بنظر اعزاز واحسان
منظور ساخته گویند حضرت شیخ قوی المزاج بوده وشهوت جماع بروی غالب
بوده وچندان جماع کرده که قوای او منهک وضعیف گشته واصلا اصلاح
مزاج خویش نمی نموده واو را قولنج عظیمی عارض شده در یکروز هشت بار

حقنه فرموده بواسطهٔ آن بعض امعاء او منقرح گشته و بسحج انجامیده و در
سفری که با علاء الدوله مذکور همراه بوده او را مرضی در عقب قولنج عارض
شده امر کرده که دو دانگ کرفس اضافهٔ اجزاء حقنه نمایند طبیبی که معالجه
او میکرده پنج درم اضافه نموده از اینجهت ازدیاد مرض سحج او زیاده شده
و گویند بعض غلامان او مقدار کثیری از افیون داخل بعض معاجین و ادویه
که او بدان اشتغال مینموده اضافه کرده بوده اند بنا بر آنکه غلامان
مذکور در مال او خیانت کرده بوده اند و از افشای امر اندیشه نموده
استخلاص خود از وی بدین صورت استدعا نموده اند و او زمانی که آن
مرض برو عارض و غالب گشته او بقلق و اضطراب بسر میبرده و مع هذا
پرهیز نمیکرده و لذت جماع را بر لذت طول حیات مقدم مینموده دست از آن
باز نمیداشته و همواره در هفته مریض و در هفته با وجود معالجات بصلاح
مقرون میبوده و چون علاء الدوله از اصفهان قصد همدان نموده ابو علی
با او رفیق بوده او را در راه قولنج عارض شده و چون بهمدان رسید بنیه اش
ضعیف بوده و قوت او مشرف بسقوط گشته و میگفته مدبری که در
بدن منست از تدبیر عاجز شده لذا اکنون معالجه نفع نمیدهد بعد از آن
غسل کرده و توبه نموده و آنچه از مال با او همراه بوده همه را بفقرا تصدق
نموده و بکسانیکه میدانسته در معامله ظلم نموده و تمام عبید و ممالیک خود را
حسبةً لله تعالی حر و آزاد گردانیده و هر سه روز یکبار ختم کلام الله می
نموده بعد از آن برحمت ایزدی واصل شده و تاریخ آن را خوش حم خواهد

آمد ان شاء الله تعالی وی نادرهٔ عصر و زمان خود بوده بل مثل و قبل از او
و بعد از او پیدا نشده و نخواهد شد و از کتب مشهوره و مصنفات معروفه
او کتاب شفاء و کتاب نجاة و کتاب اشارات و کتاب قانون و غیر ذلک است
تمام مصنفات او بین المطول والمختصر بعدد تالیف قریب بیاست و او را
رسائل زیاد بعبارت مثل رساله حی بن یقظان و رساله ابسال و سلامان
و رسالة الطیر و غیرها و او افضل ناس از خط العلم کتب و منتفع اند و او دیگر
از حکماء اسلامیین است و او را اشعار لطیفه بر صحائف روزگار
مثبت است از آن جمله این قصیده است

هبطت الیک من المحل الارفع ❊ ورقاء ذات تعزز و تمنع
محجوبة عن کل مقلة عارف ❊ وهی التی سفرت ولم تتبرقع
وصلت علی کره الیک وربما ❊ کرهت فراقک وهی ذات تفجع
انفت وما الفت فلما واصلت ❊ الفت مجاورة الخراب البلقع
واظنها نسیت عهودا بالحمی ❊ ومنازلا بفراقها لم تقنع
حتی اذا اتصلت بهاء هبوطها ❊ من میم مرکزها بذات الاجرع
علقت بها ثاء الثقیل فاصبحت ❊ بین المعالم والطلول الخضع
تبکی وقد نسیت عهودا بالحمی ❊ بمدامع تهمی ولما تقلع
حتی اذا قرب المسیر الی الحمی ❊ ودنا الرحیل الی الفضاء الاوسع
وغدت تغرد فوق ذروة شاهق ❊ والعلم یرفع کل من لم یرفع
وتعود عالمة بکل خفیة ❊ فی العالمین فخرقها لم یرقع

فهبوطها إذ كان ضربة لازب * لتكون سامعة لما لم تسمع

فلأي شيء أهبطت من شامخ * سام إلى قعر الحضيض الأوضع

إن كان أهبطها الإله لحكمة * طويت عن الفطن اللبيب الأروع

إذ عاقها الشرك الكثيف فصدها * قفص عن الأوج الفسيح الأربع

فكأنها برق تألق بالحمى * ثم انطوى فكأنه لم يلمع

ومن الشعر المنسوب إليه ولم أتحققه

لقد طفت في تلك المعاهد كلها * وسيرت طرفي بين تلك المعالم

فلم أر إلا واضعاً كف حائر * على ذقن أو قارعاً سن نادم

وينسب إليه أيضاً البيتان اللذان ذكرهما الشهرستاني في أول كتابه نهاية الإقدام

اجعل غذاءك كل يوم مرة * واحذر طعاماً قبل هضم طعام

واحفظ منيك ما استطعت فإنه * ماء الحياة يصب في الأرحام

القصه فضایل آن حضرت بسیار و مشهور است ولادتش در شهر صفر سنه سبعین وثلثمائه بوده و وفات او بهمدان یوم الجمعه شهر رمضان سنه ثمان وعشرین واربعمائه بوده و در همدان مدفون است رحمه الله رحمة واسعة شیخ ابن فقیر ابن الاثیر رحمه الله و شیخ کمال الدین بن یونس رحمه الله تعالی گفته که مخدوم وی را او غضب کرده او را محبوس گردانید و وی در حبس او متوفی شد و این دو بیت انشاد نموده

رأيت ابن سينا يعادي الرجالا * وفي الحبس مات أخس الممات

فلم يشف ما ناله بالشفاء * ولم ينج من موته بالنجاة

سینا بکسر سین مهمله و سکون یاء مثناة من تحتها و فتح نون و بعدها الف ممدوده است

والحمد لله رب العالمین

ابو علی الحسین بن الضحاک بن یاسر الشاعر البصری المعروف بالخلیع وی مولی ولد سلیمان بن ربیعة الباهلی الصحابی رضی الله عنه بوده اصل وی از خراسان بوده و او شاعر مزاج و لطیف طبع غزل بوده و در اقسام شعر و انواع آن مهارت تمام داشته و او بوسیله شعر و حسن مخالطت و بواسطه منادمت و لطف مصاحبت بمجالست خلفاء عظام مشرف می شده و مرتبه او در خلفاء بجائی رسیده که هیچکس از ابناء جنس وی بدان مرتبه نرسیده مگر اسحق بن ابراهیم موصلی که در رتبه قریب بدو و بلکه مساوی بوده وی از خلفا باول کسی که اختلاط و مصاحبت نموده محمد امین بن هرون الرشید بوده و اتصال او بخدمت امین در سنه ثمان وتسعین و مایه بوده و این آن سالی است که امین در این سال بقتل آمده و لا یزال تا زمان المستعین بالله با خلفا معاشر و مصاحب بوده و او از طبقه اولی از شعراء محدثین بوده معیار نثار و ابی نواس الحکمی و وقایع شیرین و مناظرات بدیعه رنگین بجا دیده و حسین بصری مذکور از کثرت ملح و خلاعت بخلیع موسوم بوده ابن نجم در کتاب البارع و ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی اشعار او را ذکر نموده و هر یک از ایشان بعض از آنرا در محاسن اشعار او ایراد نموده و از جمله

صل بخدي خديك تلق عجيباً * من معان يحار فيها الضمير

فبخديك للربيع رياض * وبخدي للدموع غدير

ولد ایضا من قصیدة

سقى الله عصرا لم ابت فیه لیلة ✿ من الدهر الا من حبیب علی وعد

وفات وی در سنه خمسین ومائتین بوده وعمر او قریب بصد سال رسیده بوده

وحضرت خطیب در تاریخ بغداد گفته که وی در سنه اثنین وخمسین ومائتین متولد شده

والحمد لله رب العالمین

ابو عبد الله الحسین بن احمد بن جعفر بن محمد بن الحجاج الکاتب الشاعر
المشهور وی صاحب نظم کثیر الهزل بوده واکثر اشعار او بظرافت ولطافت
محتوی بوده واو در این امر فرید زمان ونادره دوران بوده وکسی در این
طریقت بر وی سابق نبوده وشعر او از تکلف بری واز تصنع معرا بوده وملوک
وامرا ووزرا وروسا در زمان خود ویرا بقصاید غرا مدح نموده ودیوان او کثیر
الوجود واکثر آن در ده مجلد موجود وشایع است وشعر او بر جد وهزل
مشتمل بوده لیکن هزل آن غالب بوده وی در بغداد مدتی متولی امر
شریف احتساب بوده گویند وی باری بسعید الاصطخری الفقیه از احتساب بغداد
معزول شد ورا درباره عزل خود اشعار غریبه مشهوره است ذکر آن
در اینجا حاجت نیست وگویند وی در شعر در مرتبه امرء القیس بوده ودر میانه
ایشان مثل وی کسی نبوده چه هر یک از ایشان مخترع طریقه خاص بوده اند

واشعار حسنه او در جد این ابیات

یا صاحبی استیقظا من رقدة ✿ تزری علی عقل اللبیب الاکیس

هذی المجرة والنجوم کانها ✿ نهر تدفق فی حدیقة نرجس

واری الصبا

واری الصبا قد غلست بنسیمها ✿ فعلام شرب الراح غیر مغلس

قوما اسقیانی قهوة رومیة ✿ من عهد قیصر دنها لم یمس

صرفا تضیف اذا تسلط حکمها ✿ موت العقول الی حیوة الانفس

وی بوم الثلثا سابع عشرین جمادی الآخر سنه احدی وتسعین وثلثمائه بنیل
متوفی شده واورا ببغداد حمل نموده اند وحسب وصیت او بر پای مبارک حضرت
موسی بن جعفر رضی الله عنهما دفن نموده اند وبر لوح مزار بموجب اشارت او آیه
کریمه وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید کتابت نموده اند وی از کبار طایفه شیعه
بوده گویند بعض اصحاب او ورا بعد از وفات در خواب دیده اند واز احوال
او استکشاف نموده اند او در جواب این دو بیت را برایشان خوانده

افسد سوء مذهبی ✿ فی الشعر حسن مذهبی

لم یرض مولای علی ✿ سبی لاصحاب النبی

وحضرت شریف رضی رضی الله عنه ورا بقصیده که این ابیات از جمله آنست مرثیه گفته

نعوه علی حسن ظنی به ✿ فلله ماذا نعی الناعیان

رضیع ولاء له شعبة ✿ من القلب مثل رضیع اللبان

وما کنت احسب ان الزمان ✿ یفل مضارب ذاک اللسان

بکیتک للشرد السائرات ✿ تفتق الفاظها بالمعان

لیبک الزمان طویلا علیک ✿ فقد کنت خفة روح الزمان

والنیل بکسر نون وسکون یاء مثناة من تحتها وبعدها لام قریه ایست بر کنار
فرات میان بغداد وکوفه از آنجا جمع کثیری از علما بیرون آمده اند ووجه تسمیه

موضع مذکور بنیل آنکه حجاج بن یوسف حفر نهری نموده و آب فرات را در آن
اجرا نموده و باسم نیل مسمی کردانیده و بر اطرافش آن بنای قرای و مزارع نموده

والحمد لله رب العالمین

ابو العباس الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن محمد بن یوسف بن
بحر بن بهرام بن مرزبان بن ماهان بن باذان بن ساسان بن حرون بن
بلاس بن جاماس بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام الجور المعروف بالوزیر المغربی
جوان اهل ادب بوده اند که ابا علی هرون بن عبد العزیز الاوراجی که متنبی شاعر
او را بدین قول مدح نموده

اين ازديارك في الدجى الرقباء ٭ اذ حيث كنت من الظلام ضياء

خال ابو القاسم وزیر بوده اما ابن فقیر احمد خلکان را بعد از کشف و تحقیق
معلوم شد که وی خال پدر مشار الیه بوده چه مادر ابو القاسم مذکور دختر
محمد بن ابرهیم بن جعفر نعمانی است چنانکه در ادب الخواص مذکور است وفات
اوراجی مذکور در جمادی الاولی سنه اربع واربعین وثلثمائة بوده و وزیر
ابو القاسم صاحب دیوان نظم و نثر لطیف است و کتاب مختصر اصلاح المنطق
و کتاب الایناس که با صغر حجم بفواید کثیره مشتمل است و دلالت بر کثرت اطلاع
مولف میکند و کتاب ادب الخواص و کتاب المانور فی ملح الخد و دو غیر
ذلک از فواید تالیفات او است ابن فقیر احمد خلکان در بعض رسایل وی
صورت خط پدر ابو القاسم مذکور که بر پشت کتاب مختصر اصلاح المنطق
تالیف ولد مذکور خود شیخ ابن عبادت نوشته بود ضبط ام وهو هذا

الله سلمه

ولده سلمه الله تعالى وبلغه مبالغ الصالحين وقت طلوع الفجر من ليلة صباحها
يوم الاحد الثالث عشر من ذي الحجة سنة سبعين وثلثمائة واستظهر القرآن
العظيم وعدة من الكتب المجردة في النحو واللغة ونحو خمسة عشر الف بيت
من مختار الشعر القديم ونظم الشعر وتصرف في النثر وبلغ من الخط الى ما يقصر
عنه نظرائه ومن حساب المولد والجبر والمقابلة الى ما لا يستقل بدونه
الكاتب وذلك كله قبل استكماله اربع عشر سنة واختصر هذا الكتاب
فتناهى في اختصاره واوفى على جميع فوائده حتى لم يفته شيء من الفاظه
وغير من ابوابه ما يوجب التدبير تغييره للحاجة الى الاختصار وجمع كل
نوع الى ما يليق به ثم ذكرت نظمه بعد اختصاره فابتدأه وعمل منه عدة
اوراق في ليلة وكان جميع ذلك قبل استكماله سبعة عشر سنة واسأل
الله اسعاده في بقائه وبدوام سلامته انتهى كلامه وان حلية اشعار
وزیر مذکور است

ارى الناس في الدنيا كراع تنكرت ٭ مراعيه حتى ليس فيهن مرتع
فماء بلا مرعى ومرعى بغير ما ٭ وحيث ترى ماء ومرعى فمسبع

و چون وزیر ابو القاسم را حضرت عزت نوباوه بوستان سعادت ابو
یحیی عبد الحمید از غنچه حمل در عهد ولادت شکفته کردانید ابو عبد الله
محمد بن احمد صاحب دیوان جیش مصر این دو بیت را بوی نوشت

قد اطلع الفال منه معنى ٭ يدركه العالم الذكي
رايت جد الفتى علينا ٭ فقلت جد الفتى علي

وزیر مذکور از دهات عارفین بوده وچون صاحب مصر پدر وعم ودو برادر
او را بقتل آورده وزیر مذکور از او فرار نموده وچون بر حله رسیده وبقضا
رحله حسان بن مفرج بن دغفل بن الجراح الطائی واولاد بنی اعمام الخلفا
نموده عقیده ایشان از نسبت بحاکم مختل کردانیده وبنات ایشان را نظر
بد وبفساد مقرون ساخته بعد از آن متوجه حجاز شده وصاحب مکه
مشرفه را بتسخیر دیار مصریه ودفع حاکم بطمع انداخته ودر این باب
کمال مساعی واجتهاد بجای آورده تا آنجه علوی واضطراب تمام بحال حاکم
ووالی مصر راه یافته واز حسن تدبیرات وحیل او همواره از زوال ملک و
مملکت خویش خایف بوده القصه قصه او در این باب طویل است
بعد از آن متوجه دیار بکر شده ونزد صاحب دیار بکر احمد بن مروان
رتبه وزارت یافته ولا یزال در ملازمت احمد بن مروان بوده تا آنکه عطا
روحش مبادی سدره را مقصد عودت ورجعت کردانیده ودر ثالث شهر
رمضان سنه ثمان عشرة واربعمائة وقیل ثمان وعشرین والاول اصح عالم
باقی را از این جهان فانی بدل ساخته ووفات وی بمیافارقین بوده
وبمقتضای وصیت او را از آنجا بکوفه نقل نموده اند ودر تربتی که مجاور مشهد
حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه بوده بخاک سپرده اند واین ابیات را
بموجب وصیت او بر لوح مزار او قلمی نموده اند

كنت في سفرة الغواية والجهل ۞ مقيما فحان مني قدوم
تبت من كل مأثم فعسى ۞ يمحى بهذا الحديث ذاك القديم

بعد خمس واربعين بعد ما طلعت ۞ الا ان الغريم كريم
وپدر وعم ودو برادرش در ثالث شهر ذی قعده سنه اربعمائة وسبع کم
مذکور بقتل آمدند رحمهم الله ودر بعض مجامیع دیده ام که رساله
مغربی بوده اما یکی از اجداد او وهو ابو الحسن علی بن محمد بجانب مغرب
بغداد متولی امور بوده واو را مغربی بدین اعتبار میکفته اند اما چون در
کتاب ادب الخواص تالیف وزیر مذکور نظر کردم دیدم که در
تصحیح لفظ متنبی کفته متنبی واخواننا النقاد بعتر یسمونه المتنبئ الی الزمان
بنوه في شيئته فرهم واشباه على المره بیانی صورت بران دلالت میکند
که ایشان بحقیقت مغربی بوده باشند والله اعلم وپیش بنده ذکر نابغه جعدی
وذکر اشعار او وکلام سابق را بعینه اعاده نموده واین قول متنبی را انشاد نموده

وفي الجسم نفس لا تشيب بشيبه ۞ ولو ان ما في الوجه منه حراب

وبنقل نسب او وجه مذکور از خط ابو القاسم علی بن سلیمان المعروف بابن
الفرج الشرکها صاحب الرسائل نموده ام واو کفته که صاحب مذکور منقول از خط
وزیر مذکور الرساله والله اعلم بصحته ۞ والحمد لله رب العالمین

ابو عبد الله الحسین بن خالویه النحوی اصل شریف وی از همدان بوده
لکن ببغداد در آمده ودر آنجا اجله علما واعزه فضلا ومحققین مثل ابی بکر
بن الانباری وابن مجاهد المقری وابی عمر الزاهد وابن درید را ملازمت و
تحصیل نموده وبر ابی سعید السیرافی چیزی خوانده بعد از آن انتقال بشام
نموده ودر حلب متوطن کشته وبعد از مضی اندک زمانی در حلب یکی از شهور سنه

زمان شده و در اقسام ادب سرآمد روزگار گشته و از اطراف حد و دو امصار
افاضل هر دیار قطع فیافی اسفار نموده آستان معدلت نشان او را
قبلهٔ مطالب علم و دانش ساخته‌اند و آل حمدان در تعظیم و اکرام او
دقیقهٔ نامرعی نمیگذاشته‌اند و بر وی تلمذ و تدرس نموده استفاده و اقتباس
کمالات مینموده‌اند ابن خالویه رحمه الله چنین گوید که روزی در
سیف الدوله بن حمدان در آمدم و بین یدی مشار الیه توقف نمودم
گفت اقعد نگفت اجلس پس من ظاهر شد که مشار الیه باقسام ادب متصف
و بحقیقت اسرار کلام عرب مطلع است چه مختار عند ارباب الادب آنکه
قایم را با قعد و نایم و ساجد را با اجلس خطاب کنند چنانکه بعضی ملت
گفته‌اند که قعود انتقالست از علو بسفل لهذا کسی که افلاج و مرضی در پا داشته
میشود او را مقعد میگویند و جلوس انتقالست از سفل بعلو چه انتقال آن
از خواب به بیداری و نشستن و باز از سجده نشستن ازین جهت صاحب نجد را
نجدی صاحب مکان مرتفع را جلسا گویند و از اینجاست قول مروان بن الحکم در وقتی
که بر مدینه منوره از قبل والی بوده و فرزدق شاعر را خطاب نموده وله

قل للفرزدق والسفاهة کاسمها ... ان کنت تارک ما امرتک فاجلس

و این بیت از جملهٔ ابیات کثیره است چون حکایت این ابیات طویل است
عنان بیان از آن منصرف گردانیده شد و ایراد این کلمات مذکوره اگرچه در
غیر مقام خود است لیکن بتقریب الکلام یجر الکلام ذکر آن مفید است سخن
اتفاق افتاد حضرت ابن خالویه را تالیفات نافعه و تصنیفات رایعه در صحایف روزگار

باقیست

باقیست و آن کتاب کبیریست در ادب مسمی بکتاب لیس و آن دلالت بر دانش و
اطلاع او بفنون علوم میکند و مبنی آن کتاب بر اولها الی آخره آنکه لیس فی الکلام
العرب کذا و لیس کذا است از اینجهت بلیس موسوم شده و از تالیفات او کتاب
لطیف است مسمی بآل و در اوایل آن ذکر کرده که آل منقسم بر بیست و پنج
قسم است و استقصاء اقسام آن کما ینبغی نموده و در نقص و تنقیح آن تقصیری
ننموده و در آنجا احوال ائمهٔ اثنی عشر را رضوان الله علیهم اجمعین مدونا درج
موالید و وفیات و امهات ایشان کما هو الواقع ذکر نموده و در جملهٔ اقسام
آل بنو هاشم را داخل ساخته و گفته که بنو هاشم مطلقا از آل محمد اند صلی
الله علیه و آله و سلم و همچنین کتاب الاشتقاق و کتاب الجمل در نحو و کتاب
القرآن و کتاب اعراب ثلثین سوره از کتاب عزیز و کتاب الف المقصوره
والممدوده و کتاب المذکر والمونث و کتاب الالفات و کتاب شرح المقصوره
لابن درید و کتاب الاسد و غیر ذلک از مآثر تالیفات آن حضرت است و
آن حضرت را با ابی الطیب المتنبی مجالس و مباحثات کثیره در مجلس سامی سیف الدوله
که مشتمل بر حظوظ لطایف بودی بعضی از آن سخنان نقل فرمودی و او را اشعار
لطیفه است از آن جمله است آنچه ثعالبی در کتاب یتیمة الدهر نقل نموده

اذا لم تکن صدر المجالس سیدا ... فلا خیر فیمن صدرته المجالس
وکم قایل ما لی رأیتک راجلا ... فقلت له من اجل انک فارس

وخالویه بفتح خا و سکون الف و بعد از الف لام مفتوح و واو مفتوحست
و بعدها یاء مثناة من تحتها ساکنه بعد از آن هاء ساکنه و وفات وی بحلب در سنه

سبعين وثلثمائة بوده رحمه الله   والحمد لله رب العالمين

ابو علي الحسين بن محمد بن احمد الغساني الجياني الاندلسي المحدث
وی در علم حدیث شریف وفن ادب امام زمان خویش بوده و اورا تالیفات
نافع است از آنجمله کتاب تقیید المهمل است وآن مشتمل است بر کشف
وبیان جمیع الفاظ مشتبه از اسماء واحوال صحابی که در صحیح بخاری ومسلم واقع است
وآن مشتمل بر دو جزو است ودر آنجا آنچه شرایط دانش است بجای آورده
واز نقادین محدثین وکبار علماء مشهورین متدینین بوده وحسن خط
او از خط حسن دلبران زیبا برابر خوشتر وضبط آن از قید دام زلف
ودانه خال مهرویان بیش بوده واورا معرفت تام بغریب حدیث و
شعر وعلم انساب بوده وهمواره در جامع قرطبه می نشسته واعیان آنجا
در آنجا ازو استماع حدیث شریف مینموده اند وچون باخبار او زیاده
بر این اطلاع وظفر نیافتم که ذکر کنم بر این اقتصار نمودم ولادت وی در محرم
سنه سبع وعشرين واربعمائة بوده وطلب حديث در سنه اربع و
اربعين نموده ودر ليلة الجمعه ثاني عشر شعبان المعظم سنه ثمان وتسعين
واربعمائة متوفي شده رحمه الله والجياني بفتح جيم وتشديد ياء مثناة
من تحتها وبعد از الف نون نسبت است بسوی جیان وآن بلدیست کبیر
باندلس وهمچنین باعمال ری قریه است که آنرا جیان گویند الغسانی
قد تقدم الکلام فیه   والحمد لله رب العالمين

ابو عبد الله الحسين بن محمد بن عبد الوهاب بن محمد بن حسين بن عبد الله بن

قاسم

قاسم بن عبيد الله بن سليمان بن وهب الوزير الحارثي من بني الحارث بن
كعب بن عمرو الدباس البدري المنعوت بالبارع الشاعر المشهور الاديب
النديم البغدادي وی رحمه الله در نحو ولغت ید طولی داشته ودر اقسام
وصنوف آداب حظ الوفر بوده واز او دواوین خصوصا قرآن کریم خلق کثیر
استفاده مینموده اند واو از خانواده وزارت بوده چه جد او قاسم وزیر
معتضد ومکتفی خلیفه بوده وگویند او است که این دو بیت را شاعر نسبت نموده
چنانکه در ترجمه او خواهد آمد ان شاء الله تعالی وعبید الله پسر قاسم
مذکور وزیر معتضد خلیفه بوده ایضا وسلیمان بن وهب چون اشهر از آن
است که محتاج بذکر باشد در آن شروع نمینماید وبارع مذکور از ارباب
فضایل ودانش بوده واورا مصنفات نیک در ادبیات معرفت وایقان
معتبر ومعقول علیه است ودیوان شعر او در نهایت جودت شهرت دارد
ومیان او وشریف ابی یعلی بن الهبادیه ممازحات وملاطفات لطیفه
کثیره واقع شده چه ایشان لایزال باهم رفیق ودر معاشرت مجبور بوده اند
شفیق دو فر کار میکرده اند اتفاق بارع را چنان اتفاق افتاده که در
صحبت وملازمت بعض امرا بلاد سنج شریف شرف حضور دریافته وچون
عودت نمود حضرت شریف مشار الیه بدیدنش رفت ومراد به دیدنش اوست
واو را نیافته بود وقصیده طویله بعتاب امیز وابیات حنین شکوه انگیز
نوشته ونوشته اگر سبب حجاب احتجاج دیدنی ویا صحبت ما بر طمع او مردیگرانست
این صورتها ایشان بدیع است واگر ام وبکر است اعلام نمایند واول قصیده مذکوره

یا بن ودی وابن ضحا بن ودی ◆ غیر منتظر فخر الوزارة بعدی

اگر نه استنکاف از سخنان فحش سخیف و حکایات وحشت آمیز خفیف بودی
تمام قصیده را ایراد نمودی و چون قصیده بایع مذکور در سید جز آن مشتمله
عدد آن سخنان متضمن مدح سرشته و آن اینست.

وصلت نعمة الشريف ابی يعلی ◆ فحلت محل الغياث عندی
فلقيتها باهلا وسهلا ◆ ثم الصقتها بطرفی وخدی
وفضضت الختام عنها فما طنت بالصبا اذ سبات ستيمه
بين حلو من العتاب ومر ◆ هو اولى ببر وهزل وجد
يتغزل علی من غير جرم ◆ بملام يكاد يجرح جلدی
يدعی اننی عتبت وقد لا ◆ مر داحاشاه فسيح ردی
ثم دع ذا ما للرياسة والحج ◆ اننی من حل الف وعقد
فيما اذ علمت بالله انی ◆ قد تنكرت او تغير عهدی
من زلنی اعامل ووديه ◆ لا مرام عارض للجحد
انا لا ذاك الخليع الذی بعد فارض ولو بحرة ددی
واذا صح يلح فذاك اليوم ◆ عندی وصاحب الدست عبدی
انا لی لو كنت فی التادبع ◆ هامان انسان فی خبان الخلد
او لو انی عصبت بالتاج اسلو ◆ ولو كنت ثانيا فی العقد
انا اضعاف ما عهدت من العهد ◆ وان كنت لا تجانس بوده
ام لانی فتغنت سایر الناس ◆ منفرد بين الاكارم فرد

از قصیده

از قصیده مذکور بر این ابیات اختصار نموده شد چون باقی ابیات مشتمل
بر بعضی اشارات سخیف بود که این کتاب برای آن مجوز نبود لسان بنا بر
ایراد و بیان آن کوتاه و کشیده ساخت و از جمله اشعار رشا را اینست

و هی هذه

افنیت ماء الوجه من طول ما ◆ اسئل من لا ماء فی وجهه
انهی الیه شرح حالی الذی ◆ یا لیتنی مت ولم انهه
فلم ینلنی کرما وافنه ◆ ولم اکد اسلم من جبهه
والموت من دهر نحاریره ◆ ممتدة الایدی الی بلهه

ولادت وی در عاشر شهر صفر سنه ثلث واربعین واربعمائه در بغداد بوده
و وفات او در یوم الثلثا سابع عشر جمادی الآخر وقیل جمادی الاولی سنه اربع
وعشرین وخمسمائه و الدباس بفتح دال مهمله و تشدید بای موحده و
بعد از الف سین مهمله دوشاب پز و یا دوشاب فروش را گویند و البدری
بفتح بای موحده و سکون دال مهمله و بعد ها راء این نسبت است سوی
بدریه و آن محله ایست در بغداد که بایع مذکور در آن ساکن بوده
منسوب الیها   والحمد لله رب العالمین

العمید فخر الکتاب ابو اسمعیل الحسین بن علی بن محمد بن عبد الصمد
الملقب مؤید الدین الاصفهانی المنشی المعروف بالطغرائی وی شخص کثیر الفضل
لطیف طبع بوده و جوهر کلمات نظم و نثر را بعبارات بدیعه و استعارات
ظریفه بانامل فکر ثاقب در سلک انتظام والتیام منسلک گردانیده و جودت

مسودات معانی لطیفه دان ممکن خفا نیفتد ظهور نموده با سیاحت القصه نادرهٔ عصر و فریدهٔ دهر و اعجوبهٔ زمان در زاهد دوران بوده ابو سعید بن السمعانی در نسب منشی از کتاب الانساب ذکر او نموده و ثنا بسیار او را فرموده و قطعهٔ از شعر او که در وصف شمع گفته بوده ایراد نموده و گفته که وی در سنه خمس عشرة و خمسمائه بقتل آمده رحمه الله و طغرائی کرد دیوان شعری در نهایت جودت و صفا بوده و از محاسن اشعار لطیفه او قصیدهٔ معروف بلامیة العجم است و آن قصیده ایست که بتاریخ سنه خمس و خمسمائه در بغداد گفته و جواهر الفاظ آن از لجه بحار معانی و اصداف نکات مبانی بسیاحت فکر صینی استخراج نموده و بثقب نوک قلم در رشته ترتیب

اصالة الرأي صانتني عن الخطل ... وحلية الفضل زانتني لدى العطل

مجدي اخيراً ومجدي اولاً شرع ... والشمس رأد الضحى كالشمس في الطفل

فيم الاقامة بالزوراء لا سكني ... بها ولا ناقتي فيها ولا جملي

ناءٍ عن الاهل صفر الكف منفرد ... كالسيف عري متناه عن الخلل

فلا صديق اليه مشتكى حزني ... ولا انيس اليه منتهى جذلي

طال اغترابي حتى حن راحلتي ... ورحلها وقرى العسالة الذبل

وضج من لغب نضوي وعج لما ... يلقى ركابي ولج الركب في عذلي

اريد بسطة كف استعين بها ... على قضاء حقوق للعلى قبلي

والدهر يعكس آمالي ويقنعني ... من الغنيمة بعد الكد بالقفل

وذي شطاط كصدر الرمح معتقل ... بمثله غير هياب ولا وكل

حلو الفكاهة مر الجد قد مزجت ... بقسوة البأس منه رقة الغزل

طردت سرح الكرى عن ورد مقلته ... والليل اغرى سوام النوم بالمقل

والركب ميل على الاكوار من طرب ... صاح وآخر من خمر الكرى ثمل

فقلت ادعوك للجلى لتنصرني ... وانت تخذلني في الحادث الجلل

تنام عني وعين النجم ساهرة ... وتستحيل وصبغ الليل لم يحل

فهل تعين على غي هممت به ... والغي يزجر احيانا عن الفشل

اني اريد طروق الحي من اضم ... وقد حماه رماة الحي من ثعل

يحمون بالبيض والسمر اللدان به ... سود الغدائر حمر الحلي والحلل

فسر بنا في ذمام الليل معتسفا ... فنفحة الطيب تهدينا الى الحلل

فالحب حيث العدى والاسد رابضة ... حول الكناس لها غاب من الاسل

نؤم ناشئة بالجزع قد سقيت ... نصالها بمياه الغنج والكحل

قد زاد طيب احاديث الكرام بها ... ما بالكرائم من جبن ومن بخل

تبيت نار الاسى منهن في كبد ... حرى ونار القرى منهم على قلل

يقتلن انضاء حب لا حراك بها ... وينحرون كرام الخيل والابل

يشفى لديغ العوالي في بيوتهم ... بنهلة من غدير الخمر والعسل

لعل الماماً بالجزع ثانية ... يدب منها نسيم البرء في علل

لا اكره الطعنة النجلاء قد شفعت ... برشقة من نبال الاعين النجل

ولا اخل بغزلان اغازلها ... ولو دهتني اسود الغيل بالغيل

ولا اخاف الصفاح البيض تسعدني * باللمح من صفحات البيض في الكلل
حب السلامة يثني هم صاحبه * عن المعالي ويغري المرء بالكسل
فان جنحت اليه فاتخذ نفقا * في الارض او سلما في الجو فاعتزل
ودع غمار العلى للمقدمين على * ركوبها واقتنع منهن بالبلل
يرضى الذليل بخفض العيش يخفضه * والعز بين رسوم الاينق الذلل
فادرأ بها في نحور البيد جافلة * معارضات مثاني اللجم بالجدل
ان العلى حدثتني وهي صادقة * فيما تحدث ان العز في النقل
لو كان في شرف المأوى بلوغ منى * لم تبرح الشمس يوما دارة الحمل
اهبت بالحظ لو ناديت مستمعا * والحظ عني بالجهال في شغل
لعله ان بدا فضلي ونقصهم * لعينه نام عنهم او تنبه لي
اعلل النفس بالآمال ارقبها * ما اضيق العيش لولا فسحة الامل
لم ارض بالعيش والايام مقبلة * فكيف ارضى وقد ولت على عجل
مالي بنفسي عرفاني بقيمتها * فصنتها عن رخيص القدر مبتذل
وعادة النصل ان يزهى بجوهره * وليس يعمل الا في يدي بطل
ما كنت اوثر ان يمتد بي زمني * حتى ارى دولة الاوغاد والسفل
تقدمتني اناس كان شوطهم * وراء خطوي اذ امشي على مهل
هذا جزاء امرئ اقرانه درجوا * من قبله فتمنى فسحة الاجل
وان علاني من دوني فلا عجب * لي اسوة بانحطاط الشمس عن زحل
فاصبر لها غير محتال ولا ضجر * في حادث الدهر ما يغني عن الحيل

اعدا

اعدى عدوك ادنى من وثقت به * فحاذر الناس واصحبهم على دخل
وانما رجل الدنيا وواحدها * من لا يعول في الدنيا على رجل
غاض الوفاء وفاض الغدر وانفرجت * مسافة الخلف بين القول والعمل
وحسن ظنك بالايام معجزة * فظن شرا وكن منها على وجل
وشان صدقك عند الناس كذبهم * وهل يطابق معوج بمعتدل
ان كان ينجع شيء في ثباتهم * على العهود فسبق السيف للعذل
يا واردا سؤر عيش كله كدر * انفقت عمرك في ايامك الاول
فيم اقتحامك لج البحر تركبه * وانت يكفيك منه مصة الوشل
ملك القناعة لا يخشى عليه ولا * يحتاج فيه الى الانصار والخول
ترجو البقاء بدار لا ثبات لها * فهل سمعت بظل غير منتقل
ويا خبيرا على الاسرار مطلعا * اصمت ففي الصمت منجاة من الزلل
قد رشحوك لامر ان فطنت له *
فاربا بنفسك ان ترعى مع الهمل *

ومن رقيق شعره رحمه الله تعالى رحمة واسعة

اجيدا البكا يا مقلتي فاننا * على موعد للبين لا شك واقع
اذا جمع العشاق موعدهم غدا * فوا خجلتا ان لم تعني المدامع

ابو المعالی الحظیری در کتاب زینة الدهر جواهر هنرها و محاسن او سفته و در
مدیح او اشعار و مقاطیع گفته و همچنین ابو البرکات بن المستوفی در تاریخ

اربل باد آن حضرت کرده و کفتندی در اربل مدت مدید متوطن و ذات
بوده و عماد کاتب در کتاب نصرة الفترة وعصرة الفطرة که در تاریخ دولت
سلجوقیه تالیف نموده کفته طغرائی سالها البیر منعوت باستاد بوده و
مسند وزارت سلطان مسعود بن السلجوقی بموصل بوجود شریف او
مباهی و مشرف بوده و چون میانه سلطان مسعود و برادرش سلطان محمود
قریب بهمدان صورت منازعه بجادبه کشیده و بعد از انجام قتال انهزام
دانکسار بر جانب سلطان مسعود افتاده اول کسی که از اعیان آن دولت
ماخوذ وکرفتار شده استاد اسمعیل طغرائی بوده از این صورت کمال النظام
الدین ابو طالب علی بن احمد بن حرب السمیرمی را که وزیر سلطان محمود بوده
خبر داده اند بسیار مسرور شده و در این اثنا شهاب اسعد که از جانب
نصیر کاتب طغرائی طغرا نویس بوده کفته این شخص ملحد است و وزیر سلطان
محمود عاقبت نا محمود قبل از استکشاف حال و تحقیق مقال بمجرد قول
حسود بحسود اسعد بغیر سعود با داقته خون آن یکانه وجود مبادرت
نموده و روی خاک را از خون یاقوتی آن حضرت که کلکونه کونه فضایل
و کمالات بود بدستیاری تیغ زمردی چون صفحه رخسار شهیدان کربلا
سرخ ساخته اند و نقش وجود آن خلاصه شهود را از صحیفه هستی بیلا دلت
نیستی حلت نموده اند چه از کمال فضایل و خصایل او بمقتضای المرء عدو
لما جهل خایف وکریزان بوده و این صورت را غنیمت شمرده اند و این واقعه
هایله در سنه ثلث عشر و خمسمائه صورت پذیر رفته و قیل فی سنه اربع عشر

وقیل

وقیل فی ثمانی عشر و سن شریف او در این وقت از شصت سال متجاوز بوده و این شعر
او بر آن دلالت میکند که او پنجاه و هفت ساله بوده چنانکه کفته

هذا الصغیر الذی وافی علی کبری ۞ اقر عینی ولکن زاد فی فکری
سبع و خمسون لو مرت علی حجر ۞ لبان تاثیرها فی صفحة الحجر

والله تعالی اعلم بما عاش بعد ذلك و کمال سمیرمی مذکور در یوم الثلثا سلخ صفر
سنه ست عشرة و خمسمائه در بازار بغداد قریب بمدرسه نظامیه بقتل رسید
کویند غلامی سیاه از غلامان طغرائی او را بقصاص خون سید خویش بقتل
آورده ۞ چو بد کردی مشو ایمن ز آفات ۞ که واجب شد طبیعت را مکافات ۞
والطغرائی بضم طای مهمله و سکون غین معجمه و فتح راء و بعد از آن الف
مقصوره ان نسبت است بسوی کسی که او کتابت طغرا میکند و طغرا نعت
ملکی است که حکم از جانب او صادر می شود و طغرا لفظ عجمی است والسمیرمی
بفتح سین مهمله و فتح میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و بعد از آن راء و میم و آن
قریه است میان اصفهان و شیراز و در داخر حدود اصفهان در جانب شیراز
واقع است ابو الفوارس الحسین المعروف بابن الخازن الکاتب وی
در حسن خط و ضبط کتابت فرید عصر و نادره دهر بوده و در خلال دیگر کتابت
پانصد مصحف از کتاب الله العزیز بی الاجزاء و الجامع کتابت نموده و او را دیوان شعر
حسن النظام قدرت تمام بوده از آن جمله است

عفت الدنیا بطالبها ۞ واستراح الزاهد الفطن
کل ملك نال زخرفها ۞ حسبه مما حوی کفن

نفسی یا لا وتبز که ❊ فی کلا الحالین مفتتن

انی کون علی نقمة ❊ من لقاء الله مرتهن

اکره الدنیا وکیف بها ❊ والذی تحوی ابن وسن

لم تدم قبلی علی احد ❊ فلماذا الهم والحزن

محمد بن الفضل الهمدانی المورخ در ذیل کتاب تجارب الامم علی مسکویه چنین
گفته که این خانن مذکور در ذی الحجه سنه اثنین وخمسمائه بر فجاة متوفی شد
و شریف ابو المعمر المبارک ابن احمد الانصاری گفته که وی در لیلة الثلثا متوفی
شد ودر بعضی دیگر آنکه سادس عشرین شهر ذی الحجه باشد مدفون شد
رحمه الله ابو عبد الله الحسین ابن احمد بن محمد بن زکریا المعروف بالشیعی
القائم بدعوة عبید الله المهدی جد ملوک بنی فاطمه مصر حکایت او از قیام
بدعوت در مغرب مشهور است و او در این باب تاریخ و سیری است که کرده
وقت نوشته اند وشرح احوال او در حرف عین نزد ذکر عبید الله خواهد آمد
ان شاء الله تعالی و ابو عبد الله المحتسب از اهل صنعاء یمن بوده واز دهاة
روزگار و عالم بجمیع احوال وتاریخ بوده وی بخشنده مال و معونت رجال
با فریقیه در آمد ولا یزال در استخلاص ملک وحکومت آنجا سعی جمیله
تقدیم رسانید تا آنکه مالک آنجا شد وصاحب او ابو نصر زیادة الله که آخر
ملوک بنی الاغلب از وی فرار نموده وبجانب بلاد مشرق رفته ودر آنجا متوفی
شد حدیث او در این باب طویل است وبعد از آن ابو عبد الله ملک
مغرب را از منازع مستصفی ساخته مقدمات خلافت جد مهدی ممهد کرده

ومهدی

ومهدی چون این احوال شنیده از بلاد مشرق متوجه مغرب شد لیکن
بنابر موانع از ایصال خود با ابی عبد الله عاجز شده بعزم دست متوجه سجلماسه
گشته وصاحب سجلماسه الیسع آخر ملوک بنی مدرار ملاقات نموده الیسع مشار
الیه او را حبس نموده بعد از آن ابو عبد الله بنزد وی رفته و او را از حبس
الیسع مطلق گردانید وامر مملکت وحکومت را بالکلیه به وی تفویض فرمود
وبعد از اندک زمانی ابو العباس احمد برادر بزرگ ابی عبد الله شیعی داو حاضر شده
و او را از تفویض حکومت مغرب بمهدی پشیمان کرده وگفت الی الغایه صاحب
بلاد و امصار تو بودی و در امور مملکت اختیار واستقلال تمام داشتی اکنون
بیجهت تفویض مملکت بدیگری نموده وخود را از توابع او ساختی پس ابو عبد الله
از این صورت نادم وپشیمان شد چون مهدی این حال را از ایشان در
یافت بمقتضای مصراع پیش دستی کن که نبود به دست پیشین را بدل
فی الحال هر دو را گرفته بقتل آورده واین صورت در منتصف جمادی الآخر
سنه ثمان وتسعین ومائتین بمدینه رقاده بین القصرین واقع شد والشیعی
بکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتها وبعد از آن عین مهمله نسبت
بسوی کسی که از موالی وشیعه علی بن ابیطالب باشد علیه السلام ورقاده
بفتح راء وتشدید قاف وبعد از الف دال مهمله وبعد از دال هاء ساکنه
مدینه از اعمال قیروان از بلاد افریقیه است اما زیادة الله حافظ بن عساکر
در تاریخ دمشق ذکر او کرده وگفته که او ابو مضر زیادة الله بن عبد الله بن
ابراهیم بن احمد بن محمد بن اغلب بن ابراهیم بن سالم بن عقال بن خفاجه است

داو زیادة الله اصغر است که آخر ملوک بنی الاغلب تمیمی است و حافظ مذکور
گفته که زیادة الله در سنه اثنین و ثلثمائه در زمانی که حکومت و مملکت
افریقیه از کف قدرت او بیرون رفته بدمشق نزول نموده و در سنه اربع
و ثلثمائه در جمادی الاولی همانجا برمله متوفی شده و در آنجا مدفون گشته و
قبر او را بعد از آنکه تزیین و تزویق نموده بوده مسقف ساخته گذاشته اند
و زیادة الله ولد اغلب بن عمر مازنی البصری است و هرون الرشید خلیفه
عهد بنا کرد او را بر مغرب متولی ساخته بعد از آنکه ادریس بن عبد الله بن الحسن
بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه متوفی شده و او لا یزال بر مغرب والی و حاکم
بوده تا آنکه بجوار رحمت الهی واصل شده و از او اغلب تخلف گشته و ولایت
افریقیه در تصرف اولاد اغلب مشار الیه بوده تا زمانی که امر زیادة الله
منتهی شده انتهی کلام الحافظ و در تاریخ ابی القاسم علی بن القطاع اللغوی
صورت نسب مذکور مثبت است لیکن فیما بین اختلاف هست اما آنچه
در موضعی متفق با هم نقل نموده و غیر ابن عساکر گفته که ابو مضر زیادة
الله بن محمد بن ابراهیم بن الاغلب بر رقه متوفی شده و تابوت او را بقدس
نقل نموده اند بعد از اتحاد فتح کرده اند و این صورت در سنه ست و تسعین
و مائتین بوده و مدت ملک و سلطنت او تا زمانی که از قیروان بیرون رفته
پنج سال و شش ماه و پانزده روز بوده و سبب خروج او از قیروان آنکه
چون ابو عبد الله شیعی مذکور ابراهیم بن الاغلب را منهزم کردانید خبر
بزیادة الله رسید جمیع اموال و خواص محارم را برداشته و در شب از رقاده

بیرون رفته و بعد از آن ناس با ابراهیم بن الاغلب بیعت کرده اند و مدت
ملک و خلافت بنی الاغلب دویست و دوازده سال و پنج ماه و چهارده روز
بوده شرح این قصه دور و دراز است بدین اختصار نموده شد و الله اعلم

والحمد لله رب العالمین

ابو سلمه حفص بن سلیمان الهمدانی مولی السبیع وزیر ابی العباس

سفاح اول خلفاء بنی العباس است و ابو سلمه اول کسی است که اسم وزارت
بر او اطلاق کرده اند بعد دولت بنی عباس بوزارت شهرت کرده و پیش از این
دولت مقصد بان امور ملک را وزیر اطلاق نمی کرده اند بعد دولت بنی
امیه و نه قبل از آن از دول و حضرت سفاح خلیفه بدو بسیار مستانس
بوده و او صاحب مفاکهه و ملاطفه بوده و در امور ملکی و مالی او را مدخلی
تمام بوده و بقوانین سیاست و تدبیر او را علم و معرفت تمام بوده و صاحب
یسار و اموال کثیره بوده و او اولا در خطه کوفه صراف بوده و مال کثیر جمع کرده
از اقامت دولت بنی العباس صرف و انفاق نموده و از جهت اقامت دولت مذکور
متوجه خراسان شده و ابو مسلم خراسانی در این مرحله موافقت و مرافقت
نموده و الحال الذی هو علیه وی از ناس طلب بیعت جهت ابراهیم امام اخ سفاح می
نموده و چون محمد بن مروان آخر خلفای بنی امیه بحران ابراهیم مذکور را
بقتل آورده دعوت بسفاح منقلب منتقل شده در این وقت سفاح
ابو سلمه را وزیر کردانیده اما در نفس سفاح از وی کدورتی مکنون بوده گویند
سفاح کسی بخراسان نزد ابو مسلم فرستاده و از فساد نیت و خبث سریرت

ابی سلمه اورا برخود ساخته واورا بقتل ابی سلمه تحریض وتحریص نموده وچون
ابو مسلم از این صورت واقف شده کسی نزد حضرت سفاح خلیفه عم او
فرستاده وقتل ودفع ابی سلمه را در نظر او استحسان واز و استدعا نموده
اما سفاح را در قتل او رای متغیر شده وبتهاون وتوقف میل نموده وگفته
این شخص اموال خود را در راه ما بذل کرده ودر اقامت دولت ما حقوق بسیار
بجای آورده ما این صورت را از و عفو کرده ایم چون ابو مسلم ملاحظه نموده
که حضرت خلیفه از قتل ودفع او امتناع مینماید جماعتی را فرستاده که جهة
او کمین کرده اند چه عادت او آن بوده که اوایل شب نزد خلیفه میبوده
ومهمات ملکی ومالی را فیصل میداده واز مجلس خلافت بیرون آمده و
الحاصل هنوز حضرت خلیفه در انبار بوده واتفاقا در آن وقت با او کسی
همراه نبوده جماعت مسطوره بر او ریخته اند واورا بشمشیر پاره پاره
کرده اند وچون صباح شده گفته اند خوارج اورا بقتل آورده اند وقتل
او بعد از خلافت سفاح بچهار ماه بوده وسفاح لیلة الجمعة ثالث عشر شهر
ربیع الآخر سنة اثنین وثلاثین ومائة متولی خلافت شده وچون سفاح
خبر قتل مشار الیه را شنیده این بیت انشا نموده

الی النار فلیذهب من کان مثله ۞ علی ای شیء فاتنا منه نأسف

ودر کتاب اخبار الوزراء چنین مذکور است که قتل او در رجب سنة اثنین و
ثلثین ومائة بوده واورا وزیر آل محمد میگفته اند وچون بقتل آمد سلیمان بن
المهاجر البجلی جهت او گفته شعر ان المساءة قد تسر وربما

كان السرور

کان السرور بما کرهت جدیرا ۞ ان الوزیر وزیر آل محمد ۞ اودی فمن یشناک کان وزیرا
وی خلال نبوده لیکن منزل او در کوفه در حارة خلالین بوده وگاهی
لقربه الیه نزد ایشان می نشسته از این جهة اورا خلال گفته اند وهمدانی
بفتح ها وسکون میم وفتح دال مهمله وبعد از الف نون است نسبت است بسوی
همدان وآن قبیلة عظیمة است بیمن والسبیعی درحرف عین عند ذکر
ابی اسحق السبیعی مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ارباب لغت را در اشتقاق
وزارت دو قول است یکی آنکه وزارت از وزر بکسر واو مشتق است و
وزر حمل وبار است چه وزیر از سلطان حمل ثقل وضیر مینماید واین
قول ابن قتیبه است دیگری آنکه وزارت از وزر بفتح واو است وآن
جبل وکوه است که کسی بآن از هلاک اعتصام مینماید که ملوک وخلفا
وسلاطین برای وزیر مانا وتدبیر صواب انها وزرا التجا واتکا مینمایند
این قول قول ابی اسحق زجاج است   والحمد لله رب العالمین

ابو اسمعیل حماد بن الامام ابی حنیفة النعمان بن ثابت رضی الله عنه
وی مذهب پدر بزرگوار خویش ذاهب وبر طریقه خیر وصلاح سالک بوده
وچون والد بزرگوارش حضرت امام اعظم رضی الله عنه متوفی شده ودراهم
الی بحقوق گشته نزد آن حضرت از مال مسلمین ودایع کثیرة از ذهب وفضة
بوده حماد مذکور جملة اموال را نزد قاضی وقت آورده قاضی گفته این اموال را
ازید وتصرف تو نتوان بیرون آورد چه بضبط وصیانت این اموال
اصلح واوفق از تو کسی نتوان یافت حماد بقاضی گفته شما این اموال را بالتمام

بودن ورا وریناذ من حضرت امام اعظم رضی الله عنه از آن بری شود بعد
بعد از آن انچه رای صواب نما شما تقاضا کند بتقدیم رساند چون
قاضی اسماعیل مذکوره بودن ورا ورده حماد مشار الیه متواری شد تا آنکه
قاضی احوال مسطوره از نه امناء دیگر بود بعث کذاشته بعد از آن ظاهر
شد گویند فرزند حماد مشار الیه اسمعیل قاضی بصره بوده ورا ضو بقاء
یحیی بن اکثم از قضاء آنجا معزول گشته و در روزی که اسمعیل از کوفه بیت
سفر بیرون میآمد و یحیی بن اکثم آن حضرت را مشایعت مینموده اهل کوفه
او را دعا میکرده اند و اظهار شکر او مینموده اند و میگفته اند عففت عن
اموالنا و دمائنا حضرت اسمعیل گفته و عن اولادکم و غرضش از این کنایه اتهام
یحیی بن اکثم با غلام بوده حضرت اسمعیل مذکور گفته مارا همسایه طحان
رافضی بود و او را دو استر بود که بدان طحن مینمود نام یکی ابابکر و دیگری
عمر رضی الله عنهما نهاده بود شبی از آنها یک استر از این دو استر او را لگدی
زد و بقتل آورد این خبر را بجد بزرگوارم حضرت ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه
رسانیدند آن حضرت گفت ملاحظه کنند ظن من آنکه وی بضرب استری که بر وی
نام حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نهاده بقتل آمده باشد چون
تحقیق کردند چنین بوده و سیاتی ذکر والده ان شاء الله تعالی والسلام

والحمد لله رب العالمین

ابو القاسم حماد بن ابی لیلی شابور و قیل میسرة بن المبارك

ابن عبید الدیلمی الکوفی مولی بنی بکر بن وائل المعروف بالراویه و ابن قتیبه در کتاب

المعارف

المعارف و کتاب طبقات الشعرا چنین گفته که وی مولی مکنف بن زید الخیل
الطائی الصحابی رضی الله عنه بوده و وی اعلم ناس بایام عرب و اخبار ایشان بوده و اشعار
و انساب و لغات غریبه عرب بوجهی میدانسته و اوست که قصاید سبع طوال را
بنام مستقل بوده و ملوک بنی امیه همیشه او را تعظیم و احترام تقدیم و اکرام می
نموده اند و او همواره برایشان تردد مینموده و از ایشان استدعای خیرات می
کرده و ایشان نیز از او احوال اعراب و علوم تحقیق میکرده اند گویند حماد
روزی بمجلس یزید بن ولید اموی حاضر شد ولید بدو گفت ترا بچه اعتبار
راویه گویند گفت بآنکه هر شاعری که تو دانی و شنیده باشی و آنکه ندانی
و نشنیده باشی اشعار ایشان از ایشان روایت میکنم و نیز هرکه نزد من
شعری از اشعار ایشان انشاد میکند من قدیم آن از جدید تمیز میکنم بعد از آن
ولید بدو گفت چه مقدار شعر بخاطر داشته باشی گفت بسیار و لیکن
اگر خواهی من بعد هر یک حرف از حروف تهجی صد قصیده کبری سوی مقطعات
از شعر شعرای جاهلیه دون الاسلام بر تو بخوانم ولید گفت نزد این صورت
امتحان میکنم بخوان او بنیاد خواندن کرد چندان شعر خواند که ولید منضجر
شد و تنك آمد بعد از آن شخصی را وکیل ساخت و بدو سوگند داد که مسامحه
نکرده آنچه صدق این صورت باشد اعلام نماید وکیل مشار الیه از وی
استیفاء دو هزار و نهصد قصیده اداء نمود و بولید اخبار کرد و ولید مبلغ
صد هزار درم بدو انعام نمود ابو محمد حریری صاحب کتاب المقامات در کتاب
درة الغواص امثال این چنین ذکر کرده که حماد راویه گفته که من بدولت یزید

عبد الملك بن مروان اختصاص تمام داشتم و چون یزید متوفی شد و برادرش هشام
بن عبد الملك متولی امور خلافت شد او را با من بواسطهٔ اختصاص من بیزید
کدورتی در خاطر بود من از و پنهان شدم یکسال در خانهٔ خود متواری
بودم و در این مدت بیرون نرفتم مگر نزد کسی که بر او اعتماد داشتم چون
مدت یکسال برآمد و نشنیدم که کسی نام من برد ایمن شدم و از سر اطمینان
روز جمعه بجامع رصافه رفتم دیدم دو عسس بر بالای من حاضر شدند
و گفتند بیا و بمجلس امیر یوسف بن عمر الثقفی حاضر شو که ترا طالب است و الحالة
هذه یوسف مذکور والی عراق بود در نفس خود گفتم انچه میترسیدی
بالاخره بدان گرفتار شدی بعد از آن از روی تضرع بدیشان گفتم هیچ
تواند بود که مرا رخصت دهید که بخانه روم و با اهل خود وداع کنم چه من
دیگر بدیشان عودت نخواهم کرد گفتند این صورت جایز نیست و از طرف
ما نیست که ترا مهلت دهیم بضرورت خود را تسلیم ایشان نمودم و با ایشان
بخدمت یوسف بن عمر که در ایوان دیوان مظالم نشسته بود رسیدم و بر او
سلام کردم و بعد از رد سلام کتابی بدست من داد که در آن این عبارت
مثبت بود بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله بن هشام بن عبد الملك امیر
المؤمنین الی یوسف بن عمر الثقفی اما بعد اذا قرأت هذا فابعث الی حماد الراویة
من یاتیك به من غیر ترویع و ادفع له خمسمائة دینار و جملا مهریا یسیر علیه اثنتی
عشرة لیلة الی دمشق والسلام بضرورت مبلغ مذکور را گرفتم و بر جمل سوار شده
متوجه دمشق شدم و بعد از ده شبانه روز بآستانهٔ هشام رسیدم و بعد از

استیذان

استیذان بمجلس خلافت درآمدم خانهٔ وسیعی دیدم که فرش آن تمام رخام
بود و ما بین هر دو رخام بسبیکهٔ طلا مملو و محکم ساخته بودند و هشام
بن عبد الملك خود را بمسك و عنبر مطیب ساخته بر قالیچهٔ سرخ نشسته
بود بر او سلام کردم مرا پیش خواند پیش رفتم تا آنکه پایش بوسیدم دو
جاریهٔ مغنیه دیدم که هرگز مثل آن ندیده بودم و در گوش هر یك
از ایشان دو حلقه بجواهر زواهر و لآلی متلالی مکلل بود بعد از آن متوجه
من شد و گفت حال تو چیست گفتم خیر است گفت هیچ میدانی که ترا چرا
بهم طلبیده ام گفتم نی گفت بواسطهٔ بیتی که بخاطر من خطور کرده و ندانستم که قائل
آن کیست ترا جهت آن طلبیدم گفت بیت

ودعوا بالصبوح یوما فجائت ۞ قینة فی یمینها ابریق

گفتم این شعر عدی بن زید العبادیست از قصیده که خودش بر من خوانده و آن قصیده اینست

بکر العاذلون فی وضح الصبح ۞ یقولون لی اما تستفیق
و یلومون فیك یا ابنة عبد الله ۞ والقلب عندکم موهوق
لست ادری اذا اکثروا العذل فیها ۞ اعدو یلومنی ام صدیق
ودعوا بالصبوح یوما فجائت ۞ قینة فی یمینها ابریق

و چون خلیفه این قصیده را از من بتمام شنید خاطرش انتعاش تمام یافت و آثار
طرب بر او ظاهر شد و گفت احسنت یا حماد و در این حکایت زیادتی هست آنکه
خلیفه جاریه را گفته باشد اسقه یا جاریه فسقتنی و این غیر صحیح است چه
هشام شراب نمیخورد بعد از آن گفت یا حماد سل حاجتك گفتم هرچه باشد

کفت بلی کفتم یکی از این دو جاریه کفت هر دو جاریه را با آنچه در سر و بر
ایشان است ترا شفقت کردم بعد از آن جاریتین با محتاج لهما بدین بنده
شفقت فرموده اند و من در آن حضرت مدتی اقامت کردم و من یکصد هزار
درهم از آن حضرت رسید حضرت حریری این حکایت را بر این موجب
مذکور ذکر کرده لیکن نمیتواند بود که این صورت با یوسف بن عمر الثقفی
واقع شده باشد چه یوسف سالها بعد در تاریخ مذکور بر ولایت عراق
متولی نبود بل در آن تاریخ متولی بود خالد بن عبد الله القسری الآتی
ذکره بود چنانچه از تاریخ ولایت و انفصال او از آن معلوم میشود و ولایت
یوسف بن عمر بوجهی که در ترجمه او مذکور است بر این دلالت میکند
و اخبار حماد و نوادر او بسیار است وفات او در سنه خمس و خمسین
و مائة و مولد او در سنه خمس و تسعین للهجرة بوده و گویند او در خلافت
مهدی متوفی شده و بدایت ولایت مهدی رابع عشر ذی الحجه سنه ثمان و
خمسین و مائة و نهایت وی شب یوم الخمیس ثالث عشرین محرم سنه تسع و ستین و مائة
بقریه رادن از اعمال ماسبذان بوده چنانکه مروان بن ابی حفصه کفته

واکرم قبر بعد قبر محمد ۵ نبی الهدی قبر بما سبذان
عجبت لکف هالت الترب فوقه ۵ ضحی کیف لم ترجع بغیر بنان

و چون حماد متوفی شد ابو یحیی محمد بن کناسه که اسمه عبد الاعلی بن عبد الله
ابن خلیفة بن نضلة بن انیف بن مازن بن ذوبیة بن اسامة بن نصر بن قعین

مقتضی بدین ابیات مرثیه او کفته

لو کان ینجی من الردی حذر ۵ نجاک مما اصابک الحذر
یرحمک الله من اخی ثقة ۵ لم یک فی صفو وده کدر
فهکذا یفسد الزمان و یفنی ۵ العلم فیه و یدرس الاثر

تا آنکه حماد مذکور در معرفت علوم عربیه قلیل البضاعة بوده گویند وی قرآن
کریم را بالتمام حفظ نموده و در زیاده از سی حرف تصحیف نموده والله اعلم

والحمد لله رب العالمین

جزو اول از تاریخ قاضی شمس الدین احمد بن خلکان بعون الله المستعان
بالتمام مقرون شد و در جزو ثانی آن اسم ابو عمرو و قتیل ابو یحیی حماد بن عمرو بن جبلة بن
عامر بن صعصعة المعروف بعجرد الشاعر المشهور خواهد آمد ان شاء الله تعالی

والختم بالصلوة علی النبی محمد و آله و صحبه و سلم

و کان الفراغ من تسویده سادس شهر جمادی الاولی بحسب الحکم و فرمایش سرکار
عظمت مدار جلالت آثار فرزند ارجمند سلطان السلاطین دوران
و فخر دودمان ایران و نور الاعین شاهزاده آزاده کامکار نامدار
بهاء الدوله العلیه العالیه چون که جمیع تواریخ سابقه
جمیله بصحت طبع رسانید این حقیر فقیر کثیر
التقصیر ابن مرحمت پناه ملا محمد مهدی
آقا بابای شمیرانی به سعی و اهتمام کامل
اطراف اللیل و آناء النهار
در سنه ۱۲۶ ...

[library stamp]

... سلطان ... ۱۲۶۶

۲۴۶ گر